تذکرهٔ

«مجمع الخواص»

بزبان ترکی جغتائی

تألیف

صادقی کتابدار

و ترجمه آن بزبان فارسی

بخامهٔ

دکتر عبدالرسول خیامپور

معلم دانشگاه تبریز

تبریز - ۱۳۲۷ شمسی

محل فروش : کتابخانه سروش

بها : ۸۰ ریال

چاپخانهٔ اختر شمال «تبریز»

تذکرهٔ

«مجمع الخواص»

بزبان ترکی چغتای

تألیف

صادقی کتابدار

وترجمه آن بزبان فارسی

بخامهٔ

دکتر عبدالرسول خیامپور

معلم دانشگاه تبریز

تبریز - ۱۳۲۷ شمسی

چاپخانهٔ شفق شمال «خیابان تربیت»

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مترجم

چندسال پیش که در کتابخانه‌های استانبول مشغول مطالعه کتب ادبی بودم اتفاقاً درکتابخانه «اونیورسیته» بنسخه‌ای ازتذکرهٔ « مجمع‌الخواص » تألیف‌صادقی افشار کتابدار شاه عباس کبیر برخوردم که درتاریخ ۱۰۱٦ هجری بخط زیبای‌نستعلیق نوشته شده و درآن کتابخانه در جزو کتب ترکی خطی بشماره ٤۰۸۵ ضبط شده بود.

نفاست نسخه وشیرینی موضوع مرا چند دقیقه بمطالعه آن واداشت ودر نتیجه برمن معلوم شد که این کتاب‌دراهمیت‌پای کمی از «مجالس‌النفائس» علیشیرنوائی‌ندارد ؛ زیرا همچنانکه تالیف نوائی برای آگاهی ازشعر وشعرای فارسی درقرن نهم‌هجری‌بهترین مأخذی است که بزبان ترکی چغاتای نوشته شده وبعلت همین اهمیت بلافاصله چند تن ازفضلا آنرا بفارسی ترجمه کرده واخیراً نیز دانشمند فرزانه جناب آقای علی‌اصغر حکمت ترجمه‌های آنرا طبع ونشر فرموده‌اند ، این‌کتاب نیز که بتصریح مؤلف بتقلید کتاب نوائی‌نوشته‌شده (بصفحه ٤ مراجعه فرمایند)برای آگاهی ازشعر و شعرای‌فارسی درقرن دهم وبخصوص درنیمه دوم آن قرن بهترین ماخذ است ودرواقع آنرا دنباله و متمم کتاب نوائی باید شمرد. ولی دیدم کسی بترجمه آن نپرداخته واین اثرگرانبها درتاریخ ادبیات فارسی چنانکه می‌بایست مورد استفاده قرار نگرفته است . این بود که تصمیم گرفتم آنرا در اولین وهله امکان بزبان فارسی ترجمه و منتشر نمایم .

برای این کار نخستین قدمی که بایستی برداشته شود استنساخ بود . چون تحقیق کردم دیدم دونسخه دیگر نیز ازاین تذکره دردسترس است : یکی درهمان کتابخانه «اونیورسیته» درضمن مجموعه شماره ٤۰۹۷ ازکتب ترکی خطی که تاریخ تحریر آن ۱۰۳۷ بود وازورق ۲٤۰ شروع ودرورق ۲٦۷ ختم میشد ، ودیگری در کتابخانه « نورعثمانیه» بشماره ۳۷۲۰ که درسال ۱۰۲۱ بدست « دانشی‌مصطفی »

نوشته شده بود.

ازمقابله این نسخه‌ها باهمدیگر معلوم شد که نسخه اولی علاوه برآنکه‌ازحیث قدمت وزیبائی وظرافت بردونسخه دیگر برتری دارد ازنظر صحت نیز باآنها قابل‌مقایسه نیست وبعد ازآن نسخه نور عثمانیه بود ونسخهٔ دوم دردرجه سوم‌میآمد. این بودکه ازروی نسخه اولی (نسخه شماره ۴۰۸۵) شروع باستنساخ کردم‌وبعدازآنکه کار استنساخ بدقت کامل انجام یافت آنرا بادونسخه دیگر مقابله نمودم واختلافات‌مهم نسخه‌هارا یادداشت کردم.

چون بایران برگشتم بکار ترجمه پرداختم وآنرا نیز درمدت چند ماه بپایان رسانیدم و بـرای طبع آن دربی فرصت بودم تـاتعطـیلات تابستان ۱۳۲۷ فرارسید و مجالی برای انجام دادن آن پیدا شد. اینك باانقضای تعطیلات طبع کتاب نیزخاتمه یافته و نسخه مطبوع حاضرکه شامل اصل وترجمه هر دواست بوجودآمده است(۱).

ازخوانندگان عزیز امیدوارم اگر برخطا ولغزشی وقوف یابند چشم پوشی فرمـایند وبخصوص این مـوضوع را درنظر داشته بـاشند کـه اگـر در قسمت ترجمه بعض کلمات‌نا مأنوس‌اصل عینا ابقا ویا بعض عبارات سست‌وفاقد سلاست و انسجام بکار برده شده‌ازاین جهت بوده‌است که خواسته ام ترجمه هرچه ممکن است باصل نزدیکتر باشد ومعنی را فدای لفظ نکرده باشم.

✡✡✡

ملاحظات :

۱- بعض قسمتهای اصل که پر از حشو و زواید بود بطور تلخیص ترجمه شده و علامت آن کلمه «خلاصه» است که در میان دو قوس گذارده شده است واین اختصار در تمام کتاب تقریبا ده جا بیشتر نیست (ص ۵ ، ۷ ، ۲۱ وغیر آنها).

۲ـ در قسمت ترکی اصل کتاب هیچگونه دخل وتصرفی نشده حتی املای کلمات نیز عینا رعایت گردیده وتنها چیزی که علاوه شده است اصول نقطه گذاری است کـه آن هم برای تسهیل قراءت بوده ولی درقسمت فارسی اصل که اشعار باشد گاهی برای پیروی از رسم خط معمول از اصل انحراف شده است.

۳ـ برای اینکه اصل‌وترجمه بهمدیگر مخلوط نشود قسمت ترجمه بحروف درشت واصل بحروف ریز طبع شده وعلاوه برآن همیشه پیش از شروع باصل پنج عدد ستاره وپیش از شروع بترجمه دو خط متوازی گذارده شده است.

۴ـ برای اینکه اشعار مختلف از همدیگر مجزا شود درآخر هرقطعه‌ای نقطه‌ای

«۱» ـ از استانبول عکس بعض صفحات نسخه اصل راخواسته بودم تاگراور آنهارا نیز بنسخه مطبوع ضمیمه نمایم ولی افسوس که کار طبع خاتمه‌یافته وعکسها هنوز نرسیده است.

گذارده شده است.

۵ـ در قسمت ترجمه برای هر شاعری شماره ترتیبی داده شده و هر جا که درشرح حال شاعر بتخلص وی تصریح و یا اشارت شده آن تخلص در ترجمه بعنوان او علاوه گردیده است.

۶ ــ دراین کتاب ازنسخه شماره ۴۰۸۵ که اساس این طبع است همیشه بنسخه « متن » واز نسخه شماره ۴۰۹۷ کتابخانه دارالفنون بنسخه « د » وازنسخه شماره ۲۷۲۰ کتابخانه نور عثمانیه بنسخه « ن » تعبیر میشود.

۷ ــ کلماتی که در آنها دو نسخه « ن » و « د » یا یکی از آنها با نسخه «متن» اختلاف دارددرمتن میان دو قوس گذارده شده ودرپاورقی چگونگی اختلاف نشان داده شده است .

واگر اختلاف بدین شکل است که کلمه‌ای درنسخه‌های « ن » و « د » اصلا موجودنیست‌درآن صورت درپاورقی علامت « س » که نمایندهٔ لفظ « ساقط » میباشد گذارده شده است.

واگر درنسخه « ن » یا « د » هست ولی درنسخه « متن » نیست در محل آن کلمه ازمتن رقمی درمیان قوسین ثبت و خود آن کلمه باهمان رقم درذیل صفحه قید شده است.

هرگاه کلمه‌ای باغلب احتمال از کلمه‌ای دیگر تحریف و یا اصلا افتاده باشد این قسمت بعلامت « ظ » که نماینده « ظاهر » است نشان داده میشود.

☆☆☆

مؤلف تذکرهٔ ((مجمع‌الخواص)) درباره ترجمه حال مؤلف این تذکره که بنا بتصریح خود (در ص ۳) « صادقی کتابدار » نامیده میشود دو قسم منبع موجود است : خارجی وداخلی .

ازمنابع خارجی که دردسترس ما است مفصلترین معلومات را در « دانشمندان آذربایجان » تألیف مرحوم محمدعلی تربیت می‌بینیم . این است که عین عبارات آن کتابرا دراینجا نقل میکنیم :

((**صادقی افشار** ـ صادق‌بیك از اعاظم ایل جلیل خدابنده‌لو بوده وازرجال نامی دوره شاه عباس کبیر است. ایل مزبور در آغاز ظهور شاه‌اسمعیل اول از دیار شام باراده خودشان بطرف ایران آمده در عراق و آذربایجان جا گرفته‌اند .

صادقی درسنه ۹۴۰ درشهر تبریز قریب بمحله ورجو (ویجویه) تولد یافته

ودربیست سالگی پدرش کشته شده وپس ازآن مدتی باامیرخان موصلوی و بدرخان و اسکندرخان افشار بوده ودرعهد شاه اسمعیل ثانی داخل کتابخانه دولتی شده و از طرف شاه عباس کبیر بمنصب جلیل کتابداری سرافراز گردیده‌است.

مولانا صادقی درنظم و نثر پارسی وترکی شاعر ومنشی و درهردو زبان سلیس و روان مینوشته است و از اول عمر بصنایع نقاشی وطراحی مایل و عاشق بوده و درنزد استاد معروف مظفر علی نقاش (خواهر زاده بهزاد) پسر مولاناحیدر علی مشق نقاشی کرده یکی از نقاشان بی‌نظیر عصر خود گردیده و نقاشیهای او معروف است.

میرزا طاهر نصر آبادی از ملاغروری شاعر نقل مینماید که من (ملاغروری) قصیده درمدح صادقی گفته و درقهوه‌خانه گذرانیدم قصیده بآخر نرسیده مسوده آنرا از من گرفته و گفت حوصله‌ام بیش ازاین تاب شنیدن ندارد و برخاسته بعد از لحظه‌ای آمده پنج تومان بدستاری بسته بادوصفحه کاغذ که خود ازسیاه قلم طرحی کرده بود بمن داده و گفت تجار هرصفحه کار مرابسه تومان میخرند که بهندوستان برند مبادا ارزان بفروشی وعذر بسیار خواسته ورفت.

در یك مجموعه‌ای ازمجامیع کتابخانه‌مدرسه شرقی لنین گراد تصویری‌ازتصاویر صادقی موجود ودرزیرآن عبارت ذیل نوشته شده‌است:

شبیه مرحوم مغفور تیمور خان ترکمان درسنه ۱۰۲؛ (هزار و دو ویاهزار وبیست بایدباشد)مرحوم صادقی‌بیك افشارساخته بود بنده کمینه معین‌مصوردرسنه۱۰۹۵ باتمام رسانید.

مولانا رساله منظومی هم درنقاشی ورنك‌آمیزی واسباب وآلات وادوات آن آن فن تألیف کرده است.

بالجمله خود مشارالیه در تاریخ ۱۰۱۰ تألیفاتش‌را دراصفهان بتفصیل ذیل تدوین نموده و شرح حال مختصری نیز در مقدمه آنها برای خود نوشته است:

۱- زبدةالکلام عبارت از قصایدی است که در حمد ونعت ومنقبت و مدح ساخته است.

۲- مثنوی (فتحنامه عباس نامدار) است که در بحر شاهنامه حسب‌الامرپادشاه زمان بقلم آورده‌است.

۳- مقالات و حکایاتی است که بوزن مخزن و بوستان شیخین رحمهماالله منظوم وبه «شرح حال» نامزد است.

۴- مثنوی سعد وسعید دربحر خسرو و شیرین است.

۵- دیوان غزلیات پارسی و ترکی است بترتیب حروف تهجی .

۶- تذکرة‌الشعرای موسوم به « مجمع‌الخواص » است که بزبان ترکی بنهج « مجالس‌النفائس » نوائی تألیف شده وآن مشتمل بتراجم احوال چهار صد وهشتاد نفر (۱) سخنورانی است که ازابتدای عهد شاه‌اسمعیل صفوی تادوره شاه عباس کبیر بعرصه ظهور پیوسته‌اند .

۷- منظومه قانون‌الصور نقاشی است در بحر خسروشیرین.

۸- مجموعه منشآت ومکاتبات پارسی وترکی اواست.

۹- تذکرة‌الشعرائی است مشتمل بر رباعیات معمائی که باسامی شعراء متقدمین ومتأخرین ومعاصرین خود منظوم کرده است .

۱۰- مطایبات است که مماثل رساله اللذات معین استرابادی تالیف شده است(۲)»

(ازص ۲۱۲-۲۱۳ « دانشمندان آذربایجان » نقل شد).

اسکندر بیك ترکمان صاحب «تاریخ عالم‌آرای عباسی »نیز که خود معاصر بامؤلف بوده نسبة ترجمه‌حال مفصلی از اونوشته ومعلومات شایان اهمیتی در باره اخلاق وروحیه وی داده است که آنرا نیز عینا در اینجا ذکر میکنیم :

«صادقی بیك افشار- مرد رنگین صاحب طبیعت بود ، صادقی تخلص میکرد ودر آغازجوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت شبانروزی نادرالعصری استاد مظفر علی اختیار... و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نموده مدتی از غرور نفس وسرکشی طبیعت که در کار نقاشی رواجی نبود و زمانه بر حسب آرزویش دوران نمینمود ترك آن کار کرده‌از لباس ظاهرپرستی عریان‌وبا زمره قلندران سیاحت و دوران مینمود.

امیر خان موصلوی درحینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته اورا از لباس قلندری بیرون‌آورده ملازم خود کردو بااوسلوك آدمیانه میکرده بمقتضای طبع ترکیت وشیوه قزلباشی دعوی جلادت وشجاعت نموده شجعان آن زمان رابپابروت درنمیآورد. درزمان نواب سکندر شان ملازمت بدرخان واسکندر خان افشار اختیار نمود ودر معرکه ترکمانان استراباد جلادتهای بیعقلانه از او بظهور رسیده اما هیچوقت از نقش‌نقاشی غافل نبود . درآخر ترقی عظیم کرده‌مصور بیبدل نازك قلم نقاش‌و طراح‌بیقرینه شده... قصاید وغزل ومثنویات مرغوب دارد...

« ۱ » این شماره با هیچیك از نسخه‌های تذکرهٔ «مجمع‌الخواص» که در دسترس‌ما بوده مطابق نیست زیرا در تمام این نسخ عدهٔ شعرا سیصد و سی و سه‌تن میباشد .

«۲»بنابص ۱۹۲-۱۹۳از همان کتاب«دانشمندان آذربایجان »صادقی‌رساله‌ای‌نیز درانتقاد رساله «لسان‌الغیب» حیدری تبریزی که‌جواب دیوان«سهوالسان » شریف‌تبریزی است نوشته‌وآنرا «هجو ثالث» نامیده‌است.

در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود اما درزمان شاه جنت مکان منصب جلیل‌القدر کتابداری یافته موردشفقت ومنظور تربیت گردیده اما بغایت بد مزاج و غیورو تنك حوصله بد خوی‌زشت وبد مزاجی هر گز اورا از اغراض نفسانی آسوده نمیگذاشت همیشه بایاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید ... بدین جهت ازبساط قرب‌ومنزلت دور وازخدمت مرجوع، مهجور بود اما تاآخر ایام حیات‌تغیر درمنصب اونشد ومواجب کتابداری ازدیوان اعلی میگرفت»
(از تاریخ عالم‌آرای عباسی ، ج۱،ص ۱۲۷-۱۲۸).

منبع داخلی خود این تذکره است که ازجاهای متعددآن معلوماتی در باره مؤلف وحالات ومسافرتهای وی وشعرائی که باایشان ملاقات کرده است بدست میآید بدین‌قرار:

۱-باشاعرنامی ترك باقی چلبی‌درشهر حلب‌ملاقات نموده (۱)واز اشعارفارسی‌سلیمان قانونی یك بیت از اوشنیده است(ص ۱۵).

باقی اکثر اوقات با مؤلف شوخی میکرده‌ووقتی مؤلف نیز باوی شوخی کرده است (ص۱۱۵).

۲ - مولانا مؤمن‌حسین یزدی‌را در یزد دیده وازوی شعرخواسته است (ص۵۸).

۳ - دریکی‌از فترتها بگیلان افتاده ودرآنجا علیخان میرزا متخلص به«صادق» در باره‌وی خیلی غریب نوازی کرده است(ص ٦٦).

٤-موقعی که بزیارت عتبات میرفته دربغداد مریض شده وقلیج بیك خواهرزاده فرحشاد چلبی ازوی پرستاری وپذیرائی کرده است(ص۱۲٦)

٥-وقتی که از قزلباش تنفر کرده وبگیلان رفته در آنجا عبدالغفور لاهیجانی در باره وی خیلی‌غریب نوازی و همراهی کرده است (ص ۲۳۳).

٦- دراصفهان با مولانا تذهیبی اصفهانی ملاقات کرده وچند روزی که آنجا بوده مولانا از وی‌غفلت نداشته است (ص۲۳۹).

۷-موقعی که از اصفهان بابر قوه میرفته در وسط راه بامولانا کلامی آشنائی پیداکرده است (ص۲٤٥).

۸-موقعی که بعتبات رفته درآنجا ریا وتزویر مولانا سحابی که در نجف اشرف اقامت داشت ومدت هفده سال‌بود که در آنجاباریاضت وتجرید میزیست آشکار شده و مریدان از وی روگردان شده اند(ص ۳۰٤) .

۹-مدت سه سال بااستاد خود میرصنعی نیشابوری زیسته است(ص ۷٤).

---

(۱) باقی (۹۳۳-۱۰۰۸)در سال ۹٦۳ با استاد خودکه قاضی حلب بود از استانبول بحلب رفته ودرسال ۹٦۷ با وی باستانبول برگشته‌است (کپرولوزاده محمدفؤاد ،دیوان ادبیاتی‌آنتولوژیسی، استانبول، ۱۹۴۴ ،ص ۲۵۹ و ۲٦۳).

۱۰ـبا مولانا اسد همدانی متخلص به «جانی» و همچنین با مولانا پناهی همدانی سالها مصاحب بوده است (ص ۲۷۳و۲۷۵) .

۱۱ـ مولانا غیاث استرابادی اکثر اوقات در استراباد مصاحب وی بوده است (ص۲۵۰).

۱۲ـباعهدی بغدادی سالها ارتباط داشته است (ص۲۸۱).

۱۳ـقامتی گیلانی راکه خیلی بلند قامت بوده دیده است (ص۲۳۶).

۱٤ـعیانی رازی (و یا هروی) را دیده است(ص۲۳۰).

۱۵ـحسنی اصفهانی را که بمعرکه‌گیری اشتغال داشته است دیده وبارها در کنار معرکه او حضور یافته‌وتماشاکرده است (ص ۲۵۹).

۱٦ـمیرعلی اکبرمشهدی فرزند میرهادی محتسب نسبت بوی خیلی التفات داشته وبخانه‌اش میرفته است(ص۵۰).

۱۷ـهمچنین میر نجدی‌یزدی اکثر اوقات بخانه وی میرفته است (ص۹۸).

۱۸ـدر یزد بخدمت خواجه غیاث نقشبند رسیده وبا وی دریك خانه نشسته است (ص۱۸٦) .

۱۹ـ وقتی ما بین او و میرعزیز کمانچه که ماتی بود هردو درملازمت امیرخان ترکمان بودند نزاع واقع شده وحق بجانب مؤلف بوده است . بعدکه میر عزیز درراه مقتول میشود مخالفین ویرا متهم میسازند ولی عاقبت معلوم میشود که او نکشته است (ص ۲۸۵) .

۲۰ـموقعی‌که نامی اردوبادی با مخدومزاده اش «بدر» بتبریز آمده مؤلف بعشق مخدومزاده گرفتار شده ولی این عشق‌بملاقی کم کم برطرف گردیده‌است(ص۲۱٤).

۲۱ـوقتی باصرفی ژولیده موی رقیب یکدیگر شده اند عاقبت صرفی خواجه زاده‌را ترك کرده وبدین وسیله رقیب خودرا ممنون ساخته‌است(ص ۲۷۸) .

۲۲ـدر لاهیجان مولانا طوفی تبریزی بعنوان امتحان در باب کیمیا ازمؤلف چیزی پرسیده ولی خود در جواب سؤالی که مؤلف در این باب ازوی کرده عاجز مانده است (ص۱۷۰).

۲۳ـدرده سالگی میرقربی را در ابرقوه دیده و میر از معما هانی وی دد شگفت شده واورا دعاکرده وغزلی بعنوان جایزه بدو داده است (ص ۸٤) .

۲٤ـ در اوائل شباب با حافظ صابونی قزوینی که پیر مرد بوده است ملاقات کرده واشعار خودرا باصلاح وی رسانیده است (ص ۱۷۹) .

۲۵ـخواجه آقامیر همدانی نسبت بمؤلف اظهار علاقه میکرده واشعار خودرا ابتدا برای او میخوانده است (ص۲۵۲) .

۲۶ـمحمد بیك مذاقی اشعار مؤلف را بنام خودروبروی وی میخوانده و خجالت نمیکشیده است (ص ۳٤).

۲۷ـروزی با عده‌ای از شعراء از جمله مولانا حزینی گیلانی صحبت شاعرانه میکرده که مولانا سلامی اردبیلی وارد مجلس شده و شروع بدخل شعر کرده است (ص ۲۷۹).

۲۸ـمحمد بیك متخلص به «امانی» که حاکم یزد بود برای استماع اشعاری که میگفت گاهی مؤلف را بمجلس خود میخواند (ص ۳۷).

۲۹ـدریکی از شبهای ایام عاشورا بامحمد پاشا بیگلر بیگی یمن برای طواف قبر حضرت حسین ع میرفته اند، پاشای مزبور در اثنای راه مرثیه ای چهل بیتی بردیف «کربلا» گفته است (ص ۳۳).

۳۰ـدیوان سوسنی بیك ترکمان را که نا تمام مانده بود بدستور امیر خان کلابی ترکمان باتمام رسانیده است (ص ۱۱۸).

۳۱ـمیر ابراهیم دردی در دورهٔ جوانی خود بهمدان آمده ودر آنجا ازمؤلف نقاشی وشاعری یاد گرفته است (ص ۹۱).

۳۲ـمولانا قضائی همدانی درفن معما استاد مؤلف بوده است (ص ۲٤۷).

۳۳ـمولانا مظفر علی نقاش هم در فن نقاشی نسبت بوی سمت استادی داشته است (ص ۲۵۵).

۳٤ـبازلی ساوجی دندانش درد میکرده، چند مرتبه مؤلف را بدستگاه حجامی آورده ولی ازترس نتوانسته در حساب کشیدن دندان قراری بدهد. عاقبت روزی مؤلف دستهای‌ویرا محکم گرفته ودودندانش راکشیده است (ص ۳۰۷).

از اینجا معلوم میشود که مؤلف دستگاه حجامی ودندانکشی نیز داشته‌است.

شهریور ۱۳۳۷ هجری شمسی

دکتر عبدالرسول خیامپور

تذکرهٔ

«مجمع الخواص»

بزبان ترکی چغتای

تألیف

صادقی کتابدار

وترجمه آن بزبان فارسی

بخامهٔ

دکتر عبدالرسول خیامپور

معلم دانشگاه تبریز

یارب صدف طبعمی گـوهر زاقیل　　　خورشید کلامیم نی جهان آراقیل
کونکلیم نی‌درشکرینك ایله دریاقیل　　　یعنی‌تیلمی حمدینك ایله گویا قیل .
.ای قطرهٔ فیض رحمتنك بحر نوال　　　وی قلزم لطفنکا جهان قطره مثال
ایتدونك‌صدف طبعمی‌جون‌درج خیال　　　قیل گوهر نعتیلن انسی مالامال .
ای تنك قاشیدا عرصهٔ چرخ وسیع　　　وی بمت رهنکدا پایهٔ عـقل رفیع
یارب نه قیلا یوزکابـو افعال شنیع　　　کرقیلمیاسین علی و اولادی شفیع .

حمد بیحد و سپاس بی‌قیاس سین‌دیك معبود واجب‌الوجودغه کیم سوز تذکره سیغه تیل قلمین جاری ایدوپ و تذکره سوزیغه قلم تیلین قاری قیلوپ ، آدمینك یخشی اتی دیباجه‌سین نقاش قدرتینك « لقد خلقنا‌الانسان فی‌احسن تقویم » لوحه‌سی اوزره مذهب ایدوپ ، انسان کامل نینك توقری ذاتی فهرستین « صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم » مرصع جدولی بیرله (مزیب ۱) ایتدی‌نیچوك کیم‌انسان‌نی حیواندین تلطفات ربانی‌لیغنیك « و لقد کرمنا بنی آدم » و « علم آدم الاسماء کلها » نوازشی بیلـه امتیاز بیردی ، عاقلـی جاهلدین تحکـمات سبحانـی لیغنیك « خلق‌الانسان‌من تفاوت » کشایشی‌بیرله مستثنا قیلدی .سوز پیغمبری‌بلکه پیغمبرسوزی ناسخ ادیان علوم بولماغنه یکرمی توقوز حرفنیك تقدیم و تاخیر مدخول و مخروج بولماغی بیله (بونچه ۲) کتب و رسائـل منثوره کیم ابتدای فطرتـدین انتهای خلقته‌دیك فاضل‌لار و عالم‌لار تیلی‌دین آیتولوپ و آیتیلاجاقدور بیر صفحه یوق کیم (۳) موافق توشماپدور و توشماس کرامت قیلدوغنیك معجزهٔ کافی دور . (و بونچه ۴) تصانیف و دواوین کیم آغاز انتظامدین انجام اختتام غدچه شعرای عصر و نظمای دهر قلمی دین بتیلیب و بتیلاجاقدور بیر غزل بلکه بیر بیت مطـابق بولماپـدور و بولماس (شفت ۵) ایتدوکونك کرامت شافیدور .

اگرچه راست‌بازار کائناتدا سوز کالاسی‌نینك نفیس ایفی(چوپدور ۶)و لانظم

(۱) ؟زین — ن (۲) مونچه — ن (۳) برسطر — ر (۴) ومونچه — ن (۵) شفقت — ر
(۶) چقوالدور — ن

متاعی نینك خریداری (چوقدور ۱) حضرت سید ولد آدم محمد صلی الله علیه وآله سوز مراتبی بیانیدا آیتوبدورلار کیم « ان من الشعرلحکمة و ان من البیان لسحراً » • بو تقدیر ایله ارباب نظم و اصحاب شعر سوز بارکاهیدا صدر نشین و تکلم خانقاهیدا خلوت کزین ایرورلار • لهذا خوب اعلاملیق فرس نکته پرداز لاری و مرغوب کلاملیق ترك سخن سازلاری بو جماعت پریشانلیغی جمعیتی ایچون وبوطائفه جمعیتی پرنشانلیغی ایچون شایسته مجلس لارو بایسته محفل لار آراسته و پیراسته قیلوبدورلار : اولا شیخ الاسلامی (نورا ۲) عبدالرحمن جامی نینك بهارستانی نینك بیر روضه سیدور ، و ینه امیر کبیر علی شیر نینك مجالس النفایسیدور ، و ینه تذکرهٔ دولتشاه دور ، و ینه شهزادهٔ عالم و عالمیان نینك تحفهٔ سامی سیدور •

بو سلسله سرحلقهٔ انتظامی بیر بیریدین اوزولماسون دیو و بو تذکره لار سررشته سی بوزولماسون دیو

مشقت ملکی نینك بیخان و مانی　　ملامت دفتری نینك نکسته دانی
محبت کوشه سی نینك خاك روبی　　مودت مجلسی نینك پای کوبی
حقارت دشتی نینك اضعف کیاهی　　ارادت در کهی نینك خاك راهی
وفا سررشته سی نینك پای بندی　　دوا سیز درد عشقینك دردمندی
ملالت عقبه سی نینك کوشه کیری　　کدالیغ آستانی نینك فقیری
تجرد کشوری نینك کامرانی　　تفرد مجلسی نینك قصه خوانی
بلا هنکامه سی نینك پیش دستی　　فنا خمخانه سی نینك می پرستی

اقل عباد جمهور ، حقیر بی بضاعت خاکسار ، **صادقی کتابدار** بو زمان نینك خوش طبع شیرین کلاملاری بو دوران نینك سحرساز معجز نظاملاری ، کیم باوجود عدم رعایت و کثرت ضیق معاش شعرای سابق تتبعی دا خوب آیتوب یمان بارمایدورلار و نظمای ماضی پیرولیغیدا راست باروپ کیری قالمایدورلار ، بناء علیه بو بادیه پیمایلاری اول سپاهلاری شاه راهیغه صالغیچون (و بعضی لارنی ۳) اول سرمست لارغه هم قطار قیلماغیچون (مغل ٤) اسلوبیدا و اول بزرکوار بلاغت دثار و اول کزیدهٔ اکابر فصاحت شعار سوز (بستانینك ٥) طوطی (شکر خاسی ٦) اعنی نوایی ، کیم نوك خامهٔ موشکاف بیرله شیرین زبان مطلوبلار تار زلفین پریشان قیلوب پردهٔ ضمیر کیتی دین خیال جلوه کاهیغه چقاروبدور (وینه ۷) کلك خاراکذار بیرله فرهاد نیرولغ طالبلاری تکلم (قورقانیدین ۸) سوز بی ستونیغه (سپاروبدور ۹) ،

اول کیم مغل اصطلاحن ایلاب مشهور　　الدی عرب و عجم (تیلی ۱۰) دین منشور

(۱) کوبدور - ن (۲) نورالدین - ن (۳) و بویختی لرینی - د (۴) مغل - ن - د (۵) بستانی نینك - ط (۶) شکرخایی - ن د (۷) و تیشه سن (۸) قورقانیدین - ن (۹) بیبار بدرسن (۱۰) تیلی سن

بولسانه عجب جهان تیلی کا مذکور   کیم هیچ کیشیگا بو یانکلیغ ایرماس مقدور •

بیر نیچه سوزیغه کذارش بیروب ، بیر نیچه صفحه‌غه نکارش بیروب ، هم اول حضرت نینك نفیس مجلس لاریغه موافق سکز مجمع خاص مطابق توزماك دلار و مجمع الخواص غه نامزد قیلماق استار ، کیم « الجنس مع الجنس » و « طرمع الاشکال » (۱) یانکلیغ اراده قطرات سحاب بحر بی کران جوابیدا (کاماج ۲) و ذرهٔ بی مقدار آفتاب عالمتابغه مخاطب بولماق دیك تور • ولکن «العلم لا یحل منه» کلا من عذر خواه و « (لئن ۳) الکلام قید القلوب » ترنمین پرده پوش کناه و « مشرب (العزب مزدحم ٤) » اشکین روبراه قیلوب ، هم انلار نینك روح پر فتوحلاریدین استمداد همت تیلاب امیدوار دور کیم بو یانکلیغ کیم افتتاحیدا کمیت تیز کام قلم نی معاونت تازیانه‌سی بیله رهوار و راست عنان قیلوبدورلار ، اختتامغه چه همت قلاوزی همنانلغین مرعی اوتوب رعایت قیلغایلار • زیرا کیم قویاش ذره هوادارلغین مغموم و خار و خس قطرات سحاب پروریشیدین محروم قیلماس •

سوز اوزالدی و مدعا سمندی (٥) دعا بیرله مقصد باشیغه برماغه عازم لازم بولدی •

یارب بوسوز اهلی نینك دلارا ذکرین   بو (بچهٔ ٦) دانشنك کهرزاذ کرین
منظور (خواصله ۷) اعلی ذکرین   مقبول عوام ایله ادنی ذکرین •
یوز شکر که بو تذکرهٔ خیر کلام   بوشاه جهان زمانیدا بولدی تمام
کیم تابدیلار التفا تیدین خاصله عام   هم عشرت بردوامو هم عیش مدام •
اول سکندر شان و دارارای کیم عدلی بیله   تو تدیلار ظلم و تعدی دهر باغیدین کنار
اول که تیغ آبداری بیرله دشمن خیلنی   سیل خونریز توجهدین قیلوبدور تار و مار
اولکه دفترخانهٔ قدر نداثبت ایتمش ادین   شاه عباس ابوالفتح مظفر کرد کار
تا قضا قلغای تمنای قدر بیرله مدیر   تا قدر ایتکای تقاضای قضا بیرله مدار
بو شهنشاه جوان بختنك نهال دولتی   کلشن اقبال و نصرت ایچره بولسون پایدار •

اکرچه بو پادشاه عالی جاه نینك عقاب شیرشکار طبیعتی قلهٔ قاف استعلادین حضیض اشعار صیدیغه باش ایندورماس و شهسوار میدان استعدادی (بسکه ۸) سوار نظم معرضیغه کیلماکدین عار قیلور ، باوجود بوحال خیال وحش وطیری دامکاه اندیشه‌سیدین کذرقیله الماس کیم کمند تصوری غه بند بولماغای و تهمتن نکات عرصهٔ تفکریغه قدم قویماس کیم سرپنجهٔ قدرت دراکه سیغه اسیر بولماغای • و اکر مبارك خاطریغه کاهی خطور قیلسا کیم نظم ساری هم متوجه بولماق کیراك بو یانکلیغ شعر آیتور کیم :

«۱» دیبدرلار اکرچه بو — ن «۲» کیلماق — ن — د «۳» لئن — ن «٤» العذب مزدحم — ن «٥» قالدی — ن «٦» لجهٔ — ن «۷» خواص ایله — ن «۸» بکه — ن

بعد از حمد خدا چنین گوید صادقی کتابدار که تا کنون چند تذکرهٔ شعرا از طرف مؤلفین ایرانی و ترک نوشته شده است:

اولا روضه‌ای از کتاب بهارستان که تألیف عبدالرحمن جامی است.

دوم مجالس النفائس علیشیر نوائی

سوم تذکرهٔ دولتشاه

چهارم تحفهٔ سامی (۱)

برای اینکه این رشته از هم گسیخته نگردد من نیز تذکره ای در باب شعرای معاصر خود بشکل مجالس النفائس نوائی در هشت مجمع نوشتم وآنرا «مجمع الخواص» نامیدم، واختتام آن در عهد شاهنشاه جوانبخت شاه‌عباس (۲) صورت گرفت.

پادشاه مزبور اگرچه بشعر گفتن تنزل نمیکند ولی اگر وقتی ارادهٔ شعر گفتن کند چنین گوید (خلاصه):

☆☆☆☆☆

ز غمت چنین که خوارم ز کسان کنار دارم
من و بیکسی و خواری بکسی چه کار دارم
مگذار بار دیگر بدلم ز سر گرانی
که بسینه کوه حسرت من بردبار دارم.

«۱» مؤلف میتوانست در اینجا از چند تذکرهٔ دیگر نیز اسم ببرد مانند:

۱ ـ چهار مقالهٔ عروضی که بسال ۵۵۰ تألیف شده است.

۲ ـ لباب‌الالباب عوفی «مابین ۶۰۰ ـ ۶۲۵».

۳ ـ مونس‌الاحرار، تألیف محمدبن بدر جاجرمی «در سال ۷۴۳»

۴ ـ تذکرهٔ محمد خوافی «متوفی در سال ۸۴۴»

۵ ـ جواهرالعجائب «تذکرةالنساء» تألیف فخری هروی «بسال ۹۴۷»

۶ ـ روضةالسلاطین از همان مؤلف

۷ ـ مذکراحباب، تألیف نثاری بخارائی «در حدود سال ۹۷۴»

۸ ـ نفائس‌المآثر کامی قزوینی «در حدود سال ۹۸۴»

۹ ـ خلاصه‌الاشعار و زبدةالافکار، تالیف تقی‌الدین کاشی «بسال ۹۸۵»

۱۰ ـ هفت اقلیم، تألیف امین احمد رازی «بسال ۱۰۰۴»

«۲» مدت سلطنت: «۹۹۵ ـ ۱۰۳۷»

مگشا زبانت به پرسش بگذار تا بمیرم
کیه ز جور بیحد تو گله بیشمار دارم.

یارب که بری چرخ بناسی بولسون تسبیح ملك ذکر دعاسی بولسون
افلاك عنان کش رضاسی بولسون تا دور بقاسیدور بقاسی بولسون.
آمین یا رب العالمین.

یارب که بنای چرخ جایش بادا تسبیح فرشتگان دعایش بادا
افلاك عنانکش رضایش بادا تا دور فلك هست بقایش بادا .
آمین یا رب العالمین .
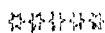
- اولغی مجمع -

سلاطین روزکارذکریداکیم « اطیعوالله و اطیعواالرسول و اولی الامرمنکم» لواسی شقه‌سین اچوپ نسیم عدالت بیرله متحرك قیلورلر ، « السلطان ظل الله فی الارضین » همایی سایه‌سیدا اولتوروپ عالم ایلینی جناح حمایتلاری پناهیدااسرارلار و « ابواب الملوك قبلة الحاجات » قاپوسین مفتوح توتاپ عدل صداسین خواص‌وعوام قولاغیغه ییتکورورلار و کوش جانغه اسماع قیلورلار .

اکرچه بو مختصر رساله‌نینك اولچه وسعتی یوقدورکیم بو پادشاهلارنینك میندین بیری‌نینك ذکر خیرین بتیماککا متحمل بولغای ، لاعلاج تیمن و تبرك ایچون اسم شریفلارین و اشعار لطیفلارین مرقوم قیلماق کستاخلیغی اولونور .

(٭ مجمع اول ٭)

در ذکر پادشاهان معاصر

چون این رسالهٔ مختصر چندان گنجایش ندارد که ترجمه حال این پادشاهان بتفصیل در آن نوشته‌شودناچار برای تیمن وتبرك بذکر نام شریف و اشعار لطیفشان اکتفا گردید (خلاصه) .

٭٭٭٭٭

شاه جنت مکان

شاه طهماسب حسینی

نور الله قبره

عالیشان پادشاه ایردی . آبا واجدادی شیوه‌سی شجاعت و ولایت همت و هدایت نتیجه سیدین بهره‌مند و کامیاب ایردی . ایلیاك اوچ ییل پادشاهلیغ تختنکاهی اوستیدا متمکن ایردی . اوایل سلطنتی دین اواسط دولتی غه چه هر کشور غه کیم رایت ظفر آیتین متوجه قیلدی هیچ پادشاه و پادشاه نشان مواجهه بولا آلمادیلار . و اکثر بولسالار ایردی مغلوب بولورایردیلار . اوسط پادشاهلیغی دین انتهای سلطنتی غه چه مسند ولایتداتکیه قیلوپ هندوروم معارضلاری اوزاپاغلاری بیله درکاه همایون پناهیغه ملتجی بولورایردیلار . ترکستان وفرنکستان سرکش وسرورلاری تحف وهدایا ییبارورلارایردی .

استعداد فطریسی هم اویاکلیغ ایردی کیم روح افزا کلماتی سراسر لطایف و ظرایف ایردی . اکر متوجه بولساایردیلار تمام عمر موزون کلام بیله تکلم

قیلماقغه قادرایردیلار . لهذا امیربیك مهر تعریفی دا بدیهه آیتوبدورلار کیم :

۱ ـ شاه طهماسب حسینی (۱)

این پادشاه مرحوم مانند نیاگان خود دلیر بود و همت بلندداشت . پنجاه و سه سال سلطنت کرد. در نیمهٔ اول آن بهر کشوری که روی میآورد دشمن در برابر وی تاب مقاومت در خود نمیدید و اگر ایستادگی میکرد شکست میخورد . و در نیمهٔ دوم معارضان هند و روم با پای خود بدرگاهش میشتافتند و بدانجا پناهنده میشدند و بزرگان ترکستان و فرنگستان برای وی تحف و هدایا میفرستادند .

چنان استعداد ذاتی داشت که سخنانش از سر تا پا لطایف و ظرایف بود و اگر میخواست میتوانست در تمام عمر بکلام موزون سخن گوید . منظومهٔ ذیل را در مدح امیربیك مهر بالبدیهه گفته است :

****

ای بلند اختر سپهر شرف	وی گرامی در خجسته صدف
رانده در قلزم وزارت فلك	کارفرمای صد نظام الملك
نیست در زیرچرخ چون تووزیر	شرف روزگار بنده امیر .

بویانکلیغ بدیهه ابیاتی کوپ بار . نقاشلیق و تصویر فنیدا اولچه ماهر ایردی کیم کتابخانه‌دا بولغان سرآمد استادلار رقم قیلدوغلاری نیمه‌لاری اول پادشاه صلاح اصلاحیغه بیتکورماسالار اتمامیغه شروع قیلاالماس ایردیلار . استادمیز استاد مظفر علی نقاش شاهی کیم استاد بهزادنینك خواهرزاده‌سی اوغلی دور استادمغوردین سونکرا شاه جنت مکان اثر تربیت و تعلیمی بیله امثال و اقراندین ممتاز بولمیش ایردی . علما و صلحا و فضلا بیراه کوپ التفاتی بار ایردی خدمتی هم اویانکلیغ پرهیزکار و متقی ایردی کیم قیرق ییل متجاوز گناه صغیره و کبیره قولا و فعلا اول حضرت دین صادر بولمادی . همتی هم اویاکلیغ ایردی کیم سکز مین تمن هر ساله تمغادخلین سودا اهلیغه بدعت تور دیو احسان ایدوپ یوللار بغلاغان قرانجی

(۱) مدت سلطنت : « ۹۳۰ ـ ۹۸۴ »

تمغا ایلین رقم قیلوپ کونکل‌لار رهگذاری دین گرد کدورتنی پاك ایتدی •
اگرچه شعرغه مداومت قیلماس ایردیلار والا دریای طبعلاری تموجیدین دیشرا توشکان گوهرلار جهان اهلی عرایس افکاریغه آوازهٔ (۱) گوش و گردن بولورایردی • بو رباعی هم شاه جنت‌مکان نینك نتایج طبعی دین‌دور کیم :

از اینگونه ابیات که با لبدیهه گفته است زیاد دارد . استاد ما استاد مظفر علی نقاش شاهی که نوهٔ خواهراستاد بهزاد است فضل‌و کمال خود را بعد از استاد مزبور بآموزش و پرورش این پادشاه مدیون بود.

مرحوم بعلما و صلحا و فضلا خیلی التفات داشت و چنان پرهیزکار بود که‌درمدتی متجاوز از چهل‌سال گناه کبیره یاصغیره‌ای قولا یافعلا ازاوسر نزد .

بذل و کرمش چنان بود که بازرگانان را از پرداخت عوارض که درآمد آن هرساله بر هشت هزار تومان بالغ میشد معاف داشت و با برداشتن‌تحصیلداران‌آن که در راهها راهزنی میکردند ومانع عبور و مرور میشدند گرد کدورت را از رهگذر دلها بزدود .

گرچه همیشه شعر نمیگفت ولی گوهرهائی که گاهگاه از دریای طبعش بیرون میافتاد افکار جهانیان را آویزهٔ گوش و گردن میگشت .

رباعی ذیل از او است :

******

یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم　　یکچند بی زمرد سوده شدیم
آلودگئی بود بهر حال که‌بود　　شستیم بآب توبه واسوده‌شدیم •

سلطان محمد خدابنده پادشاه شاه جنت مکان‌نینك اولوغ اوغلی دور • کریم الطبع و حاتم شیوه پادشاه ایردی • نقاشلیق فنی و شعر آدابی و موسیقی اصطلاحیدین کوپ صاحب وقوف و باخبرایردی •
بو ابیات اول پادشاه‌نینك دور کیم :

۲ـ سلطان‌محمد خدابنده پادشاه (۲)

((فهمی))

«۱» آویزهٔ ـ غلـ «۲» مدت سلطنت « ۹۸۵ ـ ۹۹۵ »

پسر بزرگتر شاه مرحوم است (۱) . پادشاهی بود صاحب جود و کرم و در فن نقاشی و آداب شعر واصطلاحات موسیقی مهارت و اطلاع زیاد داشت . این ابیات از اوست :

******

چونقش ابروی او در شراب ناب نماید
هلال عید بود کز فلک در آب نماید
مغان که نیست چنان محرمی که نامهٔ شوقم
ز روی لطف نهانی بدان جناب نماید
ز دردمندی فهمی (۲) بواجبی شود آگه
ازین غزل دو سه بیتی گر انتخاب نماید .
بو رباعی‌نی یمان آیتمایوبدورلار کیم :

این رباعی را بد نگفته است :

******

دلدار مرا بر غم اغیار امشب   داده است ببزم خویشتن بار امشب
ای صبح چراغ عیش ما را نکشی   زنهار دم خویش نگه‌دار امشب .

شاه اسمعیل ثانی شاه جنت مکان نینک ارشد اولادی ایردی . نماش طبع و راست سلیقه ، عالیشان و مهیب پادشاه ایردی . با وجود مهابت ظاهری باطنی داکسوپ ملایم و خلیق ایردی .

میرزالیغ زمانیدا زیاده بی‌باکلیغلارقیله باشلادی، شاه جنت‌مکان خصوص‌خاص و نفوس نامدین ملاحظه قیلوپ یکرمی بیر ییل اول‌حضرت‌نی قهقهه قورغانیدا اسرادیلار . باوجود رسل و رسائل عظماء خاص و امراء توفیق اختصاص شاه جنت مکان نینک خلاف امری خاطریغه خطورقیله المادی . اولوغ شاه‌نینک همای حیاتی سدره نشین بولغاندین سونکرا شاهباز سعادتی پادشاه‌لیغ تختی‌غه نشیمن قیلدی .

آغاز دولتیدا دورباش مهابتی اولچه مؤثر ایردی کیم ایکسی ییل متجاوز سرحدلارغه حکام یبباریلمادی ، هیچ کرد و گردن کش نینک سرحد خاطریغه خلاف امری خطور و رهگذر خیالیغه منع حکمی عبور قیلهآلمادی .

تقدیر تدبیریغه موافق بولمایوپ بیر طرده حادثه بیرله کیم شرح حدوثی عقلا

«۱» مقصود از شاه مرحوم شاه طهماسب اول است . «۲» فهمی تخلص سلطان محمدخدابنده است (تاریخ عالم آرای عباسی ، طهران ، ۱۳۱۳ ، ج ۱ ، ص ۹۵) .

اندیشه‌سیدین بعید ایرور ، شخص حیاتی لباس عارفنادین عاری بولوپ خلعت خاص بقابیراله ملبس بولدی .

اول حضرتنینک اقسام شعردا یخشی‌بازور ایردی . عادلی تخلص قیلورلار . (بو ابیات ۱) اول پادشاهنینک دور کیم :

۳ـ شاه اسمعیل ثانی (۲)

((عادلی))

ارشد اولاد شاه مرحوم (یعنی شاه طهماسب) بود. پادشاهی خوش‌ذوق و عالیشأن و هیبتناك بود و طبع نقاشی داشت . با اینکه ظاهر مهیبی‌داشت در باطن خیلی ملایم و خوش خلق بود .

پیش از اینکه بسلطنت برسد بسیار کارهای بیباکانه از او سر زد و شاه مرحوم بملاحظه افکار عمومی مدت‌بیست و یکسال در قلعه قهقهه حبسش کرد. بزرگان و امرا نامه‌ها بدو نوشتند و رسولان بسوی او روانه کردند ولی او سر پیچی از دستور پادشاه مرحوم را هرگز بخاطرش‌خطور نمیداد . چون پادشاه درگذشت بر جای‌او نشست .

در آغاز سلطنت رعبش چنان بر دلها مستولی بود که در مدتی متجاوز از دو سال بسر حدها حاکمی اعزام نشد و با اینحال کسی جرات نکرد که راه نا فرمانی پیماید .

تقدیر با تدبیرش موافق نیفتاد و بعلت حادثه عجیبی که شرح وقوع آن از تصور عقلا دور است‌دنیا را بدرود گفت . در هر گونه‌شعر دست‌داشت و «عادلی» تخلص میکرد .

این رباعی از او است :

«۱» بو رباعی ــ ظ

«۲» مدت سلطنت : « ۹۸۴ ــ ۹۸۵ »

☆☆☆☆☆
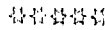
دوران ما را ز وصل شادان نکند   جز تربیت رقیب نساداں نکند
هرگز نرساند دل ما را بمراد   کاری بمراد نا مرادان نکند .

محبوس بولغاندا بو رباعی‌نی مناسب آیتوپدورلار کیم :

این رباعی را در حبس مناسب حال خود گفته است :

☆☆☆☆☆
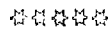
آن روز که کارت همگی قهقهه بود   از رای تو راه مملکت صدمه بود
امروز درین قهقهه با گریه بساز   کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود .

بو بیت‌نی اول حضرت‌نینك تیلی دین استماع قیلدوم کیم :

و این بیت را از زبان خودش شنیدم :

☆☆☆☆☆
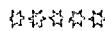
من و عشق اگرچه باشد همه حاصلم ز خوبان
ز امید نا امیدی ز مراد نامرادی .

خان احمد پادشاه دیرلار کیم دارالمرز پادشاهلاریدا خانقه سبقت توتقان بیر او پیدا بولماپدور . اوایل عمریدا کشتی گیر و شمشیرباز و شاطر و شیربان ، غرض کیم هر که گیر طائفه‌سنی رعایت قیلورایرمیش‌لار . غالب ظن اولدور کیم هرگز خان حضرتلاری هیچ مستحق نی درگاهیدین محروم قیلماپدور .

موسیقی و حکمت و هیأت علومین بیلور واقسام سازنی هم یمان‌چالاالماس . شعری هم بویانکلیغ ایرور کیم :

٤ ـ خان احمد پادشاه (۱)

گویند در میان سلاطین دارالمرز بالاتر ازاو کسی نبوده است . دراوایل

«۱» خان احمد پسر سلطان حسن از سلسلهٔ کارکیا بوده که از سال ۷٦۰ هجری تا سال ۹۹۹ در گیلان حکومت داشته‌اند . موماالیه در ۹۴۳ بحکومت رسیده و در ۹۷۵ از طرف شاه طهماسب اسیر شده‌پس از ده سال حبس . در سال ۹۸۵ (در زمان شاه اسمعیل دوم) از زندان رهائی یافته و دوباره بحکومت سابق خود رسیده است . ولی در سال ۹۹۹ شاه عباس کبیر او را مغلوب و سلسلهٔ کارکیا را منقرض ساخته است . « دول اسلامیه ، استانبول . ۱۹۳۷ ، ص ۳۰۳ » .

عمرش طایفهٔ معرکه گیران را از قبیل کشتی گیران و شمشیربازان و شاطران و شیربانان رعایت میکرده و ظن غالب بر آن است که وی هرگز مستحقی را از درگاه خود نومید نساخته است .

در فن موسیقی و حکمت و هیئت صاحب اطلاع است و اقسام ساز را هم بد نمیزند .

و شعر چنین میگوید :

☆☆☆☆☆

شام فراق کار من زار مشکل است — صبح وصال اگر ندمد کار مشکل است
جان دادنم بپای تو آسان بود ولی — محرومیم زدولت دیدار مشکل است .
بخت وارون دوست دشمن یار یار دیگر ست — رفت آن روزی که دیدی روزگار دیگر ست .
نشنود از کسی پیام مرا — که نباید شنید نام مرا .
خوشی شب هجرم نه از صبوری بود — دمی که ناله نکردم زبی‌شعوری بود .

دیرلار کیم بو بیت هم خان نینک دور کیم :

این بیت را نیز باو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆

من مجنون صفت از موی سر پراهنی دارم — زمو باریکتر در زیر پیراهن تنی دارم .

همایون پادشاه

نهایتدین متجاوز کریم الطبع و سخا پیشه و خوش سلیقه پادشاه ایردی . کتابخانه زینتی و رونقی غه کوپ مایل ایردی . ابوالغازی سلطان حسین میرزادین سونکرا چغتای پادشاه لاریدا همایون پادشاه دیك خوش طبع پادشاه آز واقع بولوپدور . قرنداشی کامران میرزادین هزیمت قیلوپ شاه جنت مکان ظلال جلالیغه ملجأ بولدی . قزلباش عسکر نصرت فرجامی امدادی بیله خصمنی مغلوب قیلوپ هند ابوابین مفتوح قیلاالدیلار . طبعی شعردا اوکوش ملایم واقع بولوپدور . بو ایکی ترکی بیتی نینك کوپ شهرتی بار و مشهور بولوپدور کیم :

۵ ـ همایون پادشاه (۱)

پادشاهی بود بینهایت صاحب جود و بخشش و طبع کریم و ذوق سلیم .

«۱» همایون پسر بابر ، مدت سلطنت : « ۹۳۷ ـ ۹۶۳ »

بزیور و رونق کتابخانه میلی وافر داشت . در میان پادشاهان چغتای ، بعد ازابوالغازي سلطان حسین میرزا کمتر پادشاهي بود که مانند او خوش طبع باشد .

از برادرش کامران میرزا هزیمت یافت و بشاه مرحوم پناهنده شد و بیاری لشگر قزلباش دشمن خود را مغلوب و درهای هندوستان را بروي خود باز کرد .

طبع شعر بسیار ملایمی دارد و این دو بیت ترکي او خیلی مشهوراست :

☆☆☆☆☆

غربلغ غمیدین محنت و ملالیم بار	بوغمدین اولمکاییتدوم غریب حالیم بار
وصالی دولتیدین ایریلوپ مین محزون	تیریالا مین و بو تیریاك لیكدین انفعالیم بار .

سلطان سلیمان خواندکار عادل و مسلمان و رعیت پرور پادشاه ایردی . شعر و شاعرغه کوپ طالب و راغب ایردیلار . حضرتی هم شعردا اوکوش ملایم [illegible] ایردی . محبی تخلص قیلورلار . غالبا شاه جنت مکان و اول پادشاه ماببنی دا كدورت الفتنه و عداوت محبتته منجر بولغاندا بو تخلص نی اختیار قیلمیش بولغایلار . [illegible] رحال بو تخلص دین محبت ظاهر ایرور .

بو ابیات اول سلیمان زمان نینك دورکیم :

---

٦ ـ سلطان سلیمان خواندکار (١)

((محبی))

پادشاهی عادل و مهربان و رعیت پروربود . شعر و شعرا را بسیار دوست میداشت و خودش نیز دارای طبع شعر بسیار ملایمی بود و «محبی» تخلص میکرد . گویا این تخلص را وقتی اختیار کرده که دشمنی ما بین او و شاه مرحوم (یعنی شاه طهماسب) بدوستی تبدیل یافته بود . بهر حال تخلص مزبور دلیل محبت است .

این ابیات از او است

«١» سلطان سلیمان قانونی پادشاه عثمانی ، مدت سلطنت : « ٩٢٦ ـ ٩٧٤ »

*****
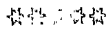
همدمك هر دمده بر كل يوزلو جانان اولدى طوت — سحرمك دون كون مه و خورشيد رخشان اولدى طوت

تاج و تخت سلطنت برباد اولور چون عاقبت — كندو كى عالم سرير نده سليمان اولدى طوت

قالدورر سن بزم عالمدن اياغى چون كوكل — ايچدوكك جام شرابى آب حيوان اولدى طوت

دهر باغينك ، محبى ، يوق كلنده بوى لطف — داغلر جسمكده ير ير ورد خندان اولدى طوت .

بو فارسى (مطلع ١) هم حلب شهريدا اول پادشاد اسميغه باقى چلبى دين استماع ايتدوم كيم :

اين مطلع فارسى را هم در شهر حلب از باقى چلبى شنيدم كه بدان پادشاه نسبت ميداد:

*****
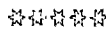
ديده از آتش دل غرقهٔ آب است مرا — كار اين چشمه ز سر چشمه خرابست مرا .

عبيد خان اوزبك زياده راست سليقه و شاعر طبيعت و خوش طبع پادشاه ايردى . اوزبكيه دا اول پادشاهدياك دلير بير اوبولمايدور . شاه جنت مكان بيله مقابله بولدى ؛ اگر چه مغلوب بولدى و الا كوپ بهادرليغ قيلوب مردانه اوروش قيلدى .

طبعى اقسام شعردا يخشى بيارور . اعداسى نينك كنايه‌سى اظهاريدا و اوزنينك شماتتى اثباتيدا بو رباعى‌سى زياده خوش طبعانه بولوپدور كيم :

---

٧ ــ عبيد خان اوزبك (٢)

پادشاهى بود بسيار با ذوق و شاعر طبيعت و خوش طبع . در ميان اوزبكيه بدليرى وى كسى نبوده است . با شاه مرحوم (يعنى شاه طهماسب) جنگ كرد و مغلوب شد ولى خيلى از خود دلاورى نشان داد و مردانه جنگيد . طبعش در اقسام شعر خوب است . رباعى ذيل را در اظهار كنايهٔ دشمنان و اثبات شماتت خود خوش طبعانه گفته است :

«١» مطلعنى ــ ط

«٢» عبدالله خان اوزبك پسر محمود از سلسله شيبانى است كه درماوراء النهر حكومت كرده‌اند. مدت سلطنت عبيدالله : « ٩٤٠ ــ ٩٤٦ » (رجوع شود به دول اسلاميه ، ص ٤٣١ ــ ٤٣٣).

☆☆☆☆☆
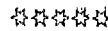
ای قوم که از شما عطایی نرسد　　نفعی به فقیر و بینوایی نرسد
سهل است اگر سر شما می‌آرند　　باید قدم شما بجایی نرسد .

و بو مشهور ابیات هم اینینگ دور کیم :

این ابیات مشهور هم از اوست :

☆☆☆☆☆
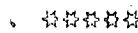
مبارك باد عید (آن‌دردمند بیکس و کورا ۱)
که نی‌کس‌را مبارك باد گوید نی‌کسی‌اورا .
ای مؤذن بر سر تابوت من فریاد کن
یاررا آگاه ساز و روح مارا شاد کن .
بوی ارباب وفا از گل ما می‌آید
کعبه زانرو بطواف دل ما می آید
نیست سر منزل ما قابل هر نا اهلی
هر که اهل است بسرمنزل ما می‌آید .

عبدالله خان اوزبك اوزبکیه پادشاهلاری نینگ اشجعی و اولوغ خانلاری نینگ اکریمیدور . ترکی و فارسی نظمدا یخشی بارور . عوض غازی تخلص قیلور .
بو ابیات اول پادشاه‌نینگ دورکیم :

---

۸ ــ عبدالله خان اوزبك (۲)

((عوض غازی))

دلیر ترین سلاطین و کریمترین خوانین بزرك اوزبکیه است . در

«۱» ــ دردمند بی‌کسی که او را ــ ه

«۲» عبدالله خان اوزبك‌پسر اسکندراز سلسلهٔ شیبانی است . در سال۹۶۴بخارارا گرفت و مرکز حکومت خود قرار داد و در ۹۸۶ سمرقند را نیز الحاق کرد . در۹۹۱ ، چون پدرش وفات یافت‌بنام«عبدالله دوم» بجای وی بر تخت نشست و تا سال ۱۰۰۶ حکمرانی کرد (دول اسلامیه ، ص ۳۳۳ ــ ۳۳۴ ؛ اسلام آنسیقلوپدیسی ، ج ۱ ، ص ۳۴ ــ ۳۵) .

شعر ترکی و فارسی دست دارد و تخلصش « عوض غازی » است .
ابیات ذیل از او است :

☆☆☆☆☆

تا تیلبه لیکیم(۱) شهرتی عالمنی توتوبدور
اندین برو مجنون سوزینی ایل اونوتوبدور
ناوک‌لاری میندین کیچوپ اغیار غه دیکدی
جانیم بیلور اول دمکه نیلارمیندین اوتوبدور
بیچاره عوض غازی نیتیب وصلیغه یتسون
هجران اوتی چون نخل امیدین قوروتوبدور
فرهاد ایله مجنون نه بیلور عشق فنونین
بو وادی دا شاگردم اولارنی اوقوتوبدور .
قراقچی لاب توکادورقان قراایچندا کیشونك
قلیچ قلیچغه‌اورار قان توکاندا کوزقاقیشونك .
مردم و کوی توشد منزلم ای حور سرشت
کشتهٔ عشق بلی میرود آخر به بهشت .
جهان که وسعت او صد هزار فرسنگست
به پیش چشم جهان بین همتم تنگست
چگونه دل نکشد جانب عراق مرا
که از عراق بسوی حجاز آهنگست .

نظام شاه خوش محاوره و کریم‌الطبع پادشاه دور . هند پادشاهلاریدا بویانکلیغ عراقی دوست و مغل پرست پادشاه کیلمابدور . لهذا بو جانیدین کیتکان ارباب استعداد اول پادشاهغه ملجأ بولورلار مگر کیم مرکب توجهلاری تلاطم امواج بحر قضادین سرگشته بولوب بادبان مرادلارین همایون هندیغه معطوف غلغی‌لار .
اول پادشاه سپهری تخلص قیلور .
بو مطلع و مقطعنی خوب آیتوبدور کیم :

«۱» تیلبه‌لیك بزبان ترکی چغتای بمعنی دیوانگی است .

۹ ـ نظام شاه (۱)

((سپهری))

پادشاهی خوش صحبت و کریم‌الطبع است . از سلاطین هند هیچ کدام مثل او عراقی دوست و مغل پرست نبوده و بهمین جهت است که اشخاص با استعداد وقتیکه از اینجا میروند بدو پناه میبرند مگر اینکه قضا آنان را بسوی همایون هندی بکشد .
تخلص وی « سپهری » است . مطلع و مقطع ذیل را خوب گفته‌است :

******

خالت خلیل و چهره گلستان آتش است — خطت سیاهئی که بدامان آتش است
پیش رخ تو دیده سپهری بهم نزد — آتش‌پرست بین که‌چه‌حیران آتش است .

جمشید خان

یمان پادشاه ایرماس ایردی . بو حالتی بس تحور کیم اوز امثال و اقرانی‌دباك شهرت غلط قیلمامیش ایردی . موزون ایردیلار .
بو ابیات اول خانینکدور کیم :

۱۰ ـ جمشید خان (۲)

بد پادشاهی نبود . در حق وی همینقدر کافی است که مانندامثال

«۱» رضاقلی هدایت گوید : « سپهری هندوستانی اسمش نظام شاه و شرح حالاتش در تاریخ فرشته مبسوط است . سلسلهٔ نظام شاهیه احمدآباد باو منتهی میشود . این دو بیت از اوست : خالت خلیل و ... » (مجمع‌الفصحاء ، ج ۱ ، ص ۳۱) .

«۲» جمشید خان پسر محمود خان از سلسله اسحاقیه بوده که بعد از خلع کارکیاخان احمد پادشاه در سال ۹۷۵ (رجوع بصفحه ۱۲) از طرف شاه طهماسب اول بحکومت گیلان رسیده و در سال ۹۹۱ و بروایتی ۹۸۸ کشته شده است (دول اسلامیه ، ص ۳۰۵) . و چنانکه در شمع انجمن تذکره مسطور است از شعرای رشت خلیل زرگر نیز جمشید نامه‌ای برای وی بنظم آورده است . رضا قلی هدایت باشتباه او را ترکستانی و از سلاطین ترکستان میشمارد و اشعار مندرج در متن را بوی نسبت میدهد (مجمع‌الفصحاء ، ج ۱ ، ص ۴۰) .

و اقران خود شهرت بی‌اساس نیافته بود .

طبع موزونی داشت و این ابیات از او است :

✫✫✫✫✫
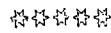
بی وفایی نهایتی دارد	جور کم کن که غایتی دارد
تند (مگذار ۱) کشیده دار عنان	درد مندی حکایتی دارد .
بار یکتر ز موست میان نگار من	یکمو قصور نیست در اندام یار من .
آنان که با خدنگ جفای تو خو کنند	تیری نخورده تیرد گر آرزو کنند .

غازی کرای خان

جنگیز زمانیدین بو دورانغه چه بویانکلیغ بیکیت قدم پادشاهلیغ تختی‌غه (قدم قویمابدور ۲) . فی الواقع بویله جمیع حیثیاتغه قادر بیر او بولمابدور . اولا عساکر نصرت فرجام قزلباش ایلکیدا اسیر بولغاندا ایتدوکی بهادرلیغ رستم دستان و سام نریمانغه کول بار ایرور شرحغه محتاج ایرماس . همت سخاوتی الیدا (خاتم ۳) دستیاری بولماس . علم ادوارنی خوب بیلور . اقسام سازنی قوتدین فعلغه کیلتوردر . خامهٔ (عنبر بارائیلار ٤) سر کشته بولسا رقم اوصاف حمیده سیدین بیرولیغ قیله الماس .

قلعه (حبسندین ٥) چقوب بعض نا مناسب منصبغه منصوب اغره لار ستمدین بنه بند و بلای حبس غه راضی بولماق بابیدا بورباعی نی یخشی ایتوبدور کیم :

---

۱۱ ـ غازی کرای خان (٦)

از زمان چنگیز تا کنون چنین جوانی بر تخت سلطنت ننشسته است . در حقیقت کسی دیده نشده که مانند او جامع اوصاف کمال باشد . دلیریهائی که هنگام گرفتاری در دست لشکر قزلباش مانند رستم دستان و سام نریمان

---

(۱) ـ مگذار ـ ن «۲» قویمایدور ـ ط

(۳) ـ جانم ـ د

(۴) ـ عنبر باریلار ـ ن

(۵) حبسی دین ـ ن ـ د

«٦» ـ غازی کرای دوم پسر دولت کرای اول از حکمرانان قرم است که از سال ۹۹٦ تا ۱۰۰۲ و دفعهٔ دوم از سال ۱۰۰۲ تا ۱۰۱۷ در آنجا حکومت داشته است (دول اسلامیه ، ۳۷۰ ـ ۳۷۳)

از خود نشان داد محتاج بشرح و بیان نیست . در جود و کرم حاتم‌بپایه‌شاگردیش نمیرسد. در فن موسیقی مهارت دارد و باقسام ساز آشنا است . قلم اگر سالهابنویسدنمیتواندشرح‌اوصاف حمیدهٔ اورابپایان‌برساند .
رباعی ذیل رادرترجیح حبس‌قلعه بمنصب نا شایست خوب گفته است:

❊❊❊❊❊❊
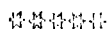
تا بوده غم و شادی‌حرمان بوده (زینگو نگذشته ۱) تاکه دوران‌بوده
ما تجربه کردیم که در ملك شما راحت همه در قلعه و زندان بوده .

(محمدی ۲) خوش صورت و بلند همت ایردی . خاص و عام اول‌پادشاهنینك رعایتی دین بهره‌مند بولورایردیلار. خصوصا ارباب‌استعدادنی
خان (کرد ۳) دلجویلیغ‌لار قیلورایردی . شجاعتی‌نینك شاه جنت مکان قید و بندی‌دین فرار قیلدوغی شاهدی ایرور . بوپانکلیغ شعر هم آیتور . .

۱۲ ـ محمدی خان کرد (٤)

خوش صورت و بلند همت بود و خاص و عام را مشمول انعام خود میساخت و بخصوص از ارباب استعداد دلجوئیها میکرد . از دلائل دلیری وی اینکه‌ازقیدوبندشاه مرحوم فرار کرد. شعر نیز گویدو شعرش‌چنین است :

❊❊❊❊❊❊
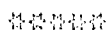
قطرهٔ اشکی که در چشم نمینم مانده بود ریختم‌در پای آن دلبرهمینم‌مانده‌بود .

«۱» زین‌گونه گذشته ـ ن «۲» محمد ـ ن «۳» لر ـ ن ـ د «۴» محمدی خان کرد و یاچنانکه در نسخه‌های «ن» و «د» است محمدی خان‌لر باید محمدی بیك پسر جهانگیر از سلسلهٔ بنی‌خورشید باشد که اتابکان لرستان کوچك بودند و مرکز حکومتشان خرم آباد بود و سر انجام بدست‌صفویه منقرض شدند . جهانگیر در سال ۹۴۹ بامر شاه طهماسب اول اعدام شد و پسرش محمدی بیك بعداز وفات شاه‌اسمعیل دوم اطاعت سلطان مراد سوم (۹۸۲ ـ ۱۰۰۳) را اختیار کرد (دول اسلامیه ، ص ۴۵۴) .

- ایکنجی مجمع -

اول شاه زاده‌لار ذکریدا کیم نور حدقهٔ جهانبانلیغو نور حدقهٔ کشور ستانلیغ ایردیلار • تلاطم بحر سخا و همت لاری ساحل مراد عالم و عالمیانغه درپاش و گوهر ریز بولورایردی و شعاع صبح سعادت و اقبال‌لاری مشرقدین مغربه دیك (تزین ۱) و منور قیلورایردی •

(☆ مجمع دوم ☆)

در ذکر شاهزادگان (خلاصه)

☆☆☆☆☆

بهرام میرزا اوزی بی نظیر و سوزی دلپذیر ، گفتاری شیرین و اشعاری رنگین ، سخن سنج ، نکته پرداز ، شعر دوست ، شاعر نواز میرزا ایردی • گویا کیم میرزالیغ اول پادشاه زاده اتیغه کیلکان بیر آیت و یا خود پادشاه زاده‌لیغ اول میرزا اسمیغه اجلقان بیر رایت ایردی • چوق ارباب فهم و گوب اصحاب هنرنی تربیت قیلوب امثال و اقراندین ممتاز و سر افراز قیلدی •

اول میرزانینك طبعی شعردا گوب نازك بارور • بو رباعی‌ئی غروری ترکیدا زیاده خوب آیتو بدور کیم :

«۱» مزین — ن • د

۱۳ - بهرام میرزا (۱)

میرزائی بود خودش بی نظیر و سخنش دلپذیر ، گفتارش شیرین واشعارش رنگین ، سخن سنج ونکته پرداز و شعر دوست و شاعر نواز . گوئی میرزائی آیتی بود بنام آن شاهزاده فرود آمده و یا شاهزادگی رایتی بود باسم آن میرزا بر افراشته . بسیاری از ارباب فهم و اصحاب هنر را تربیت کرد و در میان امثال و اقران ممتاز و سر افراز ساخت .

طبع شعر بسیار رقیقی نیز دارد ورباعی ذیل را در ترک خودپسندیش بسیار خوب گفته است :
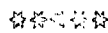
☆☆☆☆☆

بهرام درین سراچهٔ پر شر و شور ‌‌ ‌ تاکی بحیات (خوش ۲) باشی مغرور
(کردست ۳) دریـن بادیه صیاد اجـل ‌ ‌ در هر قدمی هزار بهرام بگور .

کوهکن درعشق بازی جان بتلخی (داده چرخ .) ‌ ‌ شکر شیرین بکام خسرو پرویز کرده
حاصل خود گرچه عمری بر سر دل کرده ام ‌ ‌ غیر درد دل نمیدانم چه حاصل کرده ام .

القاص میرزا

کریم النفس و [illegible] ، جدال دوست و [illegible] میرزا ایدی . سرکش طبع و صاحب داعیه [illegible] روزگار [illegible] سلطان سلیمان خوان قاردین جریان الوب شاه [illegible] اوستیکا گیلدی . بختیاری و دولت یاری [illegible] بولمادی . [illegible] شاهباز حیاتی بدن برجیدن پرواز قیلدی .

طبعی داموزونلیق بار ایردی . بو رباعیسی مشهوردور کیم :

«۱» بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل و برادر شاه طهماسب اول است که بنا بمجمع الفصحا در ۹۵۶ و بنا به آتشکده در ۹۶۵ و بنا بقاموس الاعلام در ۹۵۷ وفات یافته است .
«۲» خوش - ن «۳» کرده است - ن «۴» داد و چرخ - ن

۱٤ ـ القاص میرزا (۱)

کریم‌النفس و سخا پیشه و جنگجو بود . از سرکشی و جاه‌طلبی بروم رفت و از سلطان سلیمان خواندکار سپاهی گرفته با شاه مرحوم بنای جنگ گذاشت ولی بختش یاری نکرد ، گرفتار شد و در قلعهٔ قهقهه درگذشت .

طبع موزونی داشت و این رباعی از اوست و شهرت دارد :

☆☆☆☆☆
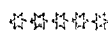
چون شیر درنده در شکاریم همه　　با نفس و هوای خویش یاریم همه
چون پرده‌زروی کارها (پردازند۲)　　معلوم شود که در چه‌کاریم همه .

سام میرزا

بو میرزا هم شاه جنت مکان نینك (انیسی۳) ایردی .
(کندره ٤) صاحب مذاق و عشرت دوست ایردیلار .
(اسل‌لار ٥) خراسان ولایتی دا فرمان فرمای ایردی .

اقسام نظم و نثر دا طبعی شوخ‌راق و متین‌راق ایردی . تحفة السامی اتلیغ بر تذکرةالشعرا بتیدی . عاقبت شیخ صفی‌الدین قدس سره‌العزیز استانه‌سیدا (فرش٦) بولوب شعری‌شاعری بیله (کیچونورایله ۷) .

بو رباعی اول میرزانینك دورکیم :

«۱» القاص میرزا پسر شاه اسمعیل و برادر شاه طهماسب اول بسال ۹۸۴ در مشهد وفات یافته است (« قاموس‌الاعلام » و « مجمع‌الفصحاء » ، ج ۱ ، ص ۱۰) .
«۲» بردارند ــ ن
«۳» اینیسی ــ ن
«۴» کرزه ــ ن
«۵» یل‌لار ـ ه
«۶» فراش ــ ه　«۷» کیچنورایردی ــ ه

۱۵ ـ سام میرزا (۱)

این میرزا نیز برادر کوچکتر شاه مرحوم (یعنی شاه طهماسب اول) بود . عیش و عشرت را دوست میداشت و چند سال در خراسان فرمانفرمائی کرد .

در اقسام نظم و نثر طبع شوخ و متینی داشت . تذکرۀ شعرائی باسم « تحفةالسامی » تألیف کرد و سرانجام در آستانۀ شیخ صفی الدین منزوی و بشعر و شاعری مشغول شد .

این رباعی از اوست :

******

هرگاه که عشوه آن‌دلاویز کند | عاشق ز بلا چگونه پرهیز کند
اما بادی که آتشم (تیز۲) کند | باد است نصیحت کسان درگوشم .

سلطان ابراهیم میرزا بهرام میرزانینك زبدةالاولادیدور . خوش محاوره وخوش طبع و تیز فهم لطیفه‌گوی ایردی . غریب تصنیف‌لار اول میرزادین مشهوربولدی . آز هنر وصنعت باردور کیم اول حضرت انینك علمی یا عملی‌سیدین بهره‌مند بولمامیش بولغای ایردی . لطیفه‌غه اولجه مائل ایردی کیم جمهور آراسیده ضرب‌المثل بولوپ ایردی . عنان نوسن (تخیله ۳) سین ضبط قیله‌الماسیدین تیلی اوجیدین شاه‌اسمعیل ثانی زمان دولتیدا مقتول‌بولدی . جاهی تخلص قیلورایردیلار . یخشی ابیاتی کوپ‌بار . مطلوبی‌نینك کوزی دردمندلیغی اظهاریدا بو ابیات‌نی اوکوش مناسب آیتوبدورلار کیم :

«۱» سام‌میرزا مطابق نگارش مؤلف « حبیب‌السیر » در سال ۹۲۳ تولد یافته ودرزمان شاه‌اسمعیل دوم با دیگر شاهزادگان صفوی بقتل رسیده است (رجوع‌شود بمقدمه « تحفۀ سامی » چاپ وحید، ص ه) . «۲» تیز ـ ظ (آتشکده ، چاپ هندوستان ، ص ۱۴) . «۳» مخیله ـ ظ

۱۶ ــ سلطان ابراهیم میرزا (۱)

« جاهی »

برگزیدهٔ فرزندان بهرام میرزا است . خوش صحبت و خوش طبع و تیز فهم و بزله گوی بود . تصنیفات غریبی از وی شهرت دارد . کمتر هنر و صنعت هست که او را در قسمت علمی یا عملی آن بهره‌ای نباشد . ببزله‌گوئی خیلی رغبت داشت بطوریکه میان مردم ضرب‌المثل شده بود . چون زبان خود را نمیتوانست نگاه دارد از اینرو در زمان شاه اسمعیل دوم مقتول گردید .

تخلصش « جاهی » است و ابیات خوب زیاد دارد . این بیت‌ها را درباب چشم درد محبوبش بسیار مناسب گفته است :

☆☆☆☆☆

شنیدم که چشم تو دارد گزندی   همانا کسه افتاده بسر دردمندی
بچشمت اثر کرده خون شهیدانت   کجا کسردهٔ تسا نگساه کشندی
چسرا بستهٔ نرگس نساتوانت را   که بیمار حاجت ندارد به‌بندی .

هرزه گردی‌بودمجنون سخت جانی کوهکن
رسم و آئین محبت‌درجهان جاهی گذاشت .

بو رباعی‌نی تصنیف بیله رنگین قیاوپ ایردی کوپ مشهور بولدی کیم :

این رباعی که تصنیف کرده بود خیلی شهرت یافته است :

☆☆☆☆☆

چون شیوهٔ اوست‌قصد جاهی کردن   هر دم ستمی به بیگناهی کردن

« ۱ » برای ترجمهٔ حال این شاهزاده رجوع شود به « تاریخ عالـم آرای عباسی » (طهران ، ۱۳۱۴) ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ ــ ۱۵۰

من درعجبم از این که آن سنگین دل   گر جان طلبد دلا چه خواهی کردن .

سلطان (حسین ۱) میرزا

شاه جمجاه خسروانجم سپاه شاه عباس بهادرخان مد ظله نینك اولوغ قرداشی ایردی . حسن صورت و سیرت بیرله موصوف ، رسم کرم و سخا بیله معروف میرزا ایردی .

شاه اسمعیل ثانی صرصر غضبی شاهزاده لار برك ریز حیاتلاری سببی بولغاندا اول میرزانینك غنچهٔ گلستان نو جوانلغی پژمرده بولدی . مقتول بولدوغی زمان زیاده مردانه لیغ ایتوب دنیانی وداع قیلدی .

اوکوش ملایم طبعی بسار ایردی .

بو رباعی اول شاهزاده دین مشهور درکیم :

---

۱۷ ـ سلطان حسن میرزا (۲)

برادر بزرگتر شاه عباس بهادرخان مد ظله بود . میرزائی بود به حسن صورت موصوف و برسم کرم و سخا معروف .

وقتی که شاهزادگان بغضب شاه اسمعیل دوم گرفتار و کشته شدند وی نیز مقتول گردید . ولی هنگام قتل مردانگی زیاد از خود نشان داد (۳) .

طبع بسیار ملایمی داشت و رباعی ذیل بدو منسوب است :

******
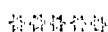
رویت که زباده لاله میروید ازو   وزتاب شراب ژاله میروید ازو
دستی که پیاله ز دست تو گرفت   گر خاك شود پیاله میروید ازو .

بدیع الزمان میرزا

بو میرزا هم بهرام میرزای مغفور اوغلی دور . ذهن و ذکا و کرم و سخا بیرله آراسته و پیراسه میرزا ایردی . ئیل لارسیستان سلطنتی اول حضرتغه مرجوع ایردی .

«۱» حسن ـ ن ـ د .

«۲» اگرچه در نسخهٔ متن بجای « حسن » « حسین » نوشته شده ولی چنانکه در نسخه های (ن) و (د) است « حسن » باید باشد . اسکندر بیك در تاریخ عالم آرای عباسی (ج۱، ص۹۶) از جملهٔ اخلاف شاه طهماسب اول «سلطان حسن میرزا» را میشمارد و رباعی مندرج در متن را بدو نسبت میدهد .

«۳» برای تفصیل آن رجوع شود به « تاریخ عالم آرای عباسی » ج ۱ ، ص ۱۲۱ ـ ۱۵۳

طبعی داکوپ شوخ ایق بار . منظورنینك غضب آمیز اختلاطی بیانیندا بو ابیاتنی زیاده خوب و اوکوش مرغوب آیتوپدورلار کیم :

۱۸ - بدیع الزمان میرزا (۱)

وی نیز پسر مرحوم بهرام میرزا است . صاحب هوش و ذکا وجود وسخا بود و سالها حکومت سیستان را داشت .

طبعش بسیار شوخ وظریف است وابیات ذیل را در باب رفتار خشم آلود محبوبش خیلی خوب گفته است :

✿✿✿✿✿
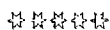
طرف کله بناز شکستن نگه کنید — آن آهوانه دیدن و جستن نگه کنید

آن طرز تازیانه کشیدن بباد پا — وز کف عنان خلق گسستن نگه کنید

مست آمدن (برغم۲) بدیعی (ببزم ۳) غیر — بردن بتیغ (دست و نشستن ٤) نگه کنید .

سلطان مصطفی میرزا

شاه جنت مکان نینك ارجمند فرزندی ایردی . شاه صورت و معنی دیماك اول میرزاغه لایق و خورشید حسن و جمال ایتماق اول شاهزاده غه صبح دیك صادق ایردی . مژگان جگرکاوی خونریزلیغ دا دلیر و پستهٔ خندانی جهانغه شور سالماقدا دلپذیر ایردی . طبعی زیاده نازك و عاشقانه واقع بولوپدور . بو ابیات اول میرزا نینك دور کیم :

۱۹ - سلطان مصطفی میرزا (۵)

فرزند ارجمند شاه مرحوم (طهماسب اول) بود . عنوان «شاه صورت

« ۱ » این شاهزاده نیز بامر شاه اسمعیل دوم درسیستان کشته شده است (تاریخ عالم آرای عباسی ' ج ۱ ، ص ۱۵۰) .

« ۲ » ببزم — د

« ۳ » ز بزم — د

« ۴ » مست نشستن — د

«۵» این شاهزاده درحین وفات پدر بیست ساله بوده و بامر شاه اسمعیل دوم بقتل رسیده است « تاریخ عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۰۳ » .

و معنی » بدو لایق بود و « خورشید حسن و جمال » در بارهٔ وی صادق .
مژگان جگر کاوش در خونریزی دایر و پستهٔ خندانش در شورانگیزی
دلپذیر بود .

طبعش بسیار رقیق و عاشقانه است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆
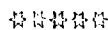
ای دل غم آشنای تو شد ترك او مكن ‏ ‏ ‏ هر روز با یکی نتوان آشنا شدن .
ای سرو فکندی بسرش سایه نگفتی ‏ ‏ ‏ نازك بدنی چون کشد این بار گرانرا .
داده ام جان که بدستی آمده دامان غمش ‏ ‏ ‏ وقت یاری است دلا جان تو و جان غمش .

- اوچونچی مجمع -

اتراك ركن‌السلطنه‌لاری ذکریداکیم اساس معمورهٔ پادشاهلیغ اونگ‌لار وجودی بیرله و شادروان شوکت خاقانلیق آنگلار ستونی بیرله پایدار ایرور،

(مجمع سوم)

در ذکر ارکان سلطنت از ترکان (خلاصه)

☆☆☆☆☆
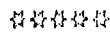
مسیب خان محمد خان شرف‌الدین اوغلی هراة بیگلار بیگیسی اوغلی دور . زیاده متواضع و خلیق ییگیت‌تور . قزلباش ارکان دولت آراسیدا استعداد فطری بیله خانقه مقارن آزبار . موسیقی علمیدا کوپ ماهر ایردی . تصنیفلاری مشهور ایرور . اقسام شعرنی ایتور نسخ‌تعلیق نی یخشی بیتار . بو رباعی خاندین مشهور دورکیم :

۲۰ - مسیب خان

ولد محمد خان شرف‌الدین اوغلی بیگلر بیگی هرات است . جوانی است بسیار متواضع ونیکخو و در میان ارکان‌دولت قزلباش ازحیث استعداد

فطری نظیرش کم است. در فن موسیقی خیلی مهارت داشت وتصنیفهایش مشهور است . از هر نوع شعر گفته‌است‌و خط نستعلیق را خوب‌مینویسد رباعی ذیل از او شهرت دارد :

☆☆☆☆☆
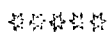
بگذشت برابر و گروه ازکین زدهٔ   با زلف چو زنـار ره دین زدهٔ
از یك نگه چشم سیاهش فی‌الحال   افتاد دلم چو مرغ شاهین زدهٔ

بو ابیاتی هم یمان ایرماس کیم :

ابیات ذیل را هم بد نگفته است :

☆☆☆☆☆
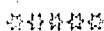
زدوریت‌شب‌وروزم بآه وناله گذشت   دو روزه هجرتو برمن‌هزار ساله گذشت .
تلخی محنت یکروزه‌و صدساله یکیست   میکشد زهرا گراندك اگر بسیار است .
نسوزد یاددوزخ یادهجران‌تو میسوزد   قیاس آتش هجران ازینجا میتوان کردن .
خار گشته‌است بچشمم مژه شبهای تو   گل برروده دلم از اشك تمنای تـو
اثر حسن تو نازم که شهیدان ترا   نتواند که کند زنده مسیحا بی تو .

مراد خان تمر خان اوغلی دور . اوایلدا شاه جنت مکان نینك منظور نظری ایردی ؛ بعضی نا مناسب اعمال شآمیدین اول سعادت شرفی دین محروم بولدی . کوپ نو خاسته و فسوی دست ییکیت ایردی . لهذا طرفه چشم زخمی اول امـارت پناهغه (یتشیدی ۱) . امید که دیدهٔ باطنی نور سرور بیرله ماور بولغای .

اقسام نظمدا طبعی یخشی بارور . فگاری تخلص قیلور . بو (ابیات ۲) انکلار نینك دور کیم :

---

۲۱ - مراد خان

((فگاری))

ولد تمرخان است . ابتدا منظور نظر شاه مرحوم بـود ولـي بـعلت

«۱» - یتیشدی - ظا «۲» - بیت - ظا

پاره‌ای اعمال نا مناسب از آن سعادت محروم گردید . جوانی بود خیلی نو خاسته و قویدست و از اینرو بچشم زخم عجیبی دچار شد . امید است که دیدهٔ باطنش بنور شادی روشن گردد .

طبعش در انواع نظم خوب و تخلصش «فگاری» است . بیت ذیل از او است :

☆☆☆☆☆
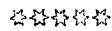
من مستم از نظاره تو ساغر دهی بناز   بیتابئی که سر زند از من گناه نیست .

بو ترکی ابیاتی یمان ایرماس کیم :

این ابیات ترکی که از او است بد نیست :

☆☆☆☆☆
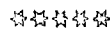
تکلم وقتی آچدی غنچه اغزین لعل درباری
تبسم بیرله جان آلدی ینه جان بیردی گفتاری .

هر قطرهٔ ئان کیم توکولور چشم تریمدین
شمازیم ایرور توشدی بو یوزدین نظریمدین .

باش چقارمیش چاك پهلودین کونگول نظار نکا
دوستیم گور کیم نه دشمن چقدی یانمدین منم .

بو رباعی هم ابدالانه واقع بولوبدور کیم :

این رباعی نیز ابدالانه گفته شده است :

☆☆☆☆☆
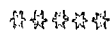
آن راهروان بی قدم را عشق است   صاحب نفسان زنده دم را عشق است
حاتم صفتان بی درم را عشق است .   ماتم زدگان بی الم را عشق است .

محمد امین سلطان ترکمان ایرور . والده‌سی جانبی دین شاه اسمعیل ثانی مغفورغه قرابتی بار . بـا وجـود استعلاء حسب و نسب بو بانکلیغ خـوب روشلیغ بیکیت پیدا بـولماس . همت و شجاعتی هم بار .

شعر فارسی و ترکی نی خوب اوقوب یخشی تمیز قیلور . متوجه بولسا بو یانکلیغ شعر هم ایتور کیم :

۲۲ - محمد امین سلطان

از تراکمه است و از جانب مادر با مرحوم شاه اسمعیل دوم قرابت دارد . جوانی پیدا نمیشود که با علو حسب و نسب چنین خوشرفتار و آدمی شیوه باشد . همت و شجاعت نیز دارد .

شعر فارسی و ترکی را خوب میخواند و خوب میشناسد و اگر توجه کند اینگونه شعر هم میگوید :

☆☆☆☆☆
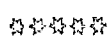
اشکفت دل در سینه‌ام از باد دامان کسی　　تا چند باشد اخگری در زیر خاکستر نهان ؟

شاهوبردی چمدان اوغلی یخشی الفته و اشفته و گذشته و پاکباز حریف دور ، تصوف بیراه کوپ خوشی بار ، غیوری تخلص قیلور ، تخلصی نینك اطوار یغه‌او کوش مناسبتی بار ، الحق یخشی ییکیت ایرور ، بو ابیات انکلارنینکدور کیم :

---

۲۳ - شاهوبردی

((غیوری))

چمدان اوغلی حریفی است نیك آلفته و آشفته و گذشته و پاکباز و با تصوف میانه‌اش خیلی خوب است . « غیوری » تخلص میکند واین

تخلص با رفتارش بسیار متناسب است . الحق جوان خوبی است و ابیات ذیل را او گفته است :

******
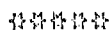
ای درد و غم تو بر دل من | مشقت ز دوکبون حاصل من
روح‌القدس است در شب وصل | پروانهٔ شمع محفل من
سر میبارد ز ابری تیغش | اینست نشان قاتل من
بر خیز ز پهلویش غیوری | میسوزی از آتش دل من .

محمد پاشا یمن بیگلار بیگیسی اسکندر پاشانینگ خلف اولادی دور . بویانگلیغ آشنا روی و عجم دوست بیگیت حقیر سیاحت قیلدوقوم ولایت لاردا کورماپدورمین . فهم و فراست ، همت و شجاعتیدا روم ایلی متفق ایرورلار و مسلم توتارلار .

هیچ کیشی عربی و فارسی و ترکی کلامیغه اول حضرت یانکلیغ قادر بولاالماس . بیرکیچه ایام عاشورادا امام مفترض‌الطاعه امام حسین شهید علیه‌السلام طوافی عزمیغه شبگیر قیلوپ بارور ایردوق . یول اثناسیدا خاطر عاطرلاریغه‌خطور قیلدی کیم بیر قساج بیت مرثیه ایتوپ عتبسه بوس‌لیغدا سادات سمع شریفلاریغه یتکورالار . بارور حالندا قرق بیت ردیف کربلا بیر قصیده آیتیلار . آنینگلاری ابیاتی مستعد ملازملاریغه تاپشوروزلارایردی . علی الصباح یکان یکان دیمین آلوپ مربوط قیلدیلار .

بو مطلع اول قصیده‌نینگ دور کیم :

---

٢٤ - محمد پاشا

ولد اسکندر پاشا بیگلر بیگی یمن است . من در تمام ولایتهائی که گشته‌ام جوانی چنین آشنا روی و ایرانـدوست ندیده‌ام . در فهم و فراست و همت و شجاعتش رومیان متفقند و تردیدی ندارند .

در قدرت بکلام عربی و فارسی و ترکی نظیر ندارد . شبی از

شبهای ایام عاشورا بعزم زیارت قبر امام مفترض‌الطاعه امام حسین شهید علیه‌السلام راه افتاده بودیم . در اثنای راه خواست چند بیت مرثیه بگوید و هنگام آستانه بوسی بسمع شریف سادات برساند . همچنانکه راه میرفت یك قصیدهٔ چهل بیتی بردیف «کربلا» منظوم ساخت . هر بیتی را که تمام میشد بیکی از ملازمان مستعدش میسپرد ، چون صبح شد بیتها را از ملازمان گرفت و بهمدیگر مربوط ساخت .

این بیت مطلع آن قصیده است :

******

« آمد بجوش خون شهیدان کربلا گلها شکفت بسار بستان کربلا »

محمد بیك مذاقی قراجه سلطان تکلو (اولادی ۱) دور . بر نیچه کون روزکار سفله نواز کردشیدین دود شعله مشعل دماغین معطر قیلوب و «حکم عالی شد» سواد رقمی دیده‌سین منور قیلدی . اکر چه اول امارت پناه «حکم عالی شد» (۲) اوزیغه «الحکم‌لله» بتیماك تیلارایردی ، شکرکیم (موافق ۳) بولمادی .

اوایل حکومتیدا تورت بیش یوز غازی قزلباش نی دارالمرز رعیتی ایلکیدا علفه شمشیر قیلوب بقیة‌السیف اوزلاری بولدی .

حقاکیم هرکز اول شجاعت و سخاوت پناهدین توقری سوز استماعین قیلا آلمادوق . کذاب نینك قوت حافظه‌سی بولمادوغی صحیح ایرور ، زیراکیم مذاقی بیك حضرتلاری بو حقیرنینك شعرین بو کمسنه‌غه مواجهه اوقوب منفعل بولماس ایردی .

بو ابیات ایتورکیم مینیم دور :

۲۵ ـ محمد بیك مذاقی

از اولاد قراجه سلطان تکلو است . از گردش روزگار دون‌پرور چند روزی دود شعلهٔ مشعل دماغش را معطر و سواد رقم «حکم‌عالی‌شد» دیده‌اش را منور ساخت . گرچه‌او میخواست که «حکم عالی شد» برای‌وی

« ۱ » اولادین دین ــ ن
« ۲ » نی ــ ظ
« ۳ » موفق ــ ظ

«الحکم لله» باشد ولی شکر خدا را که موفق نشد .

در اوایل حکومتش چهارصد پانصد تن قزلباش مجاهد را بدست رعیت دارالمرز بقتل رسانید و تنها خودش باقی ماند .

حقا که از آن شجاعت و سخاوت پناه هرگز سخن راست نشنیدیم . اینکه میگویند دروغگو حافظه ندارد راست است ، زیرا مذاقی یک شعر حقیر را برای خودم روبرو میخواند و خجالت نمیکشید .

ابیات ذیل را بخودش نسبت میدهد :

☆☆☆☆☆

یاران ز من سوخته قطع نظر اولی — من آتش سوزنده ام از من حذر اولی .

شاد از شام وصال او نمی باید شدن — عبرت از روز من ناشاد می باید گرفت .

مهدیقلی سلطان قادور قالودور ؛ بو لفظ بیله مشهور ایرور . اوایلدا قزلباش ما بینی دا قرار داده سلاق ایردی . امرا ملازمتیدا کوپ یولداشلیق لار قیلدی . اکثریدا سلطان حضرتلاری بیرله یولداش ایردوق . اگرچه بو یانگلیغ حرف گستاخانه و بی ادبانه ایرور و الا چون قول صادق دور یحتمل کیم خاطر (شریفلارینه ۱) آغر کیلماکای . بهمه حال بو اوچوردا ظل الله شاه عباس بهادرخان اثر تربیت لاریدین امارتغه یتدی .

طبعیدا موزونیت ازهاری ظاهر بولور .

بو ابیاتی قاسم صراف استرابادلیق عشقیدا ایتی کیم :

۲۶ ـ مهدیقلی خان

قادورقائی است و بلفظ «قادورقالو» شهرت دارد . در اوایل میان قزلباش سولاغ معروف بود . در ملازمت امرا مسافرتهای زیادی کردو در اغلب آنها با سلطان نامبرده همراه بودیم . اگرچه این سخن گستاخانه و بی ادبانه میباشد ولی چون حقیقت است شاید بر خاطر شریفشان گران نیاید .

بهر حال اکنون بر اثر تربیت ظل الله شاه عباس بهادرخان بامارت

---

۱ شریفلاریغه ـ ظ

رسیده است . در طبعش آثار موزونی هویدا است وابیات ذیل‌رادر عشق قاسم صراف استرآبادی گفته است :

☆☆☆☆☆

اگرچه رسم بتان شیوه محبت نیست — کسی چو قاسم صراف بی حقیقت نیست .
صراف پیر حسن تو افزون بادا — رویت ز می نشاط گلگون بادا
هر کس که بغیر من بسویت نگرد — دل غنچه صفت ته بتهش خون باداه

بو مطلعنی هم یخشی ایتوپدور کیم :

این مطلع را هم خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

نوش ابت که زندگی جاودان دهد — عیسی صفت بمرده صد ساله جان دهد .

پهلوان بیبک قهری

اگرچه مذکور بولغان طائفه‌دا اوسط‌الناس ایرور والا خراسان ولایتی داکوپ بهادرلیغ‌لار و زیاده پهلوانلیغ لار ایتدی . کیشی قیلغان ایشلارنی اگر تعداد بیرله بتیسالار جزو لاردین اشار ، استماعیدین مستمع‌غه حیرت یوزلانور . غرض اوز شجاعتی ، سعیی بیله شاه جنت مکان سایهٔ مرحمتی دین امارت افسری بیله سرافراز بولادی .
موسیقی دان و موزون هم بار ایردی . بو ابیاتنی ایورلار کیم اول شجاعت پناه نینک دور :

---

۲۷ - پهلوان بیبک قهری

اگرچه از اواسط‌الناس طایفهٔ مربور است ولی در ولایت خراسان دلاوریهای زیادی از وی بظهور رسیده است . کارهائی را که او انجام داده است اگر یکایک بنویسند دفترها میشود وشنونده را بحیرت میاندازد . خلاصه آنکه بواسطهٔ شجاعت و فعالیت خود در سایه مرحمت شاه مرحوم بافسر امیری بسرافراز گردید .
موسیقی نیز میدانست و طبع شعر هم داشت .

ابیات ذیل را بدو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆☆

در هجر وصل مرده‌ام از بهر یک نگاه — وز شرم عشق تیز برویت ندیده‌ام .
کو رفیقی تا برم پیغام دلدار آورد — مژده زانفاس مسیحا سوی بیمار آورد .

محمد بیك

بایبورتلودور ، ترك وضع و عابد و صالح و پرهیزکار کیشی‌دور . با وجود ترك ایلیغ مقدمات مطالعه سینه رغبت کورکوزر ، شعر هم آیتور . امانی تخلص قیلورلار .
دارالعباده یزد دا حاکم ایردیلار . کاهی التفات قیلوپ آیتوقلاری اشعار استماعیچون بو حقیرنی مجلسلاریغه طلب قیلور ایردیلار ، افاده لاریدین (مستفید قیلور ۱) ایردوق . اشعارلاری بو یانکلیغ ایرور کیم :

---

۸۲ - محمد بیك

((امانی))

از اهل بایبورت (۲) است . مردی است ترك وضع و عابد وصالح و پرهیزکار . با وجود ترك منشی بمطالعهٔ مقدمات رغبت دارد و شعر نیز میگوید . تخلصش « امانی » است .

وقتی حاکم یزد بود ، گاهی از روی التفات حقیر را برای استماع اشعارش بمجلس خود میخواست و از افاداتش مستفیض میشدم .

اشعارش چنین است :

☆☆☆☆☆

سایناك باشیمدین ای شه خوبان کم اولمسون
وصلینك دین ایرو عمرمنکا بردم اولمسون .

رستم بیك

کوسه رستم‌غه مشهور دور . ظاهرا یخشی یولداش و مصاحب ییکیت دور . همتی و شجاعتی هم بار . هزار جریب بلوکیدا فرمان روا بولدی . موزون دور .

«۱» مستفید بولور - ظ «۲» بایبورت (Bayburt) قصبه‌ایست در شمال شرقی آسیای صغیر .

بو رباعی (انیك ۱) دورکیم :

۲۹ - رستم بیك

به « کوسه رستم » مشهور است . ظاهرا رفیقی خوب و جوانی خوش معاشرت است و همت و شجاعت نیز دارد . فرمانروای بلوك هزار جریب شد .

طبع شعر دارد و این رباعی از او است :

☆☆☆☆☆

کوبینك دین اکر کیتمیش ایدوم حسرتیله درد و غم ایله فراقیله فرقت ایله
بیردردایله کرکیتمیش ایدوم کوبینك دین کیلدوم ینه یوزدردله یوزمحنت ایله .

«۱» انیث - ظ

- تورتونجی مجمع -

تازیکیه ارکان دولتی ذکریدا کیم نوك خامهٔ کوهر نثارلاری عـقده کشای کارخانهٔ دوران ایرور و نسیم نامهٔ عنبر بازلاری شمامهٔ بوستان جان و جنانـدین خبر ویرور ۰ اولجه کیم تیغ آبدار سیاستغه سلطنت نینك احتیاجی بار ، بوزاول مقدار سنان کشور کشای خامه‌غه احتیاج توشار۰ اول بزرکوار خوب آیتور کیم (۱):

قلم زن نکه دار و شمشیر زن ۰

(مجمع چهارم)

در ذکر ارکان سلطنت از ایرانیان (خلاصه)

☆☆☆☆☆
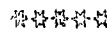
میرزا شرف جهان قاضی جهان، اوغلی‌دور کیم شاه جنت‌مکان نینك وزیراعظمی ایردی ۰ دارالموحدین قزوین‌دا بولار یـانکلیغ بـزرك و بزرك زاده آز بار ۰

میرزای مشارالیه شعروادی شیفته توشدی ۰ مشهور شاعر دور ۰ بلکه وقوع روشی نینك سبب شهرتی حضرتلاری بولدی ۰ اکـرچه مشهور ابیاتی کـوپ بار ، بو ابیات هم اول جمله دین دور کیم :

۲۰ - میرزا شرف جهان

پسر قاضی جهان است که وزیر اعظم شاه مرحوم (شاه طهماسب اول)

«۱» فردوسی - ن

بود . در قزوین بزرگ و بزرگ زاده که نظیرشان باشد کم است .

مومااليه بشعر سرائی پرداخته و اکنون شاعری نامی است . روش وقوع نیز بوسیله وی شیوع یافته است . ابیات مشهور زیاد دارد و از جمله آنها بیتهای ذیل است :

****

شراب شوق او برده است از دل آنچنان هوشم — که نام همدمان خود میشود هردم فراموشم .

بدل قرار جفای تو داده آمده ام — بهر جفا که کنی دل نهاده آمده ام

خبر ز صحبت گرم رقیب یافته ام — ز رشك در دلم آتش فتاده آمده ام

رقیب تا نبرد پی بسوادی وصلت — بجای پا همه جا سر نهاده آمده ام .

میرم بداغ هجر و نیایم بسوی تو — تا در دلم زیاده شود آرزوی تو .

من از ادای تو هنگام وعده دانستم — که دل بوعدهٔ وصل تو شاد نتوان کرد .

شبی برسم گدایی بکوی یار شدم — مرا شناخت ز آواز و شرمسار شدم .

هم ز تأثیر محبت دان و جذب عاشقی — صورت مجنون که در پهلوی لیلی میکشند .

اوراق گل ز حرف وفا ساده یافتم — بر حال بلبلان چمن خون گریستم .

باز آمدیم شوق تو در دل همانکه بود — وز گریه پا بکوی تو در گل همانکه بود .

باز آمدیم شوق همان آرزو همان — سودا همان تصور باطل همانکه بود .

هجران کشنده عشق همان دشمن قدیم — نومید از وفای تو ام دل همانکه بود

کردم سفر ولیك نبردم رهی بدوست — آوارهٔ جهانم و منزل همانکه بود

تو در خیال بردن جان شرف هنوز — آن ساده دل ز مکر تو غافل همانکه بود .

شیخ بهاء الدین محمد اوز زمانی نینك افضلی و اوز دورانی نینك اکملی دور . جمیع علوم ظاهریه ماهر و تمام فنون عجیبه و غریبه دا قادر دور . شیخ حضرتلاری نینك اوصاف حمیده سی بتیلماجزو لاردین اشار ، علومی گوهریغه سپهر(ظرفنی ۱) مظروف قیلیلماباشار . بو ابیات انکلارنینك طبع گوهربارلاریدین دور کیم :

---

۳۱ ــ شیخ بهاء الدین محمد

افضل زمان و اکمل دوران خود است . در همهٔ علوم ظاهری ماهر

«۱» ظرفی ــ ظ

و بتمام فنون عجیب و غریب قادر است . اوصاف حمیده‌اش را اگر بنویسند دفترها شود و گوهرعلومش را اگر بظرف سپهر بریزند نگنجد.
ابیات ذیل از طبع گوهربار او است :

☆☆☆☆☆

هر که نبود مبتلای ماه روی — اسم او از لوح انسانی بشوی
سینهٔ خالی ز مهر گلرخان — کهنه انبانی بود پر استخوان
کل من لم یعشق الوجه الحسن — قرب الرحل الیه و الرسن
یعنی آن کس را که نبود مهر یار — بهر او پالان وافساری بیار.

بو رباعی نی هم یخشی آیتو پدور کیم :

این رباعی را هم خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

از صیحهٔ من پیر مغان رفت از هوش — وز نالهٔ من فتاد در شهر خروش
آن رند که خرقه دادوزنار خرید — تکبیر زمن گرفت درمیکده دوش.

میرزا سلمان اصفهانلیغ دور . زیاده خوش طبع و صحبت دوست کیشی ایردی . شاه جنت مکان زمانیدا دفتر اهلی ایردی . شاه اسمعیل ثانی دورانیدا وزارتغه یتشدی . شاه سلطان محمد ایام دولتیدا وزیر اعظم بلکه امیر اکرم بولدی .
طبعی نینك شعرداکوپ قدرتی بار ؛ دیوان اتمامغه یتکوروپدور .
بو ابیات اول وزارت پناه نینك دورکیم :

۳۲ — میرزا سلمان

از اهل اصفهان است ، بسیار خوش طبع و صحبت دوست بود .
در زمان شاه مرحوم (یعنی شاه طهماسب اول) در دفتر کار میکرد ، در دورهٔ شاه اسمعیل دوم بوزارت رسید و در زمان شاه سلطان محمد

وزیر اعظم بلکه امیر اکرم شد . طبع شعر بسیار توانائی‌دارد و دیوانی باتمام رسانیده است .

ابیات ذیل از او است :

****

امروز دگر میبرد از جا همه شوقم — کوآن رخ زیبا که سرا پا همه‌شوقم
از پاکی‌عشق است نه نقصان محبت — گرمیل تمنا نبود بسا همه‌شوقم .
طاعت آنست که راهی بحقیقت دارد — ور نه در بتکده‌هم‌طاعت‌معبود کنند .
هر دم زبساد مژده‌دلسدار میرسد — دل‌در طپیدن است مگر یار میرسد
سلمان‌اگر رسید‌بلایی از آن مرنج — گر عاشقی بلا بتو بسیار میرسد .
رقیبان‌مست‌خواب‌و یار بیداراست‌ای سلمان — اگر‌درددلی داری مجال گفتن‌است‌امشب .

میرزا مخدوم میر سید شریف اوغلیدور . کوب فضلئی‌بار ، اوززمانی نینک فریدی ایردی . تسنن تهمتیدین ملاحظه قیلوب روم دیاریغه باردی . الحق دیرلار کیم خواندکار حضرتلاری‌نینک ارکان دولتلاری سلکیدا مسلوك دورلار

شعردا طبعی یخشی باروو .

بو ابیات اول مخدوم نینک دور کیم :

۳۲ - میرزا مخدوم

ولد میر سید شریف است و فضائل زیادی دارد . فرید زمان خود بود ، از اندیشه تهمت تسنن بدیار روم رفت . گویند بسلك ارکان‌دولت حضرت خواندکار در آمده است .

طبع شعر خوبی دارد و این‌ابیات از او است :

****

گذشتم از همه اندیشه‌تاقضا چه کند — گذاشتم بخدا کار تا خدا چه کند
بقامت من مجنون قبسا نمی زیبد — کسی که چاك کند پیرهن قباچه کند
بدست خمر و بدل‌شرك و برمیان زنار — بدین طریق کسی‌روز ماجرا چه کند

بکن با شرف بیچاره آنچه میخواهی   تو پادشاهی و او کمترین گدا چه کند(۱) .

میر راستی

دارالسلطنهٔ تبریزدین ، شاه جنت‌مکان زمانیدا ممالك محروسه محتسبی ایردی . عظیم‌الشأن سید دور ، فاضل و خوش طبع کیشی دور . بو رباعی نی خوش طبعانه آیتوب‌دور کیم :

۳۴ - میر راستی

تبریزی است و در زمان شاه مرحوم محتسب ممالك محروسه بود . سیدی عظیم‌الشأن و مردی فاضل و خوش طبع است .

رباعی ذیل را خوش طبعانه گفته است :

☆☆☆☆☆

شوق تو زتن برون نخواهد رفتن   تا جان ز بدن برون نخواهد رفتن
گفتی که برون کن از دلت مهر مرا   این از دل من برون نخواهد رفتن .

خواجه افضل ترکه

شاه جنت مکان نینك منظور نظری ایردی . علوم ظاهری اکتسابیدا امثال و اقرانی دین ممتاز ایردی . شعردا طبعی زیاده خوب تور . بو رباعیلار و ابیات اول فضیلت پناه نینك دور کیم :

۳۵ ـ خواجه افضل ترکه

منظور نظر شاه مرحوم بود و در اکتساب علوم ظاهری بر امثال و اقران خود برتری داشت . طبع شعرش بسیار خوب است و رباعیات و ابیات ذیل از او است :

☆☆☆☆☆

«۱» از این بیت چنین مستفاد میشود که شاعر مزبور متخلص به « اشرف » بوده است ولی در منابع موجود اشارتی بدین موضوع دیده نشد .

در چشم بآهوی خطا میمانی
معبود نهٔ ورنه در یکتائی
در مو بشب سیاه ما میمانی
گر کفر نباشد بخدا میمانی •

تاچند بگرد کعبه زینسان گردم
سرگشته بگرد کعبه گشتن تا کی
خواهم که بگرد کعبهٔ جان گردم
رفتم که بگرد سرجانان گردم •

گرخسرو عشق با منش کارافتد
هنگامهٔ کفر آنچنان گرم کند
یا آتش او در دل افکار افتد
کاتش بکلیسیا و زنار افتد •

دل از ستم نرگس دایم مستش
میترسم ازآن که همچنین در عرصات
وز زلف پریشان بلند پستش
خون ریزد و هیچکس نگیرد دستش •

افضل که قمارخانهٔ ساختهٔ
زنهار که از کرده پشیمان نشوی
رسم بد شید را براندا ختهٔ
در اول داو اگر (۱) دین باختهٔ

بروز حشر آتشبار خواهم ابر رحمترا
نرفتم زیر تیغش تاشود مشتاقتر ترسم
که شاید آتشی در نامهٔ اعمال من افتد
که تا گه در پشیمانی ازاین اهمال من افتد •

بگردا گرد بت زاهد عبادترا نمیداند
برای او بکشتن میبرندم حیف کان بدخو
به بتخانه نرفته طرز طاعت را نمیداند
حمیت را نمیفهمد حمایت را نمیداند

بفردای قیامت کشتهٔ شمشیر جور تو
بخود درمانده روز حشر مردم همچنان افضل
همان شکر تو میگوید شکایت را نه داند
ترا میجوید و روز قیامت را نمیداند •

خواجه حبیب الله نرکه

فاضل و عالم تور ، او کوش صالح و پرهیزکر کیشی تور • نظمدا رباعی غه رغبت کور کوزور •

بو رباعیلار انکلارنینک زادهٔ طبعی دور کیم :

---

۳۶ ـ خواجه حبیب الله نرکه

مردی است فاضل و دانا و بسیار صالح و پرهیزکار . در نظم برباعی متمایل است .

و رباعی‌های ذیل از اوست :

* * *

---

(۱) [illegible]

امشب که شب وصال آن دلخواه است — فریاد مؤذن چه قدر جانکاه است

یارب تو بآه دل من مسپارش — گوینده لااله الاالله است •

ای غمزهٔ یار لطف پنهانی کو — وی زلف نگار آن پریشانی کو

گیرم فکنم ز دست جورت زنار — ایدوست سر و برك مسلمانی کو •

قتل چو منی بخشم و کین می ارزد — خونم بشکست آستین می ارزد

درعذر دلم خیالت ازپا ننشست — آزردن دوستان بدین می ارزد •

خوش کرد دلم که سبحه را تار گسیخت — بگذاشت کلیسیا و زنار گسیخت

تا نیك پرستاری عشق تو کنید — سررشتهٔ کفر و دین بیکبار گسیخت •

دوشینه که یار برسر یاری بود — وان نرگس مست در وفاداری بود

درخواب نرفته بود آن غمزه هنوز — ای مرغ سحر (۱) وقت بیداری بود •

میر شمس الدین محمد

صدارت مسندیدا متمکن ایردیلار • کرمان نینك خبیص اتلیغ قصبه سیدین دور • زیاده خوش طبع و اوکوش صاحب مذاق کیشی دور ؛ ارباب استعدادنی ، مقدور بولدوقچه رعایت قیلور • شعر اصطلاحیدین چوق صاحب وقوف دور ، یخشی هم آیتور • بو اشعار اول صدارت پناه نینك دور کیم :

---

۳۷ — میر شمس الدین محمد

منصب صدارت داشت . از اهالی قصبهٔ خبیص کرمان و بسیار خوش طبع و با ذوق است . ارباب استعداد را بقدر مقدور رعایت میکند و بر اصطلاحات شعری نیك واقف است و شعر نیز خوب میگوید .

این اشعار از او است :

در میکدهٔ عشق شرابی دگر است — در شرع محبت احتسابی دگر است

مستان تو فارغند در روز حساب — زین طائفه در حشر حسابی دگر است •

دلگیر شدیم ازین وجود نا بود — داریم هوای عدم از ننك وجود

« ۱ » نسخه [؟] — ن — د [؟]

صدگونه فراغت است در ملک عدم   جائی است که هر که رفت آنجا آسود .

میرزا محمد منشی

اوردوبادلیغدور . حسن صورت و سیرت بیله آراسته بیگیت ایردی . شاه اسمعیل ثانی انارالله برهانه نینگ خواجه مشارالیه بیرله کوپ خوشی بار ایردی . بیر نا مناسب اعمال شامتیدین ظل الله شاه عباس حکمی بیرله یناقغه ییتدی . طبعیدا موزونیت بار ایردی . بو بیتنی مطلوب نینگ نامه‌سی ذوقیدین مضمون معلوم قیلماماق اداسیدا یخشی آیتوبدور کیم :

---

۳۸ ـ میرزا محمد منشی

اردوبادی است . جوانی بود بحسن صورت و سیرت آراسته و میانه شاه اسمعیل دوم باوی خیلی خوب بود . بسبب عمل نا مناسبی بحکم ظل الله شاه عباس بمجازات رسید . طبع شعر داشت و بیت ذیل را در اینکه از شدت ذوق مضمون نامه محبوب را نفهمیده خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

قاصد آورد بمن نامه و از (دوق ۱) پیام   بیخودم نامه و پیغام نمیدانم چیست .

مولانا نورالدین محمد

قراری تخلص قیلور . مولانا عبدالرزاق دانشمند اوغلیدر . گیلان زمین دا مسلم دورلار ؛ خان احمد پادشاه نینگ راتق و فاتق مهماتی ایردیلار . گیلان فتوریدا دارالسلطنهٔ قزوین غه کیلوپ بو رباعی نی آیتدی کیم مینیمدور . اینینگ هم بولمایراغ ایرماس ، زیرا کیم طبعی زیاده یخشی دور . رباعی بو دور کیم :

---

۳۹ ـ مولانا نورالدین محمد

((قراری))

متخلص به «قراری» ولد مولانا عبدالرزاق دانشمند است . در گیلان

« ۱ » ذوق ـ ن

مسلمش دارند و رتق و فتق امورخان احمد پادشاه بدست وی بود ، موقعی که در گیلان آشوب بود بقزوین آمد و این رباعی رابخودش نسبت میداد . دورهم نیست که از او باشد زیرا طبع بسیار خوبی دارد :

******
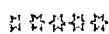
گر عشق دل مرا خریدار افتد کاری بکنم که پرده از کار افتد
سجاده پرهیز چنان افشانم کز هر تارش هزار زنار افتد .
بو ابیات هم انکلارنینك دورکیم :

این ابیات هم از او است :

******
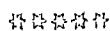
مردم از نومیدی و شادم که نومید از تو ساخت
سختی جان کندنم امید وارانت ترا .
زین نشستنها بساغیار ای شه بی درد من
باد غیرت می برد آخر ز کویت گرد من
گرچه دل افسرده ام از عشق تو اما هنوز
مسدعی را میتواند سوخت آه سرد من .
غیر پیش قاصدش بر خود نهد نام مرا
تا کند غافل از او تحقیق پیغام مرا
حرف تلخ ازلال او شیرین بود زانسان که دوش
مدعی بر خویشتن می بست دشنام مرا .
ز آزارش دل آزرده را افگار میخواهم
بلطفش او مقید نیستم آزار میخواهم
ز درد هجر بیخود بوده ام ایدوست مدتها
دمی هم بیخودی از لذت دیدار میخواهم .
پرسیده چون ز من سبب اضطراب را
ذوق وصال برد ز خاطر جواب را .
از آن چون صید ناوك خورده از پیشت گریزانم
که شاید شغل صیدم فارغت از دیگران سازد
چه سان بینم ترا محشور با خلقی مگر ایزد
بمحشر شعلهٔ رشك مرا کوته زبان سازد .

بخواهش نا صبوری میکنم با آنکه میدانم
گزابرامم حریص لطف رادل از کرم گیرد .

ز مدعی خبر از لذت تماشا پرس
حلاوت ستم یار از دل ما پرس

شفای خستهٔ عشق از دم مسیحا نیست
علاج ما هم از آن چشم بیمدارا پرس

دلت ملول شد از پرسش قراری زار
ترا که گفت گزان دردمندانها پرس .

نبود تاب وداعش دل بیتاب مرا
کاشکی بار سفر بندد و غافل برود

دردم این است که هرچند بمن جور کنی
لذت جور تو نا یافته ازدل برود .

بخود دادم قرار دیدنش برخویش میترسم
نگردد قایم از بخت بدم روزقیامت هم .

از جور و جفای چرخ رنجور شدیم
ناکام ز یار و دوست مهجور شدیم

نالان نالان وداع کردیم بهم
گریان گریان ز یکدگر دور شدیم .

محمد میرک صالحی مشهدلیق دور . متعین و قراردادہ کیشی دور . شاه جنت مکان نینك دارالانشاسیدا امثال و اقرانیغه سبقت توتار ایردی . کندره بخشی سلیقه‌سی بار .
بو ابیات انینك دور کیم :

٤٠ - محمد میرک صالحی

از اهل مشهد و شخصی معروف و مشهور است . در دارالانشاء شاه مرحوم سرآمد اقران بود . سلیقهٔ بسیار خوبی دارد و این ابیات از او است :

درد دل گفتم تغافل کرد خواری را ببین
گریه کردم خنده زد بی اعتباری را ببین
آه کردم در گرفت آثار طالع را نگر
شکوه کردم رنجه شد (بی اعتباری ۱) را ببین •
روز تا شب گردم و تقریبها پیدا کنم
تا دمی پیش سگان یار جا پیدا کنم
عقل و صبر و هوش از من شام غم بگریختند
یارب این جمع پریشان را کجا پیدا کنم •
کس نمیآید ببالین عاشق زار ترا
غالبا امید صحت نیست بیمار ترا •
رضا بحشر نگردم که کشتگانت مباد
شوند زنده و بیطاقتی ز سر گیرند •
ناله ام بی اثر و من خجل از خود که ترا
یاد بیدردی من میدهد این بی اثری •
بجفا گداخت چندان فلك حسود ما را
که بصد نشان بدان مه نتوان نمود ما را •
غیر بیدرد است لیك از لطف او با صالحی
میکند زانگونه بیتابی که میسوزد مرا •
نبودی صبح محشر گر نوید وعدهٔ وصلش
کی از خواب عدم ای صالحی بیدار میگشتیم •
بو قصیده نی زیاده خوب آیتورور •
بو ابیات اول جمله دین دورکیم :

این قصیده را که چند بیت از آن ذیلا نوشته میشود بسیار خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

بدان رسید دگر خوبی (۲) نسیم بهار
که سبزه (روید ۳) از تخم اشك بر رخسار
شد آنچنان برطوبت هوا که آتش برك
ز سنك قطره برون آورد بجای شرار

«۱» بی اختیاری — ن
«۲» از — د
«۳» بردمد — ن

رسید فیض بحدی که از سر کوگرد
هوا بنفشه بیرون آرد از تساورد نار

نماند برف سرکوه بهر مژده مگر
ربود باد بهار از سر جبل دستار

ز بس که طبع زمان اقتضای سیر کند
ثوابت فلکی را هواکند سیار.

بو ایکی رباعی‌نی هم یخشی آیتوپدورکیم :

این‌دو رباعی را هم خوب گفته است :

زان پیش دلا که هجر زارت بکشد
رنهار چنان کنی که یارت بکشد

بر وعده او ز سادگی دل ننهی
کاری نکنی که انتظارت بکشد .

ایام مرا چو عاشقی میآموخت
دانی که چرا شمع بلا میافروخت

یعنی که همیشه اشك میباید ریخت
یعنی که تمام عمر میباید سوخت.

میر علی اکبر

مشهد مقدسدین دور ، میر هادی اوغلی دورکیم ممالك محروسه محتسبی ایردیلار . میر حضرتلاری سخاوت و شجاعت بیرله مشهور ایردی . همه ساله یوز نفس بلکه زیاده میر نینك مکتسبی محصولیدین وظیفه خوارایردیلار . بو حقیر بیرله کوپ التفاتی بار ایردی ، اویانکلیغ کیم مکرر بنده خانه‌سین مشرف قیلوپ صحبت بهجت‌اثرلاریدین بهره‌مند بولور ایردوم .

شعر فنونی دین کوپ صاحب وقوف ایردی و یخشی هم آیتور ایردی . ابنای زمان بلکه ملوك متعینیدا بو قصیده‌سی یخشی واقع بولوبدورکیم :

---

٤١ ــ میر علی اکبر

از اهالی مشهد مقدس و پسر میرهادی است که محتسب ممالك محروسه بود . میر نامبرده بسخاوت و شجاعت اشتهار داشت و سالی صد نفر

وبلکه بیشتر وظیفه خوار او بودند . بحقیر خیلی التفات داشت چنانکه بارها بنده منزل میآمد و حقیر را از صحبت خود مستفیض میداشت .

بر فنون شعر نیك واقف بود و شعر هم خوب میگفت . قصیدهٔ ذیل را که در نکوهش ابنای زمان و بلکه پادشاهان است خوب گفته است :

✲✲✲✲✲

دلا چو نیست دو این روزگار عیش و حضور
همان به است که باشی بگوشه ای مستور
چنان بخواب عدم سر فرو بری که دگر
نیاوری سر هستی برون مگر از گور .

قاضی عبدالله رازی

قاضی محمد مشهور اوغلی دور ، ری ولایتیدا معتبر دورلار ، اوز زمانی نینك نادری ایردی . شاه جنت مکان نینك مجلس بهشت آئین لاریدا قاضی حضرتلاریغه سبقت توتقان بیر کیشی یوق ایردی . اکثر اوقات شاه جنت مکان بیرله خوش طبع لیق لار قیلور ایردی . از جمله بیر کیجه شاه جنت مکان بیرله زیاده شب نشین قیلدیلار ؛ سوز اثناسیدا شاه ایتور کیم : «قاضی ، ایلچی ما از روم نیامد» ؛ ایتمیش کیم : « پادشاهم نشسته ایم تا بیاید» . شاه جنت مکان شکفته بولوپ جایزه لار شفقت قیلور لار . بو یانکلیغ لطیفه سی کوپ بار.

علم ادوارنی یخشی بیلور ، چوق استادانه تصنیف لار هم باغلادی . شعر دا هم طبعی یخشی بارور . بو ابیات قاضی حضرتلار نینك دور کیم :

٤٢ ـ قاضی عبدالله رازی

ولد قاضی محمد مشهور و از معتبران ولایت ری است . در عهد خود بی نظیر بود و در مجلس شاه مرحوم کسی بر وی سبقت نداشت .

اغلب با شاه مرحوم شوخی میکرد . از جمله وقتی شب نشینی شان طول میکشد ؛ شاه در اثنای سخن میگوید : « قاضی ، ایلچی ما از روم نیامد » ؛ قاضی جواب میدهد : « پادشاهم ، نشسته ایم تا بیاید » . شاه از

این پاسخ خوشش میاید و جایزه ها میبخشد . ازاین گونه‌شوخیهاز یاددارد .
در فن موسیقی مهارت دارد و تصنیفهای بسیار استادانه هم‌ساخته است . طبع شعرش، نیز خوب است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

اگر چه تحفهٔ جان درخور تو نیست مرنج
ببین که قاضی بیچاره بیش از این دارد .
غیر همدم ، دشمنان محرم ، رقیبان محترم :
غیر قاضی هیچکس محروم ازاین درگاه نیست .

شیخ ابوالفیض

شیخ ابوالفضل نینك قرنداشی دورکیم هند ولایتی نینك افاضلی بلکه جلال‌الدین اکبر پادشاه نینك مقرب‌الحضرتی ایرورلار . فیضی تخلص قیلور . اور اشعاریغه کوپ اعتقادی بارو اوز طرزیغه‌مباهات قیلور .
غالباکیم اطراف و جوانبی‌دا بولغان عراقی حریفلار تجمل و تجبرلاری توهمیدین شعریغه دخل قیلاالماسلار ، زیراکیم غریب نیمه‌لار دیوانی انتخابی دین بیتیب عراقغه ییباریب‌ایردی . اولا بیات دین بغه انتخاب بو یانکلیغ بیلدی‌کیم :

٤٣ ــ شیخ ابوالفیض
((فیضی))

برادر شیخ ابوالفضل است که از افاضل ولایت هند و بلکه مقرب‌الحضرة جلال‌الدین اکبر پادشاه میباشد . تخلصش « فیضی » است و اشعار خود را خیلی می‌پسندد و بسبك خود میبالد .
گویا حریفان عراقی که در اطرافش هستند از عظمت و هیبت او نمیتوانند در شعرش مداخله کنند ، زیرا اشعار عجیبی از دیوانش انتخاب نموده و بعراق فرستاده بود .
بیتهای ذیل از همانها انتخاب شد :

☆☆☆☆☆
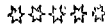
ای عشق‌تو از کعبه‌تراشیده صنم‌را	پیمانهٔ مـی ساخته قندیـل حـرم را
هـرچند بخاکستر دل کار نـداری	آئینه بپیش آر مـن سوخته دم را
پیش از سپه آرائی میدان قیامت	حسن تو گرفت ازسرخورشید علم‌را
فیضی چه‌نوشتی زنیت دود برآمد	ای سوختهٔ عشق نگه‌دار قلم را ٠
مست عشقیم و ریاشوی حرم بادهٔما	باده پـالای در میکده سجادهٔ مـا
این گل تازه‌بگیر و زشرف برسرنه	کار مغانی بهشت است فرستادهٔما ٠
خیز ودریوزهٔ اقبال کن‌ازحضرت‌ما	که کم‌ازهیچ سپاهی نبود همت‌ما ٠

جمیع ابیاتی بویانکلیغ ایرور ،العاقل یکفیه الاشارة ٠

تمام ابیاتش چنین است ،العاقل یکفیه‌الاشارة ٠

☆☆☆☆☆☆

(حکیم رکنا [1])
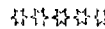
کاشانلیغدور ، اول ولایتدا مشارالیه دورلار ٠ ظـل‌الله شاه ابوالغازی عباس پادشاه رکاب ظفر انتسابیدا ایرور ، بلکه مجلس بهشت آئینیغه داخل بولوپ ساغر دوستکانیدین بهره یاب بولور ٠ خوش مشرب و یخشی اطوارلیغ ییگیتدور ٠

اقسام شعرنی آیتور ٠ بو وقت خسرو و شیرین جوابیدا بیر کتاب ایتور ٠ ان‌شاءالله موفق بولسون ٠ مسیحی تخلص قیلور ٠

بو حکایت مذکور بولغان کتابدین دورکیم :

٤٤ - حکیم رکنا

((مسیحی))

از مشاهیر اهل کاشان وملتزمان رکاب ظفر انتساب ابوالغازی‌عباس پادشاه است و بمجلس بهشت آئین وی نیز راه دارد . جوانی است‌خوش

« ۱ » مسیحی ــ ن

مشرب و خوش رفتار . هر گونه شعر میگوید و اکنون در جواب «خسرو و شیرین» کتابی می‌نویسد ، خدا توفیق دهد . تخلصش «مسیحی» است و این حکایت از آن کتاب است .

☆☆☆☆☆
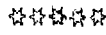
شنیدم روزی از پاکیزه رایی — سرای عمارت را کتخدایی
رخش داده بدور عید عیدی — چو صبح صادقش ریش از سپیدی
مهی در برج علم و اوج اقبال — شکنج روی بختش موج اقبال
خطا کردم چه مه مهر جهانگیر — غلط گفتم چه عالم عالم پیر
حکایت کرد آن پیر خرد کیش — که در کرمان بسالی چند از این پیش
ز ترکان حاکمی فریادرس بود — که شکر عهد او فریاد کس بود
چو باد عدل او در باغ گشتی — نسیم از غنچه باد هشت گذشتی
جوانی داشت یکتای زمانه — ز معشوقی سراپا عاشقانه
نهالی چون صنوبر قد کشیده — ستم عشاق از او بیحد کشیده
بگرد ماه رویش هالهٔ مشك — دمیده عنبر تر ز اتش خشك
زمشگین خط نشسته گرد (مه۱) نور — بدو آلوده گوئی آتش طور
شکر خوش با لبش پیوند بسته — نمك در شکرش چون قند بسته
لبش را چشمهٔ حیوان خضر وار — خضر را در لبش سرچشمهٔ کار
ز تیغش گر سرساهان ستاندی — ز کوی مهرومه میدان ستاندی
ز ترس خون دل پیکان گرفتی — نفس در سینه بوی جان گرفتی
بباغی کرده جا روزی پی کام — ازاین غافل که کامش ماند انجام
چناری بود بس عادی در آن باغ — گرفته بر فرازش آشیان زاغ
چه باغ آن باغ گور دلفروزان — چه زاغ آن زاغ بخت تیره روزان
چناری همچو طوبی سر کشیده — بر این سطح کری محور کشیده
بساق عرش ساق او هماغوش — فلك را همچو طفلان بسته بر دوش
بدمستی گشوده دست چون تاك — کبود از سیلی اوروی افلاك
چنار سالخورد و سرو رفتار — فلك چون بار برد ازوی نمودار
نهانی شعله‌اش در پوست رخشان — رك لعل است در کان بدخشان
ولی در کان از آن لعل آتش افتد — که چون لعل آتشین افتد خوش افتد
از او گاو زمین در دادخواهی — ز ریشه ساخته قلاب ماهی
چو در پای چنار آرام بگرفت — از آن معشوق شیرین کام بگرفت

(۱) بر — ن

پی عشق از دماغش زنگ بزدود   چو بخت عاشقانش خواب بربود
بدا باری که برگ از وی نکوتر   بدا خوابی که مرگ از وی نکوتر
چو دیدش خفته آن سرو نهالین   برآمد شوخیش را سر ز بالین
بقصد خانهٔ زاغ آن پریوش   چو آتش در چنار افتاد سرکش
شدی چون برچناران سرو آزاد   ز هر شاخی روان میرست شمشاد
چو شمشادش ز شاخ آخرین رست   نهاد آن آشیان را در بغل جست
قضارا ماری اندر آشیان بود   که چون مار اجل در قصد جان بود
چو افعی زهر در مغزش (دخیره ۱)   چو دالان عدم تاریک و تیره
از او شام اجل بیدار گشته   شب هجران بصورت مار گشته
مگر از شاخ آن سرو قباپوش   دویدش همچو شاخ غنچه از دوش
ز دوش و گردن آن سرو چالاک   برون آورد سر چون مار ضحاک
ولی آن سرو ناز از مار غافل   بکاری بسته دل وز کار غافل
رفیقان دگر چون قصه دیدند   سرانگشت نفس برلب گزیدند
که نتوان ساخت آگه آن پری را   بخاک افکند نقش (آذری ۲) را
دل آمد جمله را در محنت و رنج   ز بیم دستبرد مار با گنج
دل آن خفته هم گوئی خبر داشت   که ناگه سر ز خواب مرگ برداشت
چو دیدش عاشق بدحال بدروز   اسیر شام هجران صبح نوروز
کمانی چون قضا بگرفت در چنگ   شتابان سوی کیش آورد آهنگ
ز ترکش جست تیر مارکش چست   بزد بر مارکش شمشاد تر رست
خدنگ تیر چون با مار شد جفت   قضا هم خنده زد هم آفرین گفت
بخاک افکند مار خیره را سر   حریفان شادمان گشتند یکسر
بپای خرمی هر سو دویدند   ولی کوران خبر زان سر ندیدند
خطا گفتم قضاشان کورتر ساخت   که با بستش بکار سر بسر ساخت
نهان در کفش گلرخ شد سر مار   که بودش از قضا با گلرخان کار
چو آن آرام جان جا برزمین کرد   دل عاشق ز شادی ترک دین کرد
گریبان چاک کردش پیرهن وار   فتاد آن گنج از پیرامن مار
فتاد از دیدن مارش بدل تاب   محیط نقره شد کردار سیماب
چو دلبر زان خطر سالم برآمد   هوای سیر باغش در سر آمد
بکفش آورد پای نازنین را   بزهر آغشت شهد انگبین را
بزد فریاد و بر خاک ره افتاد   طناب عمرش آخر کوته افتاد

«۱» ذخیره — ن
«۲» آزری — ط

دلا پیوسته در بند رضا باش		چو شاهین عدل میزان قضا باش
بسردو گرم همچون سایه خوش باش		وگر هم آفتابی سایه وش باش
چه سود آخر ترا زین گرم و سرد است		که چون سایه قضا دنبال مرد است .

محمد هاشم مردمی تخلص قیلور . با وجود استعداد فطری بو سعادتغه یتوب ایردی کیم ئیل لار حضرت امام ثامن امام رضا علیه التحیة والسلام دارالانشا سیدا منشی ایردیلار . شریف هم باردورلار .
حافظ پنبهٔ مشهور کیم عراقدین خراسانغه واردی ، مشارالیه نینگ دورشکمی غه مناسب بیر رباعی تضمین ایتدی کیم :

٤٥ ـ محمد هاشم

((مردمی))

متخلص به «مردمی» وصاحب استعداد ذاتی است . سالها در دارالانشاء امام هشتم امام رضا علیه السلام منشی بود . شریف هم هست . موقعی که حافظ پنبهٔ مشهور ازعراق بخراسان رفت این رباعی را مناسب حال وی تضمین کرد :

******

ای پنبه خراسان ز تو مهجور خوش است		قتل تو باتفاق جمهور خوش است
خوانندگی تو در عراق است نکو		آواز دهل شنیدن ازدور خوش است .

و بو بیت هم انینگ دور کیم :

این بیت هم ازاو است :

******

کردم از حیلهٔ وارستگیش رام بخود		ساعتی صبر کن ای دل که طپیدن زود است .

مولانا کامی لاهیجانلیق دور ، فضیلتی هم بار . خان احمد پادشاه خدمتیدا انشا امریغه مامور دور . خوش طبع و هموار و معقول کیشی دور . شعرنی بویانگلیغ آیتور کیم :

٤٦ - مولانا کامی

لاهیجانی و صاحب فضل است . در خدمت خان احمد پادشاه بشغل انشاءاشتغال دارد . مردی است خوش طبع و خوش رفتار و متین و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

ای غمزهٔ تو پـرده درراز محبت   وی هر نگهـت پـرده بر انداز محبت
بیخودشدم از باده عشق تووترسم   اظهـار کنـم پیش کسـی راز محبت
مرغ دل جبریل بود صید حقیرش   آنجـا کههواگیر شـود باز محبت .
کامی آسان نرسیده است بسرمنزل وصل   رفته راهی که بهر گـام خطرهـا دارد .

قاضی عطاءالله

قاضـی محمد رازی قرنداشیدور . اول هم خـوش سلیقه کیشی دور . اول سلسله‌دا بیر او خارج مبحث بولماپدور ، عجب کان حیثیت خانه‌واده دور .

مشارالیه هم شـاه جنت مکان نینك مجلس سامـی‌سی‌غه داخل بولوپ راه سخنی بار ایردی . شاه فردوس مکان بیرله سلطان سلیمان خواندکار مـا بینی‌دا عهد و میثاق سلسله‌سی مستحکم بولغاندا بوتاریخنی خوب تاپوپ ایردی کیم :

٤٧ - قاضی عطاءالله

برادر قاضی محمدرازی است . او نیزشخصی خوش سلیقه است ، اصلا تمام افراد آن خانواده اشخاص حسابی هستند و خانواده‌شان کان شرف و حیثیت است . مشارالیه نیز بمجلس شاه مرحوم راه داشت .

ماده تاریخ ذیل راکه در باب استحکام عهد ومیثاق مابین شاه مرحوم و سلطان سلیمان خواندکار است خوب پیدا کرده است :

☆☆☆☆☆

پادشه روم و شـه کـ‌ـکار   صلح چـو کردند بهم اختیار

ار بی تاریخ گرفتم قلم   نازده از کلك هنوز این رقم
منهی اقبال در این کهنه دیر   غلغله افکند که الصلح خیر .

مولانا مؤمن حسین یزدلیغ‌دور . اتاسی شاه نعمةالله باقی دفتر خانه‌سیدا (کتابدار ۱) ایردی و اول حضرت اوزی ظاهر علومین تکمیل قیلوپ اوز ولایتیدا اعلم دور ، صوفیانه طبعی بار . بو حقیر یزددا ملاقات شریفلاریغه مشرف بولغاندا ، شعر التماسین قیلغانیدا بو رباعی‌نی اوقودیلار کیم :

۴۸ ـ مولانا مؤمن حسین (۲)

از یزد است . پدرش در دفترخانه شاه نعمةالله باقی کتابدار بود ؛ خود وی نیز علوم ظاهری را تکمیل نموده و در ولایت خود اعلم ناس است و طبع صوفیانه دارد .

موقعی که حقیر در یزد بشرف ملاقاتشان نایل شدم وازایشان شعر خواستم این رباعی را خواندند :

******

نتوان بخدا رسیدن از علم کتاب   حجت نبرد راه با قلیم صواب
در معرفت خدا براهین حکیم   چون جاده‌هااست در چراگاه دواب .

سیف‌الدین محمود ... رجایی تخلص قیلور . اصفهان آدمی زاده‌لاریدین دور . شاه جنت مکان دفترخانه‌سیدا مقرر نویسنده ایردی . خوش طبع و راست سلیقه شاعر دور . مولانا امیدی نینك بو قصیده‌سی تتبعیدا کیم (امیدی) :

کنون که از شور سرو و پای صنوبر   کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر .

طبعی یخشی بارو بدور . بو مطلعی دور کیم (رجایی) :

صنوبر قد من که نازش بود بر   بر او بسته‌ام دل چو بار صنوبر .

بو مشهور رباعی هم انینك دور کیم :

«۱» کاتب ـ ن

«۲» تخلصش «مؤمن» بوده است (آتشکده ، ص ۲۵۱)

٤٩ ـ سیف‌الدین محمود

((رجائی))

تخلصش « رجائی » و از آدمیزادگان اصفهان است . در دفتر خانهٔ شاه مرحوم کاتب رسمی بود .

شاعری خوش طبع و خوش ذوق است .

بتقلید قصیدهٔ امیدی که بمطلع ذیل است :

کنون کز سر سرو و پای صنوبر کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر

قصیدهٔ خوبی بدین مطلع گفته است :

صنوبر قد من که نازش بود بر بر او بسته‌ام دل چو بار صنوبر .

این رباعی مشهور هم از اواست :

****

قاسم که دل اهل وفارا خون کرد خون کرد چنانکه کس نداند چون کرد
سرپنجه بخون عاشقان گلگون کرد چون شاخ گلی که غنچه‌ها بیرون کرد .

مولانا (محمد شرقی ۱) شاه نعمةالله باقی‌نینک راتق و فاتق مهماتی ایردی ، شاه جنت مکان قاشیدا هم مهم گذار و رو شناس کیشی ایردی .

نیازی تخلص قیلور .

بو ابیات انکلار نینک ، دور کیم :

٥٠ ـ مولانا محمد شرقی

((نیازی))

صاحب رتق و فتق مهمات شاه‌نعمةالله باقی و پیش شاه مرحوم‌مردی

«۱» محمد شرقی ـ د . محمود شرقی ـ ن . سام میرزا « ملا محمد شرقی » می‌نویسد (تحفهٔ سامی ، چاپ وحید ، ص ۷۴).

کارگزار و روشناس بود .
تخلصش «نیازی» است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

سوی من ای سرو ناز من ببین — سرو ناز من نیاز من ببین
روی درمحراب و دل سوی بتان — طاعتم بنگر نماز من ببین
سوختم از داغ تنهائی چو شمع — گریه‌های جانگداز من ببین
مینوازد هر دمم با ناوکی — دلبر مسکین نواز من ببین
اشك گلگون نیازی دمبدم — میکند افشای راز من ببین

احمد بیك مشرف

خواجه سیف‌الملوك اولادی دین دورکیم شاه جنت‌مکان مشارالیه‌نی شهور التفات بیرله سرافراز قیلمیش ایردی و حضرتی خوش سلیقه و یخشی روشلیق بیگیت دور . با وجود نویسنده‌لیغ علوم کسبیغه مایل ایرور و اوز شغلی دین دلگیر دور . طبعی شعردا کوپ یخشی بارور . اگرچه آز ملتفت بولور ، التفات قیلسا خوب آیتور . (بو رباعی‌نی ۱) اوز امری بیله بتیلدی کیم :

۵۱ - احمد بیك مشرف

از اولاد خواجه سیف‌الملوك است که شاه مرحوم مورد التفات خود قرار داده بود . خود وی نیز جوانی است خوش ذوق و خوش رفتار : با وجود اشتغال بنویسندگی بتحصیل علوم نیز رغبت دارد و از شغل خود دلگیر است .

طبع شعر بسیار خوبی دارد ولی چندان دقت نمیکند ، و اگر دقت کند شعر خوب میگوید .

رباعی ذیل بدستور خودش نوشته شد :

☆☆☆☆☆☆

«۱» بو رباعی‌سی — ط

افسوس که روز زندگانی بگذشت عمر آمد وهمچو کاروانی بگذشت
ی غره مه عمر بسلخ انجامید وین سلخ هم آنچنان که دانی بگذشت .

طهماسب قلی بیك

میر میران اوغلی شاه خلیل الله سلسله‌سیدا محرم کاکلتاش دور. کوپ میرزا منش و چوق نزاکت پناه دور . حمامی و عرق بهار دوست ییگیت دور . یزددا بولغان کیشی کابونلار عیب بولماس . اوز اعتقادیدا بودور کیم اول ، شعر بناسی نینك سبب ایجادی بولوبدور .

بوندین زیاده گستاخلیق دور دیو تخلصی بیرله اختصار اولنور . عرشی تخلص قیلورلار .

بو ابیات اول بلند مرتبه‌نینك دور :

۵۲ - طهماسب قلی بیك

((عرشی))

در سلسلهٔ شاه خلیل‌الله ولد میرمیران کاکلتاش محرم است و بسیار میرزا منش و نزاکت پناه می‌باشد . جوانی‌است حمامی و عرق بهاردوست ولی اینها برای کسیکه در یزد اقامت دارد عیب نیست . عقیده‌اش آن است که شعر از اینها بوجود آمده است .

چون بیش از این گستاخی میشود بذکر تخلصش اختصار میگردد. تخلصش « عرشی » است و این ابیات از او است :

یادم نمیکنی زتوام چشم این نبود با دورماندگان دلت اول چنین نبود
آخر نظر که دیده بروی تو باز ماند آغاز عمر بود دم واپسین نبود .
بهر کرشمهٔ چشم تو لذتی است چه سود کز اولین نگهت اهل بزم بیهوشند .
شب هجران میان چشم خویش و خواب میبینم همان الفت که (با ۱) پهلو بود خار مغیلان را .
لعلت چه آگه است که باجان چه میکند آری کی آگهی است زمستی شراب را .

«۱» با - بـ

گرمی روز قیامت را برد از یاد خلق
آنکه با سوز تو در صحرای محشر جا کند

گر نکردی آهوان دشت را با خویش رام
پیش از این میبافت مجنون لذت دیوانگی

ما پی تو دیده از مژه خس پوش کرده ایم
تا رفته ای نظاره فراموش کرده ایم

– بشیمجی مجمع –

ترك و تازیك ارکان دولت ارشد اولادلاری ذکریدا کیم دست شجاعتلاری جوهر تیغ آبدار دیك موج انکیز و سرپنجهٔ سخاوتلاری بحر مواج دیك گوهر ریز ایردی •

(مجمع پنجم)

در ذکر فرزندان ارکان سلطنت از ترك و ایرانی (خلاصه)

☆☆☆☆☆

خان میرزا معصوم بیك صفوی خلاصهٔ دودمانیدور • واقعا خان میرزا ایردی ، هیأت و معمانی انتهاسیغه یتکوریمیش ایردی • شعرغه زیاده مایل و شاعرغه کوپ التفاتی بارایردی • مطلوبی نینك فراقی استمراری اثناتیدا بو بیتنی خوب مناسب آیتوپدور کیم:

۵۳ – خان میرزا

خلاصهٔ دودمان معصوم بیك صفوی است . در حقیقت خان میرزا بود، تحصیل هیئت و معما را بانتها رسانیده بود و به شعر و شاعر میل والتفات زیاد داشت •

بیت ذیل را در اثبات استمرار فراق محبوب خود بسیار مناسب گفته است :

******
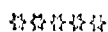
من که بیخود میشدم گر میشنیدم نام هجر
آمد آن روزی که عمری بی تو باید زیستن .

قاسم بیک قسمی عباس سلطان افشار زبدة الاولادی دور . کرمان امیرزاده لاری آراسیدا بویانگلیغ آدمی وش و نیکونهاد و حاتم شیوه بیکیت آز واقع بولوبدور . ارباب نظم و اصحاب هنرنی مقدوری بولدوقچه رعایت قیلور ایردی . خوب عاشق پیشه و یخشی صاحب مذاق بولدوغیدین دیرلار کیم اوز خواجه زاده سی ایلکیدا مقتول بولدی . اللهم ارزقنا .

مولانا وحشی اکثر اوقات قاسم بیك بیرله بولور ایرمیش لار .

طبعی شعردا اوکوش ملایم واقع بولوبدور . بو ابیات اول حضرت نینك دیر کیم

٥٤ - قاسم بیك قسمی

از اولاد عباس سلطان افشار است . در میان امیرزادگان کرمان جوانی چنین آدمی وش و نیکونهاد و حاتم شیوه کم است . ارباب نظم و اصحاب هنر را تا میتوانست رعایت میکرد .

گویند بسکه عاشق پیشه و صاحب ذوق بود بدست خواجه زاده اش کشته شد . اللهم ارزقنا .

مولانا وحشی اغلب اوقات با قاسم بیك معاشرت داشته است .

طبع شعر ملایمی دارد و این ابیات از او است :

******
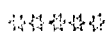
خدا بشکوه زبان من آشنا نکند — من و شکایت ازان تند خو ، خدا نکند
شوم اسیر نهان خنده های محجوبی — که سوی من نظر از کثرت حیا نکند
هر آنچه با دل من میکنی سزا است بکن — که تکیه بر تو و عهد تو بیوفا نکند
مرا است بخت زبونی که بیوفا طلب است — نمیشود که ترا نیز بیوفا نکند
حذر کند ز ل زود رنج او قسمی — سر شکایت بیجای خویش وا نکند .
قسمی زبانم را ببر گر شکوه ای کردم از او — من کافرم در عمر خود گر شکوه را فهمیده ام .

شده خوار آنقدرها که اگر فرشته گردد
من اگر نه ساده باشم ز تو مردمی نجویم
تو همین بخون قسمی شده ای دلبر یارب
این است که زندانی غم جانم از این است
این است که غارتگر صبرم شده امروز
این است که آتش زده درخرمن جانم
این است که صد ناوک پران زده بر دل
این است که در خانهٔ تسمی زده آتش
ز کویت میروم نومید و چشم حسرتم در پی
دلا خوش میکنی با من عفاك الله چنین باید
نگاه آخر است این بار خوش شیرین ببین قسمی
چه بیجا شکوه ای بود این کزان پیمان گسل کردم
زبیم آنکه در محشر مبادا منفعل گردد

عجب ار کسی ز قسمی دگر اعتبار گیرد .
بوفات دل نبندم اگرم جنون نباشد
چه زبون کشی الهی که کسی ز بون نباشد .
این است که صبر و خرد و ایمانم از این است
این است که آن نالهٔ پنهانم از این است
خونابه فشان دیده گریانم از این است
پنهان چه کنم چاك گریبانم از این است
این گریه و احوال پریشانم از این است .
سرت گردم بمه پنهان دیدنی امیدوارم کن
سزای آنچه با تو کردم اکنون در کنارم کن
خلاص از محنت جان کندن این انتظارم کن .
زبانم لال گردد پیش خلق اورا خجل کردم
زبیدادی که با من کرده بود داور ابحل کردم .

سلطان محمود خان

امیرخان کلابی اوغلی دور . یمان ییکیت ایرماس ؛ ترکمان بیکزاده لاریغه سبقت توتار . بعضی عوارضات نا مناسب شامتیدین بین الامثال مجنون وار سوزلانور . حق سبحانه و تعالی اوز شفاخانه سیدین شربت عاجل کرامت قیلسون ، بمنه وجوده .

طبعی شعردا یخشی بارور . بو بیت اول عزیز نینك دور کیم :

٥٥ ـ سلطان محمود خان

ولد امیرخان کلابی است . جوان بدی نیست و بر بیگزادگان ترکمان برتری دارد . بعلت بعضی عوارض نامناسب بین الامثال دیوانه وار عرف میزند . خداوند شفای عاجل کرامت فرماید.

طبع شعرش خوب است و این بیت ازاو است :

☆☆☆☆☆

چه گفتم گفتمش منشین بغیر از من بتنك آمد ببین کز بخت بد چون تیر از برم بسنك آمد

علیخان میرزا

مرادخان نینك انیسی دور . اول مقدار کیم ممکن ایرور نامراد و کوچك دل و همزبان ییکیت ایرور . اولچه عاشق پیشه و صاحب مذاق ایرور کیم اگر ضرورتی بولماسا مذاق

شغلی دین اوزگا ایشگا ، اگر چه سلطنت بولسا ، پرواقیلماس.

بوحقیر بیر یوزوقلوقدا اتفاقی گیلانغه توشدوم ، خدمتی اندا ایردیلار ؛ اولنچه کیم مقدور ایردی مردم لیغ و غریب نوازلیقلار قیلا باشلادیلار . حق سبحانه و تعالی جمیع مرادات و مقصودات لارین محصل قیلسون .

اقسام شعرنی ترکی و فارسی آیتور . صادق تخلص قیلور . بو ابیات اول عزیز نینک دور کیم :

---

٥٦ ـ علیخان میرزا

((صادق))

برادر کوچکتر مرادخان است . جوانی است خیلی نامراد و کوچك دل و همزبان . چنان عاشق پیشه و با ذوق است که اگر احتیاج نداشته باشد بجز کارذوق بکار دیگر اهمیت نمیدهد اگر چه سلطنت باشد .

حقیر دریکی ازفترتهااتفاقاًبگیلان‌افتادم، ایشان نیز آنجا بودند؛ درباره من آنقدر که ممکن بود انسانیت و غریب نوازی کردند . خداوند بتمام آرزوهایشان برساند .

همه گونه شعرترکی وفارسی میگوید وتخلصش«صادق» است . این ابیات از او است :

******

کوتوربرقع(یوز نینك دین۱) کیم گل رخساری کورسونلار
مینی بیمارایدین اول نرگس خونخواری کورسونلار
مینیم بیر کافرەدین وبردو کونگلی کر اینامازلار
ایلیمدا بت بیلیمدا رشتهٔ زناری کورسونلار
وفا اهلینه تیمار ایلاینلار حسبةً لله
بو مهلك درد مینك صادقندور تیماری کورسونلار.

فریب نرگس مستش بقصد جان برود
چو رهزنی که بدنبال کاروان برود .

طبیب از بهر خود این لطف و احسان زانکه دارد
بدردش خو شد لیم تدبیر درمان را نگه دارد.
چو ترا دو زلف مشکین ز دم صبا بجنبد
پی غارت دل من سپه بلا بجنبد.

مراد بیك

شاهقلی سلطان کرمان حاکمی اوغلی دور . زیاده نامراد و معقول ییکیت ایردی . سپهر کج رفتار ومداومت تریاك پرتوی دین امور سلطنت نی قاشق تراشیق غه قرار بیروب ایردی. فاما اول واددا زیاده یخشی سلیقه سی بار ایردی . سلطان حمزه میرزا طاب ثراه سبزه وارنی محاصره قیلغاندا اول خلفا اوغلی ایلکیدا مقتول بولدی . بو رباعیلار اول مرحومنینك دور کیم :

۵۷ - مراد بیك

پسر شاهقلی سلطان حاکم کرمان است . جوانی بود بسیار نامراد و معقول . از گردش سپهر کجرفتار و اعتیاد بتریاك امور سلطنت را گذاشته بقاشق تراشی پرداخته بود ولی درآن باب سلیقه بسیار خوبی داشت. هنگام محاصره سبزوار از طرف مرحوم حمزه میرزا بدست خلفا اوغلی مقتول شد .

رباعیهای ذیل از او است:

☆☆☆☆☆

یارب بدلم آتش شوق افزون کن
از عشق همیشه خاطرم محزون کن
شاهنشه اقلیم فنا ساز مرا
وز مملکت عافیتم بیرون کن.
مائیم و دل تنك و بدان مایهٔ ناز
جسمی سوزان ز شعله آه نیاز
یك قطرهٔ خون و این همه درد دراو
مشتی خاشاك واین همه سوزو گداز.

محمد مؤمن بیك

محمد امین سلطان ترکمان قرنداشی دور . یخشی شیوه لیغ و نامراد ادالیغ ییکیت دور . شجاعت و همتی هم امثال و اقراندین آرتوق بولسا کیم هم ایماستور .

« ۱ » یوزینکدین — ن

خوش‌طبع ، شیرین کلام شاعر دور . بو ابیات اول مردم‌زاده نینگ دور کیم :

۵۸ ـ محمد مؤمن بیک

برادر محمد امین سلطان ترکمان است . جوانی است خوش رفتار و نام رادمنش و در شجاعت و همت هم اگر از امثال و اقرانش بالاتر نباشد پایینتر نیست . شاعری خوش طبع و شیرین سخن است و این ابیات از او است:

******

بریز خون من ای ساقی و بساغر کن   چه میشود تو هم از خون ماهی تر کن .

کسی که چون غم عشق تو همدمی دارد   غمی ندارد اگر درد عالمی دارد

سیه لباسی بختم ز هجر نیست عجب   سیاه‌پوش شود هر که ماتمی دارد .

برهر زمین که تکیه کنی تا بروز حشر   بوی بهشت میدمد از تکیه‌گاه تو .

دشمن حیله خواست شکایت ز من کند   سازد مرا بهانه و با او سخن کند .

چشم بینده نداریم از آن محرومیم   ورنه هرسو که نظر میفکنی دیدار است .

کرده خیال کاکلت رفته بکنج محنتی   بامژه شانه میکنم چند شب دراز را .

زکات حسن طلب میکنم دلیر از یار   چرا که این طلب از بابت گدائی نیست .

کی دل صیاد ایمن میشود مؤمن ز صید   تا ز فتراکش نیاویزد شکار خویش را .

زود خود را کشت و از درد جدائی شد خلاص   رشک می‌آید مرا مؤمن بر آن کوهکن .

چون تواند خفت از قید جهان فارغ شمی   آنکه از خاکستر گلخن نباشد بسترش .

محمد صالح میرزا

ترکمان بیکزاده‌لاریدین دور ، علیخان میرزا اوغلیدور . با وجود اول حال کوپ صلاحیتی بار . حسن (کاور ۱) سورکیم دیرلار اول میرزا دا کوردوان . نیزا ک حنبی هم بو رباعی سیدین معلوم در کیم :

۵۹ ـ محمد صالح میرزا

از بیکزادگان ترکمان و پسر علیخان میرزا است ، با این حال

(۱) کاور ـ غلط

بسیار صالح است . « حسن گلوسوز » که میگویند در آن میرزا دیدیم :
نزاکت طبعش نیز ازاین رباعی که گفته است معلوم میشود :

☆☆☆☆☆
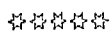
صالح که سینینك یولونکدا جاندین کیچدی   یوق چان که تمنای جهاندین کیچدی
قانین نه توکارسین امتحان ایتمـا کیچون   رحم ایله که ایشی امتحاندین کیچدی .

یادکار بیك
حسن سلطان اوغلی دور . کـلـشته و بیقید ییکیت دور . خوب لغی کوپ بار ، اولا بوکیم مخلوق ملازمتیدین ترك قیلوپ بیت الله زیارتی شرفیغه مشرف بولدی . یخشی طبعی بار . بو بیت انینك دور کیم :

٦٠ - یادکار بیك

پسر حسن سلطان است . جوانی است گذشته وبیقید و محسنات زیادی دارد . ازجمله اینکه ملازمت مخلوق را ترك گفته بزیارت بیت الله مشرف گردید .
طبع خوبی دارد و این بیت از او است :

☆☆☆☆☆
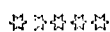
فلك تلافی یك دیدن تو نتوانـد   هزار سال اگر فکر انقام کنـد .

میرزا نظام الملك
آصفجاه میرزا سلمان اوغلی دور کیم اسمی بو تذکره دا مرقوم دور . زیاده خوش طبع و کریم النفس ییکیت دور . زمـان دولـتلاریـدا امثـال و اقرانـی خلافیغه ایل بیله یخشی سلوك نی مرعی توتار ایردی و لهذا کوپ فتوردا اول سلوك میمنتی دین سالم قالدی .
طبعیدا موزونیت بار ایردی . بو بیت اول میرزا نینك دور کیم :

٦١ - میرزا نظام الملك

ولد آصفجاه میرزا سلمان است که نامش در این تذکره مرقوم است(۱) .
جوانی است بسیار خوش طبع و کریم النفس . در دوره دولتش بر خلاف

(۱) [illegible] ۳۲ ، ص ۴۱

امثال و اقران خود با مردم خوشرفتاری میکرد و از اینرو در بسیاری از فتنه‌ها سالم ماند .

طبع موزونی داشت و این بیت از او است:

✿✿✿✿✿

کشته تیغ تو هنگام طپیدن میگفت — جور امروز ترا پرسش فردایی نیست .

میرزا ابراهیم — میرزا شاه حسین مشهور اوغلی دور . مستغنی الالقاب دورلار ، یخشی اطوارلیغ ادمی زاده دور . شعر داطبعی ملایم (بادور ۱) . بورباعیلار انلار نینک دور کیم :

٦٢ - میرزا ابراهیم

ولد میرزا شاه حسین مشهور است . آدمی زاده ایست خوشرفتار و مستغنی از القاب .

طبع شعر ملایمی دارد و این رباعیها از او است :

✿✿✿✿✿

رندان گاهی ملك جهان میبازند — گاهی بنگاهی دل و جان میبازند

این طور قمار رانه چند است و نه چون — هر طور بر آید آنچنان میبازند .

گر وعدهٔ وصل دیر و زودی دارد — اول بر عاشقان نمودی دارد

عشق آتش و هیزم دل عاشق اما — تا در نگرفته است دودی دارد .

شهباز خطت طبع سمندر دارد — زانست که آشیان در آذر دارد

از غمزه شاهین صفتت میل زد — شهباز فلك که آتشین پر دارد .

امیر نور الله شوشتری — امیر اسدالله صدرنینک انیسی اوغلی دور . زیاده یخشی طبعی بار . بو ابیات انینک دور کیم :

---

۱ بارور ـ ن ـ د

٦٣ - امیر نورالله شوشتری

پسر برادر کوچکتر امیر اسدالله صدر است . طبع بسیار خوبی دارد و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆
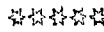
غیر را گستاخ در عرض تمنا کرده‌ای بس که ای خودکام با او لطف پیدا کرده‌ای
شکر فیض عشق کن ای دل که از امداد او آشنایی با خیال دوست پیدا کرده‌ای
شکوه از خواری مکن نازک مزاجی بر طرف عزتت این بس که در پیش سگش جا کرده‌ای.
گر زجان بگذری ای دل شوی آسوده ولی اینقدر همت عالی نه تو داری و نه من.
میبرد نوری از تهی دستی تحفهٔ یار شرمسار بها .

عباس بیک فرخزاد بیك ترکمان اوغلی دور . مصاحب وصاحب سلیقه بیکیت دور . گاهی شعرغه رغبت قیلوپ بویانکلیغ ایتور کیم :

٦٤ - عباس بیگ

پسر فرخزاد بیك ترکمان جوانی است مصاحب و صاحب سلیقه و گاهی بشعر سرائی میل میکند و چنین گوید :

☆☆☆☆☆
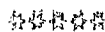
سمند نازجولان داده میآیی و میترسم که گردی خیزد و بردامن اغیار بنشیند .

محمد صالح بیك مقصود بیك وزیری اوغلی دور . زیاده صاحب حسن ایردی . موزون دور . بوایکی بیت انکا منسوب دور کیم :

٦٥ - محمد صالح بیگ

ولد مقصود بیك وزیری است ؛ بسیار زیبا بود ، طبع شعر دارد و این دو بیت را بدو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆☆

چه طعنها که زاغیار میکشم هردم — چنین دلبری اغیار بی‌حمایت نیست
برای قتل منت‌هر زمان بهانه چرا است — بکش بکشتن صالح بهانه حاجت نیست .
شوق در راه‌طلب میکندم سرگردان — گرچه‌دانم که بمقصود رسیدن زود است.

قاسم بیك عیاذا بالله اژدها سلطان افشار مخدومزاده سیدور ، هجری تخلص قیلور . بر مسدس مع ترکیب آیدی ، مشهور دور . بو بیت هم انینك دور کیم :

٦٦ - قاسم بیگ

((هجری))

عیاذا بالله پسر اژدها سلطان افشار و متخلص به « هجری » است، ترکیب بند مسدسی گفته است که شهرت دارد و این بیت هم از اواست :

☆☆☆☆☆☆

من نه آنم که مرا از تو شکایت باشد — من و اظهار غمت این چه حکایت باشد ،

محمد بیگ خلیفةالخلفایی خلفا ارشد اولادی دور . حقیقة زمانه آدمی و آدمی‌وش و (هموار«۱») تو آرمیده ییکیت دور . تصویر و نقاشلیق (عامی «۲») کیم جمیع علومغه اشکال یوزیدین سبقتی بار او یانکلیغ قوتدین فعلغه کیلتورور کیم هیچ کیمسه کا محتاج ایماس ؛ نسختعلیق‌نی یخشی بیتار ؛ پنج تار طنبورنی هم خوب نوازش قیلور . الحق آراسته ییکیت دور .

همت و شجاعتی هم مابین الاقران امتیازی بار . اگر چه کاهی ، نیچوك کیم روزکار دأبی دور ، نامرادلیق لار ایل بیرور ، اولچه تمکین و وفاری بار کیم اول

« ۱ » هموار — ظ
« ۲ » علمین — ظ

عوارضاتدین متغیر بولماس ، یاران قاشیدا کم و زیادتی کیلتورماگدا تقصیر و فرو گذاشت قیلماس . انشاءالله کیم پادشاه مز نینک اثر تربیت لاریدین مراداتی و مقصوداتی حاصل بولسون .
طبعی شعردا هم‌زیاده بخشی بارور . بو ابیات اول امارت پناه نینک دور کیم :

٦٧ - محمد بیگ خلیفة الخلفایی

ارشد اولاد خلفا است . الحق جوانی است آدمی و آدمی‌وش وهموار و آرامیده . فن تصویر و نقاشی راکه دشوارترین همه فنون است چنان از قوه بفعل میآورد که بکسی احتیاج پیدا نمیکند . خط نستعلیق راخوب مینویسید و طنبور پنج تار را هم خوب مینوازد. راستی جوانی بسیار آراسته است . از حیث سخاوشجاعت هم بین اقران ممتاز است . : گرچه بمقتضای رسم روزگار گاهی بعضی حوادث نا مطلوب رخ میدهد ولی بقدری تمکین و وقار دارد که از آنها متأثر نمیگردد . در تقدیم ما حضر از کم و زیاد بحضور دوستان کوتاهی نمیورزد . انشاءالله در سایهٔ تربیت پادشاه بآرزوهایش برسد.
طبع شعر بسیار خوبی هم دارد و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆
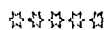
چون یاد تو در ضمیر جوشد ما را — چشم از همه ممکنات پوشد ما را
ترسم که تو از فراق بازم نخری — وانگه باجل غمت فروشد ما را .

این زمان چاك گریبانش بدامن میرسد — آنکه از دستش همه عالم گریبا نچاك بود .

هردم مرا بغمزه تو نا مهربان مکش — گرمیکشی بکام دل دشمنان مکش
من تاب شکوه تو ندارم خدای را — این نیم جان که مانده بتیغ زبان مکش .

وه که هرلحظه فزونتر فزون می بینم — گرمی از حسن تو بازار طلبکار برا .

چشمت نازم که ناز میروید از او — صد غمزه دلنواز میروید از او
برخاکم اگر زناز یك ره گذری — تاحشر گل نیاز میروید از او .

ـ التینچی مجمع ـ

اول انا افصح المتکلمین اولادی ذکریداکیم باشلاری تاج کرامت «الصالحون لله و الطالحون لی» بیرله سرافراز بولوپ وقامت لاری «سیدالقوم خادمهم» خرقه‌سی بیرله مشرف ایرور • رحمة الله علیهم اجمعین •

(مجمع ششم)

در ذکر سادات (خلاصه)

****

میر صنعی نیشابورلیق دور • درویش‌وش و ریاضت کش کیشی ایردی بو حقیر نینک شعر علمیدا بیر دلالتی ایرور ؛ اکثر رساله ضروری شعرنی مرحضرتلاری خدمتیدا کیچوروپ ایردور اوچ (ییل ۱) متجاوز باش بالینغه قویوپ استراحت قیلدوقین ملاحظه قیله المادوم سن شریفی‌هم توقسانغه یاقین ایردی • دارالسلطنهٔ تبریزدا بیر عطاراوغلی اسیر ایردی ؛ وثاقیدین سر کوییغه بیر میل بار ایردی • مکرر باروپ کیلوپ متاذی بولماس ایردی •

لطافت و نزاکت طبعی و صفدین زیاده دور • (عـراق ۲) بندلیق قی دا اولیچه صاحب وقوف ایردی کیم بیر مصرع‌نی ایکی رنک کل بیله ایکیب (بتبت ۳) ایردی کیم اسلوب و صاف لیغدین خارج بولمامیش ایردی • مصرع بو دور کیم : «بنگر صنم خدا را بنگر» •

کاغذ رنک و افشانی دین صاحب وقوف ایردی • سرنج سفیداب و (لاجورد ۴) (شویلیغدین ۵) هم بهره‌ور ایردی •

«۱» ییل ــ ظ

«۲» علاقه ــ ظ

«۳» بتب ــ ذ

«۴» لاجوردی ــ ذ

«۵» شویلقدن ... شوی لیغیدان ــ ذ

میرحضرتلاری نینك اوصاف حمیده‌سی کوپ دور ، بو رساله‌غه کنجایش یوقتور . اشعار بیله اختصار قیلیلور . بو ابیات اول حضرت نینك دور کیم :

۶۸ ـ میر صنعی

از اهل نیشابور است. شخصی درویش‌وش و ریاضت کش بود و در فن شعر از راهنمایان این جانب است و حقیر اکثر رسائل ضروری شعر را در حضور ایشان گذرانیده‌ام. در مدتی متجاوز از سه سال ندیدم که سر ببالین استراحت بگذارد در صورتیکه تقریباً نود سال داشت . در دار السلطنه تبریز شیفته عطار پسری بود ، از خانه‌اش تا سر کوی محبوب یك میل راه بود و همیشه رفت و آمد میکرد و با اینحال خسته نمیشد .

لطافت و نزاکت طبعش بیش از آن است که وصف توان کرد . در فن علاقه بندی چنان مهارت داشت که مصراعی را باکاشتن گل دو رنك نوشته بود بطوریکه از اسلوب و صافی خارج نشده بود . مصراع این است: «بنگر صنع خدا را بنگر».

از رنك و افشان کاغذ و همچنین از سرنج و سفیداب و لاجورد شویی نیز اطلاع داشت .

اوصاف حمیده‌اش چندان است که شرح آن در این رساله نگنجد . اینك بذکر اشعارش اکتفا میکنیم این ابیات از آن حضرت است :

❊❊❊❊❊

بغیر جور از ان تندخو نمیآید ‌‌ ‌ وفا خوش است ولیکن ازاو نمیآید
ممند او نکند میل سبزهٔ خاکم ‌ ‌ بدین گیاه سر او فرو نمیآید
راین چمن مگر از عیش غنچه‌ای نشکفت ‌ که بوی خوشدلی ازهیچ سو نمیآید
می نمیگذرد (وز ۱) خیال خنجر او ‌ که آب دیده مرا تا گلو نمیآید
نیکوان نکنم قطع آرزو صنعی ‌ چراکه این صفت از من نکو نمیآید
ازم بسوز سینه و اشك نیاز خویش ‌ دارم سری چو شمع بسوز و گداز خویش

«۱» از ـ ه

آنانکه دل بزلف نگاری نبسته‌اند آیا چه کرده‌اند بعمر دراز خویش •

ازنظر رفتی و رفت ازجادل بیحاصلم تا نمیآیی بجای خود نمیآید دلم •

گلبن دردم من ودرگلشن غم جامرا میشوم پژمرده چون‌در گل‌نباشد پامرا •

من که بی‌اوچون‌صنوبر درهم ازباردلم صدگره بریکدگر دارد دل بیحاصلم •

سوزدازداغ‌جنون‌چون‌شمع سربرتن‌مرا زاتش سودا گدازد طوق برگردن مرا •

بر ما شب غم کار بسی تنك گرفته‌است کو صبح که آیینهٔ ما زنك گرفته‌است

آتش زده مهر مه من در دل اغیار میسوزم‌ازاین‌شعله که درسنك گرفته‌است

از روز سیه میکنند افغان دل صنمی خاصیت مرغان شب آهنك گرفته‌است •

چنان بکشتن عشاق میکشید دلش که نیم کشته رها کرد از شتاب مرا •

برویت آینهٔ دل مقابل افتاده است تودردلی ومرا کار بادل افتاده است •

اکثر ابیاتی پسندیده ایرور ، دیوانی انتخابیغه هیچ کیشی قادر ایرماس •
هم تبریزدا فوت بولدی • مزاری جهانشاه پادشاه مسجدی پیشگاهی‌دادور •

اکثر ابیاتش پسندیده است بطوری که نمیتوان ازدیوانش منتخبائی نوشت • وفاتش هم درتبریز اتفاق افتاده و قبرش درپیشگاه مسجد جهانشاه است •

******

میر حضوری قمی
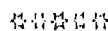
میر اشکی قرنداشیدور ، اگرچه میرحضرتلاری آیتورنیکم اول مینیم قرنداشیم ایماس • بهرحال میرمشارالیه علوم‌ظاهری اکتسابیدا کوپ‌ییل‌لار زحمت تارتدی ، زحمتی‌غه کورا نشوونما قیله آلمادی •
شعری‌نینك رتبه‌سی علمی‌دین زیاده ایرور • بو ابیات میرغه منسوبدور کیم :

---

۶۹ — میر حضوری قمی

برادر میراشکی است ، گرچه حضرت میر خود میگفت که وی برادر من نیست • بهرحال میرنامبرده درتحصیل علوم ظاهری سالها رنج برد ولی چنانکه میبایست ترقی نکرد.

رتبه شاعری وی برتر از پایه علمیش میباشد واین ابیات بدو منسوب است :

☆☆☆☆☆☆

کشته از بهررضای‌توشدن آسان‌است — میشود شاد بدآموز تو دشوار این‌است

شب چون بسینه درد محبت فزون شود — گریم بحالتی که دل سنگ خون‌شود

غیرت گرفتم آنکه برافتاد از جهان — الفت میان ما ورقیب تو چون شود

نا امید ازسر بالین حضوری آن شوخ — آب‌دردیده‌چو برخاست‌قیامت(برخواست ۱)

بروز مرگ فغان بر مزار من مکنید — زمانه را خبر از جور یار من مکنید

سیاه پرش مگردید بهر ماتم من — دراین لباس شکایت زیار من مکنید

سرحضوری و فتراك خونچکان نگرید — هوای دیدن چابك سوارمن مکنید

خوش‌آن‌رنجش که‌سوی‌اونظرعمدانمیکردم — دل‌من میطپید ازشوق وسربالانمیکردم

خوش‌آن(اغاز۲)عشق‌وآشنائی کزحیاهرگز — نمیرفتم‌برش تاهمرهی پیدا نمیکردم

صد سخن‌دارم‌ولی‌پیش‌توگویائیم نیست — سربسر افسونم امادرتوگیرائیم نیست

تمنائی کزو دارد دل امیدوار من — تکلف‌نیست میارزد بدرد انتظار من

هرچه باداباد دربزمش حضوری‌میروم — پیش‌ازاین‌در کنج‌حسرت‌تاب‌تنهائیم‌نیست

باتو درخواب دلم عرض تمنا میکرد — در گلو گریه گره بود چوبیدار شدم

اوقات خوش آن بود کز اسباب تعلق — دیوانه دلی داشتم آن‌هم‌دگری‌داشت

میر اشکی

قم ولایتی دین‌دور. کوپ (بلند ۱) پرواز کیشی‌ایردی. بردیوان نی طردالعکس بیتیب ایکی دیوان بیله مباهات قیلورایردی . شعرنی بویانکلیغ آیتورایردی کیم :

---

۷۰ - میر اشکی

از قم‌است . مردی بسیار بلند پرواز بود ؛ دیوانی بطور طرد العکس نوشته بود ، برخود میبالید که دودیوان دارم .

شعر چنین میگفت :

مستانه کشتگان توهرسو فتاده‌اند — تیغ ترا مگر که بمی‌آب داده‌اند

نه‌طبل باز بررخش جفاآن‌نازنین‌بسته — سرم‌ببریده وبهر نوازش‌پیش زین بسته

«۱»برخاست — ظ

«۲» آغاز — ن

عاقبت هندغه باروپ اول ولایت نینک فرمان فرمایلاری قاشیدا مقبول القول بولدی.
دیرلارکیم اول مجلس‌دا میرحضرتلاریغه بیرلك یرماق شفقت قیلورلار . میرکیم حوصلهٔ مفلس مآب اول وجه ملاحظه سیدین دیرلارکیم شادی مرك بولدی . غفر ذنوبه .

سرانجام بهندوستان رفت ودرنزد فرمانفرمایان آنجا مقبول‌القول شد.
گویند درآن مجلس صدهزار سکه بدودادندو او ازفرط شادی درگذشت ، خدابیامرزدش .

✲✲✲✲✲

میرمحمد مؤمن استر ابادی

میر فخرالدین سماکی خواهرزاده سیدور کیم اعلم علمای زمان ایردی . میر خدمتی پرمایه طالب علمدور . جهانبانلیق سلطان حیدر میرزانینک معلمی بلکه طالبی ایردی .
کوپ خوش طبیعت شاعردور . بو(ابیات ۱) انکلارنینك دور کیم :

۷۱ - میرمحمد مؤمن استر ابادی

خواهرزادهٔ میرفخرالدین سماکی است که اعلم علمای زمان بود .
حضرت میرطالب علمی است پرمایه ومعلم بلکه دلداده سلطان حیدرمیرزا بود .
شاعری بسیار خوش‌طبیعت است واین بیت ازاوست :

✲✲✲✲✲

خط دمانیدی و دل میبرد آن خنده هنوز
ناخن حسن تو جان‌را است خراشنده هنوز
مطلوبی نینك عاشق لیغی تهنیه‌سیدا بوا بیاتی تازه‌دورکیم :

ابیات ذیل که درتهنیت عاشق‌شدن محبوبش گفته است تازگی دارد :

✲✲✲✲✲

کرده شمعی بدات خانه مبارك باشد شمع من منصب پروانه مبارك باشد
بهوای سرکویی که تو میدانی و من شب برون‌آمدن ازخانه مبارك باشد .

«۱» بیت ــ ظ

میمردم از الم اگر اندك توجهی ظاهر نمیشد ازنگه گاه‌گاه تو.
شدم آواره‌ترسم دیگری گردد فکاراو برافتد کاش رسم‌عشقبازی ازدیار او.
اثر ملاحت او من زخم خورده دانم که نمك فشان‌همه‌شب بدلم گذاردارد.

میر سدید زاری قاضی محمد مشهور اوغلیدور. میر اوزلاری باوجود حسب ونسب اولجه لوند وبیقید واقع بولوبدورلار کیم شرحغه راست کیلماس. ذات وصفات خوبلیغی بیرله آراسته کیشی‌دور.

علم ادوارنی یخشی بیلور؛ شعر تمیزیدا امتیازی بار، گاهی هم رغبت قیلور. بو بیت میرنینك‌دورکیم:

۷۲- میر سدید زاری

پسر قاضی محمد مشهور است. باوجود حسب و نسب چنان لاابالی و بیقید است که شرح نتوان کرد. مردی است بنیکی ذات و صفات آراسته.

فن موسیقی را خوب میداند و در شعر سنجی امتیاز دارد و گاهی هم بشعر میل میکند. این بیت از او است:

******

دل خاموش من از بی‌ادبیهای رقیب وقت آن شد که‌دگر عربده آغاز کند.

میرابوتراب علوی بلدهٔ طیبهٔ همدانda طبابتغه مشغول ایردی. اگرچه معالجه‌سی مفید ایرماس ایردی و الایمن قدمی بیرله‌مریضلاری کوپ فوت بولماس ایردی.

اوایل عمریدا مولا ناحیرتی هروی بیله مصاحب ایرمیش‌لار. همیشه بارد اشعار (التماسیدین ۱) مولانای مشارالیه‌نی مصدع بولور ایرمیش. بیرکون بوله کنار اتلیغ رودخانه کناریدا میرحضرتلاریغه غسل واجب بولور؛ مولانا حیرتی‌فرصت غنیمت بیلوپ میر نینك ایام عمریدا آیتدوقی اشعارین ورق ورق بلکه جزؤجزو سیلاب فناغه بیرور. میرواقف بولوپ تدارك قیلماناداك بالکلیه نابود بولور. مولانا حیرتی و میرما بینیدا الفت کلفتغه منجر بولوپ رنجش خاطر ظهورغه کیلور.

بیر نیچه کوندین سونکرا، مولانای مذکور میر نینك خاطر جویلیقین

«۱ استماعیدین - ظ

قیلغان مجلسدا بیر دارالمرزی حکیم طلبیغه کیلوب آیتور کیم :

« (حکیم ۱) کینه نه که سامالالیکم مرا یکتا بیروالدهٔ دیرینه اندك ترکس (دیرنه ۲) نفس اینه نه شینه نه‌دی ذکرات دیرنه » .

حضار عراقی اول نا مفهوم کلام تعجبیدین بیری بیریدین سؤال قیلورلار کیم بو کیشی‌نی نیمه آیتور ؟ مولانا حیرتی جوابلاریدا آیتور کیم : بواول میر حضرتلاری‌نینك اشعار شریفلارین‌تاشلادوقومیز رودخانه‌سوئین زراعتغه باقلاب محصولات تناول قیلوبدور ، هذیان سویلار .

حق مولانا حیرتی جانیغه بولدوقیچوتیب بونیچه مت میردین مرقوم بولور کیم :

۷۳ - میرابوتراب علوی

درشهر همدان بطبابت می‌پرداخت. گرچه معالجه‌اش سودمندنمی‌افتاد ولی ازیمن قدمش بیمارانش چندان تلفات نمیدادند.

در اوایل عمرش با مولانا حیرتی هروی مصاحب بوده و باخواندن ابیات خنك خود همیشه مصدع وی میشده است. روزی در کناررودخانه‌ای موسوم به « بوله کنار » براو غسل واجب میشود ؛ حیرتی ازفرصت استفاده میکند واشعاری‌را که میر درمدت عمرش گفته بود برگ برگ بلکه جزء جزء بسیلاب فنا میدهد. تامیر ازقضیه آگاه گردد ودست وپائی بکند همهٔ اشعار نابود شده بود. ازاینرو مابین ایشان رنجشی حاصل‌میشود.

چندروز بعد درمجلسی که‌حیرتی برای‌دلجوئی‌ازمیردرآنجا حضور یافته بود شخصی ازاهالی دارالمرز پی طبیب میآید ومیگوید :

« حکیم کینه نه‌که سامالالیکم مرا یکتا بیروالده‌دیرینه اندك‌ترکس دیرنه نفس اینه نه شینه نه‌دی ذکرات دیرنه » .

« ۱ » س — ن
« ۲ » دیرنه — ن

حضار عراقی از آن سخن نامفهوم تعجب میکنند وازهمدیگر میپرسند که این مردچه‌میگوید؟ حیرتی جواب‌میدهد که این شخص ازآب‌رودخانه‌ای که اشعار میررا درآن انداخته بودیم کشتزار خودرا آبیاری کرده‌ومحصول آنرا تناول نموده است واین یاوه‌گوئی نتیجه‌آن است.

چون حق بجانب حیرتی بوده است این چند بیت ازاشعار میر نوشته میشود :

☆☆☆☆☆

سرما شد و بهیچ نداریم دسترس　　　بیغم نه‌ایم بالله ازاین فکر یك نفس
جمعی‌خزیده پهلوی هم‌در خرابه‌ای　　　از سردی هواهمه بدحال چون مگس
درخانه‌ای که منزل ومأوی گرفته‌ایم　　　حاصل‌لباس ماهمه آن‌خانه‌است وبس.

میر محمد کسکنی

سبزوار نینك مدار علیه‌لاریدین دور . شجاعتلاری نینك هم زیاده شهرتی بار .

دیرلار کیم بو مشهور ابیات میرحضرتلاری نینك‌دور کیم :

۷٤ - میر محمد کسکنی

از بزرگان سبزوار است و بشجاعت و دلیری خیلی شهرت دارد .

ابیات مشهور ذیل را بدو نسبت‌میدهند :

☆☆☆☆☆

گل نیم شب شگفته شود در حریم باغ　　　تعلیم گلرخان بحیا اینقدر بس است .
اول عشق است وازحیرت‌ندارم ذوق‌وصل　　　مرغ‌دام افتاده یکچندی نخواهد دانه را .

بوقطعه‌نی هم خواجه احمد جامی و میر حسین (بتادکانی ۱) فیروز جنك قتلیدا یخشی آیتوبدور کیم :

قطعه ذیل را هم در باب قتل خواجه احمد جامی و میر حسین بتادکانی خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

« ۱ » تبادکانی — ن
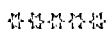
از قاضی جام دوش میکرد سؤال / محمود که لطف وعزتش عادت و خوست
افضل باشد شهادت میرحسین / یا روز جزا برادرم افضل ازوست
قاضی گفتش کـه ازکجا تا بکجا / آن کشتهٔ دشمن است واین کشتهٔ دوست.

میر والهی قمی کهنه شاعر دور ، خوش‌سلیقه وخوش صحبت کیشی‌دور .
یخشی ابیاتی کوپ بار ، بوابیات دین معلوم‌دور کیم :

۷۵ - میر والهی قمی

شاعری قدیم و شخصی خوش سلیقه وخوش صحبت است .
ابیات خوب زیاد دارد چنانکه از این بیتها معلوم است :

سوخت مارا تب عشق توچنان کزحیرت / دوزخ انگشت گزد برسر خاکستر ما .
بکسی ازآن نکردم گله تابغایت از تو / که برم بخاک باخود دل پرشکایت ازتو .
با مهر و محبت تو جفا پیشه چه داری / روداغ بجانی نه وخون درجگری کن .
خیال قتل کـه امروز دردلت میگشت / که میگذشتی وازغمزهٔ توخون‌میریخت .
بسآشیانهٔ بلبل نسیم بسازد و گفت / که خان و مان اسیران خراب میباید .
لب خـامش و دیـده بـر زمین است / خاصیت دیدن تو اینست است
غـافل منشین کـه آه مـارا / صد دشنه نهان درآستین است .
تا جلوه گاه شاهد عشق تو شد دلم / برجمله عضوهای تنم ناز میکند .
در کنج خانه فکر تو چندان مرا نشاند / کز پرده عنکبوت در منزلم گرفت .
جا : که عارض تو نقاب از قمر کشد / خورشید گردن ازپی نظاره بر کشد .
همره غیراست و بامن صد عنایت میکند / یارب این لطف است یارقم خجالت میکند .
رخسار خود دمی که نمائی بوالهی / دردیده کم کند ز تحیر نگاه را .

قاضی اسیری رازی سید صحیح النسب‌دور ، وفضلی هم بار ، یخشی منشی‌دور ،
سیاح ومردم‌دیده کیشی‌دور .
اشعاری هم خالی از مزه ایمس ، بوابیات اینداق
دور کیم :

۷۶ - قاضی اسیری رازی

سیدی صحیح النسب است وفضل هم‌دارد . منشی خوب وسیاح مردم دیده است .

اشعارش خالی ازمزه نیست واین ابیات ازاوست :ـ

☆☆☆☆☆

خیالش بسکه دراندیشه بسیارم اندازد | چنون یکبارگی ترسم که دربازارم اندازد
شوم گر مرغ وبنشینم بدیوار سرای او | نشیم نا امیدی ازسر دیوارم اندازد •
قاصد رقیب بوده و من غافل از فریب | ببدرد مدعای خود اندر میانه ساخت•
حسن تو زخط رتبهٔ اعجاز گرفته است | انجام تو کیفیت آغاز گرفته است •
چو قاصدیافت شوقم رازمکتوب پر افسونش | دلمرا ساخت خون تاکرد آگاهم زمضمونش
سراپا سوختم زین غم که شمع بزم اوخودرا | سراپا سوخت تاازبزم اونارند بیرونش •

میر حیدر کرهرودی

میـر عـلاء الدین منصور اوغـلی دور کیم مشهـور و معروفدور• کوپ مستعد ییکیت دور • همت وسخاوتدا چوق شهرتی بار.

خطنی یخشی بیتار ، شعری هم یخشی دور • بو ابیات انکلار نینك دور کیم :

۷۷ - میر حیدر کرهرودی

ولدمیرعلاءالدین منصور است که مشهور میباشد . جوانی بسیار قابل است وهمت وسخاوتش خیلی شهرت دارد .

خط خوب مینویسد و شعرش هم خوب است . این ابیات از اواست :

☆☆☆☆☆

از شکاف سینه گفتم حال دلرا بنگرم | نیم بسمل طائری دیدم که درخون میطپید•
چند از نوید آمدنت بیخبر شوم | یکبـار بیخبـر ز در خانـه ام درآ •

میر حیدر کاشی

اکر چه اوزی بیر نیمه پست وحقیر جثه واقع بولوبدور و الا استعداد ایله عالیشان کیشی دور • معما و تاریخ فنی دا امتیازی بار • دیرلار کیم بیر قصیده خان احمد پادشاه اسمیغه آیتوبدور کیم هر مصرعیدین بیر معما و بیر تاریخ استخراج قیلوبدور • راست بولسا کوپ (وقت ۱) فکر تیلار •

بو نیتجه معما میر حضرتلاری نینك دور کیم :

« ۱ » دقت ـــ ظ

۷۸ - میر حیدر کاشی

گر چه قدری کوتاه‌قد وضعیف اندام است ولی از حیث استعداد پایه بلندی دارد .

در فن معما و تاریخ ممتاز است . گویند باسم خان احمد پادشاه قصیده‌ای گفته که از هرمصراع آن یك معما ویك تاریخ استخراج کرده‌است اگر حقیقت داشته باشد خیلی دقت فکرمیخواهد .

این چند معما ازاو است :

****

باسم ملاشاه : من تازه عاشق ویار بیداد کرده آغاز　　دل‌داد یار نورا پیش که‌میبرد باز .

باسم حبیب : شبها که تمام عاشقان بیدارند　　چشم ودل من بخواب راحت یارند

ساحر پسری کو که‌برد صبرو قرار　　اول‌زدل‌ودیده چو خوابی دارند .

باسم سهراب : خوش آنکه‌نظر بسوی ما اندازند　　گردند بما بحال ما پردازند

گردند وکله سراسر و کاکلها　　گه کج بنهند وگه پریشان سازند .

میر قربی مسکن مألوفی معلوم ایماس . اوزی عاشق پیشه و فنایی صفت کیشی ایردی . بلده ایرموه‌دامقصود الیغ بیر بیکیت‌غه‌اسیر ایردی . صبح وبلکه‌علی‌الدوام گریان وبریان یورور ایردی .

بیر معما مطلوبی اسمیغه (اسپ ۱) ایردی . اسم معمای نا موزون مرقوم قیلور حالتدا میرغه راست کیلدوم‌ایندوم کیم : این معما باسم مقصود است ، تیننگیز کیم موزون دور . تخمینا اون یاشیمدا ایردوم ! میر حضرتلاری معجب بولوب دعا قیلوب بیر غزل جایزه بیردی . مقطعی بو ایردی کیم :

۷۹ - میر قربی

مسکنش معلوم نیست. مردی بود عاشق پیشه و فنایی صفت . درشهر

« ۱ » ایقوب ـ ن ـ د

ابرقوه عاشق جوانی شده بودمقصود نام ؛ صبحهابلکه‌همیشه گریان‌و سوزان راه میرفت .

معمائی باسم معشوقش گفته بود ؛ موقعی که‌اسم معمارا بطور ناموزون مینوشت بوی برخوردم و گفتم: این معما باسم مقصود است، پیدا کنید که موزون است .

من در آن موقع تقریبا ده‌ساله بودم میردر شگفت ماند ودرحق من دعای خیر کرد و غزلی نیز بعنوان جایزه داد که مقطع آن این بیت بود:

****

منع قربی کنی که ناله مکن نکند ناله پس بگو چه کند .

چون درویش و صادق کیشی ایردی بلکه دعاسی مستجاب بولمیش بولغای .
بو ابیات هم میردین مشهوردور کیم :

چون درویش و صادق‌القول بود امید است که دعایش مستجاب شده باشد.

ابیات ذیل نیز ازوی شهرت دارد :

****

شد زلیلی طلعتی وادی محنت مسکنم رفت اگر مجنون ازاین‌عالم بجای او منم
طعنه برچاك گریبان‌ها مزن درعاشقی پاك‌دامانم چو گل چاك است اگر پیراهنم .

میر منهی اردستان تابعی زواره (۱) کیندین دور . حاتم کاشی شاگردی‌دور . کذره بلندپرواز و بیحیا شاعردور . غالبا استادی نینك بورو شلاریدین اوز که نیمه‌سین پیرولیق قیله آلمایدور .
شعری هم بویانکلیغ ایرور کیم :

۸۰ - میر منهی

از اهل زواره تابع اردستان و شاگرد حاتم کاشی است . شاعری است بسیار بلندپرواز و بیحیاو گویااز استادش فقط این اوصاف بدراتوانسته‌است بیاموزد.

«۱» آتلیغ ـ ظ

و شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆
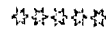
آتش فروزدل نگه سحر ساز تست / جان رخنه رخنه از مژه‌های دراز تست
منهی بهرزه چند شکایت کنی زیار / این سرکشی تمام زعرض نیاز تست
ترسم دگر جزا طلبند از شهید تو / از لذتی که بادم شمشیر باز تست.
ز بیتابی بدل کردم بمحنت شادمانی را / ز بی‌عشقی برخود تلخ کردم زندگانی را
سگان کوی او را بی‌سبب از خود برآوردم / بخود بیهوده دشمن ساختم یاران جانی را .
درد دلم از آن بمداوا نمیرسد / کاینجا کسی بدرد کسی وا نمیرسد .
صد بار گفتم ای پسر پاس دل منهی بدار / کز بیخودی زان بدزبان حرفی مبادا سرزند .

میر جزمی تبریزلیدور . اوزولایتندا عطارلیق ایله کیچوروردی . ارباب نظم‌نی (برش ۱) و تریاك ایله ضیافت قیلور ایردی ، اگر چه بنا بر مصلحت ایردی کیم شعرا بد گویلیغی دین اوزین سالم توتار ایردی .
طبعی شعردا یمان ایماس . بو ابیات میردین مشهور دور کیم :

---

۸۱ - میر جزمی

از تبریز است و در ولایت خود بعطاری مشغول بود . بشعرا با برش و تریاك ضیافت میداد ولی این کار از روی مصلحت بود زیرا بدین وسیله خودرا از بدگوئی شعرا نگاه میداشت .
طبع شعرش بد نیست و این ابیات از او است:

☆☆☆☆☆
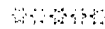
باوجود بیوفائیهای او / سوخت جانم را جدائیهای او
باعث بیگانگیها میشود / بارقیبان آشنائیهای او .
استاد میز میر صنعی فوتیدا بو تاریخ نی یخشی آیتوبدور کیم :

☆☆☆☆☆
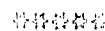
ماده تاریخ ذیل را در وفات استادما میر صنعی خوب گفته است :

«۱» برش — ن

میر صنعی خوان معنی را نمك | آنکه میتابید از وی نور عشق
عشقبازی بود دایم طـور او | جای"او بادا همیشه طور عشق
سال تاریخ و فاتش از دوطور | یافتم از شوق شعر و شور عشق.

میر بزمی همدانی میر ابوتراب علوی اوغلی دور کیم یوقاری مذکور بولدی .

سید صحیح‌النسب‌دورلار . اختلاط و رفاقتدا ظاهری‌باطنی دین یخشی‌راق‌دور .
طبعی شعردا یمان بارماس . بوابیات انینك دورکیم :

۸۲ ــ میر بزمی همدانی

پسر میر ابوتراب علوی است که ذکرش گذشت (۱) . سیدی صحیح‌النسب است و در معاشرت و رفاقت ظاهرش از باطنش بهتر است .
طبع شعرش بدنیست و این ابیات از او است :

*****
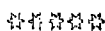
میی‌خواهم کزو مست آنچنان‌در کوی‌یار افتم | که چون سر برزند صبح قیامت‌در خمار افتم .
بزمش تا نشسته خاطرش ازمن بتنگ آمد | بلب نابرده جامی شیشهٔ عیشم بسنگ آمد .
صبر با آنکه ... مژدهٔ راحت ندهد | طاقتم رخصت اظهار شکایت ندهد
قطره‌ای اشك ز چشم بزمینی نچکد | که گلش تا باید بسوی محبت ندهد
شوق خواهد که شبی پای خیالت بوسد | ادب عشق در اندیشه که رخصت ندهد .
اگر چه با دگران‌درتکلم است آن لب | نمك دریغ ندارد ز زخم کاری ما .
تیره روز دل من گرشب محنت‌این است | وای برجانم اگر سوز محبت این است .
مرك بزمی موجب خوشحالی او میشود | ای رفیقان بـا خبر سازید دلدار مراه

میر ابوتراب محروم رازی مذکور بولغان قاضی اسیری‌قرنداشیدور . علوم‌ظاهری داکوپ حالتی بار . یخشی طالب علمدور . اونه مشرب کیشی دور .
شعرنی دم الادن آزنور .
بو ابیات میر حضرتلاری نینك دورکیم :

«۱» شاعر شماره ۷۳ ، ص۸۰

۸۳ - میرابوتراب محروم رازی

برادر قاضی اسیری است که ذکرش گذشت (۱) . در علوم ظاهری بسیار میکوشد و طالب علم خوبی است . لوند مشرب و لاابالی است . شعر هم خوب میگوید واین ابیات از او است:

******

تنی زضعف چوکاه و غمی برابر کوه ... شکسته بسته دلی دارم و هزار اندوه

توای حریف که قرب وصال میطلبی ... ببین که برق تجلی چه میکند با کوه.

سوخته غیر را زغم‌عشق ستیزه رای‌تو ... غیر که سوزد اینچنین وای بر آشنای تو

زآتش رشك‌سوختم‌این‌چه‌بلا محبت است ... تا بمیان نهاده‌ام راز تو با خدای تو .

میر حزینی یزدی

سوداگر دور یخشی سلیقه‌لیق و درست‌گوی شاعردور.

بو ابیات انکالر نینك دور کیم :

۸٤ - میر حزینی یزدی

شغل بازرگانی دارد . شاعری است خوش ذوق و درستگوی و ابیات ذیل از او است :

******

در اثنای تغافل از نگاه خشم آلودش ... چو آن صیدم که صیادارغم مردن کشدزودش.

انتظار او نمیگویم که زارم میکشد ... نسا امیدیهای بعدازانتظارم میکشد.

قطع امید چو از یار بناکام کنم ... سوزم ازحسرت و واسوختنش نام کنم

چ‌روم رنجه زکویش که بصد خون جگر ... بایدم رفت که دیگر بخودش رام کنم

خون بیچاره حزینی سر راهم گیرد ... خشمگین چون سفر از کوی دلارام کنم .

«۱» شاعر شمارهٔ ۷٦ ، ص ۸۳

اگر وقت نظاره‌ات مرده بودم | ز دست فراق تو جان برده بودم
باغیار چون میکنی مهربانی | که نا مهربانت بر آورده بودم •
آنکه با جان و دلم بیداد هجران میکند | کافرم گر هیچ کافر با مسلمان میکند
این چه تعجیل است در خونریزم ای نا مهربان | چون وفای من ترا آخر پشیمان میکند •
یك دیدنت تلافی صد ساله محنت است | گر در غم فراق تو مرگم امان دهد •
چون کنم آرزوی وصل و دلی شاد کنم | از ستمهای تو یاد آرم و فریاد کنم •
یاد یاران وفادار غریبان چو کنند | ای حزینی من بیچاره کرا یاد کنم •
غمگین نمیشوم ز وفای تو با رقیب | از بسکه بر وفای توام اعتماد نیست
آواره میشود ز درش غیر دمبدم | او در جفاکشی ز حزینی زیاد نیست •
بعد عمری که ز من درد دلی گوش کند | مدعا را دل دیوانه فراموش کند •
بیرحمیت مرا چه قدر انتظار داد | تا کارم از فراق بکشتن قرار داد •

مولانا میر علی حسینی نسب دور . خط قلمرویندا اقران و امثالی غه سر آمد دور .
کوپ شکسته نفس و خلیق کیشی ایرمیش با وجود استادلیق قطعه لاریدا « علی الکاتب » و « فقیر میرعلی » بتیمالکنی الزام قیلور .
(چون ۱) بخشی قطعه و کتابتلار اول عزیز دین ملاحظه قیلالدوق و الا بیر قطعه‌نی کیم اوز شعری و حالی سی ایرمیش او یانکلیغ مرقوم قیلمیش ایردی کیم ارباب قلم طواف قیلور ایردیلار • اول قطعه بو دور کیم :

۸۵ ـ مولانا میر علی

حسینی نسب است ودر قلمرو خط بر امثال و اقران خود برتری دارد .
بسیار شکسته نفس و خلیق بوده است که با وجود استادی ، در قطعه‌های خود همیشه «علی الکاتب» و «فقیر میر علی» مینوشت.
قطعه‌ها و نوشته‌های بسیار خوبی از او دیدیم ولی یك قطعه را که شعر و بیان حال خود وی بود چنان خوب نوشته بود که ارباب قلم گرداگرد آن میگشتند و آن قطعه این است :

ﷺﷺﷺ

«۱» چوق ـ ظ
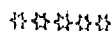
عمری‌ازعشق دوتا بودقدم همچون چنگ	تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند و مرا	در بخارا جگراز بهر معیشت خون شد
سوخت‌از غصه درونم چه کنم‌چون سازم	که مرا نیست‌از این شهرره‌بیرون‌شد
این بلا بر سرم ازحسن‌خط آمد امروز	وه که خط سلسلهٔ پای من‌مجنون شد •
فارغ بودم ز عاشقی یکچندی	میبود مرا جان و دل خرسندی
ناگاه بیك عشوهٔ شیرینم ساخت	رسوای زمانه شوخ شکرخندی •

بلی هیچ وقت اهل هنر وارباب‌استعداد مرفه‌الحال (بولماپدورلار۱) • خوب آیتورلار :

ع – غالبا ارباب استعدادی دوران ایسماماز •

آری اهل هنر و ارباب استعداد هرگز روی رفاه ندیده‌اند .راست گفته‌اند که : آسمان کشتی ارباب هنر میشکند •

******

میرزا صادق — ار دوبادلیق دور ، یخشی‌صاحب سلیقه طالب علمدور• شاه جنت مکان زمانیدا مشهد مقدسغه باردی ، اول آستانهٔ متبرکه ساداتین هجو قیلدی ، بوفسابیدین اخراج حکمی بویرولدی • الحال دیرلار کیم دکن دادور • بار ایرکانی معلوم ایماس• اکثر اشعاری رباعی‌بولدوغیدین بیر نیچه رباعی بیرله اختصار ارانور :

۸۶ - میرزا صادق

از اهل اردوباد است . طالب علمی است بسیار خوش سلیقه . در زمان شاه مرحوم بمشهد مقدس رفت و سادات آن آستانه قدس را هجوکرد بنابراین از مقام بالاتر حکم اخراجش صادر شد . گویند اکنون در دکن است ولی بودنش معلوم نیست .

چون اغلب اشعارش رباعی است لذا بذکر چند رباعی اکتفا میشود:

******

«۱» بولماپدورلار — د

ای رهزن کاروان زهد و پرهیز — بدعت نه دوستی خصمی آمیز
در کوی تو از هجوم نظارگیان — نی جای نشادن است ونی راه گریز •
صادق غم عشقت ار بجانی نپذیرد — ناکام بکام دل دشمن میرد
حق نمك خندهات ار نشناسد — یا رب نمك حسن تو چشمش گیرد •

میر مغیث همدانلیغ دور ، محوی تخلص قیلور • یخشی سیدزاده دور ، بقدر طالب علملیغی هم بار • عاشق پیشه ولوند ییکیت دور •

طبعی شعردا یمان یارماس • بو ابیات اول سید زاده نینك دور :

۸۷ - میر مغیث

((محوی))

از اهل همدان و متخلص به «محوی» است . سید زاده خوبی است و تا حدی طالب علم هم هست . جوانی است عاشق پیشه و بیقید . طبع شعرش بد نیست و این ابیات از او است :

☆☆☆☆

من گریه آتشین نمیدانستم — من جان و دل حزین نمیدانستم
نی نام بمن گذاشتی ونه نشان — ای عشق ترا چنین نمیدانستم •
محوی که ز کوی عقل بیرون میگشت — دیوانه تر از هزار مجنون میگشت
دور از تو زدور دیدم آن گم شده را — در بادیه ای که باد در خون میگشت •
تا خال بروی همچو مه خواهد بود — تا خط شه حسن را سپه خواهد بود
گر خانه ز خشت آفتاب سازند — ای دل روزت همان سیه خواهد بود •
کی زخم تو در سینه ما میآید — کی درد مرا از تو دوا میآیند
کی درد دل تنك چون منی جای کند — گر غم داند که از کجا میآید •

میر ابراهیم (۱) همدان تابعی سرکانت اتلیغ قصبه دین دور . کوپ حیالی و ادبلی مردمزاده دور •
اوایل حسنیدا تحصیل ایچون همدانغه کیلدی اخردا بو حقیر بیله (التفات ۲) تاپیب نقاشلق و شعر سر وقتی غه توشدی ، آز وقتدا کوپ تحصیل قیلوپ ابادان نقاش و مقبول شاعر بولدی •

« ۱ » دردی - ن
« ۲ » ارتباط - ظ

دیرلارکیم کرمان‌دا شاه ولی استانه سیدا گوشه نشین بولوب‌دور • توفیق رفیقی بولسون •

اوایلیدا آیتدوغی اشعاریدین بیر نیچه بیت مرقوم بولدی :

۸۸ - میر ابراهیم

((دردی))

ازقصبهٔ موسوم به«سرکان» از توابع همدان. شخصی است بسیار باحیا و مؤدب . در عنفوان جمالش برای تحصیل بهمدان آمد و با حقیرارتباط یافته بآموختن شعر و نقاشی پرداخت . در اندك زمانی تحصیل زیادی کرد و نقاشی خوب و شاعری مقبول شد .

گویند در کرمان در آستانه شاه ولی گوشه نشین شده است . خدا توفیق دهد .

اینك چندبیت از اشعاری که‌دراوایل‌عمرش گفته‌است درج میشود :

☆☆☆☆☆

ما کرده‌ایم قطع نظر از وفای تو ‏ صد جان فدای جور محبت‌فزای تو

هر کس که‌آشنای‌توشدروز خوش ندید ‏ خوش وقت آن کسی که نشد آشنای تو

دردی‌چوبارخاطر یاری‌در این دیار ‏ آواره‌شو که‌نیست‌دربن ملك جای تو •

میر قربی

لاهیجانلیق دور • اقسام (خطوطی ۱) یخشی کتابت قیلور • آیتوردی کیم‌غبارنی هیچ کیشی مینده‌ین یخشی بیتی‌ماز • کورمادوق •

معمادین وقوفی بار ایردی • بو معما دماغ اسمیغه انیماك دور کیم :

سرو باغ ای بتان حور لقا ‏ کی بالا بود چو قد شما •

بو ابیات هم اولی عزیز نینك دور :

۸۹ - میر قربی

از لاهیجان است و اقسام خطوط را خوب مینویسد . میگفت خط

«۱» خطوطنی - ط

غبار راکسی بهتر از من نمینویسد ولی ما ندیدیم .

از معما اطلاع داشت و معمای ذیل که باسم «بداغ» استازاو است :

سر وباغ ای بتان حورلقا   کی ببالا بودچو قدشما.

این ابیات نیز از او است :

☆☆☆☆☆

تو گر نقاب بماه جمال خود نگذاری   چه آدمی که پری را بحال خود نگذاری .
میکنم در عشق ترسازادهای کفر اختیار   میگذارم با شمای زاهدان اسلام را
بزم خاص و یار ساقی و رقیبان بی نصیب   فرصت است امشب بکش قربی پیاپی جام را .
شب دیده ام نظارهٔ رخسار یار داشت   دوزخ ز رشك دردل گرمم گذار داشت
قربی از آن بعشق تو ممتاز شد که او   جان فگار و دیدهٔ شب زنده دار داشت .

میر فریبی — سمنان قاضی سنینك اقربا سیدور ، کوپ فضیلتی بار ، موسیقی دا زیاده مهارتی بار . بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۹۰ - میر فریبی

از خویشاوندان قاضی سمنان است وخیلی فضلیت دارد . درموسیقی بسیار ماهر است وشعر چنین میگوید :

☆☆☆☆☆☆

(بگذار ۱) تا بسوی فریبی نظر کند   ای شرم چند مانع جانان من شوی .

میرزا خلیل — میرابراهیم قاضی زادهٔ همدان قرنداشیدور کیم بوزماندا اهل علوم میر (حضرتلارینی ۲) اعلم علما توتارلار و صاحب تصانیف ایرور .

میرزاء مذکور ، قرنداشی خلافیغه ، بهادرلیق طالبی ایردی . فی الواقع شجاع و کریم الطبع ییکیت ایردی .

غلوی حسنیدا میرزانی ملازمت ایلدوك ؛ بیر مقدار نا خلف و اوباش واقع بولدوغیدین هند یولیدا بهار عمریغه صرصر خزان ایسوپ سبزه زار حیاتین پژمرده قیلدی .

« ۱ » بگذار - ن - ه
« ۲ » حضرتلارین - ظ

و(بیتی‌نی۱) اوز تیلیدین استماع قیلدوم :

برادر میرابراهیم قاضی زادهٔ همدان است که فعلا اهل علم اعلم علماء دانند و صاحب تصانیف است .

میرزا خلیل برخلاف برادرش در بی بهادری بود و در واقع جوانی بود شجاع و کریم‌الطبع .

وی را در عنفوان جمالش ملازمت کردیم ، چون قدری ناخلف واوباش بود در راه هندوستان صرصر خزان بهار عمرش وزیده سبزه‌زار حیاتش راپژمرده ساخت.

این بیت را از زبان خودش شنیدم :

******

تاسرش گرم زجام می گلگون نشود یار سر گرم بخون من محزون نشود.

میرشاه مرتضی همدان تابعی آرتیمان اتلیغ قریه دین‌دور ، بقدر فضیلتی بار . طرفه بیقیدولوند بیگیت دور ، طرفه‌راق بو کیم شیخ‌الاسلام ایروبلار .

بو رباعی اول عزیز نینک دورکیم :

۹۲ - میرشاه مرتضی

از قریه « آرتیمان » است که از توابع همدان میباشد و تا حدی صاحب فضل است . عجب جوانی بیقید ولاابالی است و عجبتر آنکه شیخ‌الاسلام هم هست .

این رباعی از او است :

******

« ۱ » بیتین ـ ط

همنالهٔ نسای و همدم جسامم من ... نسا حق بریسا وزهد بد نامم من
تا میکده هست رو بمسجد نکنم ... زندیقم من نه شیخ اسلامم من.
ای مهسر گسل بیوفسامیمانسی ... بر گشته زمسا ببخت ما میمانی
بیمهری و جا دردل تنگم داری ... بیگانسه‌ای و بسآشنا میمسانی.

میر معز الدین کاشانسدیندور • کوپ هموار و مصاحب و خوش طبع و صاحب سلیقه بیکیت ایردی • نسخ تعلیق‌نی استادلارغه یقین بیتسار ایسردی ، ارباب فهم قطعه‌سینه اعتبار قیلورلار •
طبعی‌هم یمان ایرماس • بو مطلع انکلار نینك دور کیم :

۹۳ - میر معز الدین

از کاشان است. جوانی بود بسیار ملایم و مصاحب و خوش طبع و صاحب سلیقه. نستعلیق را نزدیك بخط استادان مینوشت و ارباب فهم بقطعه‌اش اهمیت میدهند.
طبعش هم بدنیست و این مطلع از او است :

****
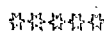
آن گل‌زداغ‌دست‌خود افگار کرده‌است ... هر گز کسی‌بدست‌خوداین‌کار کرده‌است.

میر امینی استراباد نینك استراباد رستاق اتلیغ بلوکیدین دور • موافق و مصاحب بیکیت دور • باوجود بیقیدلیق کیم زهد و صلاح منافاتی ایرور زاهد و عابد بولماق ایستار •
کاهی شعر هم آیتور • بو بیت میر نینك دور کیم :

۹۴ - میر امینی

از بلوك «استراباد رستاق» استراباد است. جوانی است موافق و مصاحب و باوجود بیقیدی که بازهد و صلاح منافات دارد میخواهد زاهد و عابد باشد.

گاهی شعر هم میگوید و این بیت از او است :

☆☆ ☆☆

ناز چشم ستم انگیز ترا بنده شوم رنجش مصلحت آمیز ترا بنده شوم.

میر (یعقوبی ۱) خیاط

قمدین دور ، یمان کیشی ایرماس ۰
شیرین لبلار نینك ستمی اشتدادیدا دیرلار کیم بو مشهور
مطلع انینك دور کیم :

۹۵ - میر یعقوبی خیاط

از قم است و مرد بدی نیست . مطلع مشهور ذیل را که در شدت ستم شیرین لبان است بدو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆

هر صدا کز کوه کندن تیشه فرهاد داد داد این معنی که از بیداد شیرین داد داد ۰

میر جعفری

تبریزدا موزه دوز ایردی ۰ همت کثرتیدین شاعر رایق
شیوه سن عار بیلوب اوقاتین اوز کسبی دین کیچورور ۰
طبعی یمان ایرماس ۰ بو (ابیات ۲) میر نینك دور کیم :

۹۶ - میر جعفری

در تبریز بموزه دوزی اشتغال داشت . بسکه همت دارد شاعری را ننك دانسته بکسب خود امرار معاش میکند .

طبعش بد نیست و این بیت از او است :

☆☆☆☆☆

نکرد یاد من از ناز و من بدین خود را دهم فریب که بر قاصد اعتماد نکرد ،
بو رباعی نی تبریز قتل عامیدا مناسب آیتوب دور کیم :

« ۱ » یعقوب ـ د
« ۲ » بیت ـ ط

رباعی ذیل را در قتل عام تبریز مناسب حال گفته است :

******

تبریز چو کربلا است از شیون وشین   فرقی که بود همین بود در ما بین
کان بهر حسین در محرم بسوده   وین‌در رمضان بهر محبان حسین •

میر سید علی مصور

میر مصور اوغلی دور کیم اوز فنی‌دا سر آمد ایردی و شاه جنت مکان نینك کتابخانه‌سی اصحابی دین ایردی •
و میر اوزی خوب هنرمند نقاش و مصور ایردی ، عراقدین بیر اندك رنجش سببی دین هندغه بساردی ، جلال‌الدین اکبر قساشیدا (بتیك ۱) مراتب تابدی •
دیرلارکیم مولانا غزالی و میر ما بینی‌دا (بیر ارنیمه ۲) رنجش بولمیش بولغای ، بیری بیرین هجو قیلمیش‌لار و میر غزالی صورتین شبیه رقم قیلمیش ، اول کدورت سببی دین ایکالاسی هم ضایع بولمیش‌لار •
میر حضرتلاری نینك طبعی شعردا اوکوش یخشی بسارور • بو بیت میر نینك دور :

۹۷ - میر سید علی مصور

پسر میر مصور است که در فن خود سرآمد اقران و از کارمندان کتابخانه شاه مرحوم بود •

میرخودش نیز نقاش ومصوری بسیارهنرمند بود . بسبب اندك رنجشی از عراق بهندوستان رفت و در خدمت جلال‌الدین اکبر بمراتب عالی نایل گردید .

گویند ما بین میر و مولانا غزالی شکرابی پیدا شده‌و همدیگر را هجو کرده‌اند و میر شکلی شبیه بصورت غزالی کشیده و بعلت این کدورت هر دو ضایع شده‌اند .

«۱» دیك ـ ن • یدك ـ د
«۲» براز نیمه ـ د

طبع شعر میر بسیار خوب است و این بیت از او است :

******
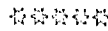
صبحدم خار دم از همدمی گل میزد ناخنی بر دل صد پاره بلبل میزد •

میر نجدی

دارالعباده یزددیندور ، اول ولایت نینك صحیح‌النسب لاریدین دور • یخشی‌مناسب و موافق کیشی دور • یخشی و یمان و وضیع و شریف بیرله یکسان اختلاط قیلور • هندغه مکرر باروب کیلوبدور ؛ سفر کرده وآزموده کیشی دور • اکثراوقات بنده خانه‌نی مشرف قیلور ایردی •

شعر اصطلاحین یخشی بیلور ، شعرنی هم یخشی سویلار • بو ابیات میر حضرتلاری نینك دور :

۹۸ - میر نجدی

از اهل یزد و از سادات صحیح‌النسب آن ولایت است . شخصی است بسیار مناسب و موافق و با خوب وبد و وضیع و شریف یکسان رفتار میکند .

بارها بهندوستان رفته و برگشته است . سفر کرده و آزموده است و اغلب بنده منزل را مشرف میکرد .

براصطلاحات شعری نیك واقف است و شعر خوب میگوید . این‌ابیات از او است :

******
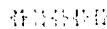
چو بر زمین‌سرم‌آن‌نازنین‌جوان‌انداخت سرم کلاه ز شادی بر آسمان انداخت

ز پیش چشم‌تو میخواستم که بگریزم نگاه گرم توام دست در میان‌انداخت

رسید وقت شهیدان غمزه بر خیزید که آن‌نگاه‌قیامت بدین‌جهان‌انداخت •

با غیر همدمی و می ناب میزنی بر آتش محبت ما آب میزنی

فرداست ای امام که از کفر غمزه‌اش تا قوس در برابر محراب میزنی

گسسته کمند محبت نگشته‌ای نجدی چه پیچ میخوری‌وتاب‌میزنی •

من بسته بال مرغ خزان دیده گلشنم هرگز ندیده‌ام بهمه عمر یك بهار
شادی طلاق داده صد ساله من است با او مراچه نسبت واو را بمن چه کار
مجنون زغم هلاك شد و کوهکن زدرد ما و توایم نجدی از ایشان بیادگار.

میر تشبیهی کاشانلیغ دور ، سفر کرده و مردم دیده کیشی دور. اوقاتی درویشلیق و ژنده پوشلیغ بیله کیچار، با وجود بو حال اعتقادی بویانکایغ ایرورکیم بو رباعیسی مضمونیدین معلوم بولور :

---

۹۹ - میر تشبیهی

از اهل کاشان وسفر کرده ومردم دیده است . اوقاتش را بدرویشی وژنده پوشی میگذراند و با اینحال عقیده‌اش چنان‌است که از مضمون رباعی ذیل معلوم میگردد :

******

بحر کرمم منت جود که برم محو عدمم نام وجود که برم
گویند سجود پیش حق باید کرد چون عین حق شدم سجود که برم .

بو ابیاتی خالی از مزه ایماس کیم :

این ابیات هم که گفته است خالی از مزه نیست :

******

یکی بر خود ببال ای خاك گورستان بشادابی که چون من کشته‌ای زان دست و خنجر در لحدداری .
کلید خلد میدادم بهای مژدهٔ وصلش کسی گر میخرید اینجا متاع آنجهانی را .
کف پابهر زمینی که رسد تو نازنین را بلب خیال بوسم همه عمر آن زمین را .
بسك یار اگر نسبت اغیار کنم این جفائی است که نسبت بسك یار کنم .

میر ابو البقا . تفریش اتلیغ قصبه‌دین دور . یخشی اطوارلیق مؤدب و شوخ طبعلیق سید زاده دور . ابنای جنسی بیله بی‌نفاقانه اختلاط قیلور .

شعرنی هم یمان ایماس . بو ابیات اول عزیزنینك دور کیم :

۱۰۰ - میر ابوالبقا

((بقائی))

از قصبه تفرش است : مردي است خوش رفتار و مؤدب و شوخ طبع و در معاشرت با مردم نفاق و دو روئی ندارد .
شعر نیز بد نمیگوید . این ابیات از او است :

****

نسیم صبح چو بوئی ز زلف یار گرفت — جهان ز نکهت او بوی نو بهار گرفت .
مگر ز چشمه نوش تو خضر یافت نشان — که از خجالت بنهفت چشمه حیوان
فزود حسن گل عارضت زسبزه خط — بلی ز سنبل گل راست زیب و زیستان
چه گل که چشم جهان است و بر همه روشن — که عیب دیده بود گر نباشدش مژگان .
هنوز اول حسن است و دلربائی تو — بهر کوش که (زدست ۱) بیوفائی تو .
بشمع من تو بدبوالهوس ز الاف سرگرمی — که اینجا آتش از بال و پر پروانه میریزد .
یکی را خاطر آگاه دادند — یکی را تاج و تخت و جاه دادند
نصیب ما ز قسمتخانهٔ غیب — غمی آن هم بصد اکراه دادند
صبا در جست و جو (از پا) بنشست — ببزم وصل از انش راه دادند
ز ناکامی بقائی شکوه تا کی — کز انجام دلی دلخواه دادند .

میر قدسی — تفرش اقلیمی قصبه سیندور . طبعی شعرغا یوبانکلیغ ایرور :

۱۰۱ - میر قدسی

از قصبه موسوم به « تفرش » است و طبع شعرش چنین است .

« ۱ » زودست — ن
« ۲ » از پای — م

☆☆☆☆☆
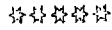
از نگاه گرم من بر خود بصد دل عاشق است　　دیده در آیینهٔ چشمم مگر رخسار خویش .
شوق نگذارد کز ویکبارگی دل بر کنم　　ورنه با این ناتوانی مردنم دشوار نیست .
زدن خنجر ومرهم طلبیدن ز رقیب　　برسر زخم دلم خنجر دیگر زدن است
خون طلب کردن از آن شوخ ستمگر قدسی　　آتش رشك بهنگامهٔ محشر زدن است .

میر صدر الدین محمد میرشاهمیر کرمان وزیری اوغلی دور . زیاده موافق و مصاحب بیکیت دور . شجاعتی وهمتی اول مقدار (یار ۱) کیم اکثر قزلباش شجاعلاری بیرله یولداشلیغی ثبوتقه یتیب شهرت تاپدی .

طبعیدا موزونلیق هم بار . بو مطلع میرشجاعت پناه نینك دور کیم :

۱۰۲ - میر صدر الدین محمد

پسر میرشاهمیر وزیر کرمان است . جوانی است بسیار موافق ومصاحب وشجاعت وکرمش چندان است که همراهیش با اکثر دلاوران قزلباش بثبوت رسیده وشهرت یافته است .

طبع شعرهم دارد ومطلع ذیل ازاوست :

☆☆☆☆☆
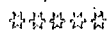
زد ناخنم برشتهٔ جان زلف پرخمی　　شادم که باز بردردل حلقه زد غمی .

موالی ترکمان هجویدا بورباعی نی کوپ مناسب تضمین قیلو بدور کیم :

رباعی ذیل را درهجو موالی ترکمان بسیار مناسب تضمین کرده است .

☆☆☆☆☆
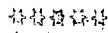
ای آنکه بفهم وفضل خویشی مغرور　　دهم از تو چونور ازرخ زنگی دور
خوانند ترا موالی ای کهنه یزید　　برعکس نهند نام زنگی کافور .

«۱» یار — ن

ـ یتّینچی مجمع ـ

اتراك خوش طبعلاری ذکریدا کیم قوت استعدادیلاه ترکی و فارسی و عربی کلامیغه قادر بولوب عرب و عجمدا لطافت طبع و نزاکت ذهن بیرلاه شهرت قولین تاپوپدورلار.

(مجمع هفتم)

درذکر شعرائی ازترکان که در زبان ترکی و فارسی وعربی قدرت سخنوری داشته‌اند (خلاصه).

*****

مولانا فضولی

بیاتدور ، ابراهیم‌خان خدمتیدا بغدادغه باروب خانِ مرحوم سلطان سلیمان خواندکاردین هریمت قیلوب عراقغه کیلگاندا مولانای مشارالیه حلّه‌دا متوطن بولدورلار ، علوم ظاهری اکتسابیغه مشغول بولوب آز کوندا کوپ تحصیل قیلدور.

فی‌الواقع هیچ کیشی کابو استعداد سعادتی ایل بیر مایدور کیم ترکی و فارسی و عربی کلامیغه بویانکلیغ قادر بولغای. ترکیچه دیوان غزل وقصاید و شاه و گدا و لیلی و مجنون ومناظرهٔ بنگ وباده وروضه اتامغه بیتکوروپدور . فارسیچه دیوان غزل وقصاید ورند وزاهد و صحت ومرض‌مرقوم قیلوپدور . عربیچه دیوان غزل وقصاید بیتوپدور. تخمینا اوتوزمینگ بیت اشعاری بار کیم و مه بر اوز خطی بیرلاه مطالعه قیلدوم.

اگرچه مولانای مشارالیه‌نینگ بی‌نظیر وبی‌بدل اشعاری کوپ بار ، بو مختصر متحمل بولمادوغیدین بیرنیچه مشهور و نامشهور ابیاتی بیرلاه اختصار قیلدور ، ترکی مطلعلاریدین بیر دیوان ترتیب اولندور :

۱۰۳ - مولانا فضولی

ازایل بیات است. درخدمت ابراهیم‌خان ببغداد رفت وچون مشارالیه‌از مرحوم سلطان سلیمان خواندکار هزیمت یافته‌بعراق آمدفضولی درحله‌متوطن‌شد وبکسب علوم ظاهری پرداخته دراندك زمانی تحصیلات زیادی کرده.

حقیقت آنکه موماالیه ازحیث توانائی بسخن ترکی وفارسی و عربی نظیر نداشته است.

آثار وی بدین قرار است :

بترکی : دیوان غزل وقصاید، شاه وگدا، لیلی ومجنون، مناظرهٔ بنگ وباده، روضه.

بفارسی : دیوان غزل وقصاید، رند وزاهد، صحت ومرض.

بعربی : دیوان غزل وقصاید.

اشعار وی از روی تخمین سی‌هزار بیت است که حقیر بخط خودش مطالعه کردم.

اگرچه اشعار بیمانند زیاد دارد ولی چون‌این تذکرهٔ مختصر‌راچندان گنجایش نیست لذا بذکر چند بیت مشهور یانامشهور ازمطلعهای اشعار ترکیش اکتفا میکنیم :

*****
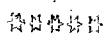
۱. کارگر توشمز خدنك طعنهٔ دشمن منکا کثرت پیکانیناك‌اتمشدور دموردین‌تن‌منکاه

ب- کوهکن شیرینه اوز نقشین چکوپ ویرموش فریب
کورنه جاهلدور یونارداشدین اوزیچوسف بیر رقیب،

ت- صبا اغیاردین پنهان غمیم دلداره اظهار ایت
خبرسز یاریمی حال خرابیمدین خبردار ایت.

ث- خط رخساریناك ایدر لطفیله ریحانیله بحث
حسن صورتدا جمالناك کل خندان بیله بحث .

ج- منحرف دور ساقیا اندوه دنیا دیلنی مزاج
باده توت کیم علت اندوهه غمدور علاج .

ح- قایسی ماهنك بیلمزم مهر یله اولمیش زار صبح

هر گون ایلر خلقه بینك داغ نهان اظهار صبح.

خ- رنك روی بینکدین دم اورمیش ساغر صهبایه باخ

آفتابیلن قیلور دعوی دوتولمیش آیه باخ.

د- ناله دین دورنی کیمی آوازه عشقم بلند

ناله ترکین قیلمزم هردم کسیلسه بند بند.

ذ- ای مذاق جانه جورینك شهد و شکر دیك لذیذ

دم بدم زهر غمینك قند مکرر دیك لذیذ.

ر- چشم صورت بازومه مژگان صفت هنگامه دور

قانه باتمیش هر مژه بیر شوخ گلگون جامه دور.

ز- نم اشکیم مکدر خاطریمدین دفع غم قیلماز

بورو شندور که نم آیینه دین زنکار کم قیلماز.

س- ای کوکل اول خنجر مژگانه ایلرسین هوس

قصد جان ایتدوننك بقای عمردین امیدی کس.

ش- بت نورسیم نمازه شب و روز راغب اولمیش

بونه دین دور الله الله بته سجده واجب اولمیش.

ص- زهی جواهر احسان عامه معدن خاص

در شفاعته ایچون بحر رحمت غواص.

ض- خلقه خوبلردین وصال راحت افزادور غرض

عاشقه انجق تصرف سبز تماشادور غرض.

ط- قیلماغیل محکم کونکل دنیایه عقد ارتباط

سین بیر آواره مسافرسن بو ویران بیر رباط (۱).

ع- دیل اوزادور بحثلن اول عارض رخشانه شمع

اوت چقار (آغزیدین۲) انمز می جذر کم یانه شمع.

غ- ساقیا می صون که دام غمدورر هشیارلیغ

مستلیکدور کیم قیلور غم اهلینه غمخوارلیغ.

«۱» در نسخه‌های متن و (د) برای حرف (ط) بیتی درج شده ولی در نسخهٔ (ر) ابیات مندرج است:

ط- در چمن اهل روان بخشلر در شهسوار الحفظ

درچمن دورلسر آوکرس اانمك اظهار الحفظ.

«۲» اغزیدین — د

ف- محنت عشق ای دل آساندور دیو چوق اور مه لاف
عشق بیر یوکدور که خم بولمیش انینك آلتیدا قاف.
ق- اولور رخسار نکا کون لعلنکا کلبرك تر عاشق
سنکا اکسوك دکیل کو کدین یغر بیردین بیتر عاشق.
ك- قیمادینك ساکن کوئینك اولانه پیکانینك
بیرایچیم سوئیله اغ- رلامادینك مسهمانینك .
ل- ایله مستثنا کوزل سین کیم سنکا یوقدور بدل
سندین ای جان منقطع قیلمز بنی الاجل .
م- هرحباب اشکیمه بیر عکس سالمیش پیکرم
شاه ملك محنتم دوتمیش جهانی لشکرم .
ن- دوست بی پروا فلك بیرحم ودوران بی سکون
درد چوق همدردیوق دشمن قوی طالع زبون
هر سهی قد جلوه سی بیرسیل طوفان بلا
هرهلال ابرو قاشی بیر سرخط مشق جنون .
و- رمضان اولدی چکوپ شاهد می پرده زرو
می ایچون چنك توتوپ تعزیه آچدی کیسو .
ها- مصحف دیمك خطادور اول صفحه جماله
بو بیر کتاب سوزدور فهم ایدن اهل حاله .
ی- سانمه کیم بلبل آچر اوچماغه بال و پرینی
کل یاقوپ انی ساورمیش کوکه خاکسترینی .

میرزاقلی میلی

تکلودور. سلطان محمد خدابنده پادشاه خدمتکار زاده سی ایردی وسلطان ابراهیم میرزا غفر ذنوبه ملازمتیدا نشو ونما تاپدی، شاعر مقرر بولوپ کوپ ابیاتی مشهور بولدی. قضادین هندغه باروپ مرکب عمری کرداب بحر اجلدین شکسته بولدی • بوابیات اول مرحوم نینك دور کیم:

۱۰۴- میرزاقلی میلی

از طائفه تکلواست . خدمتکارزادهٔ سلطان محمد خدابنده پادشاه بود . درملازمت مرحوم سلطان ابراهیم میرزا تربیت یافت وشاعرمسلم گردیده ابیات زیادی ازوی مشهورشد. ازقضا بهندوستان رفت ودرآنجا وفات یافت.
این ابیات ازآن مرحوم است :

☆☆☆☆☆

چو همرهی بمن آن سرو خوش خرام کند
ز بیم طعنه بهر کس رسد سلام کند
نه آشنا و نه بیگانه ای نمیدانم
که اختلاط چنین را کسی چه نام کند
ز دیدن (بو ۱) دلم یافت لذتی که فلك
نعوذ بالله اگر فکر انتقام کند
بدان رسیده که میلی ز تلخکامی رشك
شراب وصل تو برخویشتن (خرام ۲) کند.
دانسته‌ای که عشق تو باجان امیرود
کز (جاك ۳) کشتگان گذری سرگران هنوز.
منم و دل خرابی بتو میسپارم او را
بچه کار خواهد آمد که نگاه (دارد ٤) اورا
دم آخر است دشمن بمنش گذار یکدم
که بصد هزار حسرت بتو میگذارم اورا.

(بیروم۵) و (بر ٦) کشتگانم رحم میآید که تو
خوبدان بیدادها (داری که بی ما ۷) کرده‌ای.

تو بارقیبی و میلی تغافلی دارد
تغافلی که کم از صد نگاه حسرت نیست.
میلی ز بسکه ماو تو بدنام گشته‌ایم
هربد که میکنند رقیبان بنام ما است.
. . . . (۸)
داغ بردست نهادی و کبابم کردی
چون درخانهٔ غارت زده چشمم باز است
تا سیاه مژه را رهزن خوابم کردی
بود ایمن زخلل عافیت آباد دلم
تو بیك چشم زدن خانه خرابم کردی.
چون کشتیم اکنون هوس کامم نیست
آسوده دلم، فکر سر انجامم نیست
آنها یکسو و این فراغت یکسو
کاندیشه ز انتقام ایامم نیست.

یولقلی (۹) بیك شاملو

علیقلی خان هراة بیگلار بیگیسی نینك کتابداری ایردی. کوپ شکسته نفس، خلیق، خوش ذات بیگیت دور.

انیسی تخلص قیلور. طبعیدا قوت بار ایردی. محمود و ایاز اتلیغ بیرمثنوی آیتدی، هنوز مشهور بولمایوبدور. بو ابیات هم انکلار نینك دور کیم:

«۱» تو — ظ
«۲» حرام — ن
«۳» خاك — ن — د
«۴» دارم — ن
«۵» عیرم — ن-د
«٦» با — ن
«۷» کردی که باما — ن. کردی و با ما — د
«۸» در نسخهٔ متن جای این مصراع همچنان خالی است. در نسخهٔ ن مصراع دوم متن را مصراع اول قرار داده و مصراع دوم را چنین نوشته‌اند: آمدی مست میان و حرامم کردی. و در نسخهٔ «د» این بیت اصلا موجود نیست.
«۹» یول قلی — ن. اول قرابی — د

۱۰۵ ــ یولقلی بیك شاملو

((انیسی))

کتابدار علیقلی خان بیگلر بیگی هرات بود . جوانی است بسیار شکسته نفس و خلیق و خوش ذات و تخلصش « انیسی » است .

طبع شعری قوی داشت . یك مثنوی باسم « محمود وایاز » منظوم ساخته ولی هنوز مشهور نشده است . این ابیات هم از او است :

☆☆☆☆☆

اول عشق است اگر (گرید کسی ۱) معذور دار
کوزهٔ ما آب نا دیده است نم بیرون دهد
گر نگویم پیش کس از غایت آزردگی است
زخم چون نا سور شد خونابه کم بیرون دهد.

دارم دلی بر آتش حسرت سپند تو
افتاده‌ای بسان گره در کمند تو

خاطر بفکر کار دگر بود نا صحا
معذور دار اگر نشنیدیم پند تو

برخاك کشتهٔ تو ملك نور گو مریز
گردی کفایت است زسم سمند تو .

ندیده پرتو خورشید راه روزن ما
شب سیاه کسان است روز روشن ما

جهان اگر بمثل روضهٔ جنان گردد
بجز سموم نگردد بگرد روزن ما

مپر زکشتن ما بد که در شریعت عشق
بود بجرم و فا خون ما بگردن ما

زما مجوی انیسی طریق ماتم و (سور ۲)
خلاف نغمه ندارد سرود (۳) شیون ما.

دلی کازرده شد سیر گل و گلشن نمیداند
بساط سبزه از خاکستر گلخن نمیداند

بکویش جانکرده آرزوی قرب دارد دل
حریص افتاده مور و دانه از خرمن نمیداند.

آنکو بوفا کرد رقم پیشهٔ مارا
از مهر تو پرورده رك و ریشه مارا

آن خشك گیاهیم که خون میچکد از ما
گر میکنی از باغ وفا ریشه ما را

ما نشو و نما یافته باد سمومیم
جز شعله گیاهی نبود بیشهٔ مارا

ناصح نشود زخم من از پند تو بهتر
پیوند مکن زاب دهن شیشهٔ مارا .

« ۱ » گریم مرا ـ حاشیهٔ نسخهٔ « ن »
« ۲ » شور ـ ن
« ۳ » و ـ ن

دارم‌از شمشیراو زخمی که بعدازسوختن   گر بیفشارند ازخاکسترم خون میچکد .

نیاز بوالهوس را گر محبت نام خواهی کرد
و فارا سست پیمان آرزو را خام خواهی کرد

سرا با آتشی امشب قدح گو دیگری پر کن
که‌خواهد سوخت ساغر تاتومی درجام خواهی کرد .

وفا کاموختی از ما بکار دیگران کردی
ربودی گوهری از ما نثار دیگران کردی .

شب جنون دل دماغم را پریشان کرده بود
با خیال او مرا دست و گریبان کرده بود

دوش سر میزد بجای شعله نور از خاك ما
غالبا خونریز ما یاد شهیدان کرده بود

عشق و مقناطیس یك جنسند کز دل ناوکش
تا برون میشد محبت جلب پیکان کرده بود

دوش فریاد انیسی سینه‌ها مجروح داشت
نشتری گوئی که در هرناله پنهان کرده بود.

اگر عشاق را حرمان بقدر آرزو باشد
نصیب ما نخواهد بود وصلش در قیامت هم .

چو بینی شعلهٔ را مضطرب آتشپرستی دان
که جسمش رفته و جانش درآتشخانه میرقصد .

عبدالله اوزبك هراتغه کیلکاندا هندغه دوشدی . خان خانان خدمتیدا کوپ عزتی بار .

موقعی که عبدالله اوزبك بهرات آمد بهندوستان رفت و اکنون در خدمت خان خانان عزت و احترام زیادی دارد .

******

قاسم بیك حالتی ترکمان دور . علوم ظاهری اکثاریدا کوپ حالتی بار . طبعی روان و شعری ابداردور . او کوش تازه سوزلار انکلاردین باش اوراد .دیوان ایتامغه بیتکوردیلار . بو ابیات انکلار نینك دور کیم :

---

۱۰۶ ـ قاسم بیك حالتی

از تراکمه است و در تحصیل علوم ظاهری بسیار میکوشد. طبعش روان و شعرش آبدار است و سخن بدیع بسیار دارد. دیوانی با تمام رسانیده است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

چشم و دلم پراست مکن‌منعم ای (رفیق ۱)
بگذار کاین دو کاسهٔ خون سرنگون شود .

ذوق الطاف تو ایکاش نمیبافت دلم
یاد هر لطف تو اکنون سبب صدالم است.

چه خوش باشددو روزی‌یار اگر راه‌سفر گیرد
که تا با زامدن هربوالهوس‌راه دگر گیرد .

رخصت گل چیدنم داده است دیگر باغبان
کو تماشائی که دامن پر گل حسرت کند .

سرو نازی نینك حرارتی اظهاریدا واوزی نینك فدایی‌لیفی اثباتیدا بو رباعیسی کوپ یخشی واقع بولوپدور کیم :

این رباعی را در بیان تب محبوب و اثبات فداکاری خویش بسیار خوب گفته است :

☆☆☆☆☆☆

تب دور زجسم تا توانت بادا — جان همه کس فدای جانت بادا
از بردن‌نام‌دشمنان‌شرمم (بادا ۲) — درد تو نصیب دوستانت بادا .

بوایکی (۳) رباعیسی هم‌یمان‌ایرماس‌کیم :

این دو رباعی‌را هم بدنگفته است :

☆☆☆☆☆☆

« ۱ » رقیب ــ ن
« ۲ » باد ــ ن
«۳» چنانکه می‌بینیم رباعیهای مندرج درمتن سه‌تا است نه‌دوتاه ولی درنسخهٔ (د) رباعی دوم موجود نیست بنابراین ممکن است الحاقی باشد.

پیوند گسسته‌ای وخندد بتودل	پیوند گسستن نپسندد بتو دل
هرگز گفتی که حالتی حال توچیست	خون بادل کسی که بندد بتودل .
دلدار دگر بدام خویشم فکند	(ورتو۱)نمکی بردل‌ریشم فکند
ترسم بغلط ربوده باشد دل‌را	بیند که‌همان دل است‌پیشم‌فکند .
امروز چه‌شد که مست جام گله‌ای	سرگرم بدادن پیام گله‌ای
من چشم هزار عذر خواهی دارم	بامن تو هنوز درمقام گله‌ای .

محمود بیك سالم ترکمان‌دور واول طائفه‌دا مشهور ومعروف کیشی‌دور . کوپ آرمیده ویخشی روشلیغ مصاحب کیشی ایردی .
شعردا شهرتی بار ؛ مثنوی اسلوبیدا طبعی یخشی باروز ایردی ، یوسف وزلیخا تتبع قیلدی ، واقعا اتسی یوسف وزلیخا بولمسا اول ابیات مشهور بولور ایردی . وبویله معلوم اولونور کیم‌خمسه‌غه تتبع قیلوپدور . کورمادوك و اما بو ابیات (۲) استماع قیلدوق کیم :

---

۱۰۷ ــ محمود بیك سالم

ازمشاهیر ومعارف طایفهٔ ترکمان است . شخصی بسیار آرمیده و خوشرفتار ومصاحب بود .

بشعر شهرت دارد ودراسلوب مثنوی طبع خوبی داشت . « یوسف و زلیخا » را تتبع کرده ودرحقیقت اگر نامش «یوسف وزلیخا» نبود آن‌ابیات شهرت میبافت . ازقرار معلوم خمسه‌را تتبع کرده است ، ما ندیدیم ولی این ابیات‌را شنیدیم :

******

من یوسف وزلیخا :

گهی کز قامت نیکو خصالی	نشانم در ریاض جان نهالی
دواند ریشه‌ها در استخوانم	بپیچد خوش براو رگهای جانم

«۱» وزتو ـ ط

«۲» نی ـ ط

چو در آب و زمین جانت ناشاد | شود نازك نهالش سرو آزاد
بتندی از برم گیرد کناره | شود رگهای جانم پاره پاره .

من مهر و وفا :

چون غم پیری بکسی رو نهد | روی بسر آیینهٔ زانو نهد
هردم ازآیینهٔ زانوی خویش | روی اجل‌را نگرد سوی خویش
خلعت شیبت چو دهد آسمان | رك شود (آجیده ۱) وش‌ازتن‌عیان
تیر نظر گوست ثریا گذر | زیر قدم هم نشود کارگر
لرزه در افتد ز ضعیفی بپا | دست شود از پی رفتن عصا
سجده کنند فرق بپیش قدم | حلقه صفت پا و سرآید بهم .

من لیلی ومجنون :

آت تعریفیدا آیتوپدور کیم :

درتعریف اسب گفته است :

☆☆☆☆☆
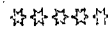
از برق خیال گرم روتر | وز فکر محال تیزدوتر
برچرخ چوراکبش رسیده | ازتنگی جا عنان کشیده .

من غزلیات :

اگر بکعبهٔ وصلت نمیرسیم بس است | توجه طلب و ذوق جست وجو مارا.
خشم‌خوش‌نازی‌است گر کین دردل‌دلدار نیست | جور باشد لطف اگر بااو تغافل‌یار نیست.
توآتشی و منم قرب جو نمیرنجم | برای سوختنی کان باختیار تونیست.
چه کشنده‌زهردادی‌مژه‌را که‌زخم تیغش | نه‌هدامان که‌عاشق کنداضطراب هرگز.
ای‌خوش‌آن کزستم‌هجرتوچون خون گریم | سبب گریه زمن پرسی‌وافزون گریم.
عشوهٔ درکار ساقی کرد چشم مست‌یار | شدچنان بیخود که‌می‌در جام نتوانست کرد.
با صبرکنم چاره بهجر تو که شاید | درمان مخالف کشدم پیشتر از درد.
گرفت گرم بگفتار پرعتاب مرا | که عاجزانه کشد خجلت جواب‌مرا.
چوراهم نیست‌در گلزاروصل‌لاله‌رخساری | نهم‌هرلحظه‌چشم‌حسرتی برچاك‌دیواری.

حسن‌بیك شكراوغلی جهانشاه پادشاه ترکمان نتیجه‌سی‌دور . باوجود بوحال بعض حیثیاتلاری کسب قیلوپدور . خصوصا اقسام ساز نی و انواع شعرنی قوتدین فعلغه کیلتورور . شجاع وحاتم شیوه‌هم بار . مقیمی تخلص قیلور . بوبانکلیغ شعرهم آیتورکیم :

«۱» آجیده = ن

۱۰۸ ـ حسن بیك شکراوغلی

((مقیمی))

نتیجهٔ جهانشاه پادشاه ترکمان است بااینحال پارهای ازفضایل‌را دارا است وبخصوص اقسام ساز وانواع شعررا ازقوه بفعل میاورد . دلیروحاتم شیوه هم هست .

تخلصش «مقیمی» است وشعر چنین گوید :

****

سبب این بود که میبرد گهی نام ترا — اینکه‌دل گوش‌دمی‌سوی ملامتگر کرد.

بگذشت‌سواری که‌غمش بردل‌ودین‌خورد — دیدم پس پشتی که‌قفایش بزمین‌خورد.

دزدیده‌چون بسوی‌توخواهم‌نظر کنم — از اضطراب مجلسیانرا خبر کنم .

چه‌داده‌ای بدلم این چه‌عزت است‌بمن — محبت چوتوئی‌را چه‌نسبت است بمن

تمام عمر چوازحسرتم بخواهی کشت — بدین دوروزه مدارا چه‌منت‌است‌بمن.

اسباب غصه بهر دلم جمع مینمود — دوران که داشت‌این‌همه‌آسوده‌دل‌مرا.

مولانا تکلودور. یخشی طبعی بار؛ بابا فغانی تتبعیدا موفق بولوپ دیوان اتمامغه یتکوردی.

شانی اشعاریغه کوره صاحب طالع هم بار، اولاچه کیم بو بیت وسیله‌سی بیرله کیم :

اگر ساغر کشد دشمن وگر دوست — بطاق ابروی مردانهٔ اوست

پادشاه زمان اول اونی (۱) اقچه بیله موازنه قیلدی، استاد رودکی زمانیدین بووقت غه‌جه هیچ اهل نظم‌غه بوشان واقع بولمایوپدور .

بوابیات اول عظیم‌الشان‌نینك دور کیم :

۱۰۹ ـ مولانا شانی

از طایفهٔ تکلو است وطبع خوبی دارد. درتقلید بابافغانی موفق شده

«۱» یعنی اول‌کمسه‌نی ــ حاشیهٔ نسخهٔ (ن)«

ودیوانی باتمام رسانیده است.

بنا باشعارش طالع خوبی هم داشته چنانکه بسبب این بیت که گفته بود :

اگر ساغر کشد دشمن وگر دوست بطاق ابروی مردانهٔ اواست

پادشاه وقت باپول سنجیده وزنش کرده. اززمان رودکی تا امروز اینشان و شرف برای هیچ شاعری نصیب نشده است.

ابیات ذیل ازاوست :

☆☆☆☆☆
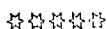
ما سموم خشکسال ناامیدی خوردهایم سبزهٔ ماگر زدریا سرزند سیراب نیست.
دامن کشان زناز مرو هرطرف که باز چشم هزار کام طلب درقفای تست.
ستم نگر که بهر کس زمانه خواری کرد فلك ز شانی بیچاره انتقام کشید.
سینهرا سوراخها کردی بپیکان ستم خوب کردی خانهٔ تاریك ماروزن نداشت.
نیم بسمل شدهایرا که توانائی نیست کشتنش بهتر ازآنست که آزاد کند.

چون مولانای مشارالیه بیر مقدار تنك حوصله واقع دور غالبا کیم ابنای جنسی بیله سوز مباحثه و مجادلهسیدا عاجز بولسا ایل و اویماق مباهاتی بیله جدل قیلور، واگر حریفی رست بولسا اندین هم مغلوب بولوپ مباهله قیلماققه ملتجی بولور.

او خبیثلار یاچین یاپالقان ایتورلار کیم مولانای مذکورنینك اکثر یخشی ابیاتی نینك مأخذی بار. بویانکلیغ ثبوتقه بیتکورورلار کیم :

چون مشارالیه قدری تنگ حوصله است وقتی که درمباحثه باهمکاران خود عاجز میماند اغلب شروع میکند بمباهات بقبیله وخانواده، واگر طرف متین وپابرجا باشد ازآن هم مغلوب شده بمباهله متوسل میگردد.

آن بدجنسان، راست یادروغ، میگویند اکثر ابیات خوب این شاعر مأخذ دارد و ازدیگران گرفته شده است ومدعای خودرا بقرار ذیل بثبوت میرسانند :

☆☆☆☆☆☆
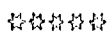
امام فخررازی : سوخت چندان دل پرحسرت من که دمدگر گلی ازتربت من
خشك لب باشد ونادیده بهار اگر ازبحر دمد مرجان وار.

میرخسرو : چگونه بر تو لرزم، از هر طرف که در آیی — هزار دیدهٔ خونبار در قفای تو باشد.

فروغی : گردی بدامنی ننشیند که روزگار — در دور او ز من نکشد انتقام را.

نرگسی : زخم خدنگ او دگرای دل هوس مکن — این خانه خراب تو در وزن چه میکند.

حالتی : مگذر از قتلم مرا چون تیر بسمل کرده‌ای — رحم بر من بعد از این عین ستمکاری بود.

ستار العیوب جمیع بیگناهلارنی بو حریفلار تیلیدین اوز پناهیدا اسراسون. امین یارب العالمین.

خداوند همهٔ بیگناهان‌را از زبان این حریفان در پناه خود نگاه دارد. آمین یارب العالمین.

****

امامقلی بیک فسونی

استاجلو دور. آهسته و آرمیده ییگیت‌دور. شعرا خلافیچه شعرین هیچ کیشیگا اوقوماقغه رغبت قیلماز. آنانی سبب بولغای، هیچ کیشی‌نی قابل بیلماس یا مأخذی توشمیدیدن اوقوماس؟

بهر حال بو ابیات‌نی انینگ اسمیغه حریفلار اوقورلار کیم :

---

۱۱۰ ــ امامقلی بیک فسونی

استاجلو است. جوانی است آهسته و آرمیده و برخلاف شعرای دیگر، نمیخواهد شعر خودرا برای کسی بخواند. ولی معلوم نیست کسی‌را قابل شنیدن اشعار خود نمیداند یا اینکه میترسد مأخذ شعرش معلوم شود.

بهرحال حریفان این ابیات‌را باسم او خوانند :

****

هنوز تندی خوبش سبزه فرما نیست — بجز نوید وفا بر زبانت ایما نیست

کم التفاتی یوسف غرور محبوبی است — وگرنه در پی محرومی زلیخا نیست.

سالها از گریه‌ام رفت و جو میخیزم زجا — اشکی از دل با جگر میافتد از دامن هنوز

سبزه از خاکم نمایان گشت و زهر آن نگاه — میچکد چون آب خضر از استخوان من هنوز

گریه کن بیداد و بر ضعفم مبخشا گز غمت — میتوانم چاک زد پیراهن بر تن هنوز.

چون گلرخان تهیه بزم نهان کنند | بیننده را بجرم نگه قصد جان کنند
خوبان بهر دلی که سپارند راز خویش | اول بتیغ غمزه علاج زبان کنند
مرغی که نیست رخصت پرواز گلشنش | زانش چه دلخوشی که قفس گلشنش کنند
گردم بگرد مجلسیانی که گاه عیش | می در قدح ز خون تماشائیان کنند
تأثیر غیرت نگه دور دور ما | نشتر دماند ازدل همصحبتان تو.
دلت آزردهام میبایدم کشت | که در عشق این گنه بخشیدنی نیست.

نجاتی رومی اول ولایتدا اهل نظم وارباب استعدادغه سبقت توتوپ ملك الشعرالیق مسندیدا متمکن بولورایردی. فی الواقع اوز اصطلاحلاری بیراه اشعاری کوپ یخشی واقع بولور.
بو ابیات اول حضرتنینك دور کیم :

۱۱۱ - نجاتی رومی

درولایت روم براهل نظم و ارباب استعداد برتری یافته و برمسند ملك الشعرائی نشسته بود. الحق اشعارش بلهجه خودشان بسیار خوب میباشد. این ابیات ازاوست :

☆☆☆☆☆

دل کشورینه زلف سیاهنك بلایتار | یقماغه مین ولایتی بیر اژدها یتار
ای چرخ سیندا یار کیبی اولمابیوفا | زیرا بودنکی دنیایه بیربیوفا یتار
تیك یردا کوکدا ذره قدر منت اولماسون | اورتودوشاك نجاتی یه بیر بوریا یتار.
بو نه کاکل بو نه موسنبل خوشبودور بو | دل عشاقی پریشان ایلهین بودور بو
نه کونکل قویدی نه کوز خال وخط عارض یار | اوده یاتماز سویه باتماز نیجه جادودر بو
کوزومینك پنجره سین (یاپمغه[1]) حکم ایلادی شرع | که نکارینك حرم حسنینه قارشودور بو.

باقی چلبی روم ملك الشعراسی نجاتیدین سونکرا انی مسلم توتارلار.
حلب شهریدا شرف ملاقاتلاریغه مشرف بولدوق. کاهی یوق، کیم اکثر اوقات بوحقیر بیرله ظرافه ظرافتلار قیلورایردی. یوسف چلبی

[1] یاپمغه - ن

اتلیغ بیرخواجه‌زاده‌سی بارایردی کیم فی‌الواقع یوسف ثانی دیمك اول مطلوبغه کنایه ایردی‌ومحکوم حکمی ایردی، مکرر آیتوردی کیم بو کیجه‌یش غزل آیتمیشام، مباهاتی مبالغه‌دین تجاوز قیلمورغیدین سونکرا آیتدوم کیم کستاخلیق بولماسابو کیجه یوسف‌نی بیزکا بیر علی‌الصباح اوت تازه غزل آیتوپ بیتوب اصلاح شریفنکیزغه بیتکورالم . طریق (۱) بولوپ آزرده‌لیق اظهار قیلدی ؛ بنه د‌ساعت خاطر جویلیغ قیلوپ مصافحه ایتوب غریب نوارلیق قیله باشلادی .

بواشعار انکلارنینك دور کیم :

---

۱۱۲ - باقی چلبی

بعد ازنجاتی که ملك‌الشعرای روم است ویرا مسام دارند . درشهر حلب بشرف ملاقاتش نایل شدم. اکثر اوقات باحقیر شوخیهای عجیب و غریب میکرد. خواجه‌زاده‌ای داشت بنام یوسف چلبی که حقیقهٔ یوسف ثانی بود وشاعر نامبرده ازوی فرمانبرداری میکرد. بارها میگفت که دیشب پنج غزل سروده‌ام. چون دیدم مباهات‌را ازحدمبالغه گذرانید گفتم اگر گستاخی نباشد امشب یوسف‌را بما بدهید صبح ده‌غزل بدیع گفته و نوشته بتصحیح شریفتان برسانم. ازاین سخن برنجید ودلازردگی نمود ولی بازبیدرنك بمقام دلجوئی برآمده مصافحه کرد وبغریب‌نوازی پرداخت. این اشعارازاواست :

عسکر فتنه سنکا خیل خط و خال یسار
تیغ لازم دکیل اول غمزهٔ فتان یسار
فتنه‌لار قایبادوپ ای دوست نورخال و خطنك
کونکل آلماغه رحنات ایلادو لی آل یسار .
نیچه طوفان اولدی پیدا دیدهٔ خونباشدین
نوح چشمم یسانه قالمدیم اوره زیباشدین
ژاله دوشمش برك سوسندر مرصع خنجرك
برکدر ای سنکدل اما دموردین طاشدین .

«۱» طریق عرمده رنجیده‌لیك معناسنه‌در — حاشیهٔ نسخهٔ عتیق

خلق عالم گل سویدی کاشکی بلبل کبی
اول لبی غنچه بکا تنها قلایدی گل کبی .
جرعه‌دان ابداله گرچه مخزن‌الاسرار در
رند درد آشامه ساغر مطلع‌الانوار در .
غمنك ضعفیدا پهلوم استخوانی سایلور بیربیر
مینی‌سیر اتماین احباب‌موسیقاری کورسونلار .
کوزللار مهربان‌اولمزدیمك ینکلیش‌دورای‌باقی
اولور والله بالله همین یلواری کورسونلار .

شاهقلی بیك قاریا اوغلی مشهور ایرور؛ روملودور. استعداد فطرتی اولجه‌کیم کیشی‌تخیل قیله‌الـابار. شکفته و گرم اختلاطییکیت دور. مقدمات (مطالبه¹) سبغه اوقات صرف قیاور، اگر مذاق شغلیدین فرصتی بولسا. اکثر اوقات ارباب استعدادییله مختلط بولور.

مولانا محتشم کاشی شعریغه کوپ اعتقادی بارایردی؛ اویانکلیغ کیم اگر بیر او احیانا انکلار حضوریدا مولانای مشارالیه‌نینك بیر مدخول بیتیغه دخل قیله الـا ایردی هدف تیر ملامت بلکه ترك سلامت قیلماق کیراك ایردی. بواوچوردا اول اعتقادی فاسد بولوپ بیر مقداریوق کیم کوپ منصف‌ملاحظه قیلیلدی؛ امید کیم‌موندین هم بەراق بولغای.

بورباعی‌لار اول یار عزیزنینك دورکیم :

۱۱۳ - شاهقلی بیك

مشهور به « قاریا اوغلی » از اهل روم است و چندانکه تصور توان کرد استعداد فطری دارد. جوانی است شکفته و گرم اختلاط واگر از کارذوق فرصتی یابد بمطالعه مقدمات‌میپردازد. اکثر اوقات باارباب‌استعداد افت وخیز دارد.

بشعر مولانا محتشم کاشی خیلی عقیده داشت، چنانکه اگر کسی احیاناً درحضور وی بیك بیت قابل اعتراض مولانا اعتراض میکرد بایستی

¹ ع — مطالعه

هدف تیر ملامت گردد وبلکه ترك ملامت گوید. ولی اکنون از آن اعتقاد برگشته وقدری بلکه خیلی منصف دیده میشود. امید است که از آنهم بهتر گردد.

رباعیهای ذیل ازاواست :

******

ای باد صبا نامه‌می اول یاره یتور شرح دل زاریمنی وفاداره یتور
دل منتظر وصال دور تنگری ایچون اولدوم بنه ای مسیح بیچاره یتور•

نی دردی بیله صبر وقراریم باردور نی‌خود پروای کار و باریم باردور
رسوالیغیما نصیحت ایلار ناصح ساورکه ایلیمدا اختیاریم باردور•

سوسنی بیك

ترکماندور• اوابتدا شاه‌جنت مکان‌نینك معظم‌قورچی‌سی ایردی، قزلباش یگانه یکانه ییگیتلاری آراسیدا قرارداده ییگیت ایردی. عاقبت شراب‌وتریاك وقمار مداومتی‌ولاکنی‌دین بیکلار ملازمتیغه قایل بولوپ اوقات کیچورور ایردی•

طبعی امیر علیشیر نوایی شعریغه کوپ سرراست‌دور• دیوانی ناتمام قالوپ بلدهٔ طیبهٔ همداندا عالمغه وداع قیلدی• حسب‌الامر امیرالامرا امیرخان کلابی ترکمان طاب ثراه بوحقیر اتمامغه شروع قیلوپ موفق بولدوم•

شاهی غزلی جوابیدا کیم مطلعی بودور :

۱۱٤ - سوسنی بیگ

ازتراکمه‌است. ابتدا قورچی معظم‌شاه مرحوم بود وهریك ازدلاوران قزلباش ویرا بدلاوری میشناختند ولی عاقبت‌درنتیجهٔ مداومت بشراب‌وتریاك وقمار بملازمت بیگها تن درداده اوقات خودرا بدین نحو میگذرانید.

طبعش باشعر امیرعلیشیر نوائی خیلی موافقت دارد. دیوانش انجام نیافته درشهد همدان درگذشت وحقیر بحسب امر امیرالامراء امیرخان کلابی ترکمان طاب‌ثراه باتمام آن پرداختم وموفق شدم.

درجواب غزل شاهی که بمطلع ذیل است :

******

شاهی :   توتدی ایلکیم مهر ایدوپ بیردی منگا اول ماه ایلین
کیم که ایل توتار کوریم توتسون انینک الله ایلین

بو بیتنی مناسب آیتوپدور کیم :

------ ...... ------

این بیترا مناسب گفته است :

☆☆☆☆☆

سوسنی :   شاهلار توتماز کیدا ایلکیمین فنا بازاریدا
کیلکی اول بازار کیم توتقای گدالار شاه ایلین •

بو بیت هم انینک دور کیم :

------ ...... ------

این بیت هم ازاوست :

☆☆☆☆☆

یول تاپار بولدی نصیحت کوی ویرانیمغه آه
باشیمه موتداق بلا بو آه وافغاندین کیلور •

امیرخان بیک

اسکندرخان بکیشلو غفر ذنوبه اقوامیدیندور • اول مقدار پاک فطرت ونیکونهاد ایردی کیم اوایل عمریدین نهایت حیاتی غچه‌لیک انداز تریاکی ایردی ، هرگز بیراداى ترکیلدنه ظاهر قیلماس ایردی •

شجاعت وهمتی اویانکلیغ ایردیکیم جان بیله اصحاب و احباب بیله مضایقه قیلماس ایردی •

بوحقیر بیله طریقت قرنداشیدور ؛ حق سبحانه وتعالی عاقبت و آخرتینی معمور قیلسون •

دارالعبادهٔ یزددا عالمدین اوتدی • قبری بیر برج مزاراتیدا مدخولدور •

بواشعار اول اخوت پناه نینک دور کیم :

------ ...... ------

۱۱۵ - امیرخان بیگ

از خویشاوندان مرحوم اسکندر خان بکیشلو است • چنان پاک فطرت ونیکو نهاد بود که با اینکه از اول عمر تا آخر سخت تریاکی بود بااینحال

هرگز حرکت ترکیانه‌ای از وی سر نمیزد. در شجاعت و کرم چنان بود که جان از دوستان دریغ نمیداشت .

بااین حقیر برادر طریقت است ، خداوند عالم عاقبت و آخرتش را آباد فرماید.

در یزد درگذشت و قبرش در مزارات برجی است .

این اشعار از اوست :

******

ای بلاگردان چشمت چشم خونپالای من　　باد قربان سراپایت ز سر تا پای من.
یارب که خون شوی دل جوری که هر زمان　　در چشم مردمش تو چنین خوار میکنی.
برو شادی بگرد خاطر ما پا منه هرگز　　گل عیش چوما بیحاصلان پژمرده میباید.
یك حرف ز درد دلم ای پاك نسب　　میگویم اگرچه میشود ترك ادب
در سلك غلامان نشمردی ما را　　از لطف تو بسیار عجب بود عجب.

پیری بیك (دوکر ۱)

ترکمان دور. خلیق و صحبت آرای بیکیت دور. یار کرم اختلاط و مصاحب همه جارو اویانکلیغ آز واقع بولور . موسیقی علمدین بهره‌مندایرور ، کوپ تصنیفی بار . اشعاری هم بویانکلیغ ایرور کیم :

۱۱۶ - پیری بیگ دوکر

از تراکمه است . جوانی خلیق و صحبت آرا است . رفیق گرم اختلاط و مصاحب همه جا رو مانند او کم پیدا میشود .

از فن موسیقی بهره‌مند است و تصنیفهای زیادی دارد . اشعارش چنین است :

******

از وصل تو ای نگار دوری تا کی　　هر چند که باشد این ضروری تا کی
گفتی که صبور باش پیری و منال　　قربان سرت شوم صبوری تا کی.
ایکاش دمی کز تو جدا میگشتم　　یا خود روزی که آشنا میگشتم
در پای تو جور پیشه میدادم جان　　بر گرد سر تو بیوفا میگشتم .

بو ترکی رباعیسی هم یمان ایرماس کیم :

«۱» ددکر ن ه س ـ د

این رباعی ترکی هم که گفته است بد نیست :

☆☆☆☆☆

بیخواست کونکلدین یته افغان کیلایور — کوزدین داغی بی سبب بو کون قان کیلایور .
وصلیغه قرانما کوپ داغی شاد اولما — اسباب غمایت کونکل که هجران کیلایور .

و بو رباعی نی هم یخشی تضمین قیلوپدور کیم :

رباعی ذیل را هم خوب تضمین کرده است :

☆☆☆☆☆☆

رویت که مه از غیرت آن کاسته شد — آراسته از سبزه نو خاسته شد
گلزار رخت ز خط چو پیراسته شد — گل بود بسبزه نیز آراسته شد .

کلبی ذوالقدر ایمدی نشو و نما تاپغان شاعرلاردین دور ، یمان ییکیت ایرماس . شعری هم بویانکلیغ ایرور کیم :

---

۱۱۷ - کلبی ذوالقدر

از شاعران نو خاسته است و جوان بدی نیست . شعرش چنین است

☆☆☆☆☆

نگه گرمی از آن غمزهٔ خونریز کجاست — عشوه ای زان لب شیرین شکرریز کجاست :
مدتی بیاده ی و معشوق نشستیم بس است — توبه کردیم کنون خرقهٔ پرهیز کجاست .
دو بار عجب خویش زدیم آتش فنا — حالا بیمن عشق سبکبار عالمیم .
کشیدم باز کویت منع کردم بیقراری را — نشستم گوشه ای بستم در امیدواری را
فتادم از نظر هانا شدم عاشق نمیدانم — که کرده نام عشق این مایهٔ بی اعتباری را
الهی تا ابد نومید گردد از وفا کلبی — بطومار محبت گر نویسد حرف یاری را .

قاسم بیک علیقلی خان هراة بیکلاربیکیسی بردکی لاری نینک قرنداشیدور ، یخشی ییکیت دور .

رغمی خوب طبعی بار . بو ابیات انکلار نینک دور کیم :

---

۱۱۸ - قاسم بیك رغمی

برادر مخدرهٔ علیقلی‌خان بیگلربیگی هرات است وجوان خوبی‌است.
طبع شعر خوبی هم دارد واین ابیات ازاواست :

*****

دل زرشك غیر امشب یاد هجران کرده بود
دیدن و نادیدنت برخویش یکسان کرده بود

شب ببزم غیر بودی جان من گویا که صبح
بوی نومیدی دماغم را پریشان کرده بود

جان‌من چاك گریبانت چه میپرسی که چیست
با اجل ما را غمت دست وگریبان کرده بود

باز بیتابی تو کردی رغمی و رفتی برش
ورنه‌این‌دل یکدو روزی خوبهجران کرده‌بود.

شبها میان‌ما وتو صحبت حرام شد ... تو دیرزی که زندگی ما تمام شد
اول فرشته را بحریم تو ره نبود ... آخر چه شد که صحبت‌خاص تو عام شد.
در آتش غم سوختم و یار ندانست ... حاشا که محبت اثری داشته باشد .
در روز شد که‌وصالش بمدعای‌من‌است ... زمانه تا دگرای دل چه مدعا دارد .

دوره بیك کرامی

اول هم علیقلی خان‌نینگ سفره‌چی‌سی ایردی . خوب سلیقه‌لیغ ، یخشی اطوارلیغ ییگت تور . علم ادواردین کوپ و قوفی‌بسار ، تصنیف‌لار همایدی ، رساله هم اول‌بابدا بتیدی .
ترکی و فارسی اشعاری بسار . بیر طرفه غزل آیتوبدور . بو ابیات‌اندین‌دور کیم :

---

۱۱۹ - دوره بیك کرامی

وی‌نیز سفره‌چی علیقلی‌خان بود . جوانی است خوش سلیقه‌و خوش

رفتار ودر فن موسیقی اطلاعات زیادی دارد . تصنیفها نیز گفته و در این باب رساله ای هم نوشته است .

بترکی و فارسی اشعار دارد و غزل عجیبی گفته که این ابیات از آن است :

☆☆☆☆☆
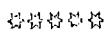
دیمه آنینك سن گوینی که انگللی دگیل ... بیرد گیل ایکی دگیل عاشقی قیرق اللی دگیل

غیریلن سیرقیلور هرینکا چون یتدی ینکا ... ایله رعنالیغ ایدر کیم اوته سی بللی دگیل

ایلمه منع کرامی نی اگر قیلسه فغان ... عشق دور (سودوجه کیم ۱) بوتنه (تا ۲) تللی دگیل

مقصود (علی ۳)

شکیبی تخلص قیلور ایردی . اتاسی زیاده ترك صادق کیشی ایردی ، اقوامی قاشیدا اوغلیدین شکایت قیلور ایرمیش کیم بو (جوانمر ٤) کـه آدم کبی (او ٥) قویوبدور مین بو باروپ (او ٦) ویوبدور کیم پیشیکی .

بهرحال شکیبی خوب سلیقه لیق و خوش طبع ییکیت ایردی . چون دارالسلطنهٔ تبریزدا متوطن بولور ایردیلار بیلماکالار تبریزلیغدور دیرلار .

بو ابیات انینك دور کیم :

---

۱۲۰ - مقصود علی

((شکیبی))

متخلص به « شکیبی » است . پدرش بسیار ساده لوح بود ، پیش اقوام خود از پسرش شکایت میکرده که من برای این جوانمرك نامی مثل آدم نهاده ام او رفته برای خود نام « گربه » گذاشته است (۷) .

« ۱ » سزد و چکم — ن

« ۲ » تا — ن

« ۳ » بیلك — د

« ۴ » جوانمرد — ن

« ۵ » آد

« ۶ » آد

« ۷ » پدر شاعر « شکیبی » را به « پیشیکی » تحریف کرده و « پیشك » بلغت چغتائی بمعنی گربه است .

بهرحال شکیبی جوانی خوش سلیقه و خوش طبع بود و چون در تبریز اقامت داشت آنان که حقیقت امر را نمیدانند گمان کنند که تبریزی است .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆☆

کس نیست تا گوید بدان بیرحم خونخوار اینقدر
کاین نیم بسمل صید را بر خاک مگذار اینقدر .
چو حالم را نمیدانی دلم شاد است پنداری
همه کس چون تو از بند غم آزاد است پنداری
من دلخسته هردم دور از وصل یار میمیرم
اجل را کار تنها با من افتاده است پنداری .

خوش طبع بالی

تکلودور . فی‌الواقع خوش طبع و سپاهی وضع و مصاحب بیکیت دور .
آیتوردی کیم بو رباعی مینیم‌دور :

۱۲۱ - خوش‌طبع بالی

از طایفه تکلو است . در واقع جوانی خوش‌طبع و سپاهی منش و مصاحب است .

این رباعی را بخودش نسبت میداد :

☆☆☆☆☆

میآمد و چهره از عرق تر کرده چوگان بکف و اسب ضرب‌تر کرده
و اندر خم زلفهای گرد آلودش دلهای شکسته خاک بر سر کرده .

استراباددا بدرخان رکاب ظفر انتسابیدا ترکمان الیکیدا مقتول بولدی ، جسدی هم ظاهر بولمادی .

در استراباد در رکاب بدرخان بدست تراکمه کشته شد و جسدش هم بدست نیامد .

☆☆☆☆☆☆

مشربی تکلو

اول طایفه نینگ مردمزاده لاریدین دور بلکه امیرالامرالار نینگ اقرباسیدین دور. بیر مقدار یوق کیم کوپ لوند و لاابالی بولدوغیدین ملازمت و اطاعت قیلمه الماس ؛ کاهی سپاهیلیغ طریقیدا متردد ایرور ، کاهی هم فناییلیق کسوتیدا جلوه کربولور .

آهنگ (۱) و موزون هم بار، شجاعت و همت نی هم اوزیکا منسوب قیلور .

بو ابیات اول عزیز نینگ دور کیم :

۱۲۲- مشربی تکلو

از مردمزادگان تکلو و بلکه از خویشاوندان امیرالامرایان آن طایفه است . چون خیلی بیقید و لاابالی است از ملازمت و اطاعت سر پیچی میکنند ؛ گاهی سپاهی میشود و گاهی فنائی .

طبع شعر نیز دارد ، شجاعت و کرم نیز بر خویشتن نسبت میدهد .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆
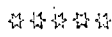
ای فلک ای بی‌ترحم بیکسی را تا بکی ‌‌ ‌‌ میگدازی زاتش حسرت مروت را چه شد

مشربی گیرم که آه بی‌اثر کاری نساخت ‌‌ ‌‌ حیرتی دارم که تأثیر محبت را چه شد .

میرمحمد ایواغلی

جهانبانلیغ سلطان حمزه میرزا طاب ثراه قورچی‌سی ایردی . صادق‌القول و نامراد بیکیت دور . تحصیل ایچون کوپ زحمت تارتوپ مستفید بولوپدور.

اقسام شعرنی ترکی و فارسی‌چه آیتور . بیر نیمه ساده لوح بولدوغیدین اوز اشعارین طلا و لاجورد بیله زینت بیرور کیم مرغوب و مطلوب بولا . کتابتی هم یمان ایرماس .

بو ایکی رباعی اول نامراد نینگ دور کیم :

«۱» لیغ – ظ

۱۲۳ - میر محمد ابو اغلی (۱)

قورچی مرحوم سلطان حمزه میرزا بود . جوانی است صادق القول و نامراد و در تحصیل علم بسی رنج برده و استفاده کرده است .

هر گونه شعر بترکی و فارسی میگوید . چون قدری ساده لوح است اشعار خود را بطلا و لاجورد زینت میدهد تا مرغوب و مطلوب گردد . کتابتش هم بد نیست .

این دو رباعی از او است :
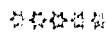
روزی که شدم عاشقت ای طرفه نگار میرسیدم ز تیر هجرت بسیار
آخر گذراندی ز دلم آن ناوک این درد دل من گذشته بود اول بار .

خواهم که بگرد سر جانان گردم آشفته آن زلف پریشان گردم
ز نار پرست کمر زلفش گشتم کافر تر از آنم که مسلمان گردم .

بو ترکی رباعی هم اینینگ دورکیم :

این رباعی ترکی هم از او است:
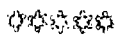
بند اولدوغونی زلفونگا دانماز کونگلم کوپ کوپ ییانگ چکدی او سانماز کونگلم
از بس که جفاغه اولدی جانم معتاد گر یار وفا ایسا اینا نماز کونگلم .

قلیچ بیک دارالعلاوة بزبادда دیوان کاتبی ورحشاد چلبی خواهر زاده سی ایردی . عتبات عالیاتغه بارغاندا بو حقیر مریض بولوب اونگلار بیننگ دیوانخانه لاریدا بیر مدت گوشه گیر بولدوق . بیزم رفع ملالت میز ایچون بی‌او معشوق صحبتین آراسته قیلوب بویانگلیغ خاطر جوی لیق قیلور ایردیلار .

طبعی روم اصطلاحی بیرله موافق تور . بوایکی بیت اینک دور :

(۱) ابواوغلی قصبهٔ یکی از بلوکات معتبر و آباد ولایت خوی بوده و آب اولوشمل ... و بک قریه ... (... ... ، دانشمندان آذربایجان ، ... ص ۳۳۸)

۱۲۴ - قلیج بیگ

خواهرزاده فرحشاد چلبی است که در بغداد کاتب دیوان بود ، حقیر موقعی که بعتبات عالیات رسیدم مریض شدم ومدتی در دیوانخانه مومالیه منزوی گردیدم . برای رفع ملال من بزمی ازمی و معشوق بیا راست و بدین نحو از من دلجوئی کرد .

طبع شعرش بلهجهٔ رومی است واین دو بیت از او است:

٭٭٭٭٭

یتوردم سوز عشقیله سپهره شعلهٔ آهی شرار یدین فروزان اولدی چرخنك مشعل ماهی

مینمچون یوز چاوردی سویلامیشلار آستانینکدین

یلان دورای یوزی قبلم یلان (واللهی باللهی ۱)

امیر بیك — افشار دور ، تخلص هم امیری قیلور . یمان ییکیت ایرماس .

بو مطلع انلار نینك دور :

۱۲۵ - امیر بیگ

((امیری))

از ایل افشار است و تخلصش «امیری» است . جوان بدی نیست ، این مطلع از او است :

٭٭٭٭٭

نیستم راضی که گوید غیر پیغام ترا ۱ بی ادب ترسم که آرد بر زبان نام ترا.

یك قطره خون وصد غم و محنت دل من است یك دیدن و هزار بلا حاصل من است.

دردی — اول هم افشار دور . تازه نشوونما قیلغان لاردین دور ، هنوز صفاسی بار .

طبیعتی هم خوبدور . بو مطلع انینك دور کیم :

«۱» والله بالله - ن

۱۲۶ - دردی

او نیز از ایل افشار است. از نو خاستگان است و هنوز صفائی دارد.
طبعش هم خوب است و این مطلع از او است:

تولی و قوت یک ناله دگر دردی   نعوذبالله اگر در دلش اثر نکند.

پیر قلی بیگ

یوسف بیگ استاجلو اقرباسیدور. شاه جنت مکان زمانیدا شاهزاده سلطان حسین میرزا اتالیغی اردی. دولتمند کیشی دور. شعر هم آیتور، دیوان اتمامیغه موفق بولوپدور. بو (ابیات ۱) انکلار نینک دور کیم:

۱۲۷ - پیر قلی بیگ

از اقربای یوسف بیگ استاجلو است. در زمان شاه مرحوم لله سلطان حسین میرزا (۲) بود، دولتمند است. شعر هم میگوید ودیوانی باتمام رسانیده است. این بیت از او است:

خطی عکسی کوزو نوردیده کرین ایچره   مورخیلی کذری توشدی (کمر ۳) قان ایچره،

بو فارسی بیت هم انکلار نینک دور کیم:

این بیت فارسی هم از او است:

زتاب می شده غرق عرق خونخواره دیدم   شدم حیران میان آب (نشبارهٔ ۴) دیدم.

«۱» بیت ـ ظ

«۲» سلطان حسین میرزا فرزند بهرام میرزا است که حکومت قندهار را داشته و کمی بعد از جلوس شاه اسمعیل دوم باجل طبیعی درگذشته است (محمد علی تربیت. دانشمندان آذربایجان. ص۷۳).

«۳» مکر ـ ن

«۴» آتشپارهٔ ـ ظ

محمد بیك

سوندوك بیك قورچی باشی ملازمتیدا بولور ایردی. شمسی تخلص قیلوری مشهور بولدی . غالبا کیم انکلارنینك سبب ایجادی بو ایرمیش کیم (ورساقی ۱) روشلارین خاص پسند قیلوب شهرت بیرکایلار .
بو (ورساقی‌سی ۲) کوپ مشهور دورکیم - ورساقی :

۱۲۸ - محمد بیك

((شمسی))

ملازم سوندوك بیك قورچی باشی بود شهرت یافت که «شمسی» تخلص میکند . گویا سبب آن بوده که خواسته انواع سرود را خاص پسند کرده مشهور سازد .

این سرود که از او است خیلی شهرت دارد :
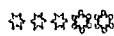
✡✡✡✡✡

چرخ و فلك آورولوپ دونرسه — بلی دیمیشم دونمازام یاریمدین
منع ایتماکا عیسی کوکدن ینارسه — بلی دیمیشم دونمازام یاریمدین.

(موالی ۳) ترکمان

اول طائفه‌دا کیشی اوغلی ایماس ، فاما صاحب داعیه بولدوغیدین ادنا خدمتدین اعلی ملازمتغه مشرف بولدی ، جهانبانلیغ‌سلطان حمزه میرزا نینك (معتمد علیه ٤) بولدی. (شعری ٥) ترکانه ایتور ایردی . میرزا سلمان اصفهانی هجویدا بو بیت نی مناسب آیتمیش ایردی کیم :

۱۲۹ - موالی ترکمان

در آن طایفه مردزاده نیست ولی چون جاه طلب بود از خدمت

«۱» و ارساغی - ن . ورساغی - د
«۲» وارساغیسی - ن
«۳» مولانا - ن .
«۴» معتمدعلیهی - ظ
«۵» شعرانی - ظ

بست بملازمت بلند پایه رسید و طرف اعتماد سلطان حمزه میرزا گشت .
شعر را ترکانه میگفت . بیت ذیل را در هجو میرزا سلمان اصفهانی مناسب گفته است :

☆☆☆☆☆

شاه چه شد گر ز تو دختر گرفت ‌ ‌ ‌ دختر بوبکر پیمبر گرفت .

شاهویردی امیر آخور باشی کیلماسی و چراغ جلو دار تهدیدی بیانیدا دارالسلطنهٔ هراتدا بیر مضحک غزل آیتدی . مطلعی بو دور کیم :

در هرات غزل مضحکی در باب آمدن شاهویردی میراخور باشی و تهدید چراغ جلودار گفته بود که مطلع آن این است :

☆☆☆☆☆☆

چراغه مژده ویرونك کیم چراغ کش کیلاتور ‌ ‌ ‌ بو کهنه بزندر ایا کیم اول چپش کیلاتور .

تنهایی بیک :
ارسبارلیغ دور ، گرم اختلاط و مجلس آرای ولوند کیشی دور . با وجود گرم لیغ و موافق لیغ اهل روزکاردین متمتع بولماس .

شعرنی ترکانه آیتور . بو ترکی و فارسی ابیات اول عزیز نینك دور کیم :

۱۳۰ - تنهایی بیک

از ارسبار است . شخصی است گرم اختلاط و مجلس آرا و بیقید ولی با وجود گرمی و موافقی از مردم بهره‌مند نمیشود .

شعر را ترکانه میگوید و این ابیات ترکی و فارسی از او است :

عاشق دکیل اول کیمسه که بدنام اولماس ‌ ‌ ‌ بد نام جهان و شهرهٔ عام اولماس
عشق اهلینه بی صبرلیغی عیب ایتمه ‌ ‌ ‌ بو طائفه‌دا صبر یله آرام اولماس .

شعر فارسی :

بجرم عشق اگر میکشندم عارم نیست ‌ ‌ ‌ کجا روم چکنم غیر عشق کارم نیست
نهفته راز دلم تا بحشر خواهد ماند ‌ ‌ ‌ در این زمانه فانی چو رازدارم نیست
کشیده‌ام سر خود را بجیب تنهائی ‌ ‌ ‌ رفیق و مونس دل غیر فکر یارم نیست .

ـ سکیزینجی مجمع ـ

تازیك فصحا و بلغالاری ذکریدا کیم بوکون کوی میدان سخن انکلار نینك خم چوکان طبعلاریدین سربلند ایرور و صید صحرای نظم انکلار نینك سمند فکرتلاری فتراکیدا پای بند ایرور .

(مجمع هشتم)

در ذکر شعرای معاصر از ایرانیان (خلاصه).

☆☆☆☆☆

مولانا لسانی خطهٔ پاك شیرازدیندور . مشهور و معروف شاعردور . عاشق‌لیق‌دا مولانا یانکلیق (مستحق ۱) محروم آزواقع بولور و الا پاك عقیده و مستجاب‌الدعوه ایردی .

دیرلارکیم بیرکون مطلوبی رقبا استصوابی بیرله مولانای مشارالیه دین بیر کلی وجه طلب قیلور کیم شاید اول وجه عدمی اویاتیدین سرکوییغه کم راق متردد بولا الغای . مولانا با وجود افلاس قبول قیلور . متوجه بولغاندا خاطریغه خطور قیلور کیم بو عقده کشایش تاپماس مکر آصفجاه میرنجم ملاقاتیدین کیم اول زمان نینك وزیرأعظمی و امیر اکرمی ایردی . بدیهه بیرقصیده میر مدحیدا مرقوم قیلوپ تفحص قیلور . آیتورلارکیم میرحمامدا ایرور . قضا(۲)میرجامه‌کندا بولغان زماندا مولانا داخل بولماق ایستار ، حاجبلار مانع بولورلار . اضطراب بیرله حمام سرپوش جامین سیندو روپ ملاحظه قیلغان زماندا امیر نجم حضرتلاری نینك خاطریغه کیلور کیم مولانا لسانی نه‌جهتدین بیزیم ملازمتمیزغه متوجه بولاالمادی . مولانا یوقاریدین آیتورکیم کیلوپدور ، درباغلار مانع ایرورلار . میر واقف بولغاندین سونکرا بار بیرورلار ، بدیهه قصیده‌سی استماعیدین کوپ متوجه بولوپ خواجه زاده‌سی طلب قیلدوغی‌نی بعینه شفقت قیلورلار . مولانا وجهایلکیدا مطلوبی نینك قاشیغه بارور ؛ خواجه زاده اول حال وقوعیدین منفعل بولوپ عذرخواه‌لیق‌لار

« ۱ » مستحق ـ ن
« ۲ » برا ـ ظ

قیلور .
غرض کیم بو یانکلیغ حالات مولانای مشارالیه دین عجیب وغریب کورونمز ؛ زیرا کیم زیاده پاکیزه اعتقاد کیشی ایردی .
مولانا مستغنی‌الالقاب دور ؛ چون بو مختصر رساله نینك اول مقدار وسعتی یوق کیم اول عزیز نینك اشعاری انتخابیغه بیر اوکنجایش بیرکای ، بناء علیه بیرنیچه ابیاتین مرقوم قیلور . بو ابیات اول جمله‌دین دور کیم :

۱۳۱ ــ مولانا لسانی

از اهل شیراز وشاعری معروف ومشهوراست . عاشق‌مستحق‌محروم مانند وی کم پیدا میشود ولی عقیده‌پاکی‌داشت و مستجاب‌الدعوه‌بود.

گویندروزی‌محبوبش بصوابدید رقیبان از او وجه هنگفتی‌میخواهد تا شاید بعلت نداشتن آن شرمنده گردد و بکویش کمتر رفت وآمد کند. مشارالیه با اینکه بیچیز بود خواهش ویرا میپذیرد و بنظرش میرسد که گشایش این گره فقط بدست میرنجم که وزیر اعظم و امیر اکرم وقت‌بود میتواند باشد . بنابر این بالبدیهه قصیده‌ای در مدح میر میگوید وبدیدنش میرود . میگویند میر در حمام است . هنگامی که میر در جامه کن حمام بود میخواهد وارد حمام شود ولی دربانان‌نمیگذارند . وی سراسیمه‌شیشه سقف حمام را میشکند و نگاه میکند . در همان حال از خاطر میر خطور میکند که چرا لسانی در ملازمت ما نیامد . از بالا جواب‌میدهد که آمده است ولی دربانان نمیگذارند . میر چون از قضیه آگاه میشود بدو اجازه ورود میدهد و چون قصیده‌اش را خیلی می‌پسندد‌وجهی را که خواجه زاده خواسته بود عیناً بدو عطا میکند . شاعر وجه در دست پیش محبوبش میرود ولی محبوب‌از کار خود شرمنده‌شده پوزشها میخواهد .

خلاصه وقوع اینگونه حوادث از شاعر نامبرده دور نیست زیرا

آدمی خوش عقیده بود .

مولانا اسانی مستغنی الالقاب است و چون این رساله مختصر چندان گنجایش ندارد که منتخباتی از اشعار وی در آن نوشته شود از اینرو بیتی چند درج میگردد . ابیات ذیل از آن جمله است :

☆☆☆☆☆

چه بد کردم که دیگر مهر بر تنگ شکر داری — نقاب ناز بر گل زهر در بادام تر داری

نه‌زان کاکل تراشیدی که سرگردان کنی دلها — نهال ناز کی وز جوش مرغان درد سر داری.

منم زان خوی نازك آستین بر چشم تر مانده — زمژگان تا جگر صد پرده خون بر یکدگر مانده

من از غم دست بر سر او بهر جا دیده بیدردی — برغم من تواضع کرده و دستی بسر مانده

بخنجر قصد قتلم کرده و از صورت حالم — چو صورت مانده حیران دست و خنجر بر کمر مانده

رقیب از حسن طالع صد صبوحی کرده با جانان — اسانی همچنان از جام اول بیخبر مانده .

نه لاف دوستی با دلربایی میتوانم زد — نه در راه وفایش دست و پایی میتوانم زد

تو کز سوز محبت بی‌نصیبی چارهٔ خود کن — که من پروانه‌ام خود را بجایی میتوانم زد

در اثبات وفا گر من خموشم یار میداند — که عاشق پیشه‌ام لاف وفایی میتوانم زد.

چه فریاد است یارب کز من دیوانه میخیزد — که از فریاد من صد یارب از هرخانه میخیزد

بدور چشم مستش کرده‌ام کیفیتی حاصل — که در هشیاری از من نعرهٔ مستانه میخیزد

مزن ای شمع مجلس بیگنه پروانه را آتش — که ناگه باد صبح از جانب پروانه میخیزد

اسانی تازه کرد افسانهٔ من شرح مجنون را — چنین باشد بلی افسانه از افسانه میخیزد.

بغل غیر ز مکتوب تو چون غنچه پراست — من دلتنگ بیك حرف زبانی مشتاق .

بدستی عاشق از سنگ ملامت خانه میسازد — بدیگر دست تا برسر زند ویرانه میسازد

میان زهد و رندی عالمی دارم نمیدانم — که چرخ از خاك من تسبیح یا پیمانه میسازد.

گر بگل پیوستم از بخت بد من خار شد — ور مسیحا را بجان همدم شدم بیمار شد

گر ملك درخانه بردم سوختم از معصیت — ور (بری ۱) در پرده پروردم سبك بازار شد .

زهی عشقت بباد بینیازی داده خرمنها — خم فتراك زلفت سرکشان را طوق گردنها

بخاك آستانت خواب مرگم برده بود امشب — سگان آن سر کو ناله‌ها کردند و شیونها

نگه دار از هوای گرم گلبرك تر خود را — مریز ای گل (عرض ۲) بشناس قدر گوهر خود را

« ۱ » پری ـ ظ

« ۲ » عرق ـ د

بطفلی کشتی دریای خوبی صد خطر دارد — نگه دار ای پسر تا میتوانی لنگر خودرا.
همچو گل جامه مکن چاك که از لطف بدن — میتوان یافت که در دل چه خیال است ترا.
بجان عاشق مشو ای شوخ محبوبان شیدارا — که از یوسف نزیبد عاشقی کردن زلیخارا
ز مکر شاهدان در یك نظر صد دل بدام افتد — چو بر غبغب کشند از چین معجر دام دلهارا
بصد خواری نرفتی از بهشت جاودان بیرون — اگر روز ازل آدم ندیدی روی حوارا
زن ارمریم بود مرك است باا و همنفس بودن — اسانی پاس دار انفاس جانبخش مسیحارا.
از کجا میآیی ای گلبرك خندان از کجا — از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
طور من بد آرزو بیحد بتان مشکل پسند — من کجا سودای این مشکل پسندان از کجا.
غم و اندوه و بلا گرد اسانی جمعند — عاشق امروز بجمعیت او کم باشد ،
سودا همان و عشق همان و جنون همان — یعنی همان اسانی دیوانهٔ توام .
میرم بداغ هجر تو تاتشنگان وصل — بینند حال من نکنند آرزوی تو
در چشمه سار آبله ترسم گلی کند — خاری که مانده در قدم از جست و جوی تو .
تو گرم هلاك خواهی دگران مزید عمرم — یعقوبی بمیرم که از آن بتر نباشد .
گرتوان بوسید لبهای شکر خند ترا — جان سپردن سهل باشد آرزومند ترا
آن پسردی باپدر میرفت و میگفتند خلق — خون ما چون شیرمادر باد فرزند ترا .
امروز پریشانتر از آنم که توان گفت — وز درد جدائی نه چنانم که توان گفت
بیدادگری پنجه فرو برده بخونم — نگرفته حریفی رك جانم که توان گفت
جایی من دیوانه بشکلی نگرانم — امانه بشکای نگرانم که توان گفت .
بگذار تا سیاهی داغش برم بخاك — کاین داغ را فتیله ز پیراهن کسی است .
مردیم و سرگرانی او همچنان که هست — ناز و عتاب و تندی خو همچنان که هست
از بیم غم اسانی آزرده شد خموش — طعن زبان بیهده گو همچنان که هست .
تو نخل حسنی و جز ناز و فتنه بارتو نیست — کدام فتنه که در نخل فتنه بار تو نیست
هزار میوه زبستان آرزو چیدم — یکی بلذت پیکان آبدار تو نیست
گرم بجور و جفا میکشی نمیرنجم — که مست حسنی و اینها باختیار تو نیست
ز گفتهٔ تو اسانی کتاب شوق پراست — بصفحه‌ای نرسیدم که یادگار تو نیست .
مصلحت بیند که گردد یارو نگذارد رقیب — مصلحت خوب است اما مصلحت بینش بداست.
هرخسته که دور از تب سیمین تن خویش است — تازنده بود در هوس مردن خویش است
ای همنفسان آتشم از من بگریزید — هرکس که بمن دوست بود دشمن خویش است.
خوبرویان همه بدخاه دعا گوی خودند — نیست گوشی که در او پند بدآموزی نیست
چشم از روز بدتست اسانی بی نور — چشم بددور که مانند توبد روزی نیست.
اگر بابنده یاری مهربانی بیش از این باید — وگر نامهربانی سرگرانی بیش از این باید.
نی همین سررشته بیداد میباید گرفت — مهربانی و وفا هم یاد میباید گرفت.
نخل حیات من دل پر خون بر آورد — نخلی که خون خورد به ازاین چون برآورد
لیلی سری که شام اجل برد زیر خاك — صبح قیامت از دل مجنون بر آورد.
گفته ای عاقبت کار اسانی مرك است — مردم و عاقبت کارنه پیدا است مرا.

گربمیرم این سخن بر گور من نتوان نوشت   غیر همدم بلکه همزانو لسانی بی نصیب .
پس از صد بیقراری جان سپردم قصه کوته شد   همین آرام دیدم بعد چندین اضطراب امشب
حساب داغ دل میکردم امشب سوختم جانا   بمن گردید روشن گرمی روز حساب امشب .
فلك روزی که میزد خرگه حسن تو دانستم   که جای پاسبانان وفا بیرون درگاه است
مردن بخاکپای تو با جان برابر است   خاك درت بچشمه حیوان برابر است
بیداری که زلف تو نبود برابرم   باصد هزار خواب پریشان برابر است
عاشق منم که از غم دل چاك سینه‌ام   در عاشقی بچاك گریبان برابر است
هرگز غبار خاطر موری نبوده‌ایم   این سلطنت بملك سلیمان برابر است .
پاکیزه دامن است لسانی چو چشم خویش   هست اینقدر که عاشق و بدنام و شاعر است .
نه باتو دست هوس در کمر توان کردن   نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن
نه از پی تو توان آمدن زبیم رقیب   نه بی تو رو بدیار دگر توان کردن
بیا که گریه من آنقدر زمین نگذاشت   که از فراق تو خاکی بسر توان کردن .
خدا بدست من آن طره دوتا نگذشت   غریب سلسله‌ای داشتم خدا نگذاشت
بروز مرك نویسم خطی که دامن عمر   گرفته بودم و ایام بیوفا نگذاشت
رقیب حاصل گلزار وصل غارت کرد   گلی برای لسانی بینوا نگذاشت .
ترا خوش است بمژگان خراش خاطر من   ولی تراوش مژگان آبدار بد است
گل هرات ز بوستان خیر و خوبی نیست   هوای کار لسانی دراین دیار بد است .
هم زمام ناقه کوتاه است وهم لیلی مطیع   آرزوی دل بلند و دست مجنون کوتاه است .

بو یانکلیغ ابیاتی کوپ بار .
تبریزدا فوت بولدی ؛ مزاری بابا حسن قبری جواریدا (اوق ۱) دور .

اینگونه ابیات زیاد دارد .
در تبریز درگذشت و قبرش در جوار قبر بابا حسن است .

☆☆☆☆☆

مولانا ضمیری اصفهانی

اگرچه اصفهاندین دور فاما هموار و خوش صحبت و بلند همت کیشی ایردی . عاشق پیشه هم بار ایردیلار و الا مولانای مشارالیه تا خواجه زاده‌سی برله مختلط بولماییپ امتحان قیله الماسا عاشق بولماس ایردی .
اوززمانیدا اکابر و اهالی ترك و تاژیك اخوانند نینك صحبتیغه راغب وطالب

«۱» س ـ ن ـ د

ایردیلار ، یوزمین بیت اشعاری بار ، بیر بیت ملوک مدحیدا آیتمایدور ! همتی شاهدی بو بس دور .
خواجه حافظ قدس سره دیوانی تتبعیدا موفق بولوب ایتماممه یتکوردی ، کوپ یخشی سوزلار اول مولویدین شهرت توتدی .
بو ابیات انکلارنینك دور کیم :

۱۳۲ - مولانا ضمیری اصفهانی

بااینکه اصفهانی است شخصی هموار و خوش صحبت و بلندهمت بود . عاشق پیشه هم بود ولی تا با خواجه زاده‌اش معاشرت نمیکرد و او را مورد آزمایش قرار نمیداد عاشق نمیشد .

در عهد خود اکابر و اهالی و ترك و فارس همه بصحبتش راغب و طالب بودند .

صد هزار بیت شعر دارد و یك بیت از آنها در ستایش پادشاهان نیست و این خود برای علو همتش بهترین دلیل است . دیوانی بتتبع دیوان خواجه حافظ باتمام رسانیده و موفق شده است . اشعار بسیار خوبی از او شهرت داردو این ابیات از او است :

******

چو می‌بینم کسی از کوی او دلشاد میآید
فریبی کزوی اول خورده بودم یاد میآید .

چه کند خضر ندانم بحیات جاودانی
که مرا ملال گیرد زدوروزه زندگانی .

کو چنان عشقی که هرگه ساغر هجران دهد
دره را عمر ابد بخشد بلارا جان دهد .

چو برخیزد ز خواب ناز و بیند روی خود سویم
بهانه چشم مالیدن کند تا ننگرد سویم .

صد نگه جائی که او باشد بهرسو میکنم
تا بتقریبی نگاهی جانب او میکنم .

نه ز ضعف است که از خود روم و باز آیم
هر نفس در طلب او بجهان دگرم .

از جنایش کردم آهی بیخود و میسوزدم
کز سر درد است میترسم که تاثیری کند .

چنان نهان ز توام آتش محبت سوخت
که در دلی ونداری ز سوز من خبری .

هردوعالم را بیك دیدن ز چشم من فکند
این زمان خود اندك اندك در دلم جا میکند .

گر نه فریب وعده روز جزا بود ز تو
سوی بدن که آورد جان گریز پای را .

علاج درد ضمیری نشد نمیدانم
که گفته بود که در دت دوا پذیر مباد .

بحکم صبر ملك عشق را امن و امان کردم
جفارا ساختم مشفق بلارا مهربان کردم .

ای عهد شکن آنهمه صحبت بکجا رفت — آن بستن پیمان محبت بکجا رفت
خوی کرده رخ از تشنهٔ دیدار چه پوشی — ماهیچ نگوئیم مروت بکجا رفت ٔ
بگو یکره بگویم بیقراری بود پیدا نیست — براه من فتاده خاکساری بود پیدا نیست
چه روز است این که دورم زان در و ناید بیاد او — که مسکینی بر این در روزگاری بود پیدا نیست.
هر کس که دید کشته مرا گفت این کسی است — کز بهر آرزوی دل از جان گذشته است .
از حسرت دیدار تو یابد دل پر درد — آن ذوق که در لذت دیدار نباشد .
مجلسی پر رشك اغیار است رسوایم مساز — زان اشارتها که یاد از صحبت پنهان دهد.
آن فرامش وعده را قربان شوم چون در رهی — بینیدم از شرمساری وعدهٔ دیگر دهد .
وصل دایم اضطراب شعلهٔ شوقم نشاند — چند روزی هجر میخواهم سزای من دهد.
جان از نظاره دوش چنان کامیاب بود — کز شرم آرزو بدل من گذر نداشت.
طی لسانی از خدا خواهم و روز محشری — پیش تو شرح تا دهم حال شب دراز را.
تلقین من بوقت شهادت چه میکنی — بگذار ای رفیق زمانی بحال مرا.
دوش از وعدهٔ امروز تو آمد یادم — فکر آن شب همه شب آه چه با جانم کرد.
شادم که وعده داد بفردای محشرم — کانروز هیچ وعده بفردا نمیشود .
باندك سوز غیر از جامروکان از هوس باشد — چو آتش در خس افتد شعله آن یك نفس باشد.
ز خانه دیر از آن ماه من برون آید — که بوالهوس زره انتظار برخیزد
کجاست بخت که آیی بدین غرض که مباد — زرهگذار من آن بیقرار برخیزد.

اوز ولایتی دا اوتدی ، مزاری هم اول یردا دور .

در ولایت خود وفات یافته وقبرش هم در آنجا است .

☆☆☆☆☆
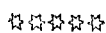
غزالی مشهدی

ابتدای عمریدا شاعرلیقی مقرر بولوب نوری دندانی هجوین آیتوب کوپ مشهور بولدی .

شاه جنت مکانی زمانیدا بیرده افتراسی بیرله متوهم بولوب جلای وطن اختیار قیلدی ، هندغه باروب اکبر پادشاه قاشیدا مقبول القول بولدی . اوز سعییدین زیاده رعایت تاپدی، جمعیتی هم آلتی مین تمن دین دیرلار زیاده بولدی . جمعیت ترایدی رذالت غه دلیل بولدوغی مولاناء مشارالیه بابیدا صحیح ایرمیش .

دیرلار کیم اون آلتی جلد کتاب تصنیف قیلدی . بونکلار جمعیت خاطردین اراغ ایرماس . نقش بدیع آتلیق بیر کتابین عراقغه کیلتوردیلار ، فی الواقع بمان آیتمایو پدور .

بو ابیات اول کتابدین دور — مثنوی:

---

۱۳۲ - غزالی مشهدی

در اوایل عمر شاعر شناخته شد و چون نوری دندانی‌را هجو گفت شهرتی بسزا یافت .

درزمان شاه مرحوم از تهمت رده‌ای اندیشید و مهاجرت اختیار کرده بهندوستان‌رفت، پیش‌اکبر شاه‌مقبول‌القول گردیدو بیش‌از آنچه مقتضای سعی و کوشش خود بود از وی التفات دید و چنانکه گویند جمعیش نیزازشصت هزار تن تجاوز کرد . اینکه تزاید جمعیت را دلیل رذالت میشمارند در بارهٔ وی درست بوده است .

گویند شانزده جلد کتاب تصنیف کرده و این دلیل جمعیت خاطر است . ازجمله کتابی است بنام ,, نقش بدیع ,, که عراق آوردند ، الحق بد نگفته است .

این ابیات از آن کتاب است:

یا منگر سوی بتان تیز تیز — یا قسم دل مکش از رستخیز
ایکه بنظاره شدی دیده باز — سهل مبین در مژه های دراز
کان مژه در سینه چو کاوش کند — خون دل از دیده تراوش کند
چهره گل گرچه ترو دلکش است — بلبل پر سوخته را آتش است
هر بت رعنا که جفا کیشتر — میل دل ما سوی او بیشتر
در رخ بی فتنه چو گیسو مپیچ — نافه بی مشک [illegible] هیچ
لاله عذاری که جفا جوی نیست — همچو گلی دان که در او بوی نیست
گرمی بی زور نه خوشی روا است — شعله که سوزنده نباشد هوا است
حسن بپیرایه چو دلکشتر است — طره مشکین خوش و خط خوشتر است
دیدن هر ساده نشاید بسی — صفحه نوشته نخواند کسی
خوب بود ساده ولی در نظر — زو خط نو رسته بود خوشتر

ساده رخانی که سمن غبغبند	تا خطشان نیست تنك مشربند
کاش خط آرند ز اول برون	تا دل عشاق نسازند خون
باری اگر نو خطاگر ساده‌اند	هستی ما را بفنا داده‌اند
خرمی ما غم‌عشق است و بس	شادی ما ماتم عشق‌است وبس.

بو ابیات هم مولانای مشارالیه نینك دورکیم :

این ابیات هم‌از آن‌شاعراست :

☆☆☆☆☆
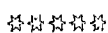
نه مجنون در بساط عاشقی نی کوهکن‌ماندهٔ	همه رفتندو اکنون ملك‌رسوایی بمن مانده
نه تنها کوهکن‌حیران‌بود ازصورت حالش	ز دسته تیشه هم‌انگشت حیرت‌دردهن‌مانده.
بسی بر پیچ‌و تاب‌افتاده زلف همچو زنجیرش	مگر دست قضا لرزیده در هنگام‌تحریرش .
نه از تیغ است برطرف ذقن‌زخم‌نمایانش	که‌ازچوگان‌زلف‌آزرده شد(گویی۱)زنخدانش.
گرد خاکستر گلخن نبود بر تن ما	بر تن از سوز درون سوخته پیراهن ما .
از کوی جنون سلسله داران همه رفتند	ما با که نشینم که یاران همه رفتند .
مردم و یار ز کاشانه نیامد بیرون	جان بلب آمد و جانانه نیامد بیرون
من بویرانهٔ غم مرده و طفلان هر سو	سنگ دردست که دیوانه نیامد بیرون
تیغ کین بسته بخونریز غزالی آمد	کس بدین شق یتیمانه نیامد بیرون .
نخواهم تند باشد ناوکی کز دلبری‌آید	از آن ترسم که‌ازمن‌بگذرد بردیگری‌آید .
هنوز غافلی ای دل که گشتهٔ ز کەدور	اگر بوقت خود افتی ز غم هلاك شوی .

هم هند ولایتیدا عالمنی وداع قیلدی .

وفاتش نیز در هندوستان اتفاق افتاده است .

☆☆☆☆☆
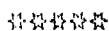
میرزا قاسم

خراسان‌داخلیداجنابداتلیغ بلده‌دین‌دور. مشهورومعروف‌شاعردور . طبعی مثنویغه راغب‌دور ، خمسه تتبعیغه مشغول ایردی . خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و شهنشه نامه‌سین کیم شاه جنت مکان اسمیغه مرقوم قیلوبدور مطالعه قیلدوق •

بو ابیات اول کتابلاردین دورکیم :

«۱» گوی - ن

۱۲۴ - میرزا قاسم

ازشهرموسوم به « جنابد »از بلاد خراسان است . شاعری نامی است و طبعش بمثنوی گوئی رغبت دارد وبتتبع خمسه مشغول بود . «خسرو وشیرین » ، «لیلی و مجنون» و « شهنشهنامه » اش را که بنام شاه مرحوم گفته است مطالعه کردیم .
این ابیات از آن کتابهاست :

****
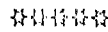
من خسرو و شیرین :

رسیده ای کوه آن ماه دلارای ، باستقبال او برخیز از جای
خرام آشوب و قامت فتنه انگیز ، قیامت میرسد از هم فرو ریز .

من لیلی و مجنون :

گلزار جهان تهی کن از خار ، کان غیرت صد هزار گلزار
روزی که ببوی گل شود مست ، خاری نزند بدامنش دست
شد مهرهٔ (پشت۱) آن سمنبر ، چون رشتهٔ در ز (پا۲) تا سر
شد ساعد سیم نازنینش ، چون نال قلم در آستینش .

من شهنشه نامه :

فرو مانده اسبان جولان همه ، چو اسبان شطرنج بی جان همه
یلان غرق آهن زسر تابپای ، چو صورت که گیرد در آئینه جای
زوالای گلگون سنان بهره مند ، شفق از زمین نیزه داری بلند .

مولانا وحشی بافقی

بافق کرمان تابعی بیر قصبه ایرور ، اگرچه مولانا یزدلیغه کوپ شهرتی بار .
بهمه حال مولانای مشار الیه یخشی طبع لیق و پخته شاعردور ؛ اقسام شعرنی یخشی آیتور ، خصوصا غزلنی .
خسرووشیرین جوابیدا بیرمثنوی باشلادی ، اتما میغه موفق بولمادی . فی الواقع اتمام بولسا ایردی عالم بولور ایردی . بوابیات اول کتابدین دور :

«۱» پشت – ن – د
«۲» پای – ن – د

۱۳۵ - مولانا وحشی بافقی

بافق قصبه ایست از توابع کرمان ولی شاعر مزبور بیشتر به یزدی بودن شهرت دارد. بهر حال شاعری است خوش طبع و پخته و انواع شعر را و بخصوص غزل را خوب میگوید .

در جواب «خسرو و شیرین» بنظم یك مثنوی شروع کرد ولی باتمام آن موفق نگردید . در واقع اگر بانجام میرسید آیتی میشد . این ابیات از آن است :

مثنوی ☆☆☆☆☆

بود نازك دو طبع اندر زمانه — که جویند از پی رنجش بهانه
یکی طبع شهان و شهریاران — دگر از گلرخان و گلعذاران
کسی کز هردو معنی بهره منداست — قیاس نازکیها کن که چند است
بغایت خاطر شیرین غمین ماند — از آن بیرونقی اند و هگین ماند
دلش در تنگنای سینه خسته — بلب جان در خبر گیری نشسته
بجاسوسان سپرده راه پرویز — (خبرد ۱) از شمار گام شبدیز
که گر برسنگ خوردی نعل شبرنگ — در آن خوردن شراری جستی از سنگ
هنوز آثار گرمی باشرر بود — کزان در مجلس شیرین خبر بود .

من الاشعار :

گر طی کنم طریق ادب را چه میکنی — رانم دلیر رخش طلب را چه میکنی
ای بی سبب اسیر کش بیگناه سوز — پرسند اگر بحشر سبب را چه میکنی
گیرم (زنار ۲) منع توان کرد حسن را — آن خندهٔ نهانی لب را چه میکنی
گیرم زعشوه منع توان کرد غمزه را — حسن نیازمند طلب را چه میکنی
گر من بدل فرو نخوردم (دشنهای ۳) ناز — آن غمزهٔ حریص غضب را چه میکنی.

لازمه عاشقی است رفتن و دیدن ز دور
ورنه ز نزدیك هم رخصت دیدار هست .

سخن بسیار و رخصت کم خدایا وصل چون دادی
نمیبخشی اگر طول زمان طی لسانم ده ,

---

(۱) خبردار ن ـ د
(۲) بناز ـ ذ
(۳) دشنه های ـ ن

آنکه هرگز یاد مشتاقان بمکتوبی نکرد
گرچه گستاخی است میگوئیم پر خوبی نکرد

با وجود کاروان مصر کـز هـم نگسلد
یوسفی دارم که هرگـز یاد یعقوبی نکرد.

یك وعده خواهم از تو که باشم در انتظار
حاکم توئی در آمدن دیر و زودخـویش .

عشقبازان رازداران همند از من مپوش
همچو من بیمزتی یا قدر و مقداریت هست .

از طلسم دوستی کاندر تواش تاثیر نیست
(نسخهها۱) دارم اشارت کن اگر کاریت هست

بار حرمان بر نتابد خاطر نازك دلانت
جان من بر جان وحشی نه اگر باریت هست .

این عشق بلائی است شنیدی که چهادید
یعقوب که دل در کف مهر پسرش داشت

این طی مکان بین که ز هرجا که برون تاخت
وحشی نگران بود و سر رهگذرش داشت .

بمذهب که عمل میکنی و کیش که داری
که گفته است که حسن تو را ز کات نباشد .

زورق گران و لجه خطرناك و موجه صعب
ای ناخـدا نخست بینـداز رخت ما .

حقوق خدمت صد ساله لعب اطفال است
بکشوری که در او کودکان خداوندند .

بهر که خواه نشین گرچه این نه شیوه تست
که ا[illegible] تو در دل ما راه بد گمانی نیست

مرا ز کیش محبت همین پسند افتاد
که گرچه هست صد آزار سرگرانی نیست

کرشمه گرم سؤال است لب مکن رنجه
که احتیاج بپرسیدن زبانی نیست .

---

(۱) نسخهها — ن

یکبار نام ما بغلط بر زبان اوانند
ما را شکایت از قلم مشکبار تست. (۱)

ما چو پیمان باکسی بستیم دیگر نشکنیم
گر همه زهر است چون خوردیم ساغر نشکنیم

هر متاعی را در این بازار نرخی بسته‌اند
قند اگر بسیار شد ما قدر شکر نشکنیم

ما درخت افکن نه‌ایم آنها گروه دیگرند
با وجود صد تبریك شاخ بی بر نشکنیم.

هنوز زوری و زور آزمائیی نشده است
هنوز مبحث قید و رهائیی نشده است

نگه ذخیرهٔ دیدار گو بنه امروز
که هست فرصت و طرح جدائیی نشده است

ز اختلاط تو امروز یافتم صد چیز
عجب که داعیه بیوفائیی نشده است.

شکفتگیش چو هر روز نیست حالی هست
اگر غلط نکنم از منش ملالی (نیست۲)

برخصت تو که رفتیم و درد سر بردیم
ترا ملالی و مارا هم انفعالی هست.

دلتنگم و با هیچ کسم میل سخن نیست
کس در همه آفاق بدلتنگی من نیست

گلگشت چمن با دل آسوده توان کرد
آزرده دلان را سر گلگشت چمن نیست

در حشر چو بینند بدانند که وحشی است
آن را که تن غرقه بخون هست و کفن نیست.

کوهکن با این همه خارا شکافیها که داشت
داد جان و رخنه در سد ره هجران نکرد.

من این کوشش که در تسخیر آن خود کام میکردم
اگر وحشی غزالی بود او را رام میکردم

بکنج این قفس افتاده عاجز من همان مرغم
که تعلیم خلاص بستگان دام میکردم

«۱» بر پاره کاغذی دو سه مصرع میتوان کشید   دشنام و هرچه هست غرض یادگار است — د
«۲» هست — ن

باندك صبر دیگر رفته بود این ناز بیموقع
غلط کردم چرا این صلح بی هنگام میکردم
در این مدت اگر اوقات من صرف ملك میشد
باو در بزمگاه عیش می در جام میکردم
رهم را انتهائی نیست زانرو دورم از مطلب
اگر میداشت پایانی منش یك گام میکردم
چه ننك آمیز نامی بوده پیش یار این وحشی
بسی به بود از این گر خویش را ساك نام میکردم .
شب هجران تو تشریف بهر جا ببرد
در پس و پیش هزاران شب یلدا ببرد
خانه غارت زدگانیم ستم گو (می ناز ۱)
هر چه اندوخته باشیم بیغما ببرد
ما از آن جنس نداریم بفرمای که ناز
صبر و آرام ز دلهای شکیبا ببرد
عشق چون بر سرکس حملهٔ بیداد آرد
اولش قوت بگریختن از پا ببرد
با چنین درد که وحشی ز خدا میطلبد
بایدش کشت اگر نام مداوا ببرد .

مولاناشریف تبریزی اول ولایت نینك اواسط الناسیدین دور . همـوار و پخته شاعر دور .
خواجه غیاث الدین کهره هجو یدا بیر ترکیب بند آیتو پدور کیم بو حقیر اعتقادیدا بو ایرورکیم بویانکلیغ درست و بیقصـورشعرتا (بنای ۲) هجـو بولغای آیتمایو پدورلار بلکه هیچ کیشیکا میسر ایرماس .
اگر چه بو مختصردا هجو بتیماك لایق ایماس ، فاما بر ایکی بیت ترکی و فارسی سبـدین بتیماکدین علاج میز یوقدور . ازرق چشم و اصفر چهره کیشی نی بویانکلیغ تعریف قیلماق زیاده خوش طبع لیق تیلار .
بو نیچه بیت اول ابیاتدین دورکیم :

۱۳۶ - مولانا شریف تبریزی

«۱» می ناز — ن — د
«۲» بنای - ن

از اواسط‌الناس تبریز و شاعری‌هموار وپخته است . در هجوخواجه غیاث‌الدین کهرنه ترکیب بندی گفته که بعقیده من از وقتی که بنیاد هجو گذارده شده چنین شعر درست و بی عیب گفته‌نشده و بلکه کسی‌هم‌نمیتواند بگوید .

اگر چه درج اشعار هجوی در این‌تذکره مختصر شایسته نیست‌ولی از ذکریك دو بیت ترکی و فارسی ناگزیریم .

شخصی کبود چشم و زرد روی را اینگونه‌توصیف کردن خیلی‌خوش طبعی میخواهد . این چند بیت از آن جمله است :

☆☆☆☆☆

اگـر نـه‌ای ز پرستندگـان آتش گبـر
و گـر نـه ای‌ز فروزندگان نار (نفاق ۱)
جهت ندورکه‌یغونك قاودر مژه‌نك کبریت
سبب‌ندورکه کوزونك تاش دورتاشنك‌چقماق
کوزونکدا هیچ قرایون کونکل تمـام قـرا
خلاف ایمش‌بوکه کوزدین اراق کـونکلدین اراق
(بچوب قیلغه شـوقاق (۲)تـابکـوینـد ث
بلند مرتبه مستوفئی باستحقاق ۳).

دیرلارکیم بو هجو مشهور بولوپ خواجهٔ مشارالیه‌غه ییتکاندا آیتمیشلارکیم مولانا شریفنی کیلتورسونلار ، اکر هجونی بیزکا مواجهه اوقور رعایت قیلاربیز و الا اباقیلسا اهانت ایدربیز . مولانا شریفـنی حاضر ایتکاندا بلا توقف خواجه‌نی مخاطب قیلوپ بیت بیت اوقورلار . آلتی یوزشاهی و بیر خلعت جایزه بیررلار.

اول هجو تلافی سیدا بیرقصیده آیتـوپـدور ، اوکـوش خوب‌واقع‌بولوپدوره مطلعی بو دورکیم :

گویند وقتی که این هجو شایع شد و بگوش خواجه نامبرده رسید گفت شریف را بیاورید . اگر هجو را حضـوراً بخواند مـورد عنـایتش قرار میدهیم و اگر از خواندن آن امتناع ورزد اهانتش میکنیم . همین

« ۱ » فراق ـ ن
«۲» در نسخه متن «بچوب» بفتح بای‌اول‌وکسر بای‌دوم و ضم چیم و «قیلغه» بفتح قاف‌وضم لام و «شوقاق» بفتح شین حرکه‌گذاری شده است .
«۳» س ـ ه

که شریف حاضر شد بیدرنك خواجه را مخاطب ساخته هجو را بیت بیت خواند و خواجه نیز ششصد شاهی و یك دست لباس جایزه داد .

شریف در تلافی آن هجو قصیده بسیار خوبی گفته که مطلع آن این است :

✿✿✿✿✿
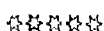
نیستم مقبول یك دل آه از این ناقابلی — یك مرادم نیست حاصل آه از این بیحاصلی .

بو بیت هم اول قصیده دین دور :

این بیت نیز از آن قصیده است :

✿✿✿✿✿
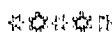
(گفته ام ۱) ناگفتنی (ناگفته من ناگفتنی ۲) — خارج مبحث از آنم باوجود داخلی .

بو ابیات هم آندین دور کیم :

این ابیات هم از او است:

✿✿✿✿✿
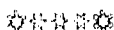
بباغ خوبی آن گل وه چه حسن بی بدل دارد — که از وصف رخش هر غنچه جزوی در بغل دارد
ز دوران مرك میخواهم حیاتم میدهد بی تو — فلك بسیار از اینسان لطفهای بی محل دارد
شریف ار عاشقی جا برسر کوی ملامت کن — که عشق بی ملامت حکم علم بی عمل دارد .
هر که را دیدم براز عشق محرم ساختم — خویش را در عاشقی رسوای عالم ساختم
پنبه های داغ را کردم سیاه از دود دل — پوشش آسودگی را رخت ماتم ساختم
شمع را دیدم که از رازشب وصل آگه است — صبح چون نزدیك شد کارش بیکدم ساختم
آنچه عمری جان از آن میسوخت بیم هجر بود — آخر از نا سازی دوران بآن هم ساختم
از جهان باحسرت بسیار رفتم چون شریف — زانکه کاری بر مراد خویشتن کم ساختم .
مدام درد غم از ساغر الم خوردم — ز عمر خویش شدم سیر بسکه غم خوردم
نمیشود که نشویم کتاب زهد شریف — بمصحف رخ مشکین خطان قسم خوردم .
مبادا ز سوز و گدازی که دارم — برون افتد از پرده رازی که دارم
اگر در نگیرد نیسازی که باشم — زمن سر کشد سر و نازی که دارم
همین با منت باد نازی که داری — که من با تو دارم نیسازی که دارم

«۱» گفت من — حاشیه نسخه (ن)
«۲» ناگفته من گفتنی — ن — د

شریفله من و(سجدهٔ ۱) روی آن بت چنین میگذارم نمازی که دارم •
کی غم عاشق بگشت باغ وصحرا میرود عشق تا با او است غم باواست هرجا میرود.
آخر عمر شریف است ای صیارو پیش یار گو یك امروزش مران زین در که فردا میرود •

عاقبت ترك ادب قیلوپ مولانالسانی رحمةالله علیه کیم انینك استادی ایردی بیر نیچه بیتین تضمین قیلوپ سهواللسان آتلیغ بیر رساله بتیدی.

دیرلار کیم مولانالسانی نینك یمان دعاسی بهار عمرین صرصر فناغه بیردی • امید کیم آخرتی معمور بولغای •

عاقبت ترك ادب نموده چند بیت از ابیات مولانالسانی رحمةالله علیه را که استاد وی بود تضمین کرد و رساله ای بنام «سهواللسان» بنگاشت.

گویند نفرین لسانی بهار عمرش را بصرصر فناداد. امیداست که آخرتش آباد باشد.

مولانا محتشم کاشانلیغ دور ، کوپ شهرتی بار • صاحب سامان واکابر نشان کیشی ایردی • غالبا کیم مولانا مذکور سفر قیلمادوغیدین ، اختلاط رویشیدا بیر مقدار خاملیغی بار ایردی •

بیر تازه طرز شعریغه قرار بیرمیش ایردی کیم اگر بیر اونینك مضمونین اوز طرزیغه اپارسا ایردی طمطراق لفظی مغلطه سیدین کیشی مضمونیغه سرحساب بولماس ایردی • بو ابیاتی نینك اوز کا اشعاریغه هیچ نسبتی یوقدور ، خصوصا بو غزلی نینك کیم :

---

۱۳۷ - مولانا محتشم

از کاشان است و خیلی شهرت دارد . شخصی صاحب سامان و اکابر نشان بود و گویا بعلت عدم مسافرت بود که در آداب معاشرت قدری بی تجربگی داشت.

در شعر سبك نوی اتخاذ کرده بود که اگر مضمون شاعری را بدان سبك ایراد میکرد آن شاعر از مغلطهٔ طمطراق لفظ بمضمون خود پی نمیبرد .

«۱» مسجد و — ٥

این ابیات و بخصوص این غزلش با دیگر اشعاروی بهیچ وجه قابل قیاس نیست :

☆☆☆☆☆

کدام سرو ز سنبل نهاده بند بپایت
که برده دل زتوای دلبران شهر فدایت

تو از کجاو گرفتن بکوی عشق کسی جا
سك تصرف آن دلبرم که برده ز جایت

بمحتشم که سك تست حال خویش عیان کن
که چون جریده بدان کو روی دود زقفایت ۰

بو ابیاتی هم یخشی دور کیم :

این ابیات را هم خوب گفته است:

☆☆☆☆☆

شوم هلاك چو غیری خورد خدنك ترا
که دانم آشتی در قفااست جنك ترا ۰

بمن از بدگمانی میکند چندان گنه نسبت
که من هم در گمان افتاده پندارم گنهکارم

اگر حبیب توئی مشکلی ندارد عشق
وگر طبیب توئی مرك هم دوا دارد ۰

بمن که روز و شب از عین رحمتی نگران
سرت ز ناز گران است وای برد گران ۰

وخش شمعی است دود آن کمند عنبر آلودش
عجب شمعی که از بالا (بپایان ۱) میرود دودش

چو گنجشکی است مرغ دل بدست طفل بیباکی
که بهش از من عزیزش دار دامامیکشد زودش ۰

مطلعی مضمونیدا سوزبار ؛ دیرلار کیم کمال اسمعیل نینك در ، العهدة علی الراوی ۰
هم کاشاندا عالمنی وداع ایلدی ۰

مضمون مطلع شعر مزبور محل کلام است و آنرا بکمال اسمعیل نسبت میدهند، العهدة علی الراوی.

وفاتش نیز در کاشان اتفاق افتاده است ۰

☆☆☆☆☆

خواجه حسین ثنائی

سلطان ابراهیم میرزا نور قبره مداحی دور ۰ میرزا مدحیدا کوپ قصیده سی بار ۰
دقت فکری اولجه بار کیم اکثر ابیاتی شرحغه محتاج ایرور ؛ که المعنی فی بطن الشاعر ۰ قضارا خواجه حاضر بولماسا حاضرلار شعری نینك معنی سی یوق دیو اثبات قیلورلار ۰ اول عزیز یمان ایتمایوبدور کیم لفظ ومعنی شرکتی دا خواجه حسین ثنائی ومولانا محتشم (ایکلاسی ۲) بیریخشی شاعردورلار ۰

« ۱ » بپایین ـ د
« ۲ » ایکلاسی ـ ن

فاما میرزای مغفوردین استماع ایتدوم کیم میاهات بیله آیتوردی کیم خواجه حسین شعرینی فهم قیلارمین . بهمه حال لفظ کوتاه لیق قیله الماسا معنی دقیق ایرور ؛

بو بیت انینگ دور کیم :

۱۳۸ ـ خواجه حسین ثنائی

مداح مرحوم سلطان ابراهیم میرزا بوده ودرمدح وی قصاید بسیاری گفته است .

بسکه دقت فکر دارد اکثر ابیاتش محتاج بشرح وبیان است، المعنی فی بطن الشاعر . اگر اتفاقا خواجه خودش حضور نداشته باشد حضار اثبات میکنند که شعرش بیمعنی است . آن عزیز خوب گفته است که در شرکت لفظ و معنی خواجه حسین ثنائی ومولانا محتشم دونفری یک شاعرخوب تشکیل میدهند .

واز میرزای مرحوم شنیدم که برخود میبالید ومیگفت : « شعر خواجه حسین را میفهمم » . بهرحال اگر لفظ قاصر نباشد معنی دقیق است .

این بیت از اواست :

******

گر بمثل جا کنی درپس آیینه شخص ... بیند تمثال خویش تافته رو برقفا .

بو رباعیسی نینگ هیچ اشعاریغه نسبتی یوقدور کیم :

واین رباعی که گفته است بادیگر اشعار وی قابل قیاس نیست .

****

ای خاك نشین درگه قدر تو ماه	دست طلب ازدامن وصلت کوتاه
درکوی توزان خانه گرفتم که مباد	آزرده شود خیالت ازدوری راه .

بو ابیات هم خواجه حسین نینگ دور کیم :

این ابیات هم ازخواجه حسین است :

✿✿✿✿✿

چنان خودرا لبالب زارزوی خنجرش بینم — که گر خون ریزدم بر جای خون در آرزو غلطم.

ناید از این پس دگر طفل رحم سرنگون — حامله را گردهی از کف دولت غذا

مهر کف جود تو نور فکن گر شود — نیست عجب گر زشخص سایه بیفتد دوتاه.

از قبول تو اگر نطفه بیابد اثری — پس از این جای کند درحرم دل زشکم.

امر تو در گیرودار حکم دهد گر بباد — موج سلاسل شود ازپی قید صبا

باعث حیرانی دیده شود آفتاب — شاهد حسنت در او گر بنماید لقا .

شد اعتدال هوا آنچنان زفیض بهار — که خارپشت گل آرد بسان گلبن بار

اگر ز راه اثر بگذرد هوا بمشام — دگر بخویش بروید گل از سر دستار

شده است خوبی دهر آنچنان که عارف را — گذشتن از سر دنیا بسی بود دشوار

هوا چنان برطوبت که بیم ویرا نیست — کشند اگر بمثل شکل ابر بردیوار

رسیده حسن درختان بغایتی که بدن — ز چوب وقت سیاست نمیکشند آزار

بساط سبزه چنان شد زاعتدال هوا — که هرکجا که تماشا کنند اولوالابصار

بود ز کثرت خوبی ازآن مکان دگر — بر تیر خاك نشین رفتن نظر دشوار.

بقبله رو مکنیدم ز سوی او که بدل — هنوز طاقت نظاره دگر گنجد

بعهد حفظ تو نبود عجب که بی‌آسیب — هجوم ژاله بدکان شیشه گر گنجد

عجب اگر نشود هولناکتر ز جحیم — مهابت تو اگر دردل شرر گنجد .

عرفی

شیرازلیق‌دور ، یخشی طبعی باردر . (پارچه۱) فنده بی‌نظیردر . شیخ (۲) حضرتلاری‌نینک مخزن اسراریغه جواب ایتوبدور، لکن تمام بولمازدین بورون وفات بولدی.

آخر وقتیدا هندغه عزم قیلوب بورنیبچه ایام انده داخی بولوب آخر لاهورده فوت بولدی.

کامل دیوانی بار . جمله نظم اهلی اشعار دلفریبکه پسند قلمشلردر .

بو (ابیات ۳) انینك دور کیم :

---

۱۳۹ — عرفی

ازشیراز است وطبع خوبی دارد. درهرفن بی‌نظیر است. به مخزن

« ۱ » پارچه ــ ظ

« ۲ » نظامی ــ ن

« ۳ » رباعی ـ ظ

اسرار » شیخ نظامی جواب گفته لیکن پیش ازآنکه بانجام برساند وفات یافته است .

دراواخر عمر بهندوستان رفته مدتی در آنجا ماند و عاقبت درلاهور وفات یافت .

دیوان کاملی دارد وجملهٔ اهل نظم اشعار دلفریب وی را پسندیده‌اند. این رباعی ازاواست :

☆☆☆☆☆

عرفی دم نزع است و همان مستی تو آخر بچه مایه بار بربستی تو
فردا است که دوست نقد فردوس بکف جویای متاع است و تهی‌دستی تو .

وله من القصیدة :

وازقصاید اواست :

☆☆☆☆☆

بیا که بادلم آن میکند پریشانی که غمزه تو نکرده است بامسلمانی
کسی که تشنه لب ناز تست میداند که موج آب حیات است چین پیشانی
زدیده رفتی و مردم همان نفس فریاد که بی تو مردم وانکه چنین بآسانی
نهشت غمزهٔ اسلام دشمنت که دوروز محبت تو کنم جمع با مسلمانی
ترحمی نکند حسن بردلم گوئی که در زمانه یوسف نبوده زندانی
که گفت مطلع دیگرچنین نیارد گفت که تازه سازدازاین مطلع آفرین‌خوانی
زهی وفای تو همسایه پشیمانی نگاه گرم تو تکلیف نا مسلمانی
لب تو جرعه ده بادهٔ دل آشوبی غم تو شانه کش طره تن آسانی
متاع لطف تو سرمایهٔ تهی دستی خیال زلف تو مجموعه پریشانی
گل کرشمه بخندد چو چشم باز کنی بهار عشوه بریزد چو رخ بپوشانی
ز دین خویش سؤالی کنند در محشر کسی که عشق تونگزید برمسلمانی
چنین که لشگری از مرغنامه بر دارم مرا رسد که کنم دعوی سلیمانی
بسی نوشت ونیامد جواب نامه زدوست قلم که دست ز من میبرد بگریانی
چو دست در خم اندیشه میزنم دیگر مگر بجوش در آرد شراب روحانی
بلی چو سینهٔ الهام ووحی میجوشد ز شوق انجمن فهم میرزا جانی .

مولانا ولی

خـراسان بلوکی دشت بیاض آتلیغ ولایتدین دور ، شعـری رنگین و ابیاتی دلنشین ایـرور ، فاما شعردین اوزکا نیمه دین وقوفی یوقتور .
تریـاکی طامع بـویانکلیغ آزواقـع بولور . عیاذا بالله هیچ کیشی مولانای مذکور دین بیربیت استماعی التماسین قیلهالماس کیم سررشتهٔ طمعیغه بند بولماغای .
هرکس که باشد ، هرجا که باشد ، هرچیز که باشد خیر لناو شرلاعدانا .
بهمه حال یخشی ابیاتی بار . بو اشعار انینك دور کیم :

۱۴۰ ـ مولانا ولی

از ولایت موسوم به « دشت بیاض » بلوك خراسان است . شعرش رنگین و ابیاتش دلنشین است ولی بچیز شعر از چیز دیگر اطلاع ندارد.
چنین تریاکی طمعکار کم پیدا میشود . عیاذاًبالله اگر کسی بخواهد بیتی از او گوش کند تا گزیر بدام طمعش گرفتار میگردد . هرکس که باشد ، هرجا که باشد ، هر چیز که باشد خیرلنا و شرلا عدائنا .
بهر حال ابیات خوبی دارد و این اشعار از او است :

******

بی‌تو صد جا دلم از داغ شکایت ریش است
این قدر هست که شکرم ز شکایت بیش است .
هـرگـز دلـم ز دیـدنت آسودگی نـدید
از بسکه میطپد ز پـی دیـدن دگـر

گردیگری است باعث صلحم چه میکنم — صلحی که هست باعث رنجیدن دگر
شب ناله‌ای که کرد ولی بی‌اثر نبود — میداشت کاش قـوت نالیدن دگر .
نمیکنی شبم از ناله منع تا ندهم — بخودقرار که گوش تو برفغان‌من است .
خوش آنکه جان‌طلبد از من و بخود گوید — ولی مضایقه کی میکند بجان بامن .
دل جان سپرده بسکه طپیده است در برم — من‌خود در این گمان که قراری گرفته‌است .
من و تحمل و دوری که بار اگراین‌است — فراغت از من واز روزگار من دارد .
تا دید ولی قاعدهٔ مرحمت از دوست — دانستی که صد باره زدشمن بتری هست .

چه خطا رفت که از صلح سخن نتوان کرد / غایتش عفو ز خوی توستمگر دور است.
فکر تلافی دل من کن که هجر تو / این بار آن نکرد که هر بار کرده بود.
میکند غیر باین راه سخن شکوه زبخت / آه اگر همچومنش کار بپیغام افتد.
خوش است وعدهٔ دلدارودل درآن بستن / بوعدهٔ تو ولی دل نمیتوان بستن
سر صلاح نداری و گر نه بااین مهر / بیك سخن سرصد شکوه میتوان بستن .
ز درد هجر تو ایکاش جان نمیبردم / که رشك وصل تو براین وآن نمیبردم
بدوستی تو چندان امید داشت دلم / کـه دشمنی‌بتو هرگـز گمـان نمیبردم.
خرسند بامید جواب است دلم کاش / قاصد کـه رود جانب او دیر تر آید.
دمی صدره چو از بزمم بخواری میتوان راندن / چرا از بودن همچون منی دلتنك باید بود.
میان ما وتو تا این حجاب خواهد بود / سؤال خواهش من بی جواب‌خواهد بود.
ولی جفا کشی از غیرو شکوه هم نکنی / توئی که‌اینهمه در دست اوزبون‌شده‌ای.

قاضی (نوری ۱) اصفهانـلیق دور . کـوپ خلیق کیشی دور ؛ اوردوی معلادا متردد ایردی ، خاص و عام بیله‌یخشی سلوکی‌بار ایردی. اشعاری هم یخشی دور . بو ابیات انینك دور کیم :

۱۴۱ - قاضی نوری

از اهل اصفهان وشخصی‌بسیار خلیق است ؛ باردوی معلا ترددداشت و با خاص وعام خوشرفتاری میکرد . اشعارش هم خوب است واین‌ابیات‌از اوست :

☆☆☆☆☆

گناهم‌را عذابی بایداز دوزخ‌فزون‌ترسم / که‌سوزندم بداغ هجر فردای قیامت‌هم •
چاك دلم نصیبی از دوختن ندارد / این عشق واین محبت واسوختن ندارد•
چه میکنیم خدایا بهشت و رضوان را / بمهربانی ما گـرم سـاز جانانـ را
بهشت (۲) مکافات جور او بفرست / بعذر خواهیم آن شوخ نا پشیمان را•
ترسم ازدوزخ که‌با آن‌هست‌نا خشنودیت / ورنه‌باسوزنده آتش در غمت خو کرده‌ام
آتشم در زن که‌آن‌پروانه‌ام کزفرط عشق / سوختن را بارها تعلیم هندو کرده‌ام •
عشقم بلند مرتبه چون روز اول است / خاکستر وجود مرا سوز اول است
در آشنائی تو بسر رفت عمر و تو / بیگانه همچنانکه مگر روز اول‌است •

«۱» نور - ن - د
«۲» رابه - ن - د

حمایل یاچون‌توانم‌دید‌بر دوش کسان‌دستی — که بردلهازند‌ناخن اگر درآستین‌باشد .
بیم است سراپای مرا ز اتش دوزخ — جز سینه که آن داغ تمنای تو دارد .
شب در آن ‌در بوده‌ام گرم‌است‌خاک ازآتشم — پا منه از خانه‌بیرون انتظارم‌گوبکش .
بو ایکی رباعی هم انیلک دورکیم :

این‌دو رباعی هم از او است:

☆☆☆☆☆

ای عشق نه‌کافرم ببخشای دمی — تعجیل بخسون مسن مفرمای دمی
ای غم همه‌وقت میتوان کشت‌مرا — از راه رسیدهٔ بیاسای دمی .
کی دیده ورازجمال ایمان گردم — از کردهٔ بد کجا پشیمان گردم
خاکم ز کلیسیا و آبم ز شراب — کافرتر از آنم که مسلمان گردم .

صبری روزبهان — خوش طبع ویخشی شاعردر . بوابیات انیلک‌دور کیم :

۱٤۲ ـ صبری روزبهان

شاعر خوش طبع خوبی است واین ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆

بگرد خاطرم ای‌خوشدلی چه‌میگردی — کدام روز مرا باتو آشنائی بود .
من پیشش درد دل گویم بصد امید و او
منتظر کاین گفت وگوی من بپایان کی‌رسد .
اظهار دوستی زبانی کجا شده
ای سنگدل مترس کسی دردل تو نیست
یارب دل رمیدهٔ من از کجا شنیده
بوی محبتی که در آب و گل تو نیست
این بس جزای کشتن صبری که روز حشر
حسرت نمیخورد که چرا بسمل تو نیست .
او برسر بهانه و من هر زمان بعجز — گویم هزار عذر گناه نبوده را .

هرگز بمهر کس نشود آشنا دلت
فارغ ز قید مهر و وفائی خوشا دلت .
همین امشب بکویش جای داری خوش بنال ای دل
خدا داند بکوی او رسی بار دگر یانه .
بتو بیوفا گمان دل مهربان ندارم
تو کجا و مهربانی بتو این گمان ندارم .
جائی ندیدمش که نگوید که میروم
هرگز ندیدمش که غمم بیشتر نشد .
زلطف برسر صلح آی خشم و کین بگذار
بس است گر غرضت عاشق آزمائی بود .
تو دراین گمان نبودی که بمن چنین توان زیست
بجفا چنین دلیرت دل برد بار من کرد .
کدام وصل چه شادی بدین شدم خوشدل
که اندکی به از ایام بینوائی بود .

مولانا نثاری دارالسلطنهٔ تبریزدیندور . آرمیده ومردم (۱) کیشی‌دور. ییل‌لار اردوی معلا اکابر و اهالی‌لاری بیرله مربوطه و مخصوص‌ایردی .

بابافغانی ومیرشاهی دیوانی تتبعیدا دیوان اتمامغه یتکوردی‌لار ، رنگین اشعاری بار . بوابیات اول دیوانلاردین‌دور کیم :

۱۴۳ــ مولانا نثاری

ازاهل تبریز وشخصی آرمیده‌ومردم دیده است؛ سالها بااکابرو اهالی اردوی معلا ارتباط داشت .

درتتبع دیوان بابافغانی و میرشاهی دیوان‌باتمام رسانیده است؛ شعرهای رنگینی دارد. این ابیات ازآن دیوانها است :

****

«۱» دیده - ن

ای ز تو نامه نامجو فکر ستوده رای را
نام تو اولین سخن شوق سخن سرای را

قافله‌ها بدشت غم طعمهٔ کرکسان شدند
دریی بازماندگان نعره (همان ۱) درای را

طعمهٔ زاغم و زغن دشت بلا مرا وطن
وای اگرم براستخوان ره بفتد همای را .

هردمی طاقت کجا میآرد آشوب مرا
عمر نوحت باد بنگر صبر ایوب مرا

هر نکورویی کجا آئین دلجویی کجا
یوسفی باید که داند قدر یعقوب مرا .

نکرد سنگ حسد رخنه‌ای بسینهٔ ما شکست را نبود ره برآبگینه ما
غمت ملامت مردم زدل برون نبرد کهاین آمده ازهرزمان خزینه ما
بسا که داغ کهن ازوصال تازه شود بریش دل نمکی بودعیش دینه ما
ستاره‌سوختگان‌راقرین‌بختمن‌است کسی زاختر طالع نشد قرینه ما .

کرده گلگون چشم پرخوابی که میسوزد مرا
خورده شب جایی می‌نابی که میسوزد مرا

کرده امشب جام دردست و صراحی در بغل
با حریفان گشت مهتابی که میسوزد مرا

کاسه نوشیدن بغیر و جرعه پاشیدن بمن
میزند برآتشم آبی که میسوزد مرا .

عشق تو آزمود بداغ دگر مرا پرتو بدل نداد چراغ دگر مرا
جز داغ‌حسرتی که زدردتوبردل‌است حسرت نبوده‌برگل باغ‌دگر مرا .

دل بی‌تو طعم خون جگر میدهد مرا
کیفیتش ز مرگ خبر میدهد مرا

الماس ریزه بر دل مجروح مرهم است
زهر تو چاشنی شکر میدهد مرا

ای بسته رخنه خبر مجلس نهان
با دل چه میکنی که خبر میدهد مرا

من کز برای یکدمه دوری در آتشم
تسکین دل چگونه سفر میدهد مرا .

« ۱ » زنان - ن ـ د

شکست شوکت مهر تو رونق (کین۱) را
وفا بیاد تو آورد عهد دیرین را
بعهد چابکی شهسوار حسن تو کند
نگارخانه زین کارخانه چین را
نکرد سهو نگاهی بقصد صید بود
گرسنه داشتن صید پشه شاهین را
گشای رسته دندان که چون بنات النعش
کند سپهر پراکنده عقد پروین را
بپرس حال نشاری که شب ز حسرت تو
بتلخی عجبی داد جان شیرین را .

خون میچکد بدور تو از ساغر بلا
روح اجل در آمده در پیکر بلا
دلرا بلا ز خوی تو چون یاد میدهد
گردم هزار بار بگرد سر بلا
افسرده آن بلا که باو عشق یار نیست
از عشق پرشراره بود مجمر بلا
مرغ دلم ز بند غم آزادگی شود
دل مهرهٔ محبت و غم ششدر بلا .

امروز که همصحبت یار است دل ما
آیا ز چه بی‌صبر و قرار است دل ما
باآنکه ز آیینه دل زنگ برد وصل
آلوده صد گونه غبار است دل ما .

دلا اگر ورق آرزو بگردانی
ز خشم و کین دل آن جنگجو بگردانی
بجز تو از تو نشاری اگر کند طلبی
زقبله گاه دعا روی او بگردانی .

ز جان تالذت غم در نیابی
از آن نخل تمنا بر نیابی
بجایی دست زن در پایه عشق
که گر دستار جویی سر نیابی .

خود چه سان یابم ترا یا چون خبر گیرم بکوی
نی زبان گفت و گو دارم نه پای جست و جوی
از ملایم طبع محبوبی چنین این میکشم
وای اگر بودی سر و کارم بیار تند خوی
بی رخش از گل تسلی چون شوم بلبل نیم
تا بگلزارم نگه دارد فریب جست و جوی .

دلا تا مهر مهرویی نداری
هوای سرو دلجویی نداری
زباغ زندگانی بهره‌ات چیست
که باسروی لب جویی نداری
عجب آسوده‌ای گویا بدنبال
فریب چشم جادویی نداری
بدشنامی دل مارا بدست آر
که‌همچون‌ما دعاگویی‌نداری.

«۱» دین - ن - د

چنین که عهد بتان استوار نیست یکی / امیدوار بمن ناید از هزار یکی
مکش تمام سیاست کشان محنت را / برای عبرت مردم نگاه دار یکی
دوئی بمذهب فرمان (برای دین ۱) کفراست / خدا یکی و محبت یکی و یار یکی ·
مرگم رهاند از الم جاودانئی / با هیچکس نکرده چنین مهربانئی
جانم فدای نامه رسانی که باشدش / بعد از جواب نامه پیام زبانئی ·
دیدنت را دیده از حد میبرد نظارگی / مستی حسن تو دهشت میبرد یکبارگی
مژده غمخواران وادی محبت را که یار / هر کرا غم میدهد خود میکند غمخوارگی ·

ساقی بسبو دگر چه داری / بر خیز و بیار هر چه داری
ساقی سر و کار با کریم است / اندیشه خیر و شر چه داری ·
نامه صلحم بسی را پیچش جان است باز / رقعه ها چون مرغ دست آموز پران است باز
دلی را در بلا خرسند داری / که در زنجیر زلفش بند داری
مده نقد وفا نا مستحق را / که در پی چشم حاجتمند داری
خوشا حال تو ای ناصح که چندین / سر منع و زبان پند داری
نثاری او خطا پوش است ورنی / گنه چندان که میگویند داری ·
نهان در سینه دارم آفتابی / دل بیطاقت پر اضطرابی
اگر بتوان دمی ای دل بیارام / که بر من تکیه دارد آفتابی ·
ستمکارا دلت خوش باد هر چند / بدوران تو خشنودی نمانده است ·
باز بسرمه کرده‌ای چشم سیاه تا دگر / سر بدل که میدهی آن مژهٔ دراز را ·
من بنظاره‌ای شدم خاک ره تکاورت / بر سر دیگران (بر این ۲) شوکت ترکتاز را ·
حالی است درغمت دل حیرت ربوده را / کز خاطرم برد سخن سرگشوده را
تا غصه خون من نخورد ای بسا که من / نشنوده کرده‌ام سخنان شنوده را
این امتیازم از دگران بس که وقت خشم / بر من بود قصاص گناه نبوده را ·
زمکتوبت رسید اغیار را زخمی بدل کاری / نوازشنامه‌ام شد دیگران را خط بیزاری ·
از جور تو رفتند غریبان بوطنها / جز من که گرفتار تو بودم تن تنها
آنها که سخن در حق مردم بتو گفتند / بیم است که در حق تو گویند سخنها ·
خجالت است پیش تو از گناه مرا / مرنج از این که زبان نیست عذرخواه مرا
برای آن دل آزار چون هلاک شوم / که او بیاد تو آورد گاهگاه مرا ·
لطف تو نا تمام ز نقص تمام ماست / نا پخته کار ما ز طمعهای خام ماست
بودیم با تو یک شب و زان روزها گذشت / گردون هنوز در صدد انتقام ماست
پیغام ما جواب ندارد که پیش یار / قاصد ز ننگ آنچه نگوید پیام ماست ·

«۱» بران دل - (رجوع شود بدانشمندان آذربایجان ، ص ۳۷۳)
«۲» بران — ن - د

آن سرورا بگوئی که بیحاصل آمده است
روز از بوعده مانده شب در دل آمده است
در حشر کشتهٔ که شود از تو خون طلب
آن خون گرفته باز سوی قاتل آمده است.

تا غمـــــزه پاسدار لب نوشخند تست
دست هوس کشیده ز نخل بلند تست
باطره گو که خال بنا گوش را بپوش
کان فتنه دست پرور جادو کمند تست
من از کجا و صبر کجا مردم ای طبیب
دردم فزون ز داروی نــاسودمند تست
ای پند گو نمانده زما تا جنون بسی
جایی رسیده کار که موقوف پند تست
آن غمـــــزه‌را بخون نثاری اجازه ده
گر نا پسند خاطر مشکل پسند تست •

پر اضطراب دلم گرچه اهل صحبت نیست
زبزم خویش مرانش که از مروت نیست
زبان شکوه ندارم بپیش یار از شرم
باین تسلی دل میدهم که فرصت نیست •

زصبر رونقی ای دل بکار و بار تو نیست
توخود بکوش کسی چون بفکر کار تو نیست
هلاك عهد تو گردم که زندگی (آید ۱)
بدلفریبی (پیمان ۲) بی‌مدار تــو نیست
بگرد هر دل نومیــــد گشته دانستم
که تا امیدتری از امیدوار تو نیست •

غم تو تــازه نشد تــا دلم بباغ نرفت
برای تــفرقه رفت از پی فــراغ نرفت
بجسم الفت داغت ز جان فروتر بود
که جان برون زتنم رفت ونقش داغ نرفت•

کاری مکن که خود بخود آخرخجل شوی
هرگه که یاد آری از آن منفعل شوی

« ۱ » ابد ــ ظ
« ۲ » پیمان ــ د

حسن است و صد هنر بهمین دلمنه که تو
پیوند پاره ساز و محبت گسل شوی
لب بستم ازحدیث شکایت چه لازم است
گویم حکایتی که تو آزرده دل شوی
نوعی مباش عمر نثاری که گر کسی
جایی حکایتی بتو گوید خجل شوی .
پی صلحش نخواهم زود یاری درمیان افتد
که شوق افزون شود چون انتظاری درمیان افتد
بخود دادم قرار صبر بی او یکبو روز اما
از آن ترسم که ناگه روزگاری درمیان افتد
فغان کز دست شد کارم زهجرو(کا۱) سازان را
ز ضعف طالعم هر روزکاری در میان افتد
خیال است این نثاری ورنه کی جایی که او باشد
سخن ازهمچو من بی اعتباری درمیان افتد.
فغان از آنکه برم ناشسته طعنهٔ غیر
بیمانش آید و بی اختیار برخیزد
خلاف وعده چنان گشته ای که وصل طلب
زرهگذار تو بی انتظار بر خیزد .
بکویت پاکشان تاچند آیم حیرتی دارم
نخواهی چون مرا من هم نیایم غیرتی دارم.
همه اضطرابی ای دل حذری ز بیخودی کن
که حکایتی بجایی نکند سرایت از تو
ز اشارات دلبرم بنزاع خصم و ترسم
که ستیزه گرم گردد نرسد حمایت ازتو .
کمتر از پروانه ای در جانسپاری نیستم
گرنسازم جان نثار او نثاری نیستم
رحم برمن میکند دشمن تکلف بر طرف من حریف اینقدر بی اعتباری نیستم .

میرزا حسابی نطنزی

اول ولایتنینك آدمی زاده لاریدین دور . علوم ظاهری تحصیل قیلوبدور ، موسیقی علمیدا کوپ مهارتی بار ، اقسام تصنیف لارنی یخشی آیتوپ مشهور بولدی . فاما میرزالیغ همین اسمیدا بار .

« ۱ » کار ـ د

بوابیات اینك دوركیم :

۱٤٤ - میرزا حسابی نطنزی

از آدمیزادگان نطنز است. علوم ظاهری را تحصیل کرده و در فن موسیقی نیز مهارت زیادی یافته است. اقسام تصنیفهارا خوب گفته ومشهور شده است ولی میرزائی برای وی اسم بی‌مسمی است.
این ابیات ازاوست :

☆☆☆☆☆

نازم استغنای چشم عشوه پرداز ترا
گرد سرگردم نگاه سر بسر نازترا
سرکشی سرو سهی ازسر نهاد وخوب کرد
کان نمیزیبد جز سرو سرافراز ترا .
امشب کسی بحال من ناتوان نبود
احوال دل مپرس که او در میان نبود
دوشینه با وجود صد آزردگی دلم
در شکوهٔ تو هیچ بمن همزبان نبود
میشد که چند روز بسازد بما دلت
از ما ملول زود شدی وقت آن نبود
بی‌مهلت نگاه حسابی هلاك شد
مسکین چه کرده بود که‌هیچش امان نبود.
بخانه‌اش روم و این کنم بهانه خویش
که مست بودم و کردم خیال خانه‌خویش .
ای کرده میل صحبت شب داشتن بغیر
عیشت حلال باد که خوابم حرام شد .
برحسابی رشك دارد مدعی خوش صحبتی است
رشك بیهوده است برحسرت کش دیدارهم .
دو روزی دگر درد سر میبریم
ز کوی تو غوغا بدر میبریم

دل آورده‌ایم و گســون دامنـ ـ ـ ی
پر از پــــــاره های جگر میبریم •

حسابی بسار می‌آید بآیینی که میدانی
ترا دیدار ارزانی که من ازخویشتن‌رفتم •

از یکدو روزه هجر حسابی ز دست شد
هجران ندیده است عجب بی‌تحمل است •

کینه میورزند با حسرتکشان دور گرد
بخشد انصافی خدا پهلو نشینانت ترا •

بیا حاجت حسابی آرزده دل بر آر
یا همتی بدار که رفت از دیار تو •

تو مگرسگی‌حسابی که فرشته سیرتانت را
بهمه وفا که داری ز تو احتراز باشد•

زین بزم برون رفت و نکو رفت حسابی
کازرده دل آزرده کند انجمنی‌را •

مولانا حزنی اصفهانلیغ دور ، کوپ فضیلتلی بار ، یخشی ملادور • باوجود زهد و صلاح طرفه بیقید و لاابالی کیشی دور • (وقوع ۱) روشیدین بهره‌مند و اشعاری دلپسند ایرور• بو ابیات اول صلاحیت آثارنینک دور کیم :

۱۴۵ ـ مولانا حزنی

از اصفهان است . بسیار فضیلت دارد و ملای خوبی است . با وجود زهد و صلاح بیقید و لاابالی است . ازروش وقوع بهره‌مند است و اشعار دلپسند دارد .

این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆☆

شب کجا بودی که آتش دردل احباب بود
ریزهٔ الماس درچشمم بجای خواب بود •

« ۱ » وقوعی ـ ن

دوچار خاطر آسودگان عیش مباد
ملالتی که شب وروز درسراغ من‌است •
بیچاره من که این همه امیدواریم
بعداز هزار سعی بحرمان قرار یافت •
زمانه کینه ز یاران بیوفا کشد آخر
چه شد دو روزی اگر دیرشد شتاب‌ندارم •
خرقه بر آتش نهم تابوی ایمان بشنوی
از کهن دلقی کزو یك تار بی‌زنار نیست •
بعد ازاین گر بنصیحت دلت آزارم بد
وز بد و نیك تو حرفی بزبان آرم بد
از من و عاشقیم ننك چرا باید داشت
برقیبان اگر این سلسله نگذارم بد •
دیگر شکست خاطر افگار من مکن
پر دلشکسته‌ام دگر آزار من مکن
من دانم و غمش غم او داند و دلم
ناصح تو فکر نیك وبد کار من مکن •
دی بصد حیله تسلی تودادم حزنی
باز با چشم پرآبی که توداری چه کنم •
غمزه‌را جان فرومایه نیامد بنظر
ورنه بیچاره دلم گوش بفرمان تو داشت •
در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت
یاد زندان که دراو انجمن آرائی هست •
چه‌شد‌حرفی بگو شاید دلم خالی زغم گردد
بانداك گرمئی‌معلوم ازاستغنا چه کم گردد •
من‌که انگشت نما بودم ازآن کو رفتم
بعد ازاین تیر بلارا که نشان خواهد بود •
دل همین درماندگی دارد که درروز جزا
ازتو چون راضی کند یارب‌خدای‌خویش‌را •
مبارك باد ای دل باز درآتش نشستنها
عنان اختیار از دست بیدردی گسستنها

تو و آن بر شکستنها و خونم در جگر کردن
من و صد خار حسرت هر زمان در دل شکستنها .

چون دل بشکوه لب بگشاید بگو که من
شرمنده از کدام وفای تو سازمش .

حدیث مرگ حزنی دوستان عمدا بگوئیدش
ببینید این سخن اورا پریشان میکند یا نه .

بسکه مشتاقم بدین حرمان که می بینی هنوز
از سخن سازان حدیث وصل باور میکنم .

اکثر مقطعلاریدا (اور ۱) منعین التزام قیلور :

در بیشتر مقطعها منع خویشتن را التزام میکند :

✡✡✡✡✡

حزنی این عشق است نی افسانه چندین شکوه چیست
لب بدندان گیر و دندان بر جگر نه باك نیست .

کوی اورا بضمانت خود نگرفتی حزنی
غرض از ناله بود گوشهٔ صحرائی هست .

هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن
که وقت گریه های درد دل پرداز میآید .

ز قتل من بفسونت تو نگذرد حزنی
هزار مصلحتش بیش در هلاك من است .

دگر حزنی دلت گویا سپند آتشین روئی است
وگرنه چیست این بی اختیار از جای جستنها .

آه از این سرکش که گرخودرا بر آتش مینهم
غیر از این حرفی نمیگوید که حزنی دود چیست .

مولانا شجاع کاشانلیغ دور ، بی تعین و نامراد کیشی دور .
طرز شعریدا تازه لیغ بار . بو ابیات انینك دور کیم :

۱۴۶ ــ مولانا شجاع

« ۱ » اوز ــ ظ

از اهل کاشان و شخصی گمنام و نامراداست.
در طرز شعرش یکنوع تازگی هست . این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

ای دل اهلیت آدم‌نه‌تو داری ونه‌من ... زوش مردم عالم نه تو داری ونه من
ای قوی پنجه برو چنك میفکن بدلم ... که ضعیف‌استو همین‌دم‌نه‌توداری‌ونه من
گفتمت دم مزن از عشق‌دلا نشنیدی ... این زمان خاطر خرم نه‌تو داری‌و نه‌من
دل که بی رخصت‌ما کشته‌او گشت‌شجاع ... شرط آن است که‌ماتم نه‌توداری‌ونه‌من.
بسامان خو گرفتم‌خانه‌سوزی کو که‌از شوخی ... باانداز نگـاه اول از سامانم اندازد
شجاع‌از باکدامانی‌ملولم کوجگرکاوی ... که لختی خون‌دل‌ازدیده‌دردامانم‌اندازد.
نه توبیرون روی‌ازدل‌نه خیالت ز نظر ... این‌چه جا بود که‌درچشم‌و دل‌ما کردی .
توئی که آتش عشق ترا نمود نباشد ... هزار خانه‌بسوزی چنانکه دود نباشد .
با دام شیر شکارانه نمیآیـی پیش ... مگر این صید بچشم تو زبـون‌میآید.
زمانه پای طلب کاش میبریـد مـرا ... کـه پا بگلشن کویت نمیرسید مرا
مرا ز پای درآورده‌ای‌چه‌خوش میبود ... که خاز عشق تو در پا نمیخلید مـرا
چه کم ز شحنه رسوا پرست‌عشق‌شدی ... اگر بدار محبت نمیکشید مـرا .

مولانا حیرتی با وجود (مردی‌لیق ۱) کوپ تبرالار ایتدی ، فسق و فجورغه زیادمایل و طالب کیشی ایردی. سؤال آیتمیشلار کیم نه سببدین کناه‌غه بویانکلیغ‌مشغول‌ایرورسین ؟جواب بیرمیش کیم امیرالمؤمنین علی‌علیه‌الصلوة والسلام محبتی دین اوزکا کناهم‌غه شفیع قیلمـاس مین کیم روز جزا کورکای مین کیم مینی معاف توتغایلارمو ؟
خوب قصیده کوی دور . بوقصیده‌سی کوپ مشهوردور ویخشی آیتوپدور کیم :

۱۴۷ - مولانا حیرتی

بااینکه از اهل مرو بود تبراها کرد ؛ بفسق وفجور سخت مایل بود.
از وی پرسیده بودند که چرا اینقدر گناه میکنی ؟ جواب داده بود که‌برای گناهم جزدوستی امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام چیزی‌را شفیع‌قرار نخواهم داد.

«۱» مروی‌لیغ – ن

میخواهم ببینم روز قیامت مرا میبخشند یا نه .

قصیده سرای خوبی است و این قصیده‌اش خیلی شهرت دارد و خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

خدا مرا بوصال تو دلربا برساند — هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند
بمن چو نامه نویسی نویس برسر نامه — که قاصدش بسر کوچهٔ بلا برساند.

بو ابیات هم انکلار نینك دور گیم :

ابیات ذیل هم از او است :

☆☆☆☆☆

ما جفا پرورد عشق و تو جفاجویی چنین
با که خواهی ساخت گر با ما نخواهی ساختن .
من آن نیم که به بی مهری از تو روی بتابم
ترا خدا بدهد مهر اگر نداشته باشی .
ماند در زلف تو دل وای بر آن صید ضعیف
که بدام افتد و از خاطر صیاد رود .

شیخ علی نقی کمره فاضل لاریدین دور . خوش صحبت و بی بدل بیکیت دور ، خاص و عام بیرله یخشی سلوکی مرعی توتار .

سلیقه‌سی شعردا زیاده خوب دور، انداق کیم مولانا محتشم اینك بابیدا آیتو بدور کیم :

فردا که علی نقی بیاید — من رتبه شعر وا نمایم .

بو ابیات شیخ مذکور حضرتلاری نینك دور کیم :

۱۴۸ - شیخ علی نقی

از فضلای کمره است . جوانی است خوش صحبت و بی‌نظیر و با خاص و عام رفتار خوبی دارد .

سلیقه‌اش در شعر بسیار خوب است چنانکه مولانا محتشم در حق وی گفته است :

فرداکه علی نقی بیاید   من رتبهٔ شعر وا نمایم .

این ابیات از او است :

زان لب ببوسه وعده دگر میدهد مرا   تب دارم وطبیب شکر میدهد مرا.

در بار سر شکم همه پر گاله خون است   این قافله را راه مگر برجگر افتاد .

بند فریب بردلم ای پند گو منه   کس تار عنکبوت براخگر نبسته‌است.

زبسکه خوی تو فرمود مکث شعله‌آه   هزار جازجگر تازبانم آبله کرد.

شبی جدازتو بر بستری قرار ندارم   که‌تکیه بردم شمشیر آبدار ندارم.

کمتر شراب لطف که پرشد ایاغ ما   روغن چنان مریز که میرد چراغ ما

کردی سفید چشم نقی را ز انتظار   این بود پنبه‌ای کـه نهادی بداغ ما.

میرسدم بگوش‌دل‌ناله کوس رحلتی   یارو‌داع میکند صبرو شکیب همتی

ایکه نکرده در دلت سوز محبتی اثر   هر نفس آتشی مزن در دلم از نصیحتی

ازپی دل نرفته ای دل بفسون نداده‌ای،   سیلی غم نخورده ای‌میشنوی حکایتی.

ازجلوه‌ات پای‌دلم هرلحظه‌در گل میرود   وه‌وه‌چه‌نیکو میروی کزرفتنت‌دل میرود

درقتلگاه عشق اگر برخاك میافتد تنم   اماسرپر آرزو همراه قاتل میرود.

دست و پایی میتوان‌زدبنداگر بر دست‌و پااست

وای برجان گرفتاری که بندش بر دل‌است .

بـوالهوس طی بیابـان مشقت نکـند

قطع این مرحله جـز پـای محبت نکند

عشق همـدرد زلیخا بکند یـوسف را

مـرضـی نیست محبت کـه سرایت نکـند

آنچه بـاجان نقی کـرد تمنای وصـال

بـا دل دو ز خیان حسرت جنت نکند .

چه عجب گر حذر از شعلهٔ دلها نکنی

کـــــه تو بیباك ز شمشیر محابا نکنی

نقـد دلهـا بـری آنـگاه بـتقریب حیا

سـر بپیش افکنی و چشم ببالا نکنی

سر تمکین تو گردم که بدین شوخی اگر

از بهشتت گـذرانند تمـاشـا نکـنی

آنچنان غره بحسنی که میان عرصات

بکشی خنجر خونریزی و پروا نکنی

چاکهادر دلم‌انداز که‌از شوخی‌طبع　　بر تن‌خود(بدری۱)جامه(که۲)گرا ینهانکنی
نقی‌این گریه که برگرددلت میگردد　　شهرو یران کند ارروی بصحرانکنی .
دور ازلب‌تو گرهمه‌از جوی‌جنت است　　آبی نمیخوریم که آتش نمیشود .

حیدر کلیچ خراسانلیغ دور ، شاعر عاجز تقریر (ایدی ۳) .
استادمیز میر صنعی علیه‌الرحمة دین استماع ایتدوم
آیتوردی کیم بیرکون شعرا بیرله مسیر ایردوق ، مولانا
حیدرغه راست کیلوپ بیر بیتی‌نك معنی‌سین استفسار قیلدوق ؛ مولانا معنی تقریریدا
عاجز بولوپ بو (مطلعی ٤) بدیهه آیتدی کیم :

۱٤۹ - حیدر کلیج (٥)

از شعرای خراسان است . در تقریرو بیان عاجزبود .
از استاد ما میر صنعی‌علیه‌الرحمة شنیدم که‌میگفت‌روزی باشعرا گردش
میکردیم ، بمولانا حیدر بر خوردیم و معنی یکی ازابیاتش‌را پرسیدیم .
مولانا در تقریر معنی عاجز مانده بالبدیهه این مطلع را گفت :

☆☆☆☆☆

چنان‌طوطی‌صفت‌حیران آن‌آینهٔ‌رویم　　که میگویم‌سخن‌امانمیدانم‌چه‌میگویم .

بیر مطلعی‌غه اویانکلیغ معتقد ایرمیش کیم‌دیرلار مولانا دین بیر کتاب‌فوت
بولور ، همخانه‌لاریدین بیر اوغه‌کمان قیلور ، کیشی سراسیمه کلام الله‌غه‌قسم یادقیلور
ایرمیش ، مولانا آیتورمیش کیم مینیم مطلعیم‌غه یمین قیلور سانك قبول‌قیلارمین .
اول مطلع بو دور کیم :

یکی از مطلعهایش آنقدر عقیده داشته که گویند وقتی کتابی از وی
مفقود شده بود و مولانا در این باب یکی از همخانگانش

«۱» بدری ـ د
«۲» س ـ ن ـ د
«۳» در ـ ن ـ ایردی‌ـ حاشیهٔ نسخه (ن)
«٤» مطلعی ـ ظ
«٥» سام میرزا گوید : حیدر کلیچه‌پز از شهرهرات است‌در اوایل‌بکلیچه پزی اوقات میگذرانید
و بعد ازآن‌میل شاعری‌کرد و شعر بسیار گفت . چون‌عامی بوداکثرسخنان خود را نمیفهمید (تحفهٔ سامی،
چاپ وحید ، ص ۱۱۳) .

گمان میبرد . آن شخص سراسیمه بکلام الله قسم میخورده ولی مولانا میگفته اگر بمطلعم قسم بخوری قبول میکنم . مطلع این است :

☆☆☆☆☆

دلامجنون صفت خود را خلاص از قیدعالم کن
ره صحرای محنت گیر ورو در وادی غم کن.

شاه جنت مکان مدحیندا بیرقصیده آیتوبدور، پادشاه قاشیغه بارغاندا آیتمیشلار کیم نه کیشی سین ؛ آیتمیش کیم «دلا مجنون صفت» صاحبی مین .

اول قصیده‌دا بیر لغز ایتوبدور . لغز بو دورکیم :

قصیده‌ای در مدح شاه مرحوم گفته بود ؛ چون بحضور پادشاه رسیده از وی پرسیده‌اند تو کیستی ؟ گفته صاحب قصیده «دلا مجنون‌صفت» هستم. در آن قصیده لغزی گفته و آن این است :

☆☆☆☆☆

آن چیست کاهنین دل وسیمین برآمده — خونریز چون بتان پری پیکر آمده
هاروت وار رفته گهی سرنگون بچاه — گاهی زچه چو یوسف مصری بر آمده
در بر فکنده جوشن و برسرنهاده خود — پا کرده استوار و بقصد سر آمده
آنرا که بر تن آمده افتاده از کمر — وانرا که بر سر آمده از پا در آمده
بسته برای خدمت شاهان دو جا کمر — حلقه بگوش خسرو دین پرورآمده.

بو ابیات هم اینك دورکیم :

این ابیات نیز از او است :

☆☆☆☆☆

درد و غمت که بهر دل ریش مرهمند — یاران همنشین و رفیقان همدمند
افسوس از ان کسان که ندانند اینقدر — کز عمر آن خوش است که یك لحظه باهمند
حیدر مجوی از همه کس در جهان وفا — از بهر آن که اهل‌وفا در جهان کمند.

مولانا طوفی تبریزلیغ دور . شاعرلیغی بولمادوغیدین بورون سراجلیق شغلیغه اشتغال کورکوزور ایردی و حالا ایتورلارکیم اول (ولایتیدا ۱) ارباب نظم مولانانی مسلم توتارلار . واقعا

«۱» ولایتدا سط

صاحب سلیقه و افتاده کیشی دور .
بلدهٔ لاهجاندا مولاناغه اوچور کیلدوق ، اوقاتین کیمیاگرلیغ غه صرف قیلور ایردی ؛ با وجود عدم ادراك اول فن‌دا رساله بتیمیش ایردی . بو حقـیر دیـن امتحان یوزی دین: «حجری چند کلس دارد ؟ » دیو سؤال قیلدی . بنده آیتدوم کیم: سین حجرنی بیان قیلغاندین صونکرا فقیر هم تعداد کلس نی تقریر قیله الغای مین . حجرنینك معنی سین معلوم قیلمادوغی معلوم اولوندی . زیاده ساده لوح کیشی دور .
بهمه حال یخشی اشعاری بار . بو ابیات اول جمله دین دور کیم :

۱۵۰ - مولانا طوفی

از اهل تبریز است ، چون شاعری نداشت بسراجی اشتغال میورزید . گویند اکنون در آن ولایت ارباب نظم مسلمش دارند . درواقع شخصی صاحب سلیقه و افتاده است .
در شهر لاهیجان بوی برخوردم ، اوقاتش را بکیمیاگری میگذرانید و در آن فن رساله‌ای هم نوشته بود ولی نمیفهمید . بعنوان آزمایش ازمن پرسید : «حجری چند کلس دارد ؟ » گفتم: تو حجر را بیان کن تا بگویـم چند کلس دارد . و معلوم شد که معنی حجر را نمیداند . شخصی بسیار سـاده لوح است .
بهرحال اشعار خوبی دارد و این ابیات از آن جمله است :

☆☆☆☆☆

محبت یاد گیر ای بیمروت از خیال خود
که نگذارد مرا دور از تو یك ساعت بحال خود
بدست عجز جرات کرده میگویم دوصاحی
که درشرم ابد دارد مرا فکر محال خود
جوان باید که عاشق‌دوست درد دل‌شنو باشد
نه بدخوئی که با او عرض نتوان کرد حال خود .

تیر تغافل تو بجان خورده میروم
دانسته باش کز تو دل آزرده میروم
بدخوی التفاتم و عادت پذیر لطف
تاب تغافل تو نیاورده میروم ؛
ببین چه بیگنهم کز پی تلافی جور
بآشتی است هوس خوی تیزجنك ترا .
درتب غم از عرق شستیم داغ خویش را
آب دادیم آتشین گلهای باغ خویش را .
بمحشر مایه رشک دگر باشد رقیبان را
که خواهند از تو ایشان دادو من خاموش بنشینم .
از حرف تهمتی که تو آزرده خاطری
طوفی خبر ندارد از آنها بجان تو ؛
بازم شکاف سینه ز تیغ نگاه کیست
روز دلم سیاه ز چشم سیاه کیست
دل در وفا و عهد تو بستن گناه من
بیگانگی و عهد شکستن گناه کیست
از راه عهد پای وفا چون کشید یار
چشم امیدواری طوفی براه کیست .
گریه بیش از همه برکشتهٔ عشق تو کنند
گر بدانند که بسمل شدهٔ خنجر کیست .
ترا محبت من گرم کرده میدانم
که اختلاط تو بامن باختیار تو نیست
تو از کجا و محبت کجا و مهر کجا
بمن گذار که کار من است کار تو نیست .
شود هر گلبنی رشك نهال وادی ایمن
گراز خاکسترم گردی صبا بر گلشن افشانده .

فصیحی تبریزی

مولانا شریف بیرله معاصر بلکه مقارن ایردی . اکثر غزللارنی بیله آیتوپدورلار . واقعا طبعی مولانا شریفدین ارتوغ بولماسا کم هم ایرماس .
بو ابیات انینك دور کیم :

۱۵۱ ـ فصیحی تبریزی

معاصر مولانا شریف و بلکه مقارن او بود و اکثر غزلهای خودرا باهم سروده‌اند. درواقع طبع این شاعر اگر ازطبع مولاناشریف‌قویتر نباشد ضعیفتر هم نیست .

این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆

بقتلم گر شتابی کرده باشی	چه (لطفی۱) بیحسابی کرده باشی
شهیدان تو بیرون از حسابند	توهم باخود حسابی کرده باشی
دلا نیکت نکردآن غمزه بسمل	مبادا اضطرابی کرده باشی.

جذبهٔ شوق بحدی است میان من و دوست

که اگر من نروم او بطلب می‌آید .

ای گل نه‌همین معرکهٔ من بتو گرم است

هنگامهٔ صد سوخته خرمن بتو گرم است

گرم است بهم پشت رقیبان بی قتلم

ای آه جگر سوز دل من بتوگرم است

سرحلقهٔ ماتمزده همائی تو فصیحی

بخروش که هنگامهٔ شیون بتوگرم است.

مولانا هلاکی همدانی

راست سلیقه و هموار شاعر دور . شاهزاده جهانبانلیق بهرام میرزا خدمتیدانشو و نما تاپدی .

اقسام شعرنی ایتور ایردی . بقدر مولویتی هم‌بار ایردی شوق و ذوق اتلیق بیر کتاب آیتدی ، و الا بیر بیتدین اوز کا کیم هوا برودتی و قار کثرتی بابیدا آیتوپدور هیچ بیتی مشهور بولمادی و اول بیت بودور کیم :

---

۱۵۲ - مولانا هلاکی همدانی

شاعری خوش‌سلیقه و هموار است. در خدمت شاهزاده بهرام میرزا

«۱» لطف ـ ن

پرورش یافت .

هرگونه شعر میگفت وتاحدی مولویت هم داشت. کتابی بنام «شوق وذوق» منظوم ساخت ولی بجز یك بیت که در بیان سردی هوا وزیادی برف است هیچیك ازابیات آن شهرت نیافت و آن بیت این است :

☆☆☆☆☆

در لحاف فلك افتاد شکاف — پنبه‌ها ریخت ازاین کهنه لحاف .

بوغزلنی یخشی آیتوبدور کیم :

این غزلرا خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم
گر غمی از تونبوده است الم داشته‌ایم
هیچگه شرح جفای تو نکردیم رقم
حرف سودای تو پنهان ز قلم داشته‌ایم
نه زغم بوده شب هجر تو بیداری ما
چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
شمع گریان ومن ازدیدهٔ تر اشك فشان
همه شب تا بسحر ماتم هم داشته‌ام
خوی ما با ستم یار چنان بوده که یار
لطف میکرده و ما چشم ستم داشته‌ایم
میرسیده است جفای توکم و بیش بما
نه غم بیش و نه اندیشهٔ کم داشته‌ایم .

دیوانه‌لیغ آزاریغه خرسند بولوپ مجنونغه کنایه آیتماق بابیدا بو بیتنی کوپ یخشی آیتوپدور ، اگرچه مولانای مشارالیه اوزی معتقد ایرماس ایردی کیم :

این بیترا درباب خرسندی ازآزار دیوانگی وکنایه گوئی‌ازمجنون بسیار خوب گفته اگرچه خود وی بدان عقیده نداشت :

☆☆☆☆☆

لذت دیوانگی درسنك طفلان خوردن است
حیف مجنون‌را زاوقاتی که درهامون گذشت.

بوایکی بیت هم اینیك‌دور کیم :

این دوبیت هم ازاواست :

☆☆☆☆☆

پرخون جگر باد مرا چشم تر ازتو تامهر و وفا چشم ندارم دگر ازتو.
خاطر از بیتابیم رنجید دلدار مرا اضطراب شوق برهم زد سرکار مرا.

بو مقطع‌نی هم موافق آیتوبدور کیم :

این مقطع‌را هم مناسب گفته است :

☆☆☆☆☆

توطور من همه‌دانی وبگذری بتغافل هلاك طور توگردد هلاکی همدانی.

بنه همداندا فوت بولوپ مزاری شاهزاده حسین علیه‌التحیة والسلام استانه سیدا دور.

وفاتش نیز درهمدان اتفاق افتاده وقبرش درآستانهٔ شاهزاده حسین است.

☆☆☆☆☆

قاضی احمد فکاری

فاضل ومقبول ومعقول کیشی‌دور. اردوی معلا نیکان و پاکان‌نی‌بیله مخصوص ومربوط ایردی.
شعردا عالی‌طبعی بار، بوابیاتدین‌ظاهربولور کیم :

۱۵۳ - قاضی احمد فکاری

شخصی فاضل و مقبول و معقول است. وبانیکان وپاکان اردوی معلا ارتباط داشت.

درشعر طبعی بلند دارد چنانکه ازابیات زیر معلوم میشود :

✿✿✿✿✿
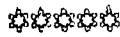
چه خوش است ازتو خشمی که ز روی ناز باشد
که بجز چون درآیم در صلح باز باشد
بحریم وصل شوخی که فرشته ره ندارد
کند آرزو فکاری که ز اهل راز باشد.

دم سپردن جان است در چنین وقتی
برای خاطر دشمن زمن کنار مکن
برغم تست فکاری رقیب بزم نشین
نگفتمت که ازاوشکوه پیش یارمکن.
نازاگرخانه نشین‌ساخت ترا باکی نیست
که نیاز منت از خانه برون میآرد.
غمت تا با دلم همخانگی کرد
دگر از بیغمان بیگانگی کرد
با فسونش بدام آورده بودم
دل بیطاقتم دیوانگی کرد
بلند اقبالی دشمن بلا بود
و گرنه کوهکن مردانگی کرد.
بجزرقیب که درآرزوی مرك من است
کسی زحال من نا توان خبر نگرفت.
بی اعتدالی توفکاری ز حد گذشت
گر کشته میشوی گنه قاتل تو نیست.
از حد مبر جفا که چو نومید گشت دل
ترسم ز آرزوی تو قطع نظر کند
کی داشتم گمان که بافسون مدعی
بامن وفا ومهرتو این رنك بر کند.
زین پیش گریه را اثری بود در دلش
چندان گریستم که در آن هم اثر نماند.
یکدم غنیمت است فکاری وصال دوست
تا بر سر از فراق چه آید دمی دگر.
دل از آن بخاك غربت قدم استوار دارد
که هزار نا امیدی ز دیار یار دارد.
دور ازتو اجل چارهٔ من میکند آخر
در گوشه غم دلخوشی من بهمین است.
نظر بروی نکو گر گناه خواهد بود
چه نامه‌ها که بمحشر سیاه خواهد بود.
یك لحظه تسلی ده این دیده تر باش
گو دیده بدخواه پر از خون جگر باش
صد جا زتو گرم است دلا مهر که رشك
ای سوخته داغ وفا سوخته‌تر باش
شاید که شود ساخته کار شب هجران
ای گریه مدد کار دعاهای سحر باش
از خانه برون آمده پروای که دارد
گو خانهٔ صد خانه نشین زیرو زبر باش
آمد ز سفر روشنی چشم فکاری
ای مدعی از رشك مهیای سفر باش.

فکری اوردوبادی

لوند و شاعر مشرب کیشی دور . فقیرانی کورمای مین
و الا عاشقانه اشعارین کوب کوروب مین .
لسانی نینك بو غزلین کیم :

شب دوراز او اجل رك جانم گرفته بود
کارم ز دست رفته زبانم گرفته بود.

تتبع قیلوب بو بیت نی یخشی آیتوب دور کیم :

۱۵٤ - فکری اردوبادی

شخصی بیقید و شاعر مشرب است . فقیر او را ندیده‌ام ولی اشعار عاشقانه‌اش را خیلی دیده‌ام .

این غزل اسانی‌را که گوید :

شب‌دور از او اجل‌رك جانم گرفته بود   کارم‌زدست‌رفته‌ز بانم گرفته بود.

تتبع کرده و این‌بیت را خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

تاری ز کاکل تو بدست رقیب بود   پنداشتم اجل رك جانم گرفته بود.

بو ابیات هم انینك دور کیم :

این ابیات هم از او است :

☆☆☆☆☆

گفتی ز هجر می نهم‌ت‌داغ بـر جگـر
صد داغ بر دل‌است مرا این یکی دگر .
بسرخی نیست حاجت‌سر سخن طومار شوقم‌را
که سرتا پا ز خون دل نوشتم داستان خود .

بو مطلعی هم رنگین ایرور :

این مطلع هم که گفته‌است‌رنگین است :

☆☆☆☆☆

اگرمژاشك گلگون شده لاله گون زمینها
نتوان شدن پریشان گل عاشقی‌است اینها

ملکی بیك سرکانی

سرکان همدان تابعی بیر قصبه دور ، مولانای مشارالیه اندین‌دور . زیاده خوش صحبت و مهربان و مورع و پاکیزه روزکار کیشی دور . موندین اوزکاکیم سفر ایتمایوبدور هیچ تصوری داغی یوقتور. علوم ظاهری تحصیلیدا سرآمد امثال واقراندور .

بوابیات اول ورع آثار نینك دور کیم :

---

۱۵۵ - ملکی بیلکسر کانی

سرکان قصبه ایست از توابع همدان و این شاعر از آنجااست . شخصی بسیار خوش صحبت و مهربان و پرهیزکار و پاکیزه روزگاراست وجزاینکه مسافرتی نکرده هیچ عیبی ندارد . در تحصیل علوم ظاهری سرآمد امثال و اقران است

این ابیات از اوست:

☆☆☆☆☆

امید که هرگز بدل خوش ننشیند　　آنکس که ترا گفت که بامن ننشینی.
بسکه دامان کشی ازدست من بی سامان　　خاك برسر کنم ازدست تو دامان دامان.
بی تودلگیرم زعالم گرچه دلگیری زمن　　من بغایت تشنهٔ وصلم تو گر سیری زمن.
تیری زکمان تودلم خواست نیامد　　دل خواست که آسوده شود راست نیامد.
عشقم از پرده ناموس برون بردو هنوز　　شهرت من بصلاح است زهی رسوائی.

از آن برداغ جان مرهم نمیخواهم که میخواهم
بسوزد تا قیامت جانم از داغ تمنایش

دیار عشق را ملك غریبی یافتم ملکی
همه فرهاد و مجنون و حشیان کوه وصحرایش.

این نکته بس زعشق که بعداز هزار سال
شیرین لبان حکایت فرهاد میکنند.

گر چون گلش گلی زگلستان بر آمدی
جانها بجای نالهٔ زمرغان بر آمدی

گر داشتی بقتل کسی تیغ او سری
هردم هزارسر زگریبان برآمدی

مجنون جدا زلیلی اگر داشتی حیات
یکبار ناله ای زبیابان بر آمدی.

مولانا ضمیری همدانی مولانا حیرانی اوغلیدور . اگرچه قمی الاصل دور والا همدانی لیغغه کوپ شهرتی بار . درویش نهاد ومنصف وافتاده کیشی ایردی ، بیخشی رمالهم بار ایردی .

اوایلده شاه جنت مکان نینک مجلس سامی سیغه بارتاپوپ متردد بولورایردی؛

بیر ایکی بیت شامتی‌دین کیم اهل مجلس‌غه کنایه بلکه صریح ایردی مجلس بهشت آیین دین منع بیوردیلار. اول ابیات بودور کیم :

۱۵۶ ـ مولانا ضمیری همدانی

ولد مولانا حیرانی‌است. گرچه اصلا قمی است ولی بیشتر به‌همدانی بودن شهرت دارد. شخصی بود درویش‌نهاد ومنصف وافتاده ورمال خوبی هم بود.

دراوایل بمجلس شاه مرحوم بار یافته تردد میکرد؛ ازانجوست یک دوبیت که نسبت باهل مجلس کنایه وبلکه صراحت داشت از آن مجلس بهشت آیین منع فرمودند. آن بیتها این است :

☆☆☆☆☆

همه حافظ فلان ماهیچه | همه درویش رمز بغرایی
گه دلالی‌ودف کشی صدبار | بهتر از شاعری وملایی.

بقیهٔ عمرینی همدان گوشه‌سیدا کیچورورایردی.
بوبیتی نینک عظیم شهرتی بارکیم :

بقیهٔ عمررا درگوشهٔ همدان بسرمیبرد .
این بیت که گفته است شهرت بزرگی‌دارد :

☆☆☆☆☆

من بوادی مردم و مجنون بحی ای ابر غم
گریه برمن کن که مجنون نوحه‌گرداردبسی.

بو بیت‌نی‌هم یمان آیتماپدور :

این بیت‌را هم بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

میروی جلوه کنان بیخبر از اهل نظر | روش مردم این شهر چنین است مگر.

مگو وقتی پی سوزان دل ازکویش چه‌آوردی
چه‌آوردم ز کویش پاره‌ای خاکستر آوردم .

هم همداندا فوت بولوپ امام‌زاده اسمعیل ع استانه‌سیندا مدفوندور .

وفاتش هم در همدان اتفاق افتاده و قبرش در آستانهٔ امامزاده اسمعیل است.

☆☆☆☆☆
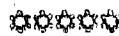
حافظ صابونی

قزوین‌لیدور. (پیر۱) باصفا بویانکلیغ آزواقع بولور ؛ باوجود کبر سن زیاده شکفته و کوچك دل کیشی ایردی.
بوحقیر اوایل شبابدا شرف صحبت لاریغه مشرف بولوپ یکه بیت‌لارکیم باش اوزاوایردی صلاح اصلاحلاریغه یتکوزوپ‌ایردوق واشعارلطیفلاری افاده سیدین مستفید بولورایردوق.
اقسام شعرنی انواع تیل بیله آیتورایردی. یدی اصطلاح بیرله بیر قصیده خان احمد مدحیدا آیتمیش ایردی ، زیاده خوب واقع(اولمیش۲) ایردی .
اکثر اوقات اوز اصطلاحلاری بیرله شعر آیتور ایردی. هم اول طوردااتکلار نینك‌دورکیم :

۱۵۷ - حافظ صابونی

ازقزوین است. چنین پیر باصفا کم پیدا میشود ؛ بااینکه سن زیادی داشت بسیار شکفته و کوچك دل بود.
حقیر در اوایل جوانی بشرف صحبتش مشرف شده ابیاتی‌را که میگفتم باصلاحش میرسانیدم وازاشعار لطیفش استفاده میکردم.
همه‌گونه شعر بزبانهای مختلف میگفت. درمدح خان احمد قصیده‌ای بهفت لهجه‌ساخته بود که‌بسیارخوب‌شده بود. اغلب بلهجه خودشان شعر میگفت واین اشعار ازآنها است :
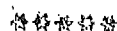
☆☆☆☆☆

«۱» پیر ـ ن
«۲» بولمش ـ ب

مره ز تازه ولی شیشهٔ کلاو هاده کلاو چو هادهیم شیشه او بلو هاده (۱)
(سرك۲) پیر تره اومن چهجنك ویراهی مه عاشقام وته دیوانهٔ سر ماهی •
هر گه که کاکل آن (وله ۳) بوشانهمیزنی ازرشك شانهایش دلم اشانه میزنی (٤)
زاهد که عشقبازی حافظ ره طعنه(زی٥) دیوانه اینه خوشتره تو (زانه ٦)میزنی.
چو بلبل این همهافغان زسرو (نورسیمی۷) اگر چوغنچه گریبان درم حق(اودسیمی۸)

مولانا سائل

همدان جلکهسی نهاوندا تلیغ قصبهدین دور • علوم ظاهریدا کوپ زحمت تارتمیش ایردی و باطنیدا هم کوپ حالتی بار ایردی •

گاهی بیخودلیغلار قیله باشلار ایردی ، اولوس اول حالتی جنون دیو زنجیر بیله بغلاپ ملاحظه قیلورلار ایردی • عاقبت باشیغه جنون داغین یاقیپ ناسور بولوپ سبب فوتی بولدی •

اوایلدا سادات لاله سلسلهسیدا وابسته بلکه دلخسته ایرمیش • مطلوبی اسمیغه مناسب بورباعی نی یخشی آیتوپدور کیم :

۱۵۸ ــ مولانا سائل

ازقصبه موسوم به « نهاوند » جلگه همدان است • در علوم ظاهری بسی رنج برده بود ودرعلوم باطنی حالت زیادی داشت .

گاهی بعض بیخودیها از وی سر میزد ، مردم آنرا بجنون حمل کرده

«۱» درنسخهٔ متن کلمات این اشعاررا چنین حرکه گذاری کرده‌اند : « مره » بفتح میم وراء ، « ولی » بضم واو ، « کلاو » بضم کاف ، « دهیم » بکسر دال وها وفتح یاء ، « اوبلو » بفتح هر دو لام وکسر باء ، « سرك » بفتح سین و راء ، « پیر » بکسر پا وفتح یاء ، « تره » بضم تا و فتح راء ، « اومن » بفتح همزه ومیم ، « ویراهی » بکسر واو ، « مه » بفتح میم ، « ته » بفتح تاء ، « سر » بفتح سین و کسر راء ، « وله » بضم واو ، « دلم » بضم لام ، « درم » بکسر دال و ضم راء •

«۲» سرك ــ ن

«۳» داله ــ ن

«۴» چهدانه اینه سبب زنخدانش اوکنه مرغ هوس ره راه دل این دانه میزنی ــ ن

«۵» مزنی ــ ن

«۶» زانه ــ ن

«۷» نورسهی ــ ن • نورسهی ــ د

«۸» اورسهی ــ ن ــ د

اورا بزنجیر می‌بستند. عاقبت بسرش داغ جنون نهادند، تولید ناسور کرد و بمرگ منجر شید.

دراوایل‌در سلسله‌سادات لاله وابسته‌ودلخسته بوده واین رباعی‌را مناسب نام محبوبش خوب گفته است ؛

☆☆☆☆☆
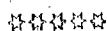
ای روح تو باغ حسن را لاله آل
آل است عذار دلکشت لاله مثال
آن لاله آلی تو که‌داری‌خط وخال
ازآل نبوده کس بدین حسن‌وجمال.

بو ابیات هم انینك دور کیم ؛

این ابیات هم از او است ؛

☆☆☆☆☆
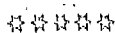
هرگز لب اهل درد خندان نبود
جز گریه نصیب دردمندان نبود
دور افکنم آن دیده که گریان نبود
بیزارم‌ازآن دل که پریشان‌نبود.
هرکه بینم بدوت گرهمه‌سائل باشد
رشکم آید که مبادابتو مائل باشد.
منم از هجر بتی خونین دل
دور از او ساخته در خون منزل
نه شکیبی که نشینم خاموش
نه انیسی که بگویم غم دل
یار بیرحم و رقیبان بد خو
عمر کوتاه و اجل مستعجل
که بگویم بسهی قامت من
کای گل از رشك جمال تو خجل
از من اخفای تظلم دشوار
و ز تو اظهار ترحم مشکل
دل بیغم نبود قابل عشق
عاشقی با غم او کن سائل .
سائل چه نشسته‌ای که یاران رفتند
ماندی تو پیاده و سواران‌رفتند
در باغ نماند غیر زاغ و زغنی
سیمین ذقنان لاله عذاران‌رفتند.

غزالی جنبك مشهد مقدس دین دور . شاعر پیشه و مضحك و صحبت آرای حریف ایردی . والده‌سی بیرله سیاحت‌قیلور ایردی واردو اکابرلری منزلیغه تردد قیلور ایردیلار .

مولانا غزالی بیرله‌تخلص شراکتی اوستیدا نزاع قیلوب قرار اولوندی کیم‌بیر غزل آیتیسون ، یخشی آیتسا تخلص بر قرار بولسون‌و الاترك توتسون . فی‌الواقع غزلنی خوب آیتدی ؛ مطلعی بو دور کیم :

۱۵۹ - غزالی جنبك

از مشهد مقدس است . حریفی شاعر پیشه و مضحك و صحبت آرا بود . با مادر خود گردش میکرد و بخانه اکابر اردو رفت و آمد مینمودند. بعلت اشتراك در تخلص با مولانا غزالی نزاع کرد و عاقبت قرارشد غزلی بگوید ، اگر غزل خوبی باشد تخلص برقرار بماند و گرنه ترك کند و در واقع غزل خوبی گفت . مطلع آن این است :

☆☆☆☆☆
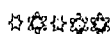
نظر سوی تو نکردم وز گرفتاری حذر کردم
ولی خود را گرفتار تو دیدم تا نظر کردم .

مولانا نیکی

اصفهاندین دور ، کهنه شاعر دور ، اوقاتی تجارتدین کیچار ، شاه جنت مکاندین وظیفه‌سی بار ایردی . گویا کیم بیر ارنیمه ساده لوح لیغی بار کیم دیوانین سلطانی زخیم کاغدغه جلی کتابت قیلور [illegible]رت اشعار بیله مباهات قیلور ایردی . شعریدا سلاست و متانت کوپ [illegible] بیر مسدس مع الترکیب اوایلدا ایتدی کیم اطفال مکتبلاردا حفظ قیلا آلدیلار .
بو مشهور مطلع انینك دور کیم .

---

۱۶۰ - مولانا نیکی

اصفهانی و کهنه شاعر است و اوقات خود را بتجارت میگذراند . از شاه مرحوم مقرری داشت و گویا شاعری ساده لوح است که دیوان خود را بر کاغذ کلفت سلطانی بخط جلی نوشته بزیادی اشعار مباهات میکرد . شعرش بسیار سلس و متین است . در اوایل ترکیب بند مسدسی گفته بود که اطفال در مکتبها حفظ میکردند .

این مطلع مشهور از او است :

☆☆☆☆☆

جانفشانیها بخاك پای یارم آرزو است　　وه كه یك جان دارم و در دل هزارم آرزو است،

اوز افتاده لیغی اظهاریدا بو مقطعی هم یمان ایرماس کیم :

این مقطع هم که در بیان افتادگی خود گفته است بد نیست :

☆☆☆☆☆
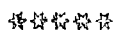
چو مرغ نیم بسمل پای رفتن نیست نیکی را
همان در خاك و خون افتد اگر صد بار برخیزد.

بو ابیاتی هم یمانت ایرماس کیم :

این ابیاتش هم بد نیست :

☆☆☆☆☆
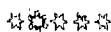
مشو بسنگدلیهای خویشتن مغرور　　که تیر آه من از سنگ خاره میگذرد.
مپرسیم که نیکی بیدل چه میکنی　　خاك از غم فراق تو بر سر چه میکنم •
ای بهر گام ترا دل نگرانی در پی　　میروی مست می حسن و جهانی در پی
منم آن صید که از زخم نهانی دارم　　نیم جانی بتن و آفت جانی در پی •
حدیث لب دلستان درمیان است　　مشو غافل ای دل که جان درمیان است
باغیار در کوی او صلح کردم　　چو دیدم سگ آستان در میان است
نگفتم بکس راز چون شمع هرگز　　وگر گفته باشم زبان در میان است
بلا بر سر عاشقان چون نیاید　　که پای تو نامهربان درمیان است
کمر بسته‌ای از پی قتل نیکی　　ترا خنجر کین از آن درمیان است •

کاش میسوختی از عشق برون همچو درون
تا دم از سوختگیها نزدی هر خامی •

من و کویش بیهشتم مبر از ره زاهد
بتو ارزانی اگر خوشتر از این جائی هست.

مولانا کیلاندین دور ؛ خوش مشرب و آدمی شیوه کیشی دور ،
دربابست بولدوغی علوم نی تحصیل قیلوبدور •

یحیی تازه سوزلاردین بهره‌مند و اشعاری خاص پسند ایرور.

بو ابیات اول اخوانه نینك دور کیم بتیلور :

۱۶۱ - مولانا یحیی

از اهل گیلان وشخصی خوش مشرب و آدمی شیوه است. علوم لازمه را تحصیل کرده و از سخنان نو بهره‌مند و اشعارش دلپسند میباشد .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

بهجر زنده ازآنم که یاز میآید ۔ وگرنه زندگی من چه کار میآید.

چوازدوران کشیدم هرجفائی کان بود ممکن ۔ نمیدانم دگر بهرچه کارم زنده میدارد.

هرگز سر خودرا بشماری نگرفتم ۔ چون مردم عالم‌سرو کاری نگرفتم

یحیی چوسگم در پی هر طرفه غزالی ۔ بسیاردوانید و شکاری نگرفتم.

یار هرجائی و من هم یارهرجائی طلب ۔ استقامت دوست نبودطبع رسوائی‌طلب.

پشت خم موی سفید اشك دمادم یحیی ۔ تو بدین هیئت اگر عشق نبازی‌چه‌شوده

مولانا عبدی جنابدی یمان کیشی ایرماس . ابنای جنسی بیله آمیزش قیله‌الماس . تاج و مرکب بیله کوپ محبتی بار . اویانکلیغ کیم کوچه و بازار دا تاج سیز و مرکب‌سیز یولغه بارماس .

طبعی مثنویغه مایل‌دور . بو ابیات انینك درر کیم :

۱۶۲ - مولانا عبدی جنابدی

آدم بدی‌نیست . بامردم نمیتواند آمیزش کند. بتاج گذاری‌وخرسواری خیلی علاقه‌دارد چنانکه در کوچه و بازار بدون آنها براه نمیافتد.

طبعش مایل بمثنوی است و این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆☆☆

خضر بود زنده بتأثیر عشق ۔ چشمهٔ حیوان طلب از پیر عشق

شادی دل‌جز بغم یار نیست ۔ وای‌برآن‌دل که گرفتار نیست

(دل بیغم ۱) عشق مشوش کند — هیزم تر گریه بر آتش کند
عشق چو شد قفل بقارا کلید — منت جان بهرچه باید کشید
شکر که بی عشق بتان نیستم — چون دگران زنده بجان نیستم.

یهنی سمنانی
خوش طبع و راحت سلیقه شاعردور . شمشیر گرلیغ غه مشغول ایرور.
بو ایکی بیت انینک دور کیم :

۱۶۳ - یهنی سمنانی

شاعری خوش‌طبع و خوش سلیقه است و بشمشیر سازی اشتغال دارد.
این دو بیت از او است :

☆☆☆☆☆

بدست پنبهٔ داغم بجای نسرین‌است — گلی که ازچمن‌عشق‌چیده‌ام این‌است .
صیدش‌طپان نه بهرخلاصی‌ز بنداواست — میرقصد از نشاط که‌صید کمنداواست .

مولاناشرف الدین‌علی
کرمان نینک بافق اتلیغ (قصبه‌دین ۲) دور . کوپ فضیلتی بار ، اول ولایتدا مولاناعشارالیه دین معتبر کیشی بولمایوبدور . دیرلارکیم زیاده شجاعتی هم بار ایرمیش، با وجود شیخوخت همیشه گلگون پوش و رنک آمیز دوست ایرمیش .
مولانا وحشی بافقی اول حضرت نینک اثرتربیتی دین شهرت‌قبولین‌تاپیبدور. شعردا طبعی زیاده یخشی بارور و دقیق فکرلار قیلور ؛ کوپ اشعاری‌بار؛ قصیده‌کوی دور . بو ابیات انکلارنینک دور کیم :

۱۶۴ ـ مولاناشرف‌الدین علی

از قصبه موسوم به «بافق» کرمان است و فضیلت بسیاری دارد و در آن ولایت معتبرترازوی کسی نبوده است . گویند خیلی‌دلیرهم‌بوده و با وجود پیری همیشه گلگون پوش و رنك آمیز دوست بوده‌است .

(۱) غم بی دل ــ د
«۲» قصبه سیلدین ــ ن

وحشی بافقی بر اثر تربیت آن حضرت شهرت یافته است .
طبع شعرش بسیار خوب است و افکار دقیق دارد . عده اشعارش زیاد
و خودش قصیده سرا است . این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سر کویش
که ترسم بوی او گیرد گل و غیری کند بویش .

گر شود ریگ بیابان حوادث همه کوه
مرکب تخت تو آسوده رود صرصر وار

آسمان را چه تفاوت کند اندر حرکت
گر زمین باشد از اندازه برون تا همواره

بو رباعی نی زیاده فنائیانه آیتوبدور کیم :

این رباعی را خیلی فنائیانه گفته است :

☆☆☆☆☆

گر سایه نشین سرو باغ ارمی	ور جرعه کش مراد از جام جمی
غافل منشین که تازنی چشم بهم	از خیل مجاوران کتم عدمی .

خواجه غیاث نقشبند شیرازلیغ دور ، شیخ سعدی قدس سره العزیز اولادیدین
دور .
کوپ حیثیات بیرله آراسته کیشی دور : اولا نقشبندلیق و
شعربافلیق فنیدا نادر دوران و فرید زمان دیسانک بولور . ایران و توران شاه و
شاهزاده لاری اونینک اختراعی متاعلاریغه راغب و طالب ایرورلار . بو یانکلیغ
(دست ۱) و قوی جثه و راست قابو کماندار بولماس ، با وجود بو حال زیاده کم
آزار و رحیم دل کیشی دور .
بو حقیر استرابادشکستی دین سونکرا دارالعباده یزد داخدمتلاریغه مشرف بولدوم ،
یوق کیم همدم بلکه همخانه لیق شرفین تاپدوم . خواجه مشارالیه نینک بیر کون
وثاقیدا مهمان بولمسا اشربه و اطعمه سی کوار بولماس ایردی .
کوپ تعریف اغراق بولماسون دیو شعر و عبادت و طاعتی روشی بیرله اختصار اولنور :
اقسام شعرنی آیتور ؛ بدیهه سی اولچه تندایرور کیم یوز بیت مسلسل آیتور کیم
مستمع استماعیدین بدیهه غه منتقل بولماس ؛ متهجد و شب زنده دار ایرور .
بو ابیات اول نادرالزمان نینک دور کیم .

«۱» دست . ط

۱۶۵ ـ خواجه غیاث نقشبند

از اهل شیراز و از اولاد شیخ سعدی قدس سره است .

هنرهای زیادی دارد . اولا درفن نقشبندی وشعربافی میتوان نادر دوران وفرید زمانش خواند . شاهان و شاهزادگان ایران و توران کالای اختراعش را طالبند . درچابکی ونیرومندی وکمانگیری نظیر ندارد وبااینحال بسیار کم آزار ومهربان است .

حقیر بعد از شکست استراباد دریزد بخدمتشان رسیدم و علاوه برهمدمی بشرف همخانگیشان هم نایل شدم ؛ اگر یك روز مهمان نمیداشتند آنروز طعام وشراب بر ایشان گوارا نمیشد .

برای اینکه مدح زیاد اغراق نباشد ببیان طرز شعر وعبادت و طاعت مشارالیه اکتفا میکنیم :

همه گونه شعر میگوید و چنان بدیهه گو است که صد بیت مسلسل میگوید و شنونده نمیفهمد که بالبدیهه گفته شده است . متهجد و شب زنده دار است .

این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆
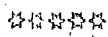
من که در یزد رشك افرانم   از هنر برگزیده یزدانم
هنری نیست چون سخندانی   هم هنرمند و هم سخندانم
گرچه در فن نکته پردازی   زیب ایران و رشك تورانم
هیچ از آن دم نمیزنم که از آن   خار در دیدهٔ حریفانم
الحق انصاف ده ز بیخردی   کز جفایش بلب رسد [illegible]
چه کنم غیر از این که در عوضش   بنکوهش لبی [illegible]
بجویش و ستر و سرکه   فارغ از خشم و آب [illegible]
خویش و بیگانه میبرد قسمت   وز خور خود [illegible]

نکشیده است رو بهم هرگز | برخ غیر سفــــــرهٔ نانم
صددل از قید کـردهام آزاد | گرچه خود در میان زندانم
روز در بنـد نقش پردازی | شب حریف نماز و قـرآنم
در صف سروران شهر غیاث | شیر غراب و تیـغ برانم
لیك در معرض تهی قدمان | مـور بیجان نه‌مار پیچانم
همه دانی که از کجا دارم | از غلامان شاه مـ ردانم.

خوش آن زمان که‌بر آیینه‌ات غبار نبود
تـرا بنفشه در اطراف لالـه زار نبـود
گل جمال تو بی آب روز خار نبـود
بسرکشی تو سروی در این دیـار نبود
کسی ز بادهٔ حسن تو هوشیار نبود | ز سر گرانی آن باده‌ات خمار نبود
کنون که مرغ جمالت ببال ریش پرید
خطوط نسخ بروی تو دست (ریس ۱) کشید
ببین که کعبه روی تو کافرستان‌است | ز ریش‌یوسف حسنت اسیر زندان‌است
طر بسرای رخت شاهراه موران‌است | گل ریاض ملك زیر پای شیطان‌است
هزار دل ز پـریشانیت پریشان است | رسید صبح تـرا شام نوبت آن است
که هر دو کس که چو مقراض همزبان بینی
حـدیث سـر زنش ریش در میانـ بینی
غرض که کشتی‌حسنت غریق بحرفنا است | نه وقت سرکشی و کبر و ناز واستغنااست
زمانه دمبدمت حسن کاه و ریش‌افزا است | ز غمزه‌قطع‌نظر کن که‌ریش‌وغمزه‌بلااست
کنون که سیم با کسیر نوره گردد‌راست | تـرا تصور بازار گرم از سودا است
بخود قـرار بده بـردباری و خواری
چرا که نوبت جمالی است و گلکاری.

مولانا حاتم کاشی — کوپ زیاده سر و بلندپرواز کیشی‌دور. عیاذاًبالله اینینك شعر اوقیوپ استماعیدین.
بهمه حال طبعی یخشی‌دور، تازه سوزلاری بار. بوغزل اینینك دور:

---

۱۶۶ - مولانا حاتم کاشی

شخصی بسیار بلند پرواز است. پناه برخدا ازشعرخواندن‌وشعرگوش

«۱» ریش - ن - د

دادن او .

بهرحال طبعش خوب است و سخنان نوي دارد . این غزل از او است :

☆☆☆☆☆
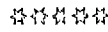
شجر حسن تو هرگز بچنین نور نبود — مجلس امشب بصفا هیچ کم ازطور نبود
درجهان محنت وغم دردل من کرد نزول — هرگز این خانه بدین مرتبه معمورنبود
مستی عشق انا الحق بزبان آوردش — یك سر موکنه از جانب منصور نبود
چون زلیخا نگرد در رخ یوسف گوید — درازل دیده یعقوب چرا کور نبود
یار رنجید زند مستی (و دشت۱) حاتم — باده بایست که کمتر بخوری زور نبود.
پشت استغنای اوگرم است ازامداد حسن — خاطر اخلاص من جمع است ازتاثیرعشق.
مرا برفتن بزمی دلیر ساخته عشق — که جبرئیل بدهشت کند گذار آنجا .
قتادم از نظر هرکه بود در عالم — هنوز چشم بداندیش در قفای من است.
بهر قتل من که میگوید که خشم آلوده باش — میکشد صد چون مرا عشقت بروآسوده باش .
بی تو نفسی خوش نزدم خوش ننشستم — جایی ننشستم که بر آتش ننشستم .
بر گریه‌های مستی من دی سبوی می — خندید آنقدر که شکم برزمین نهاد .
پر نور گشته طور محبت ز نور من — موسی طور خویشم واین است طورمن .
هنوز از آن نگه عشوه ساز میترسم — هنوز از آن مژه‌های دراز میترسم
هزار مرتبه از جور بی نهایت او — برآن شدم که کنم شکوه باز میترسم .
عشق چون محروم خواهد عاشقان راازنگاه — انتقام اول ز یعقوب پیمبر می کشد .
آن ماه لقا ببزم دوش آمده بود — دوش آمده بود و باده نوش آمده بود
دل در بر رغبت از طرب میرقصید — خون در دل آرزو بجوش آمده بود .

مولانا ملك قمی

نامراد بیکیت دور ؛ یخشیلیغی کوپ بار ، صاحب حسن هم بار ایرمیش لار .

طبعی شعردا یمان ایرماس ، تازه سوزلار کوپ انکلاردین مشهور بوادی . بوابیات اینك دورکیم :

۱۶۷ - مولانا ملك قمی

جوان نامرادی است و محاسن زیادی دارد ، زیبا هم بوده است .

«۱» دوشت — ن

طبع شعرش بد نیست و بسیار سخن بدیع از وی شهرت یافته است ، این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

عالم چه بود باغ ومحبت شجر او — غم شاخ و بلا برك وملامت ثمر او

میخواست نمکسود کند داغ ملك را — شد ریزهٔ الماس نمك برجگر او •

کنون که بخت بکام است حال ما این است — نعوذ بالله اگر روزگار برگردد •

شدم بباغ که تسکین دل دهم دیدم — میان بلبل و گل گرمئی که داغ شدم •

رفتم که خار از پا کشم محمل نهان گشت از نظر — یك لحظه غافل گشتم وصد ساله راهم دور شد •

زلفش بکشی شب دراز آید از او — ور بگذاری چنگل باز آید از او

ور گرد بآستین از او بفشانی — دامن دامن مشك طراز آید از او •

سرحلقهٔ کیش بت پرستان مائیم — غارت زده متاع ایمان مائیم

این طرفه که او راه دل ودین زده است — کافر مائیم و نامسلمان مائیم •

حسن بیك عجزی تبریز لیغدور . آشنا روی و گرم اختلاط بیگیت دور . شعریدا اوکوش مزه و تازه لیغ بار . ابنای جنسی بیله یار غالبانه آمیزش قیلور . بو ابیات انینك دور کیم :

۱۶۸ - حسن بیك عجزی

ازاهل تبریز است ، جوانی است آشناروی وگرم آمیزش . شعرش مزه و تازگی زیاد دارد ، بامردم بطور یار غالب رفتار میکند واین ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆

حسن تو پرتو افکند گر بسفال میکده — تیرگی اید دهد جام جهان نمای را •

چه غصه کردا فزون امشب اشك وآه مرا — که ساخت معدن الماس خوابگاه مرا

بمغفرت ز بس امید من فرشته سوزد — که زیب عارض طاعت کند گناه مرا •

نه ز انسان نالهٔ ناقوس ترسا زاه طاعت زد — که بیم معصیت ازنعرهٔ یاحی شود ما را •

چند غم آتش افکند بردل پرگزند ما — سوز درون بر آورد دود ز بند بند ما

مرهم ما زبخت بدغیرت نیشتر بود — خاصیت نمك دهد داروی سودمند ما •

این خجلتم سزای گنه بس که روز حشر — عفو تو فعل زشت نیارد بروی ما •

داغ خونین بیغمان را لاله میآید بچشم — درنظر آتش گل آید مردم آسوده را •

اخگر بداغ سینهٔ تفسیده گشته‌ایم　　دلهای ریش با نمك آلوده‌ایم ما

در چشم کس نیامده‌ایم از کمال ننك　　گرد هنر شته آینه ننموده‌ایم ما

سجادهٔ ملائکه را میسزد ز قدر　　آن دامنی که از گنه آلوده‌ایم ما .

چه درد شب زتو میشد دگرحواله ما　　که سر بزانوی خورشید داشت ناله ما .

از خنده نمك ده لب لعل نمکین را　　خوانهای نمك سازطبقهای زمین را

از بخت سیاه من اگر پرده بر افتد　　خاصیت ظلمت دهد انوار یقین را .

افزود سرشك ازرخ زیبای توما را　　در دیده نمك ریخت تماشای توما را .

چنان عشق توآتش زددل بیحاصل ما را　　که میسوزد زبان گرمیبری نام دل مارا

هلاك عاشقان پیوند با عمر ابد دارد　　زجام خضر دادند آب تیغ قاتل مارا .

هجر نهاده برلبم جام غمی که دمبدم　　چاره بزهر میکنم تلخی کام خویش را .

بخاك خفته خوش آن مردگان زنده دلیم

که کسب کرده خضر زندگانی از گل ما .

بیاد آن مژه چندان سنان از سینه‌ام سر زد

که غم درخاطرم پا میگذارد باحذر امشب

گریبان گیر شد مرویك امشب ازسر بالین　　که باروزجدائی دست دارم در کمر امشب .

خورشیدم و زبخت بد از نور مانده‌ام　　همخانهٔ مسیحم و رنجور مانده‌ام .

ریك صحرای جنون قیمت یاقوت شکست　　باز تا پای که درراه توبرسنك آمد .

دراین گلشن سرا تا میتوانی صید دامی شو

که از صد بلبل آزاده به زاغ گرفتاری .

پلاس پارهٔ مارا یکی است دامن و دوش

کفن شود اگر این پیرهن گریبان (دند۱)

سرشك ریزی مژگانم اختیاری نیست　　زاشتیاق تو خون در جگر نمیگنجد .

شام غم کز گریه چشمم بی‌تو طوفان بر گرفت

ریخت چندان خون درون کاندیشه دامان بر گرفت

عشق را نازم که زد بر کفر وایمان پشت پای

ننك مذهب از سر گبر و مسلمان بر گرفت

میتراود از درو دیوار کوی عشق خون

آستین یارب که باز ازچشم گریان بر گرفت .

نالد قلم آنجا که پیام تو نویسند　　خورشید شود نامه چونام تونویسند .

عجزی زچهرو گم شده چون کام منی　　آواره چو بخت بی سر انجام منی

یکره زتو هیچکس نمیآرد یاد　　پیوسته فرامشی مگر نام منی .

«۱» دیاه = ن

مولانا کمالی سبزواری — یخشی کیشی‌دور، یمان شاعرهم ایرماس. بو ابیات انینك نتیجهٔ طبعیدین دور کیم :

۱۶۹ ـ مولانا کمالی سبزواری

آدم خوبی است وشاعر بدی هم نیست . این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆☆
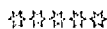
رنجیده خاطرها زهم اما تراوش میکند
شوق ازتغافلهای من شوخی زاستغنای تو.

بریز خون دلم اینقدر تغافل چیست
کنون که‌دورحریفان گذشت‌ونوبت‌مااست.

چون مرا دشمن‌خود میشمری نیکونیست
که‌کسی اینهمه غافل بودازدشمن‌خویش.

هنوز بوالهوس ازخواری من‌آگه‌نیست
ز رشك برمن و بر اعتبار من دارد.

از دل غیرکجا نالهٔ حسرت خیزد
این گیاهی است که ازدشت‌محبت خیزد

دل بنیرنك وفسون ازهمه‌کس‌نتوان برد
دوستی کن که محبت ز محبت خیزد.

مهر تو ساخت بستهٔ دام محبتم
ورنه مرا بمهر و محبت‌چه‌کار بود

ازذوق‌بزم دوش کمالی زخویش‌رفت
چون‌چشم‌باز کرد‌نه‌مجلس نه‌یار بود.

مولانا وقوعی — باوجود تبریزی‌لیغ کوپ‌شکسته و نامراد ییکیت دور. مولانا حدادی اوغلی‌دور، یخشی طبعی‌بار. بو ابیات اول‌عزیز نینك‌دور کیم :

۱۷۰ - مولانا وقوعی

بااینکه ازاهل تبریز است‌جوانی است بسیار شکسته ونامراد . پسر مولانا حدادی است وطبع خوبی‌دارد. این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆
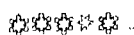
در آغاز محبت بر دلت عشقم گران آمد
دوروزی دیگراز رسوائیم خواهی بجان‌آمد

ز دست بیغمی خونین جگر بودم بحمدالله
که ایام گرفتاری و شبهای فغان آمد
باول عشوه‌ام از پا در آوردی سرت گردم
مشو از صید خود غافل که تیرت بر نشان آمد
من و بر صبر پا افشردن وتن‌درستم دادن
تو و بیداد خونریزی که وقت امتحان آمد
وقوعی یار بیرحم است میترسم که نتوانی
برون از عهده بیداد آن نا مهربان آمد.
کند حواله بهجرم چرا بجرم وفا
کسی بخون کسی تشنه اینقدر باشد
من آن نیم که وقوعی از او بکام رسم
گرفتم آنکه فغان مرا اثر باشد.
چشمش از در دیده‌دیدنها است درصید دلم
همچو صیادی که پاشداندك‌اندك دانه را
غیر را کردم شفیع خود بامیدی که هست
آبرو پیش تو بیش از آشنا بیگانه را.
در قیامت هم گرفتار تو فارغبال نیست
مستی عشق ترا هشیاری از دنبال نیست
از تو ایمن نیستم ای‌بخت ورنه پیش یار
میتوانم حال خودگفتن زبانم لال نیست.
بیرحم چنان گرم ستم شد که ندانست
بیجرم کدام است و گنهکار کدام است.
چنان در عرض حالم بیم از آن‌نا آشنا باشد
که چون حرفی کنم تقریردور از مدعا باشد
باعراض حجاب آلود او میرم که هر ساعت
شود از شکوه‌امدر تاب وخاموش‌ازحیاباشد.
زرشك مدعی مردم چه‌بزمی پرملال است این
برون از بیقراری حالتی دارم‌چه حال‌است‌این
بزهر چشم سویم دید ولب‌بست‌ازسخن‌کردن
حجاب صدنگاه‌است‌آن‌جواب‌صدسؤال‌است این

غمم شد فاش ونتوانم که چشم از روی او پوشم
سرا پا حیرتم خاصیت بزم وصال است این •
لب گشودم پیش او بند از زبانم بر نخاست
مردم از بیتابی و آهی زجانم بر نخاست
عشقم از جان دادنم شد فاش و گاه دیدنش
تا نمردم پرده از راز نهانم بر نخاست
از تو کی دزدیدم آهی کز طپیدنهای دل
سر بجان ننهاد ودود از استخوانم بر نخاست •
بی سوز عشق غیر چه داند که رشک چیست
غیرت قرار داد وفا و محبت است
ای بخت عمر ها است که شرمنده منی
اکنون بوصل یاری من کن که منت است •
ز اضطراب وقوعی گذشت خشم آلود
خیال کرد که بیچاره اختیاری داشت •

غازی قلندر

درویش نهاد و عاشق پیشه نا مراد دور ، شعرنی هم نامرادانه آیتور . سمناندا متوطن ایردی • بو ابیات انینك دور کیم :

۱۷۱-غازی قلندر

نامرادی درویش نهاد و عاشق پیشه است و شعر را هم نامرادانه گوید . در سمنان اقامت داشت و این ابیات از او است :

******

زمانه چون توستمکارهٔ بدست آورد عجب که یك دل آسوده در جهان ماند
نام لیلی بسر تربت مجنون مبرید بگذارید که دیوانه قراری گیرد •
غم گریزان شد از افغان تو غازی شب هجر
بعد از این دست درآغوش که خواهی کردن •
تمام دردم و پیش تو شکوه سر نکنم تمام آتشم و در دلت اثر نکنم •
محبتم که فراموش کرده‌ای از من وفا کنم که بگرد دلت گذر نکنم •

جزای یکشبه هجرم اگردهد ایزد — بسوی خلد برم کافر و مسلمان راه
با این غلوی شوق و شبی اینچنین دراز — غازی اگر توخضر شوی جان نمیبری .
مرا گویند بیدردان که دستی زن بدامانش — اگر میداشتم دستی گریبان پاره میکردم .
بهشت زان تو زاهد من و حریم درش — که جای ذره ز کویش فرشته برخیزد .
غیر همدم دشمنان محرم رقیبان محترم
غیر غازی هیچکس محروم زین درگاه نیست .
بوالهوس با تو برابر نشود ای غازی — مرغ آبی نتواند که سمندر گردد .
ای من فدای غمزهٔ مرد آزمای تو — قربان آن نگاه تحمل ربای تو
عیسی کجا است تا بتعجب نظر کند — بر خندهٔ نهانی معجز نمای تو .
تا کی مرا بخون جگر رهنمون شوی — روزی دهنده ام شدی ای دل که خون شوی
حیف است بر تو خلعت دیوانگان عشق — تو کیستی که قابل داغ جنون شوی .
باید که مرا مهر و وفا باشد اگر یار
سنگین دل و بی مهر و وفا شد شده باشد .
بقربان سرت گردم ببخشای — اگر غازی گناهی کرده باشد .
سرت گردم نگاهی کن بغازی — که مسکین تاب استغنا ندارد .
کسی که زهر هلاهل خورد بجای شراب — چه باك از غم خونابهٔ جگر دارد .
میدهد فتوی خون چشم سیاهی که ترا است
قصد دین میکند آن طرز نگاهی که ترا است .
چیست مقصود تو از آه دمادم غازی — عالمی سوخته از گرمی آهی که ترا است .
ز هر مشقت است شرابی که میخورم — پروردهٔ بلا دم آبی که میخورم
دندان گهی بدل نهم و گاه بر جگر — این است در شراب کبابی که میخورم
غازی کرا است زهره که آرد بپیش لب — پر زهر کاسه های شرابی که میخورم .

بو رباعی نی کوپ رندانه آیتو پدور کیم :

این رباعی را خیلی رندانه گفته است:

✿✿✿✿✿
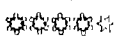
یکچند چو موسی بمناجات شدم — یکچند بمسجد پی طاعات شدم
از هیچ طرف دری برویم نگشود — باز آمدم و رند خرابات شدم .

مظهری

(کشمیری [۱]) غایت صفا و نهایت ملا حتدا ایردی ، مشهد مقدسدا بیر ارنیمه مقدمات کوردی . غلوی خطیدا اوردوی معلیغه کیلدی ، بار وجود حسن خط بی تفاوت اختلاط قیلور ایردی .

« ۱ » کشمیری — ن — د

بو ابیات اول مقبول نینك دور کیم :

۱۷۲ ـ مظهری کشمیری

درغایت صفا ونهایت ملاحت بود، درمشهد مقدس‌قدری علوم مقدماتی تحصیل کرد. خطش تازه دمیده بود که باردوی معلا آمد و باوجود زیبائی درمعاشرت بامردم میان ایشان فرقی نمیگذاشت.

این ابیات ازاواست :

عشاق محال است که آسوده نشینند گر تیغ جفا نیست خدنك نظری هست.

چند از فسون مهر اثر دزدم ازدعا خودرا بآتش دل ما بیش ازاین مزن.

زقرب غیردر بزمش بچشمم تیره شد عالم نمیدانم که شام هجر یاروز وصال است این.

رفتم که صبور باشم امـا دل بر دوری نهاد نتوان

(پیدا۱) ست که درمیان آتش بتوان شد وایستاد نتوان.

اثر نسالـه بـدر یوزه ز دلها طلبم حاجت این است کسی را که گدای تو بود.

چون مظهری برش نبود راه شکوه‌ام یك یك بدل گره کنم آنکه فرو خورم.

بیست دیدهٔ مجنون بخویش و بیگانـه چه آشنـا نگهی بود چشم لیلـی را .

ما سر بسر جراحت (۲) درددیم مظهری رحم است بردلی که دراو یاد ما رود.

مولانا رشکی همدانی اول ولایت نینك مردم زاده‌لاری‌دین‌دور. حسن بیك لنك درونآبادی اوغلیدور. علاقه‌بندلیغ فنیدا اقران وامثال دین سرآمد ایردی والا بی‌نهایت (۳) وهرزه کرد و بی‌باك و بدنفس ایردی ولهذا دارالسلطنهٔ تبریزدا عسس باشی‌لیغ اختیار قیلور اجامره‌واوباش آز کوندا کوپ رسوایلق بیله جزاسیغه یتکوردیلار.

اکرچه عقلی یوق ایردی والا خوب فهمی بار ایردی . بو ابیات انینك دور کیم :

« ۱ » پیدا ـ ن

« ۲ » و ـ ن ـ د

« ۳ » لوند ـ ن ـ د

۱۷۳ - مولانا رشکی همدانی

ازمرد مزادگان همدان وپسر حسن بیك لنك درودآبادی است .در فن علاقه بندی سر آمد اقران وامثال بود ولی بینهایت لوندوولگرد وبیباك و بد نفس بود و از اینرو در تبریز عسس‌باشی شد و دیری نکشید که اجامرواوباش اورا باکمال افتضاح بسزای خود رسانیدند .

اگر چه عقل نداشت ولی فهمش خوب بود.این‌ابیات از اواست :

شب هجر عاشقی‌را که اجل رسیده باشد
بچه درد مرده باشد که ترا ندیده باشد .

توآن نه‌ای که کسی‌زنده درجهان بگذاری
یقین که نوبت من میرسد شتاب ندارم .

هستند بسی کشتنی آغاز زمن کن　　ترسم که بتناك آبی‌ومن زنده بمانم .

مکن تکلیف بزم خویش وبگذارم‌بحال خود
همان گیرآمدم آزرده‌ام کردی برون رفتم .

شاید بمدعای توگویم حکایتی　　یکبار عرضحال مرا میتوان‌شنید.

بو ابیاتنی مطلوبی‌نینك عاشقلیغیدا یمان آیتمایوپدور کیم :

ابیات ذیل را در بیان عاشق شدن محبوبش بد نگفته است :

☆☆☆☆☆
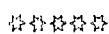
سرت گردم دراین ایام با محنت سری داری
دلت نازم ز درد عشق مژگان تری داری

غبارآلوده‌اتهرصبح بینم زنده‌چون‌مانم　　نشان‌است‌این که شبهاجای‌برخاك‌دری‌داری
بحالم گرنپردازی‌دراین‌ایام‌معذوری　　عنان‌اختیار دل‌بدست دیگری داری .

از سر کوی تو عاشق زخم غیرت خورده رفت
با رقیبت دید مسکین زنده آمد مرده رفت .

نتیجهٔ عجبی داد زاریت رشکی　　اگرغلط‌نکنم این تضرع‌از تو نبود.
من‌بسوز سینه خرسندم‌ولی‌این‌چشم‌تر　　میزند برآتشم آبی که میسوزدمرا .
خبر دهید بترك شکار پیشه ما　　که زخم‌خوردهٔ تونیم‌بسمل‌افتاده‌است.

گرچنین خواهد زدن راه مسلمانان غمت رفته رفته این ولایت کافرستان میشود .
بیداد را از حد مبر آخر مسلمانزاده‌ای
کاری بکن با من که آن در کافرستان بگذرد
از حال خود آگه نیم لیك اینقدر دانم که تو
هرگاه دردل بگذری اشکم ز دامان بگذرد .

امشب زکوی او دگر آزرده میروم
درهر خرابه‌ای که نهم پای شیون است .
رشکی تنك دل است و تو بدخوی چون کند
گو آنچنان دلی که بسازد بخوی تو .
دیری است که آزردگئی داشتم از یار
امروز بد ز دیده نگاهی گذرانده‌ام .
چه‌منت است اگر دیده‌ام محبت از او
محبت است که این میکند چه‌منت از او .
ما کم بضاعتیم و وصالت گرانبها
مشکل میان ما و تو سودا بهم رسد .
او بآن حسن و بآن نازا گر لطف کند
من باین شوق و باین حوصله جان خواهم داد .
کار رشکی از نگاه اولین گردد تمام
گر حجاب عشق بگذارد که سر بالا کند .

کاکاء (ظاهر ۱) چپانی وش و گرده یقه پوش کیشی ایردی
فاما باطنیدا زیاده هموار و آدمی صفت کیشی ایردی .
قزوینی اوایلدا هجو غه مایل بولوپ دقیق فکرلار قیلور ایردی ؛
عاقبت معقول غه رغبت قیلوپ انداهم تازه سوزلار آیتدی . بو ابیات اندین مشهوردور کیم :

---

۱۷٤ - کاکای قزوینی

در ظاهر چپانی (۲) وش و گرده یقه پوش ولی در باطن خیلی هموار و آدمی صفت بود .

در اوایل بهجو تمایل داشته افکار دقیقی از خود ابراز میکرد ولی عاقبت بمعقول رغبت نمود و در آن باب نیز سخنان بدیعی گفت . این ابیات از او شهرت دارد :

❊❊❊❊❊
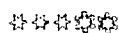
گر کنم بیطاقتی سویم کم اندازد نظر
هر که بدمستی کند ساقی میش کمتر دهد
بوالهوس رازو دازسر وا شود غوغای عشق
تهمت آلودی که گیرد شحنه زودش سر دهد .

« ۱ » ظاهرا — ن

« ۲ » چپان مانند زبان در لغت بمعنی مردم بیسر و پای ژنده پوش است .

مجنون تو با اهل خرد یار نباشد ‌ ‌ غارت زده را قافله در کار نباشد .

مولانا طبخی اول هم قزوینلیق دور ، اوقاتی طباخلیق دین کیچار ، درویش نهاد و نامراد کیشیدور .

کهنه شاعر دور ، اوز شعرین اویانکایغ درد مندانه و مؤثر اوقور کیم استماعیدین مستمعغه رقت یوزلانور . اوز کسبی شغلی عاشقلیق بیله اضافهٔ علت بولوپ همیشه گریان و بریان ایرور . بو ابیات انینک دور کیم :

۱۷۵ - مولانا طبخی

او نیز از قزوین است و اوقات خود را بطباخی میگذراند . شخصی است درویش‌نهاد ونامراد .

کهنه شاعر است و شعر خود را چنان دردمندانه و مؤثر میخواند که بشنونده‌رقت دست میدهد. بمناسبت شغلش که عاشقی نیز بر آن افزوده و مزید برعلت شده است همواره گریان و بریان است . این ابیات از او است :

******
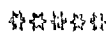
نی غم مار نه پروای دل ما یار را ‌ ‌ درمیان بیهوده از ما رنجشی اغیار را .
نمونهٔ تن فرسودهٔ شهید تو بود ‌ ‌ همای‌عشق بدشنی که استخوان انداخت
کم التفاتی از غمزهٔ تو فهمیدم ‌ ‌ تبسم تو مرا باز در گمان انداخت ،
یک شب انیس دیدهٔ گریان من شدی ‌ ‌ بستی بروی دیدهٔ من راه خواب را .
فتاد پرتو روی توام بخلوت دل ‌ ‌ چه شعله‌ها که برآمد ازاین‌چراغ‌مرا.
طبخی وجودتست‌دراین ره حجاب تو ‌ ‌ آهی زدل بر آرو بسوز این حجاب‌را.

مولانا نسبتی مشهدلیغدور . نسا مرادوخلق بیکیت دور . مفلس بولغاندا اربباب و اهالی دین سفر وسیله‌سی بیر له راه توشه آلوپ ینه هیچ یرگا (بارمایوپ ۱) منزل بولماس ایردی . همتی هم بویانکلیغ ایردی کیم نقدینه‌سی اوستیدا مکرر کرهنی رست

« ۱ » بارمایوپ ــ ظ

ڤیلور ایردی‌کیم اول عقده‌گشایش تاپئونچه ،صاحب لار مزد حمام وآش بزنی بیرور ایردیلار .
بهر حال سلیقه‌سی یمان ایرماس ایردی . بو ابیات انینک دور کیم :

۱۷۶ - مولانا نسبتی

از اهل مشهد و جوانی نامراد و خلیق است . وقتی که بیچیز میشد از مردم اسباب سفر و زاد راه میگرفت ولی بهیچ جا نمیرفت وبا اینحال خجالت هم نمیکشید. سخا و کرمش نیز چنان بود که بر نقدینه اش گره بر گره میزد و تا آن گرهها باز میشد رفقا پول حمام و آشپز را پرداخته بودند.

بهر حال سلیقه‌اش بد نبود . این ابیات از او است :

بغربت گر شدم رسوای عشق امابدین شادم — که غمخواری ندارم تا نصیحت کار من باشد
غایب زدیده تاشده جان دادنسبتی — بیچاره تاب هجر ازاین بیشتر نداشت .
صبوری من و بیرحمی‌توآتش‌وآب — دل من وغم عشق‌تو آبگینه‌و سنك .
مرایك آرزو زان بیوفا هرگز نشد حاصل
اگر با نا امیدی خو نمیکردم‌چـه میکردم .
ورای رسمها من رسم و آئین دگر دارم
مسلمان نیستم‌کافر نیم دین دگر دارم .
شب فراق نگشتم بهیچ پهلویی — که یاد آن مژه تیز در دلم‌نگذشت.

مولانا فهمی کاشی — رند و نامرادکیشی دور ، اوقاتی سـودا کرلیق دیـن کیچار . عاشق پیشه هم بـار و الا عشقـی نینك استمراری یوقتور .

طبعی شعردا یخشی بارور . بو اشعار انینك دورکیم :

۱۷۷ - مولانا فهمی کاشی

رند ونامراداستو اوقات خود را بتجارت میگذرانید . عاشق پیشه

هم هست ولی عشقش پایدار نیست ، طبع شعر خوبی دارد و این ابیات از او است :

******

تو از کس نگذری کش رخنه‌ای در جان نیندازی
من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده‌ام یا نه .

باز اشکم سر آرایش مژگان دارد
بازم انگشت ملاقات بدندان دارد .

خانه‌ام شد بسکه گرم از آه آتشبار من
میگریزد آفتاب از سایه دیوار من

از سر انگشت استغفار نتوان باز کرد
این گرههایی که محکم گشته بر زنار من .

اگر بر بستر من گل فشانی بر دمد آتش
و گر بر تربت من آب ریزی دود برخیزد .

کشیده‌ام دو سه جام از شراب بیشرمی
خدا کند که دو چارم شوی در این گرمی .

بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است
خود را منما تا بتمنای تو میرم .

صد آبله زد زبان وانگشت
از بسکه بلا شمار کردم .

بینم چو در رفتار او حیرت ز مینگیرم کند
پا بر سر جانت مینهد غافل نهادی اینچنین .

گر چه رام دل بیصبر و قرارم نشدی
سر راهی نگرفتم که دو چارم نشدی .

فریبی طهرانی

اول ولایت نینك مردم زاده‌لاریدین دور ، مولانا امیدی اولاد و انسابی دین دور . ذاتیدا کوپ هموارلیق و آرمیده‌لیق بار ، اگر سؤال اولونماسا معلوم ایرماس کیم اوز اراده‌سی بیرله متکلم بولوپ بیفائده بیر کلمه آیتماغه راضی بولغای .
شعرداطبعی اوکوش ملایم ایرور . بو ابیات اول عزیز نینك دور کیم :

۱۷۸ - فریبی طهرانی

از مردم‌زادگان طهران و از اولاد و انساب مولانا امیدی است . اگر کسی نپرسد معلوم نیست که بمیل خود بسخن آغاز کند و بگفتن کلمه بیفایده‌ای راضی شود .

طبع شعرش بسیار ملایم است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

بشوخی توسواری بصدر زین ننشست　　توتاسوار شدی فتنه برزمین ننشست،

لبی که ترنشد از می لب ایاغ من است　　گلی که تازه بود تا بحشر داغ من است،

نمیگویم کز زندان هجر آزاد کن ما را　　اگر جائی گرفتاری ببینی یاد کن ما را.

(بیپا کیت ۱) ببزم رقیبان در آورد　　تا عاقبت مراچه بلا بر سر آورد

باور مکن حدیث وفاداری از رقیب　　گر از خط ملائکه صد محضر آورد

بگذار چون متاع دل ما نمیخری　　تا دیگری ببیع محبت در آورد

کوتاه کن زبان فریبی که خوب نیست　　این ماجرا بمهر که محشر آورد •

ز خط زایل نگردد جانفزائی لعل جانان را　　ز خاصیت نیندازد غباری آب حیوان را •

چه درد است این که هیچش چاره تسکین نمیدانم

زبیتابی تن از بستر سر از بالین نمیدانم،

زین پیش اگر بود غمی بود شکیبی

هرگز بدلم کار چنین تنگ نبوده است •

طفل و شوخ است و ز آزار کسی درهم نیست

گر بداند عشاق کسی را غم نیست

نکهت زلف تو در خلوت دل جا دارد

دگر امروز در این سینه نفس محرم نیست

بی تو از وصل تو آسودگیم بیشتر است

با المِ بیخودئی هست که باهر هم نیست•

عشق آنچنان بشیوهٔ مجنون نمانده است

صد درد و داغ دیگرش افزوده‌ایم ما •

با مدعی چو جلوه کنان از برم گذشت

چشم آنقدر گریست که آب از سرم گذشت

تن سوخت ز آتشی که نسیم ریاض خلد

باد سموم شد چو بخاکسترم گذشت •

همنشین از هستیم جز شعله در بستر ندید

آنکه شب دید آتشم امروز خاکستر ندید.

شمار دوست دلم غیر نقد جان نکند

ز دوستداری من هیچکس زیان نکند

گلش مبوی که بوی وفا نمیآید　　ز گلبنی که در او بلبل آشیان نکند

«۱» بیپا کیت ـ ن ـ د

بسوز سینه فریبی چگونه ساخته‌ای نفس بر آر که افسرده‌ات گمان نکند.

چون باد سفر کنم که چندی شیئاک ره این و آن نباشم
باری چو بکام دشمنانم بار دل دوستان نباشم
زینسان که زغم شدم زمین گیر گر آب شوم روان نباشم.

محمود بیك فسونی دیرلارکیم تبریزدین دور • دفتر اهلی دور ، علم (سیاقتی[1]) یخشی بیلور، حسن صورتی وسیرتی‌هم بار • طبعی کوپ یخشی دور. بو ابیات انینك دورکیم :

۱۷۹ - محمود بیك فسونی

گویند از تبریز است . کارمند دفتر است و سیاق را خوب میداند، حسن صورت و سیرت هم دارد .

طبعش بسیار خوب است و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی
این نه حرفی است که گویی و شکرخند کنی
گشته غیر از تو دل آزرده و من در تابم
که دلش باز ستآزار که خرسند کنی •
خواب راحت شد از آن دیده که دیدن دانست
رفت آسایش از آن دل که طپیدن دانست
رفت در تاب چو در کوی دگر دید مرا
خار غم در جگرش از رشك خلیدن دانست.
گذشت از سر همصحبتی و یاری حیف گسست رشتهٔ مهر وامیدواری حیف
باو چو میرسم آسوده میشود دردم ندیده حال مرا وقت بیقراری حیف
شتاب کرد فسونی در آشنائی او نیافت لذت بیگانگی و خواری حیف •
سالها شد کز تو خرسندم بدین بیچارگی برامید آنکه یابم لذت غمخوارگی
میدهی بامن قرار همسفربودن که باز خود نیائی ومرا لازم شود آوارگی.

«۱» سیاقتی - ظ

عهد کردم که دگر یاد (وصالش۱) نکنم
میرم از شوق و تمنای (خیالش ۲) نکنم

دم مردن اگرم بر سر بالین آید
آنقدر حوصله خواهم که خیالش نکنم .

خوشا ذوقی که چون بیرون روم آزرده از بزمش
بامید طلب هر ساعتم رو بر قفا باشد .

زخشم او نه همین از وصال محرومم   چنان رمیده زمن کز خیال محرومم
سفر نکرده زکویش دوگام برگشتم   کنون زشرم(وداغ۳)ازوصال محرومم .

نهم چون رو بر آن پا اولش بر چشم تر مالم
که چشمم حسرت پابوسش از لب بیشتر دارد .

ازدست جفای تو اگر بگریزم   دور ارتو بگو چه خاك برسرریزم
برخاك ره که افتم ار بنشینم   برگرد سرکه گردم ار برخیزم .

حکیم شفائی اصفهانلیق دور . حکمت دین بیرارنیمه و قسوفی بار . و الا اولجه متکبر و متعجب ایرور کیم بیر او حالت نزعدا بولسا کیشی بیله اختلاط قیلماغنی قبول قیلماس .

طبعی شعردا یخشی دور ، انـی هـم تکبر و خود ستایی لیغیدین هیچ کیم ایشیتماغقه رغبت قیلماس . بهر حال بو ابیات انینك دور کیم :

۱۸۰ - حکیم شفائی

اصفهانی است و از حکمت بهره‌ای دارد . ولی بسکه متکبر و خودپسند است اگر کسی درحال نزع باشد نمیخواهد باو رجوع کند .

طبع شعرش خوب است ولی از تکبروخود ستائیش کسی بشنیدن اشعارش رغبت نمیکند . بهرحال این ابیات ازاو است :

☆☆☆☆☆

بحشرم وعدهٔ دیدار اگر دادی نمیرنجم   که وصل چون توئی را صبر این مقدار میباید .

«۱» خیالش ـ ن ـ د
«۲» وصالش ـ ن ـ د
«۳» وداع ـ ن ـ د

خاطرم از تو تسلی بنگاهی نشود   چشم لطف از تو باندازهٔ حسرت دارد.

و بو رباعی‌نی داءالثعلب باپدا یخشی آیتوبدور کیم :

و این رباعی را در باب داءالثعلب خوب گفته است :

☆☆☆☆☆
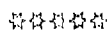
آن چشم تو تیغ مژه انداخت ز چنگ   گر چشم تو بی‌سلاح میآید جنگ

تیر مژه بسکه ریختی در دل تنگ   شد ترکش غمزهٔ تو خالی زخدنگ.

مولانا شکیبی اصفهانلیق‌دور ، هنوز صفاسی‌بار ، خوش‌قد و رعنا ییگیت‌دور. هند داعیه‌سی ایچون موی سرقویماق کیم صرع ریش اندین کنایه بلکه صریح‌دور مولانادین باش اورار ، باوجود بوحال هراة دا ملك‌الشعرالیق دعوی‌سین قیلورایردی . بو عربی بیت‌نینگ بیروجهدین گویا مشارالیه وصفیدا آیتوبدورلار کیم :

۱۸۱ - مولانا شکیبی

اصفهانی است و هنوز صفائی دارد ، جوانی خوش قد و رعنا است ، بداعیه هندوستان موی سر گذاشتن که صرع ریش کنایه از آن و بلکه صریح در آن است ازوی سرمیزند ، با اینحال در هرات دعوی ملك‌الشعرائی میکرد ، گویا یك وجه این بیت عربی را در وصف او گفته‌اند :

☆☆☆☆☆

شیئان عجیبان هما ابردمن یخ   (شیخا ۱) یتصبی و (صبیا ۲) یتشیخ .
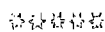
بو حقیر نینگ بیر غزلین کیم مطلعی بودور :

یك غزل این حقیر را که مطلع آن این است :

☆☆☆☆☆
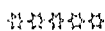
زچاك سینه نمودم دل پر آبله را   بغمزه گفت گشودی دگر در گله را

«۱» شیخ - ن
«۲» صبی - ن

تتبع قیلوپ بو یانکلیغ آیتمیش ایردی کیم :

تتبع کرده وچنین گفته بود :

☆☆☆☆☆☆

بروز صبر شکستیم در دل آبله‌را   برخصت تو که برهم زدیم سلسله‌را
برفتن چو منی کی دلت غمین گردد   که سر ببادیه دادی هزار قافله‌را ،

بو ابیاتنی هم یمان آیتمایوبدور :

این ابیات‌را هم بدنگفته است :

☆☆☆☆☆☆

گر پرد مرغی در آن کو میرم از غیرت که یار
نامهٔ درد که آورده است و مرغ روح کیست ،
شبهای هجررا گذرانده‌یم و زنده‌ایم   مارا بسخت‌جانی خود این گمان نبود ،
شور نمک لب تو آموخت   مژگان‌مرا جگر فروشی ،
نمیآید شکیبی غالبا آن سنگدل بیرون   که بوی ناامیدی ازدر ودیوار میآید ،

مولانا غضنفری کله جاری کله‌جار کاشان قربیدا بیر قصبه‌ایرور ، مولانا اول قصبه‌دین دور ، اوزی اوکوش دردمند کیشی دور ، شهرتی شعریدین ارتوق‌دور ، بو ابیات انینگ‌دور کیم :

---

۱۸۲ ـ مولانا غضنفری کله‌جاری

کله‌جار قصبه‌ایست درنزدیکی کاشان ومولانا از آن قصبه است .
شخصی است بسیار دردمند وشهرتش ازشعرش بیشتر است . این ابیات از
او است :

☆☆☆☆☆☆

بازبکوچهٔ هوس طفل مذاق مدعی   بی‌ادبانه میرود سیلی روزگار کو
یار ورقیب‌را بهم این همه الفت ازچه شد   شرم رقیب برطرف تندی خوی یار کو ،

آسایش است آنچه بخاطر نمیرسد آن روزگار نیست که این آرزو کنم •

بس کیم تریاک بیله خوشی بار بو رباعی‌نی مناسب آیتوپدور :

بسکه میانه‌اش باتریاك خوب است این رباعی‌را مناسب گفته است:

☆☆☆☆☆

با نشئه تریاك غضنفر میباش — تاوقت هلاک

فربه نشود تن تو لاغر میباش — میخور تریاك

جسم تو اگر ضعیف شد باکی نیست — دل‌دار قوی

گو طعمهٔ ماروموز کمتر میباش — در عالم خاك .

ظهوری شیرازی مولانا وحشی شاگردی دور • فقیر آنی کورماپدورمین والا اشعاوین کوپ کوروپمین • طبعیداشوخلیق بار ، اشعاری یخشی‌دور • بومتفرقه ابیات انینك‌دور کیم :

۱۸۳ ــ ظهوری شیرازی

شاگرد مولانا وحشی است • فقیر خود اورا ندیده‌ام ولی اشعارش‌را بسیار دیده‌ام • طبعش شوخ و اشعارش خوب است . ابیات متفرقه ذیل از او است :

☆☆☆☆☆

تو پاکدامنی اما زرشك نزدیك است که سر بوادی تهمت دهی گمان مرا

اگر دروغ و گر راست حرفها دارم ز غیر زود ببر یا ببر زبان مرا •

خوش است آن غم که باشد مایهٔ صد گونه خوشحالی

خدایا بیغمی‌را از غم خود شاد میخواهم •

هر زمان گوئی که از کویم برو جای دگر

بیمان من جای دگر میباید و پای دگر

یك نیازم باعث صد ناز می‌گردد ترا غالبا چون من نداری نازفرمای دگر •

نازك دل است یار خدایا بکام خلق شیرین مساز قصهٔ رسوائی مرا

دوران هزار چاه بلا کند در رهم وانگاه بست دیده بینائی مرا •

ز رشك غیر ظهوری بمرك نزدیکی بمیر زود که قربان غیرت توشوم •

گارهر بیچاره کز جور تو مشکل ماندماند — در جفایت دست هر بیدل که بر دل ماند ماند .
بغیرت اینهمه مهر ووفا چرااست بگو — ترا ز مرك اسیران چه مدعا است بگو
مباد زندگیم بار خاطرت باشد — خدایرا که مروت مورز راست بگو
بجرم بیخودی ازدیده میشوی پنهان — ستیزهای تومارا اگر بجا است بگو .

مولانا مالك دیلمی

دیلم قزوین نینك بیراولوغ اکابرلاری اسمی ایرور • اوزی نهایتدین متجاوز مسلمان وخلیق ومهربان کیشی ایردی . اقسام خطنی خوب بیتار ایردی ، خصوصا نستعلیق نی ؛ اوز زمانی نینك استاد وخوش نویسی ایردی • بقدر فضیلتی هم بار ایردی .
طبعی شعردا ملایم ایردی • بو ابیات اول عزنینك دور کیم :

۱۸٤ - مولانا مالك دیلمی

دیلم إسم خانوادهٔ بزرگی از اشراف قزوین است . مولانا بی نهایت مسلمان وخلیق و مهربان بود . اقسام خطرا و بخصوص نستعلیق را خوب مینوشت . استاد وخوشنویس زمان خود بود وتاحدی فاضل هم بود .
طبع شعر ملایمی داشت واین ابیات ازاواست :

******

بهر فریبم اول دام وفا نهادی — پای دلم چو (پستی ۱) دست جفا گشادی •
رسید جلوه کنان سرونورسیدهٔ من — رمید هوش وقرار از دل رمیدهٔ من •

زکی همدانی

یمانچه (نامرد ۲) دکیل ، نعلیچه کردور ، اوقاتی اوز کسبی دین کیچار • همتی هم بولسا بولور زیرا کیم اویانکلیغ کم نفع پرمشقت ایشکارضا بیروپ قطعه وقصیده کیچورماك اویاتین قبول قیلماس .
طبعی هم شعردا یخشی دور • بوابیات اول نامرادنینك دور کیم :

۱۸۵ - زکی همدانی

«۱» پستی — ن — ل
«۲» نامراد — ق

بد نا مرادی نیست ، بنعلگری اشتغال دارد و با کسب خود امرار معاش میکند . باید صاحب همت هم باشد که بچنین شغل کم سود پر زحمتی راضی شده بننگ قطعه و قصیده گذراندن تن در نمیدهد .

طبع شعرش خوب است و این ابیات از او ست :

☆☆☆☆☆
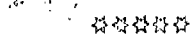
گر دل از عرض نیازم بمرادی نرسید — اینقدر شد که ترا بر سر نازآوردم .

لب تو کرده چنان عام رسم احیا را — که میدهد بساجل منصب مسیحا را .

ز ذوق دیدن او میرم ارنه شرم رخش — بدزدد از نگهم لذت تماشا را

بسوی مصر نسیمی نیاید از کنعان — که دامنی نزند آتش زلیخا را .

بخود گویا قرار کشتن من داده این نوبت

که میل دل چنین بی اختیارم میکشد سویش .

از شوق تو مردیم و جمال تو ندیدیم — و ز پای فتادیم و بکویت نرسیدیم

نام تو نبردیم که از هوش نرفتیم — یاد تو نکردیم که در خون نطپیدیم .

داش آزرده شد از بسکه درد دل شنید از من

بمرث تا مهربان شد جز دلا زاری ندید از من

تنم شد (تای ۱) تا سر داغ داغ از آتش دوری

زمین درد بودم لالهٔ حسرت دمید از من .

خیالش آنچنان با دیده ام الفت پذیر آمد

که هر ساعت نگاهم درمیان بیگانه میگردد .

نرگست امروز دادسر گرانی میدهد — نالهٔ من امشب از خوابش مگر بیدار کرد .

مغفرت رقص کنان همره تابوت رود — کشته ای را که بشمشیر تو قربان شده است .

در تماشای تو بیتابم که چشمم کنده باد — تا از این گستاخ دیدنها نیازارم ترا .

خوناب غصه در دل کوثر گره کند — رشك میی که بر کف دردی کشان تست

آزادگی نتیجه بی خان و مانی است — پرواز کن که قید تو از آشیان تست .

تادررخت زکی نظری کرد جان سپرد — گوئی تمام عمر در این انتظار بود .

نمیگنجد درون سینه دل از شوق پابوست — اجازت ده که بیرون آورم در پایت اندازم .

ز شوق خنجر او خون من بجوش آید — چو بیگنه کشتی در دلش گذار کند .

زشوق مردم و شرم از توام جدا دارد — حیا مضایقه در اختلاط ما دارد .

زین شوق سوختم که کنم جان فدای تو — مردم در این هوس که بمیرم برای تو .

«۱» پای — ظ

پا بسته و پر ریخته و بال شکسته — ماخود بچه خالیم و پریدن که تواند؛
درسینه من بسکه دل ازشوق توپرزد — بشکست قفس‌را وپریدن نتوانست ؛

بو رباعیلارهم انینك دور کیم :

این رباعی‌ها نیزاز او است :

☆☆☆☆☆

گر عافیتم ز هجر فانی گردید — عیشم ز خیال جاودانی گردید
زان بی‌تو نمردم که بیاد لب تو — خون در تنم آب‌زندگانیم گردید ،

امشب در عیش‌ستة بودم تا روز — وز تیغ فراق خسته بودم تا روز
دیروز بخاك خفته بودم تا شب — و امشب درخون نشسته بودم‌تاروز.

پروانهٔ شمع نظر خویشتنیم — آتش زده بال و پر خویشتنیم
کوثر تف سینه‌های ما ننشاند — تا تشنه بخون جگر خویشتنیم .

غم سوخت دماغ لاله راغ دلم — گردید سیاه سبزه باغ دلم
دیگر بهوای آتشین لعل لبی — لب بر لب شعله مینهد داغ دلم .

بو رباعی‌نی بیدردلیغیدین نا راضی بولدوغی باپیدا ایمان آیتمایوبدور کیم :

این رباعی را در باب نا راضی بودن خود از بیدردی بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

تا از غم عشق خاطرم‌فردشده‌است — اندیشه عیش بر دلم سرد شده است
دیری است که بیخودانه آهی نزدم — خون باد دلم که‌سخت بیدردشده‌است .

شرمی قزوینی

یمانجه نا مراد ایرماس ، تازه نشو و نما تاپغانلاردین
دوره شعرنی هم بویانکلیغ (ایرور ۱) کیم :

---

۱۸۶ - شرمی قزوینی

بد نامرادی‌نیست، از نو خاستگان است. و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

«۱» آیتور — قل

آن مرغ منم کز قفس آزرده نباشد | میرد زغم ار یك نفس آزرده نباشد
بیمار ترا کار رسیده است بجائی | کز مردن او هیچکس آزرده نباشد
آزردگی اهل وفا پیش تو سهل است | باید که دل بوالهوس آزرده نباشد
افتاده بی ناقهٔ او ضد غرض آلود | چون دل زصدای جرس آزرده نباشد
شرمی مکنش منم ز همصحبتی غیر | شاید که گل ازخار وخس آزرده نباشد .
ما صفیر غم سرایانیم در هر نوبهار | هست پیشاهنك مرغان چمن افغان ما .
در وصلم و میمیرم از رشك که آیا | دست هوس کیست درآغوش خیالش.
غیر سودا کی تواند کرد دربازار عشق | نقد جان درآستین باید خریدار ترا .
دل جدائی ز تو قطعا نتواند کردن | خویش‌را بی‌تو شکیبا نتواند کردن
دل اغیار ز خونابه حسرت پر باد | تا خیال تو در او جا نتواند کردن
عشق آنجا که صف عصمت یوسف شکند | حفظ ناموس زلیخا نتواند کردن
جان بکف بر سر بازار محبت شرمی | هیچکس همچو توسودا نتواند کردن .
اثر ازبهر آن گرد دعای من نمیگردد | که‌دوران جز بعکس مدعای‌من نمیگردد
تمام عمراگر اوقات صرف عاشقی‌سازم | یکی زین بیوفایان‌آشنای من نمیگردد
بنوعی بیکسم‌شرمی که درهنگام‌جان‌دادن | اجل پیرامن ماتمسرای من نمیگردد .
بسی افسرده‌ام بی‌عشق حسن‌خانه‌سوزی کو | که‌چون(خرشید۱) پرتو بردرودیوارم‌اندازد.

خون شود گریه که او پرده ز رازم برداشت
گم شود ناله که شد موجب رسوائی من .

بجرم دوستی در خون مرا آن تند خو دارد
چنین دارند ارباب محبت را که او دارد

برنك و بو مکن خودرا اسیر یار هر جائی
که گل‌هم باوجود بیوفائی رنك و بو دارد .

کسی که‌خورده می‌از جام‌آشنائی تو | بلب چگونه نهد ساغر جدائی تو
تو در مقام فریبی و من در این‌فکرم | که تا چه بر سرم آید زآشنائی تو .
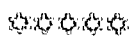
بو ایکی رباعی هم‌ اینناك دور کیم :

این دو رباعی هم از و است:

✿✿✿✿✿

میرم ز غم ار بمن جفایی نرود | یا بر دل زار ما جرایی نرود
تا من باشم غم بکسی رو ننهد | محنت ز سرای من بجایی نرود .
با یارم‌ودایم دلم ازغم ریش است | دروصلم و محنتم ز هجران‌بیش‌است

«۱» خورشید - ن

تلخ است مذاق جانم از شربت وصل   حالی دارم که نوش بر من نیش است.

نذری کاشی

قصیرالقد وضعیف ترکیب کیشی دور ؛ با وجود بو حال اولجه کیم کیشی تعقل قیمله آلسا (جنکرده ۱) و بیحیا واقع بولوبدور . هروادیدا اون اوزیجه بولغان حریفلار بیله جدل قیلور و لهذا حسن بیك عجزی بیله اوروشوپ حسن بیك کیشی نینك باشین یاروپ و اول آنینك یقه‌سین چاك قیلدوغی دین ایکالاسی نینك طول و قصری معلوم اولنور .

بو غزل انینك دور کیم (چه ۱) مطلعی مدخول دور :

۱۸۷ ـ نذری کاشی

شخصی کوتاه قد وضعیف اندام است ، با اینحال فوق‌العاده جنگجو و بیحیا است و با حریفانی که از هر حیث ده برابر خودش میباشند نزاع میکند . چنانکه با حسن بیك عجزی زد و خورد کرد ، حسن بیك سر ویرا بشکافت و او گریبان حسن بیك را چاك کرد . و از اینجا بلندی وکوتاهی قد هر یك معلوم میگردد .

این غزل از او است اگر چه مطلع آن مدخول است :

٭٭٭٭٭٭٭
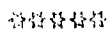
رفتیم و یاررا برقیبان گذاشتیم   یوسف بگرك وگرك چوبان گذاشتیم

ما میشدیم و دیده بدنبال یار بود   در هر قدم هزار نگهبان گذاشتیم

ما مجرمیم و دوزخ هجران نصیب ما است   از سر هوای روضهٔ رضوان گذاشتیم

خرم نشین بغیر که رفتیم از درت   حسرت بجای توشه در انبان گذاشتیم

زین پیش عشق بود ولی بیخودی نبود   ما در زمانه چاك گریبان گذاشتیم

بیتیم از جفای تو ز نار بر میان   صد داغ کفر بردل و ایمان گذاشتیم

نذری زما مپرس که دین و دلت چه شد   دین و دلی که بود بکاشان گذاشتیم.

بو ابیات هم انینك دور کیم :

«۱» جنکز ـ د

«۲» اگر چه ـ ظ

این ابیات هم از او است :

☆☆☆☆☆

قطره زنان براه او اشك فشانم از مژه — کز نمك آب به کنم آبله های پای را.
ما جگر خواران زنعمتهای عالم فارغیم — پارهٔ دل میخورد هر کس که شد مهمان ما
وای برجانی که آه ما فتد دنبال او — آه از آن زخمی که در وی بشکند پیکان ما.
نسیم جان شنود چون خضر زآب حیات — کسی که بوی کند خاك تربت ما را.
دلت آزرده میگردد خدارا در دلم مگذر
که ویران گشته پر تنك است و در وی درد بسیار است .
صبا تاری که از زلف تو بگشود — برهمن زینت ز نار خود کرد
مه من دیده بر آیینه نگشود — حذر از غمزهٔ خونخوار خود کرد
دو روزی گرچه باما سر گران بود — ولی آخر محبت کار خود کرد.
میل آزار جان ما داری — دگر امروز مهربان شده ای .
روزی که قدم در ره جانانه نهادیم — اسباب فراغت همه در خانه نهادیم
شمع سحر از ماروش سوختن آموخت — ما سوز نهان در دل پروانه نهادیم.
خاکم بسر که دور ز بزم محبتم — ابلیس وار راندهٔ در گاه عزتم
آواره دیار و صالم ز رشك غیر — بیهوده گرد بادیهٔ درد و محنتم .
اسیر عشق کجا میل نو بهار کند — گل و شراب بر(کلحنی ۱)چه کار کند
زوعده های تو الماس ریزه در جگر است — اجل بکس نکند آنچه انتظار کند .

مقصود خرده فروش کاشانلیغ دور ، طالب علم و شاعر پیشه و خوش طبع کیشی دور .
بوابیات انینك دور کیم :

۱۸۸ - مقصود خرده فروش

از اهل کاشان و طالب علم و شاعر پیشه و خوش طبع است ، این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

«۱» گلخنی — ن

شب وصل است گلو گیر شواف مرغ سحر
(باسی[۱]) از شب نگذشته است چه افغان است این .

من بدین سوختگی داغ دل اغیارم — گرچه آزرده دلم لیک رقیب آزارم .
رفتن نکو نبود چو رفتی بهزم غیر — خواهی بنوش باده و خواهی نماز کن .
هوالهاش باحول کن که خشاك لب میرد — کسی که کشتهٔ شمشیر آبدار تو نیست .
سهل است اگر ز غیر تنزل کند کسی — هر چند دشمن است ببین در پناه کیست .
دروی نگرو طالبوی باش که موسی — محروم از آن شد که نظر برشجر انداخت .
رفتم زآستانت این رو سیاهیم بس — اما ز دل نرفتم این عذرخواهیم بس .
من گرفتم که زمقصود نمیآید هیچ — دوست باشد به از آن نیست که دشمن باشد .

مولانا نامی (۲) اردوبادلیغدور . درست اعتقاد و مهربان کیشی ایردی . پدراتلیغ مخدوم زاده ' تیله تبریزغه کیلدی ؛ بو حقیر اول مخدوم زاده سر رشتهٔ محبتیغه بند و نو نهال مودتیغه پیوند بولدوم .

بیر کون استادمیز میر صنعی علیه الرحمه بیله شعرسببی بیرله منازغه قیله باشلادی؛ مین سکوت اختیار قیلوپ ایردوم زیرا کیم ایکی جانبدین اویاتیم بار ایردی . اخوانیدیمیز غایبانه سفارش قیلور ایردی کیم سن اول جانبدین بول، کیم سینی بحل قیلورمین و اونکلار جفا قیلورلار . همدردلیغ بوندین زیاده بولماس ؛ حق سبحانه و تعالی آخرت و عاقبتین معمور توتسون .

مولاناء مذکور بیرمقدار سهل البیع و حلی بولدوغیدین مخدوم زاده سی اسمیغه آیتدوغی ابیاتی مجالس و محافلدا اوقوپ منه ' بولماس بولدوغیدین آز آز شعلهٔ مهربانلیغیم افسرده بولوپ کم کم یارلیغ بیزار ... شه مبدل بولدی .
بو مطلع مذکور بولغان ابیاتدین دور ... :

۱۸۹ - مولانا نامی

از اهل اردوباد است . شخصی خوش عقیده و مهربان بود . وقتی با پسرش موسوم به «بدر» بتبریز آمد ، حقیر گرفتار محبت پسر گردیدم .

« ۱ » باسی — ن

« ۲ » — مرحوم محمد علی تربیت ترجمه حال این شاعر را ازاین تذکره بکتاب خود نقل کرده ولی بجای « نامی » « ناجی » نوشته است (دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۶۹) .

روزی با استاذم میر صنعتی علیه‌الرحمة بسبب شعر در منازعه شد من سکوت اختیار کرده بودم زیرا از هر دو طرف رو در بایستی داشتم . استادم غایبانه پیغام میداد که تو طرف ویرا بگیر ، که من ترا میبخشم ولی ایشان آزارت‌میکنند. همدردی بالا تر از این نمیشود، خدا آخرتش را آباد کند.

مولانای مذکور چون قهری سهل‌البیع و بردبار بود ابیاتی را که بنام پسرش گفته بود در مجالس‌ومحافل میخواند و خجالت نمیکشید؛ از اینرو کم کم شعله مهربانیم افسرده شد و یاری ببیزاری مبدل گردید. این مطلع از آن ابیات است :

☆☆☆☆☆
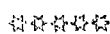
بدرمنیر مانه همین دلپذیرما است خورشیدسایه پرور بدر منیرما است.

مولانا کاتبی نینگ شتر حجره سی جوابیدا بیر پشه اضافه قیلوب بیر قصیده آیتمیش ایردی . بو مطلع آندین دور کیم :

قصیدهٔ «شتر حجره» کاتبی را جواب گفته و پشه‌ای بر آن افزوده بود . مطلع آن این است :

☆☆☆☆☆
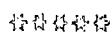
بس‌است پشهٔ فکرم شتر بحجرهٔ تن که پشه کار شتر میکند بحجرهٔ من

هندغه باروب عالمدین اوتدی.

بهندوستان رفت و در آنجا وفات کرد .

☆☆☆☆☆
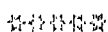
خواری تبریزی تیز طبعلیق و خوش سلیقه لیغ کیشی ایردی ، خفی نستعلیقنی زیاده خوب بیتار ایردی . فاما کوپ بی‌باک و شیرو و خونی ایردی ، باوجود منع احباب ممنوع بولماس ایردی .

مولاناء مذکور نینگ بیر طرفه‌لیغی‌غه‌راست کیلدوک : غالباخواجه‌زاده(سینی ۱) اخواندی لت قیلور ؛ اطفال چ‌اشتقه بارغاندا بیر نیچه اوباش بیله مسجدغه داخل

« ۱ » سینی ـ قلم

بولوپ اخوانەی کف پای اورارلار . اخواند نینك جزغی جوابیلە آیتورمیشلر کیم:
«حضرت اخواند ، سیز اول ناز نینغه نیچون ترحم قیلە المادونگیز ؟ بیز هم سنگا
ترحم قیلەالماس بیز » .
طبعی شعرداخوبایردی . بوابیاتلانینك دور کیم :

۱۹۰ - خواری تبریزی

شخصی تیزطبع و خوش سلیقه بود و نستعلیق خفی را خیلی خوب مینوشت ولی بسیار بیباك و شبرو وخونیبود و در این باب پندو اندرز دوستان گوش نمیداد .

از مولانای مذکور حادثه عجیبی دیدیم : گویا خواجه زادهاش را آخوندش میزند ؛ موقعی که اطفال برای ناهار خوردن میروندمولانا با چند تن از اوباش وارد مسجد شده بآخوند کف پایی میزنند . چون داد وفریاد آخوند بلند میشود مولانا در جواب میگوید : « حضرت آخوند، چرا بآن نازنین رحم نکردید ؛ ما نیز بشما رحم نخواهیم کرد » .

طبع شعرش خوب بود و این ابیات از او است :

*****

ازاینجو رو جفا آخر پشیمان خواهمت دیدن
ز قتل کشتهٔ بیداد حیران خواهمت دیدن
کسی کامروز داریدر گذرها دست بردوشش
باو درهر گذر دستوگریبان خواهمتدیدن .

بخت آنم کوکه خواب آلوده بر خیزی شبی
نساله‌ام‌نشناسی و گوشی بفریادم کنی .

خواری بدانت رسیده که بدگوئی مرا
سرمایهٔ خوش آمد اغیار کرده است .

چو پرسد حال مشتاقان بگو دردلی خواری
خدا داند که دیگر باغی پیدا شود یا نه
چو آید غیر سویت یکزمان گرمی مکن با او
ببین دیگر وصالت را تمنا میکند یا نه .

مولانا حیدری

تبریزلیدور ، خوش صحبت کیشی ایردی . مکرر را هندغه باروپ جمعیت‌لار کیلتوردی . سیاحلیق و مردم دیده لیق نینك کوپ دخلی بار .

مولانا حیدری نینك صحبتی شعریدین زیاده گرم راق ایردی · شعری بویانکلیق ایردی :

۱۹۱ - مولانا حیدری

از اهل تبریز است . مردی خوش‌صحبت بود ، بارها بهندوستان رفته جمعیتها آورد و البته مسافرت کردن و مردم دیدن خیلی تاثیردارد. صحبت وی از شعرش خیلی گرمتر بود و شعر چنین میگفت :

☆☆☆☆☆

همچوآتش نالهٔخونین دلان دردمند   بیشتردارد اثر هر چند میگرددبلند.

بو رباعیسی مشهوردور کیم :

این رباعی هم که از او است شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

در کشور هند شادی‌و غم معلوم   در عالم غم خاطر خرم معلوم
جایی که بیك روپیه آدم بخرند   آدم معلوم و قدر آدم معلوم .

بوایکی قطعه‌سی میرمیران کنایه سیدا یمان ایرماس کیم :

این دو قطعه را نیز که کنایه از میر میران است بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

شاه من لطفی که کردی‌از سر (حواست۱)بمن
چون بگویم کز برای این گدا لایق نبود
چون سگت بودم‌بجای گوشت دادی استخوان
لایق من بود اما از شما لایق نبود .
برات قر ضخواهان چون نویسد   بدوشاب و بپنبه میر دانا

«۱» جرات ــ ن ــ د

تحمل آن قدر باید که گردد   شود پنبه کفن دوشاب خلوا •

مولانا صحیفی

شیرازلیغدور ، مصاحب و همزبان کیشی دور . اولمقداز شاعر وضع و بلند پرواز دور کیم کوپ دلیر شاعر کیراك کیم مولاناء مشارالیه نینك طرح وضعیدین تو هم قیلمایوپ جواب و سؤالی معرضیغه کیلکای و اکثر خرکس مآب بزرك زاده‌لارنی تاپوپ بدیهه بیمعنی قصیده‌لار آیتوپ اخذلار قیلورایردی .
اول حالیدا زیاده نامقید ولوندایردی ، بو اوچوردا تائب و پرهیزکار کیشی بولدی ،عاقبتی خیر بولسون •
ترکی و فارسی شعر آیتور . بو ترکی ابیات انینك دور کیم :

۱۹۲ - مولانا صحیفی

از اهل شیراز و شخصی‌مصاحب و همزبان است . آنقدر شاعر وضع و بلند پرواز است که شاعری بسیاردلیر باید تا از وضع وی نترسیده درمعرض سؤال‌وجواب اوبر آید . اغلب بزرك زادگان احمق را پیدا کرده برای آنان بالبدیهه قصیده‌های بیمعنی میگفت و جایزه‌هامیگرفت . در آنموقع خیلی بیقید ولوندبود ولی اکنون تائب و پرهیزکار شده‌است ، عاقبت بخیر باد .
شعر ترکی و فارسی میگوید و این ابیات ترکی از او است :

ویروپ جان نقدینی زلفینك ایله سالماق خیالیم بار
نه دیرسین باشنه چاورولدوقوم اولورمی سودامیز•
سویلمیش سین کیم صحیفی چاوروللور مسی باشیمه
پش کیماك قربانیم باشینه قربان اولدوقوم •
جان ندور کیم التفات ایده کونکل جانسان اونکا
جانمه منت اکر لایق توشارسه جان اونکا •

مولانا غیرتی شیرازی

اول ولایت‌نینك متعین آدمی‌زاده‌لاری‌دین دور • دلیر و پشته سوار ویخشی کماندار‌دور • تقطیع‌غه مایل‌دور ، همتی هم بار •
طبعی اقسام شعردا یخشی‌دور • بوابیات‌نی خوب آیتوبدور کیم :

۱۹۳ - مولانا غیرتی شیرازی

از آدمیزادگان معروف شیراز است، دلیر و پشته سوار و کماندار خوبی است. بقطع میل دارد وصاحب کرم هم است.

طبعش در اقسام شعر خوب است و این ابیاترا خوب گفته است:

☆☆☆☆☆
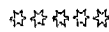
رشکم آید که بعشق از غم مهجوری گل　　هیچکس منع جگر خواری بلبل نکند

غیرتی را شده مژگان کشندهٔ قاتل　　که بخونریز ملاك نیز تعلل نکند •

شبها که روی دل بخدای تو کرده ام　　اول ادای شکر جفای تو کرده ام •

هلاك غمزهٔ بیباك ترسا زاده ای گردم　　که درمحشر بدو بخشند خون صد مسلمانرا.

اجل از جمله ماتمزدگانش باشد　　هرکرا چون غم هجران توجلادی هست •

فغان ز چشم فریبندهٔ فسونسازت　　که یکدمم زخیال تو باخدا نگذاشت.

لیلی شود آگه زگرانباری ناقه　　مجنون چو بحسرت نگرد جانب محمل.

نگه کنید دلم را که خور کرده کیست　　نظر بروز من وروزگار من مکنید •

عجب نبود که گردد توتیای چشم مشتاقان　　چو دوران خاك سازد چشم پر حسرت نگاهانرا.

غیرت برم از سوختن دوزخ جاوید　　کو نیز مگر داغ تمنای تو دارد •

چو غمزه تو بخون ریختن کند آهنك　　لباس خاك کند برتن شهیدان تنك •

شب از حیرت نگاهشرا تصور آنقدر کردم　　که زهر غمزه اش آمد برون از چشم حیرانم.

بآتش گر بسوزندم بدم چندانکه میدانم　　که ننگم منکر آتش کند آتش پرستانرا.

بسکه در بادیه عشق شهیدان غمند　　استخوانها است بجای خس و خاشاك آنجا.

شدم آزرده بنوعی زتعلق که دگر　　همتم تکیه بدیوار توکل نکند •

مولانا نظیری　　نیشابورلیق دور واول ولایتدا صرافلیق امری بیله مشغول ایردی • بیتکلف و گذشته بیکیت دور • طبعی هم یمان ایرماس • بو ابیات انینك دور کیم :

۱۹٤ - مولانا نظیری

از نیشابور است ودرآن ولایت بصرافی اشتغال داشت • شخصی بیتکلف

و گذشته است.

طبعش هم بدنیست واین ابیات ازاواست:

☆☆☆☆☆

زبان شکوه ما کوتهازبریدن نیست علاج درد دل ماېجز شنیدن نیست
ز بسکه حسرت چشم‌توناتوانم‌ساخت نگاه را برخت‌توت رسیدن نیست.
آن بود نور دیده که رفت‌ازنظرمرا این دیده پاره ایست‌زخون‌جگرمرا
فکر کفن کنید که بیماری فراق هر روز بدتراست زروز دگرمرا.
زبس‌کزحسرت رویت بسختی میدهم جان را
اجل برگرد من با چشم خون‌آلود میگردد
تو گرسوادی‌دل بر هم زنی‌نازی‌زیان داری
مرا سرمایه دنیا و دین تا بود میگردد .
دور از آن در مرده‌ام‌کی میکنندخاکم‌قبول
آتشم در جان زن و خاکسترم بر باد ده.
گرم صد بار سوزی باز بر گرد سرت گردم
نیم پروانه کز یك سوختن دردست‌وپاافتم.
نظیری زنده‌ای‌درهجراوخاکت‌بسربادا ترادرد محبت‌تا کجابوده‌است‌دانستم.
ز خود هر گز نیازارم دلی را که میترسم در او جای تو باشد.
بر نیامد یك عزیزازمصرمردم‌پروری پیر شد درچاه‌صدیوسف‌زقحط‌مشتری
بوی خونی‌ازشهیدان بر مشامم خورده است
همتی یاران دگر زین سر نمیآیند سری
مجلس آخر شد نظیری درد خودبا اوبگو
هر زمان بزمی و هر دم‌صحبتی با دیگری.
دیرلارکیم بو بیت‌هم‌انینك دورکیم:

این بیت را هم باو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆☆

گر زیر گلبنی قفسم را نمی نهی جایی بنه که ناله بگوش چمن‌رسد.

مولاناجعفری ساوجی

تا مراد و افتاده بیکیت دور ، بخشی اخلاصی‌هم بار.
طمع‌کیم شعرا نینك سبب دناءتی ایرور اوزیکه قبول قیله
الماس و هیچ کیشی نینك ممنون منتی ایرماس .

اقسام شعرنی آیتور . بو ابیات اینکدور کیم :

۱۹۵ - مولانا جعفری ساوجی

شخصی نامراد و افتاده است و اخلاص خوبی هم دارد . طمع را که سبب پستی شعرا است بر خود نمی پسندد و مرهون منت کسی نمیباشد .
همه گونه شعر میگوید و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

کفن از خاک پوشد چون شهید تیغ سودایش
گریبان چاک سازد خاک را بر یاد بالایش
چو مرغی کز قفس نظاره گلشن کند هر دم
دلم از چاکهای سینه می بیند سرا پایش .
جهان ز من شده گویا و من خموش از غم
که بی نصیب ز خود همچو آب حیوانم
ز کفر زلف تو پیوند نگسلاند دل   اگر ملائکه تلقین کنند ایمانم
شدم اسیر بتی جعفری که بعد از مرگ   کنند قبلهٔ خود کافر و مسلمانم .
ز دل کی غم برد بیرون تبسمهای شیرینت
همان تلخ است اگر جان بر کباب تلخ میریزی .
تبسمت سر تاراج کفر و دین دارد   غبار خط تو با آفتاب کین دارد .
تمام آتشم از غم همای عشق ترا   عجب که بهره ای از استخوان من باشد .
چشم بساطن دلا چو بگشایی   یار هر جا شوی دوچار شود .
سبحه و زنار سد راه مقصد شد دلا
کفر و ایمان را بهل در یکدگر پنهان بود .

مولانا صرفی ساوجی

غالبا مولانا جعفری بیله قرابتی بار ؛ ایکالاسی افصح المتکلمین خواجه سلمانغه نسبت بیتکورورلار . یخشی شاعردور . فقیر مولاناغه اوچور کیلمایو بدور مین بو ابیاتین استماع قیلدوم کیم :

۱۹۶ - مولانا صرفی ساوجی

گویا با مولانا جعفری قرابت دارد؛ نسب هر دو بافصح المتکلمین
خواجه سلمان میرسد.
شاعر خوبی است. فقیر باوی ملاقات نکرده‌ام ولی این ابیاتش
را شنیده‌ام:

※※※※※
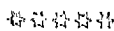
بسفر زمانه دایم چو منت غریب دارد — سرآن دیار گردم که تواش غریب باشی
بگذر ز چاره من بگذار تا بمیرم — من ناتوان که باشم که توام طبیب باشی
اگرت نصیب از آن لب نرسد مرنج صرفی — گنه کسی چه باشد چو تو بی‌نصیب باشی.
غمی کز مرگ دشمن دارم این است — که ترسم در غم او مرده باشد.
کشتند و سوختند مرا ای هما برو — کز قسمت تو هیچ در این استخوان نبود
گویا که میکشند مرا هرگز اینچنین — غوغای عام بر در زندان من نبود.
خدایا اینقدر درحق آن بیباک میگویم — که گر نامهربانش آفریدی مهربانش کن.
خبرم ز رفتن خود بگه سفر نکردی — چه صلاح دیده بودی که مراخبر نکردی
چو ز رفتن تو مردم تو نشاط کن که هرگز — بد خاطر خود بهازاین سفر نکردی
تو تمام خشم و نازی منت از کدام گویم — چه بروزگار صرفی تو ستیزه گر نگردی.

مولانا اقدسی مشهدلیغدور. خودپسند و ناسازکار کیشی بولدوغیدین
ایل بیله آمیزش قیلماس ایردی، اکثر اوقات تنها یورور
ایردی.
بهرحال سوزیدا چاشنی و (تازه‌لیغ[1]) بار. بو ابیات اول فریدالزمان نینگ
دور دیم:

۱۹۷ - مولانا اقدسی

از مشهد است، چون خودپسند وناسازگار بود بامردم آمیزش نمیکرد

(۱) تازه‌لیغ - ن - د

واغلب تنها راه میرفت.

بهرحال شعرش چاشنی و تازگی دارد و این ابیات ازاو است:

☆☆☆☆☆

بپای ناقه خروشان دل شکسته کیست   که این صدا بصدای جرس نمیماند.

کی رسد در حشر اجزای وجود ما بهم
ﻭزین پریشانی که ازازلف بتان درکارماست.

بدخو بدوای تو شدم ورنه از این پیش
دردرد کشیدن دل من تاب دگر داشت.

خونین چرا است اشکم اگر تیغ غمزه‌ات
در چشم خانه سر نبریده است خواب‌را.

دارم دلی که غوطه بخون زد هوس دراو
سر از میان خون بدرآرد نفس در او.

دل گرمم چو در آتشکده غم سوزد
نفسی سر زند از سینه که عالم سوزد.

درشبستان طرب نور نخیزد ز دلم   این‌چراغی است که‌درحلقه ماتم‌سوزد.

آن مرغ ضعیفم که ز شوق درو بامت   پر میزنم و قوت پرواز ندارم.

بو رباعی هم انینك دور کیم:

این رباعی هم ازاواست:

☆☆☆☆☆

روزی که بقتل همچو من بیجگری   پیدا کند آن نگار بد مهر سری
اجزای تنم ز شوق بسمل هر یك   خودرا بزند بتیغ پیش از دگری.

مولانا وحشتی (جوشانلیغ[1]) دور کیم کاشان توابعیدین دور. زیاده قوی جثه وپرزور کورونور. بو بیتی نینك اوز طوریغه کوپ مناسبتی بار:

---

۱۹۸ - مولانا وحشتی

از جوشقان است که از توابع کاشان می‌باشد. خیلی قوی هیکل

«۱» جوشقانلیغ — ن. جوشقانلیغ — ه

و پر زور بنظر میآید و این بیت که گفته است با تنومندیش خیلی متناسب است :

☆☆☆☆☆
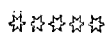
فرهاد اگر از بیستون گلگون بگردن میبرد
من بیستونرا می‌برم کارم چو برگردن فتد .

مولاناء مذکور با وجود بوقدرت زیاده نامراد کیشی دور و عشق مجازی طریقیدا اولجه ثابت‌قدم ایرورکیم خواجه زاده‌سی نینك مخدوم زاده لاریغه هم خدمات بیتکورور ؛ العاقل یکفیه‌الاشارة
بو ابیات اول وفادارنینك‌دورکیم :

مولانای مذکور باوجود این قدرت خیلی نامراد است و در طریق عشق مجازی چنان پایداری دارد که نسبت بفرزندان‌خواجه‌زاده‌اش‌هم‌خدمات انجام میدهد ؛ العاقل یکفیه‌الاشارة .

☆☆☆☆☆
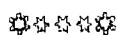
صد ظلمات گم شود در شب تار هجر او
چرخ مگر ز بخت من بافته این گلیم‌را .

یك لحظه گریه گر نکنم کور میشوم
گویا چراغ چشم من از آب روشن است .

شب هجری بعذاب دوجهان میدادم — گر کسی بامن سودا زده‌سوداميكرد .
بیار همرهم امسا دل از پریشانی — هزار مرتبه هرگام ازاوخبر گیرد .
اهل نظر بقیمت یاقوت میخرند — خونابه‌ای که برسر مژگان گره‌شود .
اگر تاحشر گریم آتش‌عشق‌تو نگذارد — که مژگان‌شرر بارم‌زآب‌دیده‌نم گیرد .
چون نور دیده درنظرم‌جلوه میکند — با آنکه‌سالهااست کزودور مانده‌ام .

شب درگمان‌افتم که‌دل‌بااشك‌خونین شد برون
زان پرسم احوالش سحر از دیدهٔبیدارخود .

از بسکه سرکش‌است‌سمندوصال او — دست تصورش‌نتواند عنان گرفت .

جهان‌بر آب بود اول منش در آتش افکندم
ز چشمم بسکه شبهاسیل آتش‌در جهان‌افتاد .

من و دل کاروانسالار راه محنت و دردیم
بلا از بیم جان در منزل ما بار نگشاید .

مردم‌از شوق تو صد بار وهنوزم چو نفس
بهر ایثار تو جان ازپی جانت میآیـد ،
ندارد آسمان هم در خـور امید من‌کامی
از آن هرگز ندیدم برمرادخویش‌دوران‌را .
ز محبت توچندان‌تف دل بخاك‌بردم که فرشته عذابم بسر مزار ناید.
کشتم چنان‌ضعیف که‌در گلشن وصال هردم مرانسیم بسوی دگر برد .
چوگردبیخبر از خویش دامنت گیرم اگر ترا بسرخاك من‌گذر باشد .
خار مژگانم چوگلبن‌غنچه‌میآرد ببار بسکه‌چشم‌خونفشانم برگل‌رویت بماند .
ز خاکم‌دوزخی پیش از قیامت آشکارا شد
ز بس‌کز سوز دل‌آتش فکندم درمزارخود.
هر سحر گل چشم بر راه است پندارد شبی
گردی از کوی‌تو در دست صبا خواهد فتاد.
دوش چندان گریه کردم از غم نا دیدنش
کز سر شکم در نهاد سنك آتش نم گرفت
در دم مردن مرا جز اشك بربالین نبود
اشك خونین عاقبت چشم مرا برهم گرفت.
بورباعی هم اونینك دور کیم :
این رباعی هم از او است :

✿✿✿✿✿✿
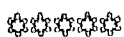
تا کعبهٔ کوی خود نمایان کردی برمن ره‌طوف کعبه آسان کردی
عیداست بکوی خویش قربانم کن در کعبه‌همان گیرکه قربان کردی.

میرزا ابوتراب فرقتی انجدانلیغدور ، آدمی زاده ایرور ، یخشی طبعی‌بار . اگر خـوش آمـد کـوی پرستارلار حـرف وصوتی بیله اوزیکا شاعرلیق قرار بیر ما سا بوندین هم بهراق بولور .
بو ابیات اول میرزا نینك نتیجهٔ طبعی دین دور کیم :

۱۹۹ - میرزا ابوتراب فرقتی

ازانجدان است . آدمیزاده است و طبع خوبی دارد و اگر با حرف‌و

آواز پرستاران خوشامد گوی صورت شاعری بخود نگیرد از این هم بهتر میشود .

این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆
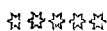
پای اشکم بتمنای تو صد آبله کرد — با همه گرم رویها زتکاپوی بماند

نه گرد بادنمایان زطرف هامون است — بخاك بادیه آلوده روح مجنون است.

بیاد روی توتا کی بخواب بینم گل — چو چشم باز کنم پارهٔ جگر باشد.

بسکه داغ سینه‌ام را گل تصور میکنند — در گلستانم زجوش بلبلان آرام نیست.

ز شور بلبلانم گشت معلوم — که گل چیدن کم از خون کردنی نیست.

چون مگس تاز سرخوان وصالت رفتم — لقمهٔ من سر انگشت پشیمانی بود

خاطرجمع زسر وقت جنونم انداخت — یاد آن روز که درعین پریشانی بود .

شب که بیخود بطواف گل رویت آیم — تکیه بر دوش صبا کرده بسویت آیم.

در روزگار هرکه عزیز است خوار تست — این رسم تازه ایست که در روزگار تست.

تا قافله را کعبه سرکوی بتان است — پیوند بناقوس رساند جرس ما

زانروز که گشتیم بدام تو گرفتار — شد کعبهٔ مرغان بهشتی قفس ما .

مولانا کسری (کربه ۱) کاشانلیغدور . آیتور کیم مولانا اهلی خراسانی اولادی مین . باوجود عدم اهلیت اوزین اویانکلغ کشیکا منسوب قیلور ؛ والله اعلم بحقیقة الامور .

بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲۰۰ - مولانا کسری کربه

از کاشان است و میگوید از اولاد اهلی خراسانی هستم . بااینکه اهلیت ندارد خودرا بچنان شخصی منسوب میکند ، و الله اعلم بحقیقة الامور . و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

« ۱ » کربه - ن
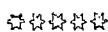
آنرا که رد کنیم شود رد کائنات   مردود بارگاه دل ما کسی مباد ۰

هنوز ای قبلهٔ جان دل بیاد طاق ابرویت

بمسجد میرود گرد سر محراب میگردد ۰

چون مزدور سودای تو باشد   بلا شاگرد بالای تو باشد ۰

غریبی کاشی کهنه شاعر دور . خان احمد پادشاه خدمتیدا ملک الشعرا کچینور .

مولانا لسانی نینک غزلین کیم :

منم زان خوی نازك آستین برچشم تر مانده

زمژگان تاجگر صد پرده خون بریکدگر مانده

بو یانکلیق تتبع قیلوب ایردی کیم :

تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده

ز خواری بر سر دون همتان بی پا و سر مانده.

۲۰۱ - غریبی کاشی

شاعر قدیمی است و در خدمت خان احمد پادشاه سمت ملك الشعرائی دارد .

این غزل مولانا لسانی را که گفته است :

منم زان خوی نازك آستین برچشم تر مانده

زمژگان تاجگر صد پرده خون بریکدگر مانده

چنین تتبع کرده بود :

تو از من فارغ و من بی تو هر سو در بدر مانده

ز خواری بر سر دون همتان بی پا و سر مانده .

*****
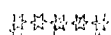
مولانا معین استر اباد ایغدور . باوجود استعداد فطرت و مادهٔ مولویت طرفه کلاملار و غریب لطیفه لار مولاناء مذکور دین باش وراز ایردی . مقبول الخواص و منظور العوام بو یانکلیغ آز واقع بولور . سلاطین روزگار مجالسیدا هیچ مانعی یوق ایردی .

اول کلاملار نینک بیری بو ایرور کیم :

۲۰۲ - مولانا معین

از استراباد است . باوجود استعداد فطرت وماده مولویت سخنانی عجیب ولطایفی غریب ازاو سرمیزد . کمتر کسی پیدا میشود که مانند وی مقبول خواص ومنظور عوام باشد ؛ برای ورود او بمجالس پادشان عصر هیچگونه مانعی موجود نبود .

از جمله آن سخنان است :

☆☆☆☆☆

« من شرمندگیهای یك توقوز سست اول آنکه اگر نامش برم مردم صدتف برریشم میاندازند، دوم بادرنك سست سیوم خایهای سست چهارم اقای سست پنجم شعر سست ششم فکر سست هفتم شریك سست هشتم و نهم پس روکه اسبم برتو نرید، مهمدالی شق شق شق.

حافظ اگر مست نه‌ای کج مرو کز تو کسی نشنود این‌عذرلنك » .

باوجود بوطرفه‌لیغ بویانکلیغ شعرآیتور کیم:

باوجود این شوخی شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

افسوس که (بیك۱) عمرراهی کردیم مردانه نزیستیم (داهی ۲) کردیم

در نامه نماند جای یك لفظ سفید ازبس شب و روز روسیاهی کردیم .

غیاث‌الدین (محمد ۳) بزمی استرابادنینك متمین مردم زاده لاریدین دور ، زیاده مصاحب وموافق کیشی‌دور. ایکی بیت‌نی یخشی اوقور، طبعیدا خوش‌لیق وذهنیدا شوخلیق کوپ بار. دیرلار کیم بو اوچوردا مقتول بولدی؛ بلی هیچ کیشی‌استرابادد ا اوزاجلی بیراه اولماس.

بورباعیلار اول عزیزنینك‌دور کیم :

«۱» پیك ــ ن

«۲» وآهی ــ د

«۳» س ــ م

۲۰۳ ـ غیاث الدین محمد بزمی

ازمردمزادگان معروف استراباد وشخصی بسیار مصاحب وموافق است ، دوبیتی‌را خوب میخواند و طبعش بسیار خوش و ذهنش بسیار شوخ است . گویند اکنون کشته شده است ؛ آری در استراباد کسی باجل خودنمیمیرد.

این رباعیها ازاواست :

☆☆☆☆☆

جانا غم نیکخواه میباید داشت | فکر دل بیگناه می‌باید داشت
دل ازکف عاشقان برون‌آوردن | سهل‌است‌ولی‌نگاه‌میباید داشت.

تاپرده زخورشید جمال افکندی | آتش بنهاد اهل حال افکندی
برداشته بودم از خیالات تو دل | بازم بکرشمه درخیال افکندی.

میرم جایی که گفت وگوی تو کنند | وصف سرزلف مشکبوی‌تو کنند
ازخلق گریزم من‌رسوا که مباد | بینند مرا ویاد روی تو کنند.

بو ایکی بیت هم انینك‌دور کیم:

این دوبیت هم ازاواست

☆☆☆☆☆

ازناوك غمت دل بیحاصلم پراست | پیشت چگونه زارنگریم دلم‌پراست.
رحم کن بربزمی‌مسکین که‌امشب‌تاسحر | باوجود بیگناهی کارش استغفار بود .

قسمتی استرابادی میرضیاء الدین اوغلی میرزا بیك فندرسکی ملازمتیدا بولور .

بورباعی وبوابیات انکا منسوب‌دور کیم:

۲۰۴ ـ قسمتی استرابادی

درملازمت میرزابیگ فندرسکی پسر میرضیاءالدین میباشد .

این رباعی واین ابیات‌را بدو نسبت میدهند:

☆☆☆☆☆
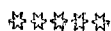
طوف حرم کعبه ز رهبان مطلب تعظیم کنشت از خداخوان مطلب
ما راندهٔ کعبه‌ایم و واماندهٔ دیر ازما روش گبر ومسلمان مطلب.
درخانه گشت گلشن فردوس میکند چشمی که ازمشاهدهٔدلستان پراست.
گر بودقاصد ملك وانکه بمن آرد پیام میرم ازغیرت اگر گوشی بپیغامش کند.

مولانا مخلصی

سبزوارلیغ دور. طبعی یمان ایرماس. بو ابیات انینک دور کیم:

۲۰۵ ـ مولانا مخلصی

ازسبزوار است. طبعش بدنیست واین ابیات ازاواست:

☆☆☆☆☆
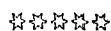
چوچشم خونفشان برساکنان محشرم افتد سخنهای گرفتاران عشقت باورم افتد
(بس ۱) ازعمری که خواب‌راحتی گرد دلم گردد
دود بیطاقتی پیش از من و بربسترم افتد
بسوزانم ولی بگذار چندان برسرکویت که این افسردگان‌را چشم برخاکسترم‌افتد
هجوم نا امیدی مخلصی بنگر که در کویش
قدم ننهاده اشک حسرت از چشم ترم افتد.

مولانا عیانی

فقیر بو اونی (بورودین ۲) بورون رازی لیغ ایشتور ایردوم، ملاقات بولغاندین سونکرا آیتدی‌کیم هریلیغ مین. و ینه یاراندین بویله استماع اولوندی کیم تکاو اویماقی بقیةالسیفلاریدین‌دور. و ینه مشخص بولدی کیم جیدو چرخی آتلیغ بیر شعبده بازنین جماعت خانه‌سیدا بولور ایرمیش. بهر تقدیر خوب جماعت و یخشی جماعت خانه‌دین چقمیش کیشی دور.

«۱» پس ـ ن ـ د
«۲» بوردین ـ ن ـ د

آیتورگیم خمسیغه جواب آیتمیشام . بو ابیاتنی حسب‌الامری بو مختصردا
بیتیلدی :

۲۰۶ - مولانا عیانی

فقیر ویرا ازسابق رازی میشنیدم ولی پس ازملاقات اظهار داشت که
از اهل هراتم . و نیز از دوستان شنیدم که از بقیة‌السیف ایل تکلو است و
همچنین معلوم شد که در جماعتخانه شعبده بازی موسوم به « حیدر چرخی »
می‌بوده است. بهرحال ازجماعت وجماعتخانه خوبی بیرون آمده است .
اظهار میدارد که بخمسه جواب گفته‌ام. این ابیات حسب‌امر خودش‌دراین
مختصر ثبت شد:

☆☆☆☆☆
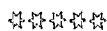
نظامی که وصف سکندر نمود   اگر ساحری کرد معجز نبود
بیانش گر آیینهٔ انور است   معانی من سد اسکندر است .

زیاده بوندین استماعیدین مستمعغه کلفت یوزلانماسون دیو بوبیتی بیله
اختصار اولوندی :

برای اینکه بیش ازاین اسباب زحمت شنونده فراهم نشود بدین بیت
اوا کتفا گردید :

☆☆☆☆☆
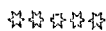
لذت صدساله ازیك دیدنش دریافتم   شکرلله کارزورا حسرتی دردل نماند.

حشمتی رشتی   لوند شاعر پیشه نامراد چوق دور . بو طرز شعری
بارگیم :

۲۰۷ - حشمتی رشتی

نامرادکی است لوندوشاعر پیشه وشعر چنین گوید:

☆☆☆☆☆

چه‌عیش‌است این‌که‌زهرغصه‌درجام‌من است‌امشب
زغم امید را خون جگر در دامن است امشب
نکوئـی حشمتی نوری ندارد شمع امیـدم
چرا غم پرتوی دارد که‌بزمم‌روشن‌است‌امشب.
من حریف آتشم می بر قدح نوشان سپار
باده درخور نیست جان دوزخ آشام مرا .
آسان نیافت شربت وصل تو حشمتی صد بار مرد تابزلال بقا رسید .
بصبرآویختم‌یکباره و تسکین‌دل دادم بزهرآمیزشربت‌چارهٔ‌بیمارخود کردم.
از متاع خود زیان دیدیم در بازار عشق
خاك بهتر از چنان جنسی که ما آورده‌ایم.

رامی اوردوبادی

مولانا وحشی یزدی نینك مطلوب شاگردی ایردی . اویانکلیغ وحشی غزالنی رام قیلدوغیدین بو تخلصنی حواله آیتوبدورلار . فی‌الواقع زیاده گلو سوز حسنی بار ایرمیش . اگر چه اوزیدین استعداد فطری ظاهر بولماس ایردی و الا بویانکلیغ شعر توردی کیم :

۲۰۸ ــ رامی اردوبادی

شاگرد محبوب مولانا وحشی یزدی بود و این تخلص را نیز بدین سبب بوی داده‌اند که چنان آهوی وحشی را بر خود رام ساخته بود . در واقع حسن بسیار گلوسوزی داشته است .

اگرچه ازخودش استعداد فطری ظاهرنمیشد ولی چنین شعر میگفت:

☆☆☆☆☆

بیان درد تو کار زبان نمیباشد جهان جهان غم دل را بیان نمیباشد
توجنس‌هستی‌خوددرمزار عشق‌انداز خموش باش که اینجا زیان نمیباشد.

تمنا سخت بیتاب است در عرض نیاز امشب
هجوم آرزو خواهد شکستن قفل راز امشب؛
مزاج حسن لطیف است و من حریص نگاه
عجب که کم نشود بردر تو حرمت من
باین قبول و باین‌ننك دوستی رامی که میدهد بسك او قرار نسبت من
بلا ازجان‌غم فرسودهٔ من کم نمیباشد من و آسودگی‌را نسبتی باهم نباشد
شکیبائی علاج عاشق مسکین شود ور نه
شکاف دشنهای ناز را مرهم نمیباشد •

مولانا عبدالغفور لاهیجانلیندور. سپاهی وش‌و بهادر منش بیکیت دور ، کیلان سپهسالارلاری خدمتیدا مقرب دور • آشنا روی و کرم اختلاط (ایغدا ۱) سوز یوقتور • موسیقی داکوپ تصنیفلاری بار و شعری هم یمان ایرماس •
بو حقیر قزلباشدین تنفر قیلوپ دارالمرزغه بارغاندا کوپ همراهلیق و غریب نوازلیق‌لار قیلدیلار •
بو ایکی بیت اول یارنینك دورکیم :

۲۰۹ - مولانا عبدالغفور

از لاهیجان است ، جوانی است سپاهی‌وش و بهادر منش و از مقربان حضرت سپهسالاران گیلان است ، در آشنا روئی و گرم اختلاطی‌وی حرفی نیست. در موسیقی تصنیفهای زیادی دارد و شعرش هم بد نیست •
موقعی‌که حقیر از قزلباش نفرت‌کرده بدارالمرز رفتم در باره من خیلی مساعدت و غریب نوازی‌کرد •
این دو بیت از او است :

*****

«۱» ایغیدا — ظ

گرچه شد نوبت هجر تومبدل بو صال		اگر از شادی دیدار نمیرم عجب است •
قربان دل شوم که جز اندیشه ترا		در سینهٔ شکسته خود جا نمیدهد •

مولانا رحمی لاهجاندا ساکن ایرور، زرکش لیغدین اوقاتی کیچار • یمان کیشی ایرماس • قرار داده شاعردور • شعری بو طـور ایرور کیم :

۲۱۰ ـ مولانا رحمی

ساکن لاهیجان است و اوقات خود را بزرکشی میگذراند . بد مردی نیست

شاعر مسلم است و شعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

گر بفرمان تو خواهم بودن ای دل اینچنین
زود از بیطاقتیهای تو رسوا میشوم .
درون سینهٔ رحمی چه میطپی ای دل		قرار گیر زمانی کـه یـار میگذرد.

محرمی اردبیلی یخشی نامراد کیشی دور ، اوزین ظرفا مجمعیدا داخل قیلور . بو ابیات انینك دور کیم :

۲۱۱ ـ محرمی اردبیلی

نامراد خوبی است و خود را در مجمع ظرفا داخل میکند . این بیت از او است :

☆☆☆☆☆

از جنون منت پذیرم زانکه یارم عمرها است
کز نظر رفته است و با او گرم گفتارم هنوز.

مولانا کلب علی تبریز نینك مقر فاضل لاریندین دور ، ترکی و فارسیده مهارتی بار. خوش صحبت و خوش کیشی دور. بو رباعی نی ترکچه یمان آیتمایوبدور کیم :

۲۱۲ - مولانا کلب علی

از فضلای مسلم تبریز است و در ترکی و فارسی مهارت دارد ، مردی خوش و خوش صحبت است و این رباعی را بترکی بد نگفته است :

☆☆☆☆☆

کل فصلی بو ییل عجب بهاریم کیچدی　　غم بیرله بوجاقلاردا مداریم کیچدی
سنسیز نه دئیم نه چکمیشم الحاصل　　قانلار ایچه ایچه روز کاریم کیچدی .

تبریز قتل عامیدین سونکرا کیلانغه باروپ خان احمد پادشاه نینك قلت التفاتیدین دلکیر بولوپ کنایه بیرله بو (مطلعی ۱) مناسب و خوش طبعانه آیتوپدور کیم :

بعداز قتل عام تبریز بگیلان رفت واز کم التفاتی خان احمد پادشاه دلگیر شد. مطلع ذیل را دراین باب بطور کنایه خوش طبعانه و مناسب حال گفته است :

☆☆☆☆☆

گیلکان نعمت گیلان بشما ارزانی　　دولت دوری از این ملك بما ارزانی .

چلبی بیك فارغ تبریزی اول ولایت نینك اعیان و اشرافیدین دور ، فضیلتی هم بار . طبعی هم شعردا بویانکلیغ ایرور کیم :

۲۱۳ - چلبی بیك فارغ تبریزی

از اعیان و اشراف تبریز است و فضلیت هم دارد . طبع شعرش چنین است :

« ۱ » مطلعنی ـ خ

☆☆☆☆☆
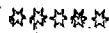
خدا درسینهٔ من آه سوزان را نگه دارد ز آسیبش دل بیرحم جانان را نگه دارد
منادی میکند امروز زنار سر زلفش که بی ایمان بپیر دهر کهایمان را نگه دارد
ترا شبهای عیش و صحبت اغیار میباید
مرا خواب اجل در دیدهٔ (بیدار ۱) میباید
ستم میکن که این جان ملامت دیدهٔ ما را
(شکست۲) بر شکست آزار بر آزار میباید.

خلیل (زرگر ۳) رشتدا صراف ایردی ، جمشید خان خدمتیدا متردد بولور ایردی . حسب الامر بر جمشیدنامه بتیدی فاما مشهور بولمادی . بو ابیات اول کتابدین دورکیم :

۲۱٤ - خلیل زرگر

دررشت صرافی میکرد و بخدمت جمشیدخان تردد داشت . حسب الامر جمشید نامه‌ای نوشت ولی شهرت نیافت . این ابیات از آن کتاب است :

☆☆☆☆☆
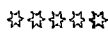
ز بسیاری نیزه داران جنگ هوا برسنین و سنان گشت تنگ
نمایان ز قربان کمان در جدال چو از لکهٔ ابر نیمی هلال
ز اسبان عرق بسکه ریزان شده سراسر زمین آب حیوان شده •

قامتی کیلانی درویش نهاد و نامراد کیشی دور ، اولوس بیله آمیزش قیله الماس .
تخلصی نینک اوزیغه کوپ نسبتی بار ، اویانکلیغ طویل القامه کیشی باوجود سیاحت هیچ ولایتدا کورمایدورمین . حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نینک حدیثی کیم « کل طویل احمق » اول کیشیداوقوعی بار، بومقطعی دین هم ظاهر بولور کیم :

« ۱ » بیدارسد
« ۲ » شکستی - حاشیه نسخهٔ (ن)
« ۳ » کوپ - ن

۲۱۵ - قامتی گیلانی

نامراد و درویش نهاد است و بامردم آمیزش نمیکند
تخلصش باخودش بسیار مناسب است ، من که سیاحت کرده‌ام درهیچ ولایتی
بلندی قامت او کسی ندیده‌ام. حدیث نبوی « کل طویل احمق » در این شخص
مصداق پیدا کرده چنانکه‌ازاین‌مقطع هم‌ظاهر است!

☆☆☆☆☆

قامتی تند مرو درپی آن آهو باز چون قدنحس ترا دید رمیدن گیرد.
بو مطلعی هم یمان ایرماس کیم:

این مطلع‌را نیز بدنگفته است :

☆☆☆☆☆

گرمیتوانی یکدو روز ای دل مکن پروای‌او
شاید که بی‌پروائیت کم سازد استغنای او.
بو ابیاتی هم خالی ایرماس کیم :

این ابیاتش هم خالی نیست:

☆☆☆☆☆

بسیار گر نظر برخت میکنم مرنج بسیار هم گذشته که رویت ندیده‌ام.
برسررحم آی اندك ورنه درهر جاترا بیوفا میخوانم و رسوای عالم میکنم.
قامتی گرجان طلب‌داردسگش تسلیم کن سهل کاری نیست اظهارمحبت کرده‌ای.

مولانا آدمی زاده دور . بیر مقدارسیاه چرده بولدوغیدین
بو (تخلصی ۱) اختیار قیلوبدور .

مشکی اصفهان نینك مسجد جامعی‌درکاهیدایخ‌فروشلیق وسیله‌سی
بیرله بیرصفالیق مکان ترتیب بیروبدور ، ارباب فهم خصوصا شعرا تکیه‌گاهی‌ایرور ،
طبع نظمی هم‌بو‌یانکلیغ‌ایرور کیم :

« ۱ » تخلصنی - خ‌ل

۲۱۶ - مولانا مشکی

آدمیزاده است و علت اختیار این تخلص آن است که قدری سیاه چرده است .

در درگاه مسجد جامع اصفهان بوسیله یخ فروشی محل با صفائی ترتیب داده که تکیه گاه ارباب فهم و بخصوص شعرا است .

طبع شعرش چنین است :

☆☆☆☆☆

دگر از سادگی جویم وصال پاکدامانی
که بر گرد خیالش آرزو دشوار میگردد
دهید از کفر مشکی مژده اکنون بت پرستانرا
که ایمان میگذارد طالب زنار میگردد .

مولانا غنی لاهیجی — اوز ولایتیدا اگرچه اکابر نشان کیشی دور و الا مسگرلیغ شغلی بیله اشتغال کورگوزور . خان احمد پادشاهیر غزل کیم بو ایکی بیت آندین دور بیوردیلار ملازمتلریدا ایتدی کیم :

۲۱۷ - مولانا غنی لاهیجی

گرچه در ولایت خود شخصی اکابر نشان است ولی بشغل مسگری اشتغال دارد .

بدستور خان احمد پادشاه در ملازمتشان غزلی گفته که این دو بیت از آن است :

☆☆☆☆☆

دلم خود را بلاگردان آن خونخوار میخواهد
که از هر گوشه چشمش بلا زنهار میخواهد

نبندد گر حیا قفل ابد بر لب تمنا را.
هوس صدکام هر دم از لب دلدار میخواهد .

بو رباعی هم اینینك دورکیم :

این رباعی هم از او است :

☆☆☆☆☆

زاهد زتو خلد وحور دلدار ازمن   راحت همه زان تو و آزار ازمن
سجاده و خانقاه و تسبیح از تو   ناقوس و کلیسیا و زنار از من .

مولانا عنایت   هم لاهجاندا بهله دوزلیقغه مشغول ایرور ، نامراد کیشی دور . بو مطلع اینینك دورکیم :

۲۱۸-مولانا عنایت

وی نیز در لاهیجان ببهله دوزی (۱) اشتغال دارد و شخصی نامراد است . این مطلع از او است :

☆☆☆☆☆

خاك ره توگشت تن دردناك من   تا سایه‌ای ز قد تو افتد بخاك من.

مولانا تذهیبی   اصفهانلیغ دور ، درویش نهاد و مصاحب شوخ طبع کیشی دور .
تذهیب و جدول و افشان و الوان کاغد وابری قیلماقدا ماهردور . بو حقیر اصفهانغه بارغاندا اینای جنس بولدوغیدین ملاقات واقع بولادی . بیر نیچه کون کیم اوندا ایردوق بیر ساعت احوالمزدین غافل و همراهلیغدین عاطل بو لمادی . فی الواقع یخشی مصاحب کیشی دور.
بو رباعی اول یارنینك دور کیم:

۲۱۹-مولانا تذهیبی

«۱» بهله از ولن بهره دستکش پوستی شکاریان را گویند .

از اصفهان است . شخصی است بدرویش نهاد و مصاحب و شوخ طبع.
درکار تذهیب و جدول کشی و افشان و کاغذ الوان وابری سازی مهارت دارد . موقعی که حقیر باصفهان رفتم بمناسبت همکاری ملاقات واقع شد . در مدت چند روز که آنجا بودم یك ساعت از احوال من غفلت نکرد و مساعدت از من دریغ نداشت . در واقع مصاحب خوبی است
این رباعی ازاوست:

☆☆☆☆☆

ای آتش عشق در دل افروختگان — وی خرمن عافیت ز غم سوختگان
دانید که همت ز کیان باید خواست — از بسته لبان و از نظر دوختگان.

بو قطعه نی هم راست آیتو یدور کیم :

این قطعه راهم راست ۵ "ه است:

☆☆☆☆☆

هنرمندی بهر صد سال آخر — بباهل درد دوران مینماید
کسی کش درد کاری کارگر نیست — بنزد عقل نادان مینماید
برو اشکال کار از کارگر پرس — که کار از دور آسان مینماید.

حیاتی کاشی

بو حقیر اول اونی کورمایدورمین والا بو بیتی . نینك کوپ شهرتی بار؛

---

۲۲۰ - حیاتی کاشی

حقیر ویراندیده ام ولی این بیتش خیلی مشهور است :

☆☆☆☆☆

کوی یار است از اینجا بتکبر مگذر — سر بنه سجده که گبرو مسلمان اینجااست.

وجهی سنجاری

دیرلار کیم کوپ فضیلت و حالتی بار . اشعاری درویشانه دور . بو بیت انینك دور کیم :

۲۲۱- وجهی سنجاری

گویند خیلی فضیلت و حالت دارد . اشعارش درویشانه است واین بیت از اوست :

☆☆☆☆☆

مرا چنانکه منم جمله خلق دانستند   ترا چنانکه توئی هیچکس نمیداند.

مولانا مشربی قم ولایتی‌دین‌دور ، اوتوکش لیغ‌غه‌مشهورایردی . اوایلدا اوز کسبی بیله کچینور ایردی ، عاقبت اول کسبدین دلگیر بولوپ شاعرلیق غه قرار بیروب ایردی . نامرادکیشی دور . طبعی شعردا بوبانکلیغ ایردی کیم مذکور بولور :

۲۲۲- مولانامشربی

از قم است و باوتوکشی شهرت داشت . دراوایل‌بکسب‌خودروزگار میگذرانید ولی عاقبت‌ازآن‌دلگیرشده‌شاعری اختیار کرد؛ شخصی‌نامراد است. طبع شعرش چنان بود که ذیلا ذکر میشود :

☆☆☆☆☆

سر تا بقدم سوخته آتش عشقیم   پروانه پرسوخته‌را رتبهٔ ما نیست•

نخواهد رفت ذوق غمزهٔ خونریزت از جانم
فریب عشوهات گر صد رهم عمر ابد بخشد .

مشکل که فلك کینهٔ دیرینه نخواهد   امروز که‌اورا چوتو بیدادگری‌هست•

بآسانی چه سان از دل کنم بیخ محبت را
بیکبار از درون بیرون کنم صدگونه حسرت‌را•

قطرهٔ اشك تو میآرد گل حسرت ببار
گر بجنت می‌نشانی مشربی این دانه‌را •

دُرد و غمت خوش است که گردم هزار بار
بر گرد خاطری که ز جور تو شاد نیست .
سبزه زهر آلود میخیزد ز خاک کشتگان
بسکه زهر چشم در کار شهیدان کرده‌ای .
جان میدهد بتلخی بسیار مشربی زهر (آبداده[1]) بودمگر تیغ قاتلش .
حذر کردم که برگردون نسوزد پر ملائک‌را
وگرنه باز امشب تیر آهی در کمانم بود .
میرود بیتاب هردم برسر راهی دگر مشربی دیگرنمیدانم که‌سر گردان کیست .
گردند شهیدان توچون روزجزا جمع معلوم شود وسعت صحرای قیامت .

همتی اصفهانی با وجود اول ولایتلیق هموار و نامراد بیکیت دور ، یوسف‌خان افشار دفترخانه سیدا بولور ایردی .
طبعی شعردا یمان ایرماس . بو ابیات اینک دور کیم :

---

۲۲۳ - همتی اصفهانی

بااینکه اصفهانی است جوانی هموار ونامراد است ودردفترخانه‌یوسف خان افشار میبود .
طبع شعرش بدنیست واین ابیات ازاواست :

✿✿✿✿✿

دلی ز کسری تو نسا آشنا نمیآید که‌صد جهان ستمش‌درقفا نمیآید .
امشب‌درون دلغمش آهسته‌تر درآ ازروی مرحمت که‌سراپاجراحت‌است .
الفت میانهٔ دل و غمهای عشق او جایی رسیده است که من‌هیچکاره‌ام .
دل کم حوصله ازتیغ ستم باد دونیم در همه عمر اگر نام تمنا ببرد .
بآشنائی بیگانه‌ای دلم گرم است که خویش‌را بمن‌ازننگ آشنانکند .
بنور شمع‌رخی روشن است خانهٔ دل که داغ رشک‌نهد بردل تجلی‌طور .

مولانا مایلی اردبیل دن دور . طالب علم ویخشی اطوارلیغ کیشی دور ، باوجود بوحال‌طنبورنی یخشی‌نواخت قیلور . شیخاوندلار ملازمتیدا بولور ، ویانکلیغ شعرهم آیتور کیم :

---

[1] آب داده ـ ن

۲۲٤ - مولانا مایلی

اردبیلی است. طالب علم وخوش اطوار است وبااینحال طنبور خوب مینوازد. ملازم شیخاوندان است وشعر چنین گوید:

✿✿✿✿✿

بزم خالی دیدم امشب چون صراحی پیش یار
ریختم در جام اخلاص آنچه در دل داشتم.

عتیقی شروانی

مولودی شماخی‌دین دور. درویش‌نهاد وخرقه‌پوش کیشی دور، ترکی و فارسی شعر آیتور. بو ایکی بیت اینینکدور کیم:

۲۲۵- عتیقی شروانی

درشماخی تولد یافته؛ درویش نهاد وخرقه‌پوش است. شعر ترکی و فارسی میگوید واین دوبیت ازاواست:

✿✿✿✿✿

ای رقیب از پاکدامانی چه لافی در برم
جامه از مصحف اگر پوشی نیاید باورم.

عتیقی یوز چاوورماس یوز که‌سورسانك آستانینك‌دین
گدالار پادشاهیم کبر و استغنانی بیلماس لار.

سرودی

قم ولایتیدا خوانسار آتلیق قصبه دین دور. نامراد کیشی‌دور. علم ادواردین بهره‌ور دور. بو بیت‌نی کیم:
بنیاد مکن امن سودا زده بیداد تامن نکنم ناله زبیداد تو بنیاد
بنیاد ایتیفه بیر نقش باغلائیب ایردی بیشاورك‌دا کیم کوپ مشهور بولدی.

۲۲٦ - سرودی

در ولایت قم از قصبه‌ای‌موسو م به « خوانسار » است . شخص نامرادی است واز فن موسیقی بهره دارد. بیت ذیل‌را درنیشابورك باسم « بنیاد » نقشی بسته بودخیلی شهرت یافت:

بنیاد مکن بامن سودازده بیداد　　تامن نکنم ناله زبیداد تو بنیاد.

☆☆☆☆☆

خلف فراش

شاه، جنت مکان نینك دیوان فراشی ایردی . اسی کیشی (اولدوغیدین ۱) اوز انیسی آیتوردی کیم قرنداشیم مفلوك شاعرلارنی رعایت وضیافت قیلور کیم انینك اسمیغه شعر آیتورلار ، اگرچه بویانکلیغ شعر کیم اول آیتور منت غه دیکماس ؛ العهدة علی‌الراوی.

بهرحال بواشعاری آیتور کیم مینیمدور ؛

۲۲۷ ــ خلف فراش

فراش دیوان شاه مرحوم بود. چون بیسواد بود برادر کوچکترش نقل میکرد که بشعرای مفلوك مهمانی میدهد تا بنام اوشعر گویند ، گرچه اینگونه شعر که او میگوید بمنتش نمیارزد؛ العهدة علی‌الراوی.

بهرحال این اشعاررا بخودش نسبت میدهد :

☆☆☆☆☆

برطرف گردید بزم و شیشه خالی شد زمی
آتشی رفت ازمیان و ماند از او خاکستری.

ای که برش مقربی باعث خواریم مشو
خواری من نمی‌شود موجب اعتبار تو .

مولانا عالمی (۲)

دارا بجردلیغدور . ظاهر علومین تکمیل قیلوب زیاده اهلیتی بار ایردی . دارالفضل شیرازدا ساکن ایردی هم اول یردا جهاننی

«۱» بولدوغیدین ــ ظ
«۲» حاکمی ــ ن

وداع قیلدی. بو مشهور مطلع انینک دور کیم:

۲۲۸ - مولانا عالمی

از دارابجرد است . علوم ظاهری را تکمیل کرده بود و اهلیت زیادی داشت .

در شیراز اقامت می کرد و هم در آنجا در گذشت. این مطلع مشهور از او است:

✿✿✿✿✿

آن ترك سرخ جامه سوار سمند شد   یاران حذر کنید که آتش بلند شد .

مولانا سوزی

اصفهانلیق دور . ظاهرا پاکیزه و خوب کیشی دور ، طبعی دا هم خوب لیغ کوپ بار . بو مقطع انینک دور کیم :

۲۲۹ - مولانا سوزی

از اصفهان است . ظاهرا شخصی خوب و پاکیزه است؛ طبعش هم خوبیهای زیادی دارد و این مقطع از اواست:

«»«»«»

سوزی این کافر دلانرا درجفا بدخو مساز

تا تواند عشق ورزیدن مسلمانی دگر .

مولانا کلامی

سلیم النفس و منصف کیشی دور . اصفهاندین ابرقوهغه بارور دمدا بو حقیر بیله آشنا بولدی . شارع اوستیدا بور باعی نی بیتوب بیردی کیم :

۲۳۰ - مولانا کلامی

شخصی سلیم النفس و منصف است . موقعی که از اصفهان بابرقوه میرفتم

باحقیر آشنا شد و در اثنای راه این رباعی را نوشته بمن داد :

✡✡✡✡✡
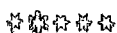
دوری ز برم کنی اگر جان گردم   در کفر زنی چنك گر ایمان گردم
برباد دهی چو خاك اگر گردم گل   لب ترکنی گر آب حیوان گردم.

باباففانی تتبعیداهم بو (ابیاتی[1]) اوقودیلار کیم :

این ابیاترا هم که بتتبع باباففانی گفته بود برای من خواند:

✡✡✡✡✡
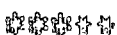
خو باز کردن از غم هجر است جان ستان
فریاد از آن زمان که بوصل تو خو کنند
باشد ز سنك حادثه ایمن زفیض عشق   گرخاك مست جام محبت سبو کنند
اعزاز عشق بین که ملائك بآب چشم   جسم شهید عشق ترا شست و شو کنند
آمد رخ کلامی و خاك درت بلی   اهل نظر بکعبهٔ مقصود رو کنند .

بو بیت هم انینك دور کیم :

این بیت هم از او است:

✡✡✡✡✡
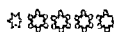
دو جهان در دنهی بردل و گویی که کم است
گــر بدانی کــه چه مقدار محبت دارم •

سپهری زوارجی

دیرلار کیم یمان کیشی ایرماس . طبعیدا ملایمت کوپ بار .

بو ابیات انینك دور کیم :

۲۳۱ - سپهری زوارجی

گویند بد آدمی نیست . طبعش خیلی ملایم است و این ابیات از او است:

✡✡✡✡✡
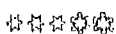
ندانم آنکه بدرگاه کعبه روی نهاد   بعذر خواهی آن خاك آستانه چه کرد.
جمال شاهد معنی بغیر صورت او نیست   چو روی گل که بغیر از نقاب هیچ نباشد.

(۱) ابیاتنی ، ظ

شرمندهٔ ذلم که طلب میکند ز من   مهر ومحبتی که در آب و گل تو نیست.

مولانا فضایی

همدانلیغ دور . سلیم النفس و صادق القول کیشی ایردی .
بو حقیر نینک معلمی ایردی .
شعری هموار و آبدار ایرور . بو ابیات انینک دور کیم :

۲۳۲ - مولانا فضائی

از همدان است .شخصی سلیم النفس و صادق القول بود و نسبت بحقیر سمت معلمی داشت .

شعرش هموار و آبدار است و این ابیات از او است :

✿✿✿✿
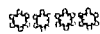
جذب عشقم بین که هر گه سرو رفتار غبال من   بیندم ازدور میآید باستقبال من .

گلعذار من نه تنها جانب اغیار داشت   هر کجا شاخ گلی دیدم سری باخار داشت.

عاشقان را ذوق از معنی است نی صورت ز دوست

صورت شیرین بچشم کوهکن گو سنگ باش .

بارغم ازدل مجنون که تواند برداشت   ناقهٔ لیلی اگر روی بهامون نکند.

پنبه بر داغ سر خود ننهم بهر دوا   می نهم پنبه که سودای تو بیرون نشود.

چنانم در دل آتش بیخبر زد عشق جانسوزی

که چون سر زد ز جانم آه آتشبار فهمیدم.

محمد اسمیغه بو معما انینک دور کیم :

این معما که باسم « محمد » است از او است :
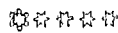
✿✿✿✿✿

چو اندازد بسوی تیر مژگان نرگس مستش

سر من باد قربان کمان و آن سر دستش .

مولانا صیرفی

همداندا صرافلیغ‌غه مشغول بولور ایردی . شجاع و راست (قابو ۱) کماندار ایردی ، دماغی خالی از خبطی ایرماس ایردی ، زیرا کیم امیر شاهی دیوانینی و مولانا کاتبی قصایدین تتبع قیلوپ بیر بیت آندین معقول باش اورماس ایردی . اشعارین اویانکالیغ متانت و طمطراق بیرله اوقور ایردی، کیم اگر مستمعی احیانا امیر خسرو بولسا توهم قیلور ایردی اصلا شرمنده بولماس ایردی . و الا بـو اوتکان محل لاریدا بو ایکی

« ۱ » قاپو من

بیت‌نی آندین استماع ایتدوك کیم :

۲۳۳ - مولانا صیرفی

درهمدان صرافی میکرد . شجاع و کمانگیر زبردست بودولی مغزش خالی از خبط نبود ، زیرا دیوان امیر شاهی و قصاید مولانا کاتبی را تتبع کرده و یك بیت معقول از وی سر نزده بود . اشعار خود را چنان با متانت و طمطراق میخواند که اگر مستمعش را احیاناً امیرخسروتو هم میکرد بهیچوجه خجالت نمیکشید . ولی در محل مذکور شان این دو بیت را از وی شنیدم :

قسم بلطف کم و جوری نهایت تو   که با کسی نکنم شمه‌ای شکایت تو ،
جایی که تو بسا کسی نشینی   کسی باد گری چرا نشیند •

مولانا هوشی

دینور تابعی (سنقر ۱) اتلیق کیشندین دور . نهایتدین متجاوز خوش سیلقه کیشی ایردی . اکثر علوم‌نی تحصیل قیلوب معمانی یخشی بیلور ، همدان‌دا مکتب دار ایردی • اول مقدار والده سیغه مطیع ایردی کیم احیانا فریضه سی‌غه مانع بولسا ابا قیلماس ایردی .

اوزی صوفی طبیعت کیشی ایردی ، و الا تمسخرغه کوپ شهرانی بار ایردی ، بیر کون سوسنی بیك تیرکمان که اسمی بو تذکره‌دا مذکور دور ظرافت کونه سؤال آیتمیش کیم : مولانا ، بیزنی نیچه کوندا سنی ایته الغای سین ؟ جوابیدا ایتمیش کیم : سیز قابل سانگیز ، بیر هفته‌غه چه اویانگلیغ قیلغای مین کیم بیر آرشون بلکه زیاده قویرو قونکیز بولغای • بویانگلیغ حاضر جواب کیشی کورمادوك ،

طبعی هجودا یخشی باروار ایردی . قرا بیك ذوالقدر هجویدین بیر بیتی مشهور بولدی ، حتی کیم شاه جنت مکان حفظ قیلوب اوقور ایردی • ول بیت بو دور کیم :

« ۱ » سوالقر ـ ه

۲۳۴ - مولاناهوشی

از قریهٔ موسوم به «سنغر» از توابع دینور است . شخصی بینهایت خوش سلیقه بود. اکثر علوم را تحصیل کرده و معما را خوب میداند . در همدان‌مکتبداری میکرد.

بمادرش چنان مطیع بود که اگر احیانا نمیگذاشت فریضه‌اش را بجا بیاورد باوی مخالفت نمیکرد.

صوفی طبیعت بود ولی بتسنن خیلی شهرت داشت . روزی سوسنی بیك ترکمان که نامش در این تذکره مذکور است (۱) بطور شوخی‌از او میپرسد : مولانا ، ما رادر چند روز سنی‌میکنی ؟ در جواب‌میگوید : شما قابلید ، کاری میکنم که تا یك هفته یك ذرع بلکه بیشتر دم داشته باشید : شخصی چنین حاضرجواب ماندیده‌ایم .

طبعش در هجو خوب بود . یك بیت از هجوی که در بارهٔ قرا بیك ذوالقدر گفته بود شهرت یافت ، حتی شاه مرحوم هم آنرا حفظ کرده بود و میخواند . آن بیت این است :

✡✡✡✡✡

شیمدی قرا بیك کر حجر الاسود اولورسا
طوف ایتمانم‌اول کوهری کیم‌تاشه دونوپدور.

بوایکی بیت هم اینناك دور کیم :

این دو بیت هم از او است :

✡✡✡✡✡

گفتم روم که چشمت مایل بخواب ناز است
بگشودزلف و گفتا بنشین که شب درازاست.
ای بدور نرگست پنهان ز چشم فتنه خواب
فتنه در چشم تو نا پیدا چو مستی در شراب .

« ۱ » شاعر شماره ۱۱۴ ، ص ۱۱۸

مولانا رضایی (۱) مشهد مقدسدیندور . اول آستان ملائك آشیاندا کفش بان ایردی . قزلباش فتراتیدین هریغه کیلدی ، الحال اندا بولور .
اوکوش نا مراد کیشی دور ، طبعی شعردا یمان ایرماس . بو ابیات اول نا مراد نینك دور کیم :

۲۲۵ - رضائی

از مشهد مقدس است . در آن آستان ملائك آشیان کفشبان بود، از فترت قزلباش به « هری » رفت و اکنون در آنجا است .
بسیار نامراد است و طبع شعرش بد نیست . این ابیات از او است:

☆☆☆☆☆
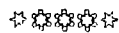
بېزم‌غیرازآن‌شوخ گفت وگویی‌هست | که رشك‌را بدل‌خسته‌ام غلویی هست
بحسرتم کشد و گویدم بناز بگو | بغیر ازاین‌اگرت‌دردل آرزویی‌هست.
بردلم‌گردو بزن‌آتش غیرت دروی | خالی‌از داغ تمنایت اگر جایی‌هست.

مولانا غیاث استراباد لیغدور . خوش صحبت و مهربان کیشی دور ؛ کوپ مسافرت قیلوبدور ؛ اکثر اوقات استراباد دا بو حقیر بیله مصاحب ایردی .
اقسام شعرنی آیتور . بو ابیات انینك دور کیم :

۲۲۶ - مولانا غیاث

از استراباد و آدمی خوش صحبت و مهربان است . مسافرتهای زیادی کرده و اغلب در استراباد با این حقیر مصاحب بوده.
همه‌گونه‌شعر میگوید و این ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

« ۱ » صفایی - ن
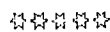
خونین کفن بعرصهٔ محشر مرو لهاث تا از تو خجلتی نبود قاتل ترا
نامت ز رشک‌پیش کسی چون نمیبرم آیا سراغ از که کنم منزل ترا .
شرمسارم ز رفیق شب هجران تا کی او گریبان‌مرا دوزد و من پاره کنم.

اگر چه بو بیتی نینك مضمونی‌دا سوز بار کیم مولانا شریف تبریزی بو یانکلیغ آیتوپدور کیم :

همنشین چاك گریبان مرا هر چند دوخت
از نظر نارفته بازم چاك در دامان رسید .

و الامولاناء مشارالیه‌قبول‌قیله‌الماس ، حق سبحانه و تعالی بو طایفه‌غه بیرانصاف بیر سون ، بمنه وجوده .

گر چه مضمون بیت اخیر محل کلام است زیرا مولانا شریف تبریزی چنین گفته است :

همنشین چاك گریبان مرا هر چند دوخت
از نظر نارفته بازم‌چاك در د امان رسید.

ولی خود مشارالیه آنرا قبول ندارد ، خدا باین طایفه انصافی بدهد بمنه وجوده .

☆☆☆☆☆

مولانا یتیمی هراتدا متوطن‌دور ، میرزا مدرسه سیدا بولور . خلق بیرله آمیزش قیله الماس . اگرچه سوزی برودت دین خالی ایرماس والا کرم صحبت کیشی‌دور.

اشعاری کوپ بار . بومقطعی زیاده مشهوردور :

۲۳۷-مولانا یتیمی

درهرات متوطن است و در مدرسه میرزا می‌نشیند . بامردم آمیزش نمیکند. گرچه سخنش خالی ازبرودت نیست ولی شخصی گرم صحبت است.
اشعار زیادی دارد و این مقطعش خیلی مشهور است :

☆☆☆☆☆
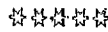
ای یتیمی در جهان هر باغ دارد میوه‌ای
میوهٔ باغ یتیمی خنجر و پیکان بود .

یارك قزوینی

دارالسلطنه هراتدا ساکن‌دور . درویش نهاد وافتاده کیشی دور ، اوقاتی شاعرلیق‌دین کیچار . بومطلع انینك دور کیم :

۲۲۸- یارك قزوینی

ساکن هرات است . شخصی است درویش نهاد وافتاده واوقات خودرا بشاعری میگذراند . این‌مطلع ازاواست :

☆☆☆☆☆
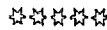
پریشان خاطرم از کاکل و زلف پریشانش
که‌آن‌سرمیکند‌در گوش‌واین سر در گریبانش.

خواجه آقا میر

همدان نینك اکابرزاده لاریدین دور . مصاحب (و فدوی جان قربانی ۱) ایردی احباب بیله . نویسندهٔ بهمتانی کوردوك . بو حقیر بیله کوشهٔ خاطری بار ایردی ، زیرا کیم تازه اشعارین اول بو حقیرغه اوقور ایردی .

اقسام شعردین رباعی‌غه کوپ رغبت کور کوزور ایردی کیم آنداق کیم آنی خواجه رباعی دیرایردیلار . بو ایکی رباعی انینك دور کیم مذکور بولدی :

۲۲۹- خواجه آقامیر

از اکابرزادگان همدان‌است. مصاحب‌ودر باره دوستان‌فدوی‌بود. نویسنده با همت تنها ویرا دیدیم . نسبت باین حقیر علاقه‌ای داشت زیرا اشعاری را که میگفت ابتدا برای من میخواند .

از اقسام شعر برباعی میل و انسی نشان میداد بطوری که ویرا « خواجه رباعی » میگفتند . این دو رباعی از او است :

« ۱ » و فدایی و جان قربانی - ن

☆☆☆☆☆
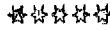
بی پا وسران دشت خون آشامی — مر دند بحسرت و غم از ناکامی

محنت زدگان وادی عشق ترا — هجران کشد واجل کشد بدنامی .

مجنون بعنی بی‌سرو پا میماند — غمخانه دل بکر بلا میماند

(چغدی۱) بسرای‌من‌شبی آمدو گفت — کاین خانه بویرانه ما میماند .

مطلوبی اثر هوا بولوپ اوزی جان فشانلیق قیلماق بیانیدا بوریاعی‌نی یخشی آیتو پدور کیم :

این رباعی را در بیان سرها خوردگی محبوب و جانفشانی خود خوب گفته است :

☆☆☆☆☆
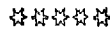
گفتی که‌ز تب بخود گمانی‌دارم — یا ازاثر هوا نشانی دارم

کردند تصدق‌تو هر کس‌چیزی — من نیز بصدقهٔ تو جانی دارم .

مولانا اسیری (تربتی ۲) (دو رویش ۳) نهاد وافتاده و نامراد کیشی دور . اولجه فلك زده و بیطالع ایرور کیم باوجود واجب‌الرعایه لیغ بیر او خاطریغه کیلماس کیم بیر پوچك اول نامرادغه رعایت قیلماق کیراك . با وجود اختلاط هیچ کیمسادین طمع قیلماس و هر کز بی نصیب قالماس . (بس کیم ٤) مطیع و فرمان بردار ایرور هر نـه آیتسانك تصدیقی استماعیغه سبقت توتار .

شعری هم بویانکلیغ نا مرادانه ایرور کیم :

۲٤۰-مولانا اسیری تربتی

شخصی درویش نهاد و افتاده ونامراد است . چنان‌فلکزده و بدبخت است که باوجود استحقاق از خـاطر کسی نمیگذرد که پول قلبی بآن نامراد باید داد . با اینکه بامردم معاشرت میکند از کسی طمع ندارد ولی هیچوقت هم بی‌نصیب نمیماند . بسکه مطیع وفرمانبردار است هر چه بگوئی

« ۱ جغدی - ن ـ د

« ۲ » زباتی ـ د

« ۳ » درویش ـ ن ـ د

« ۴ » بس‌کم ـ د

پیش ازآنکه گوش بدهد تصدیق میکند . شعرش نیز چنین نامرادانه است :

✿✿✿✿✿
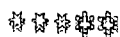
از سوز عشق دود دلم بی شرار نیست　　　زانرو مراچو شعلهٔ آتش قرار نیست ،

خواجه عبدالعزیز نقاش

شاه جنت مکان نینك کتابخانه سی اصحابی سلکیدا مسلوك ایردی ، تصویر و نقاشلیق فنیدا استاد بهزاد شاگردی دور . اوزی آیتوردی کیم استاد بهزاد نینك یخشی نیمه لارین کسب قیلوپ مین ، یعنی یمانلارین تتبع قیله آلمایدور مین .

بی تکلف کیم ذوفنون کیشی ایردی ، نقشبندلیق هم بیلور ایردی .

خـواجه قباحت جراح اوغلی میرزا محمد نینك غلوی حسنیدا بیرایکی خاصهٔ شریفه نقاشلاری بیله آنی ایار توب هندغه متوجه بولورلار ؛ یول اثناسیدا شاه جنت مکان نینك مهر ین تقلید قیلوپلار ، اربابی اسمیغه یوزتومن برات ترتیب (بیروریلار ۱).
وچـه مـذکـور (جهار ۲) دانـك ، دودانـك حـاصل بولدوغی زماندا قورچی میعاد بیله چاپوپ خواجهٔ مذکورنی و مولانا علی اصغر مصورنی توتوپ درکاه عالم پناه غه کیلتورورلار . شاه جنت مکان قتلی دین کیچوپ کناهلارین عفو قیلماق اثرین ظاهر قیلور زماندا خـواجه قباحت حرم دیـن مضطرب چیقوپ آیتور کیم امر بولدی کیم خـواجه عبدالعزیز نینك و مولانا علی اصغر نینك (بور نینك ۳) و قولاقلارین قطع قیلسونلار . بلا توقف ایکالاسین معیوب قیلورلار . صونکرا نقاشلیق بیله اویانکلیغ بورون ترتیب بیرمیش ایردی کیم بو رونقی بوروندین کوپ یخشی راق ایردی . و موزون هم ایردی ؛ کویا کیم بو بیت نی اوزیکا مناسب آیتوپدور کیم :

---

۲٤۱ ـ خواجه عبدالعزیز نقاش

از کارمندان کتابخانه شاه مرحوم بود . در فن تصویر و نقاشی شاگرد استاد بهزاد است . میگفت از کارهای استاد بهزاد آنها را که خوب است یاد گرفته‌ام ، یعنی بدهایش را تتبع نکرده‌ام . بدون مبالغه شخصی ذوفنون بود و نقشبندی نیز میدانست .

«۱» بیروریلار ـ ن ـ د

«۲» چار ـ د

«۳» بور نین ـ ظ

موقعی که میرزا محمد فرزند خواجه قباحت جراح در عنفوان حسن و جمال بود با یك دو تن از نقاشان خاصه شریفه او را بر میدارند و عازم هندوستان میشوند . در اثنای راه مهر شاه مرحوم را تقلید کرده یك برات صد تومانی باسم ارباب خود میسازند . وقتی که این وجه چهار دانك و دو دانك وصول میشود قورچی و میعاد میدوند و خواجهٔ مذکور را با مولانا علی اصغر مصور گرفته بدرگاه شاه میآورند . در آن اثنا که شاه مرحوم میخواست از کشتنشان بگذرد و گناهشان را ببخشد خواجه قباحت سر اسیمه از اندرون بیرون میآید ومیگوید دستور صادر شد که بینی و گوشهای خواجه عبدالعزیز و مولانا علی اصغر را ببرند و این حرف بیدرنك بموقع اجرا گذاشته میشود . سپس در سایهٔ نقاشی برای خود یك بینی ساخته بود که از بینی حقیقی خیلی بهتر بود .

موزون هم بود ؛ و گویا این بیت را مناسب حال خود گفته است :

☆☆☆☆☆
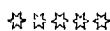
نه میکشند ونه از دست میگذارندم　　دماغ کار ندارم چه کار دارندم .

مولانا مظفر علی نقاش

تربت لیق دور ، استاد بهزاد نینك خواهرزاده سی مولانا حیدر علی اوغلی دور . بوحقیر نینك نقاشلیق فنیدا استادی ایرور . انواع هنر بیله آراسته کیشی ایردی ؛ بیر نیمه بیطالع لیغیدین اوزکا هیچ قصوری یوق ایردی . شاه جنت مکان دین مکرر استماع ایتدوك کیم استاد بهزادغه ترجیح قویار ایردی . مولانا میرعلی و مولانا سلطان علی قطعه سین کیم خط نینك استادی ایرورلار اویانکلیغ نقل قیلور ایردی کیم قطعه صاحبی هرچند صاحب وقوف بولسا ایردی امتیازی دین عاجز کیلور ایردی . اوز قطعه لاریدا نقاش شاهی بتیماك امر اولنمیش ایردی . شطرنج صغیر و کبیرنی حاضرانه و غایبانه یخشی اوینار ایردی .

کاهی شعرغه هم رغبت قیلورلار ایردی . بو مطلع اول استاد نینك دور کیم :

۲۴۲ ـ مولانا مظفر علی نقاش

از اهل تربت و فرزند مولانا حیدر علی خواهرزاده استاد بهزاد است، در نقاشی نسبت باین حقیر سمت استادی دارد. بانواع هنر آراسته بود و جز اینکه قدری بیطالع بود هیچ عیبی نداشت. از شاه مرحوم بارها شنیدم که وی را بر استاد بهزاد ترجیح میداد. قطعه مولانا میر علی و مولانا سلطان علی را که استاد خط بودند چنان تقلید میکرد که صاحب قطعه هر چند هم اهل خبره بود نمیتوانست تشخیص بدهد. امر شده بود که در قطعه‌های خود « نقاش شاهی » بنویسد. شطرنج صغیر و کبیر را حاضرانه و غایبانه خوب بازی میکرد.

گاهی بشعر هم میل میکرد. این مطلع از او است:

☆☆☆☆☆

طراوت گل رویت زخط نو خیزاست   بهار گلشن حسن‌تو عنبر آمیز است.

دارالموحدین قزوینda عالمنی وداع قیلدی. شاهزاده حسین علیه‌التحیة والسلام قبرستانیدا مدفون دور.

در قزوین وفات یافت و قبرش در قبرستان شاهزاده حسین است.

☆☆☆☆☆

استاد حسن مذهب

بغدادلیغدور. استاد قوام‌الدین بغدادی اوغلی دور. اولجه بخشیلیق کیم اتاسیدا بار ایردی اوغلیدا قضیه منعکس‌دور. اوز فنیدا بی‌نظیردور. حضرت بهترین عالم رسول خدا « کل قصیر فتنة » حدیثی کویا کیم مولاناء مذکور ایچون آیتو پدورلار. هرقسم آزار کیم متصور ایرور ابناء جنسیغه ایلکیدین کیلسه تقصیر قیلماس ایردی. طرفه طرفه بی‌باك لیغلار اول کشیدین ظاهر بولدی، حتی کیم شاه اسمعیل ثانی انارالله برهانه مهرین تقلید قیلوپ رسوا بولدی، باوجود بوحال صحیح و سالم قالدی.

کیشی بو وادیلاردا صاحب قران ایرور؛ بو مختصر اول عزیز نینك ایتدوغی دست بسته‌ایشلاری شرحیغه متحمل بولمادوغیدین بیرار نیمه‌سی بیله اختصار قیلیلور:

اولا اول کیم یوقاری تامدین بیر سنك سماقنی اتاسی نینك باشیغه موافق و محاذی پران قیلور کیم اگر تقدیر تدبیریغه موافق توشسا ایردی (اتاسینی ۱) هزار ساله‌لار بیرله برابر قیلور ایرمیش؛ حقا کیم اتاسی تیلیدین بوشرحنی استماع قیلدوم. بیر طرفه تذکره بغداد اکابر و اهالی‌سی خط و مهریغه اتاسی بیتکوروپ

« ۱ » اتاسینی — فقط

عراقغه ییبارمیش ایـردی گیـم هرکیشی‌کیم مولانا حسن مذهب‌نی قتلغه ییغگورسا مین دنیا و آخرتدا جوابین بیرورمین ، عیاذباالله.

وینه بیربو کیم قاسم بیك صحاف آتلیق بیرییکیت تبریزدا مولاناء مشارالیه‌نی اوز ایویکا محرم قیلور . خاطر جمع قیلدوغیدین صونکرا بیر چرکس جاریه‌سی بیرله میزبان نینك همزبان بولوپ اختلاط قیلور ؛ رسوا بولدوقدین صوکرا اولوم تو همیدین ینه بیر تلبیس بیله اول ییکیت دین بیع قیلور • الحال اول جاریه دین متولد بولمیش بیر حلال زاده مخدومزاده‌سی بارکیم مولاناء مذکـور اول سلالـهٔ پـاک سیر طینـت نینک هیـچ وادیدا شـاکـردی بولا آلمـاس • خـوب آیتوپدورلار کیم :

بدگهر باکسی وفا نکند　　　　اصل بد درخطا خطا نکند.

۲۴۳-استاد حسن مذهب

از اهل بغداد و فرزند استاد قوام‌الدین بغدادی است. بااینکه پدرش محسنات زیادی داشت خودش برعکس پدر است ، درفن خود نظیر ندارد. گویا حضرت رسول خدا حدیث « کل قصیر فتنة » را درباره وی ایراد فرموده‌اند. اگر ازدستش برمیآمد هیچگونه اذیت وآزاررا ازابنای جنس خود دریغ نمیداشت. بیمبالاتیهای عجیب وغریبی ازاو دیده شد ، حتی مهر مرحوم شاه اسمعیل دوم‌را تقلید کرد و رسوا شد و بااینحال صحیح و سالم ماند. حریف دراینگونه کارها صاحبقران است ، چون این مختصر برای شرح کارهائی‌که از او سرزده است گنجایش ندارد لذا بذکر بعضی‌ازآنها اکتفا میگردد :

اولا اینکه سنك سماقی‌را ازپشت بام بلندی برسرپدرش چنان پرتاب کرده بود که اگر تقدیر باتدبیرش موافق میشد ویرا بامردگان هزار ساله برابر میساخت ومن این‌را اززبان پدرش شنیدم. پدرش بخط و مهر اکابر و اهالی بغداد نوشته‌ای تهیه کرده بعراق فرستاده بودکه هر کس حسن

از اهل تربت و فرزند مولانا حیدر علی خواهرزاده استاد بهزاد است، در نقاشی نسبت باین حقیر سمت استادی دارد. بانواع هنر آراسته بود و جز اینکه قدری بیطالع بود هیچ عیبی نداشت. از شاه مرحوم بارها شنیدم که وی را بر استاد بهزاد ترجیح میداد. قطعه مولانا میر علی و مولانا سلطان علی را که استاد خط بودند چنان تقلید میکرد که صاحب قطعه هر چند هم اهل خبره بود نمیتوانست تشخیص بدهد. امر شده بود که در قطعه‌های خود «نقاش شاهی» بنویسد. شطرنج صغیر و کبیر را حاضرانه و غایبانه خوب بازی میکرد.

گاهی بشعر هم میل میکرد. این مطلع از او است:

☆☆☆☆☆

طراوت گل رویت زخط نو خیزاست بهار گلشن حسن تو عنبر آمیز است.

دارالموحدین قزویندا عالمنی وداع قیلدی. شاهزاده حسین علیه‌التحیة والسلام قبرستانیدا مدفون دور.

در قزوین وفات یافت و قبرش در قبرستان شاهزاده حسین است.

☆☆☆☆☆

استاد حسن مذهب

بغدادلیغدور. استاد قوام‌الدین بغدادی اوغلی دور. اولچه یخشیلیق کیم اتاسیدا بار ایردی اوغلیدا قضیه منعکس‌دوره اوز فنیدا بی‌نظیردور. حضرت بهترین عالم رسول خدا «کل قصیر فتنة» حدیثن کویا کیم‌مولاناء مذکور ایچون آیتوپدورلار. هرقسم آزار کیم متصور ایرور ابناء جنسیغه‌ایلکیدین کیلسه تقصیر قیلماس ایردی. طرفه طرفه بی‌باك ایغلار اول کشیدین‌ظاهر بولدی، حتی کیم شاه اسمعیل ثانی انارالله برهانه مهرین تقلید قیلوپ رسوا بولدی، باوجود بوحال صحیح و سالم قالدی.

کیشی بو وادیلاردا صاحب قران ایرور؛ بو مختصر اول عزیز نینك ایتدوغی دست بسته‌ایشلاری شرحیغه متحمل بولمادوغیدین بیرار نیمه‌سی بیله اختصار قیلیلور:

اولا اول کیم یوقاری تامدین بیر سنك سماقنی اتاسی نینك باشیغه موافق و محاذی پران قیلور کیم اگر تقدیر تدبیریغه موافق توشسا ایردی (اتاسینی ۱) هزار سالەلار بیرله برابر قیلور ایرمیش؛ حقا کیم اتاسی تیلیدین بوشرحنی استماع قیلدوم. بیر طرفه تذکره بغداد اکابر و اهالی‌سی خط و مهریغه اتاسی بیتکوروپ

«۱» اتاسینی ــ ظ

عراقغه ییبارمیش ایردی کیم هرکیشی کیم مولانا حسن مذهب‌نی قتلغه ییتگورسا مین دنیا و آخرتدا جوابین بیرورمین ، عیاذبالله.
وینه بیر بو کیم قاسم بیك صحاف آتلیق بیرییکیت تبریزدا مولاناء مشارالیه‌نی اوز ایویکا محرم قیلور . خاطر جمع قیلدوغیدین صونکرا بیر چرکس جاریه‌سی بیرله میزبان نینك همزبان بولوپ اختلاط قیلور ؛ رسوا بولدوقدین صونکرا اولوم تو همیدین ینه بیر تلبیس بیله اول ییکیت دین بیع قیلور • الحال اول جاریه دین متولد بولمیش بیر حلال زاده مخدومزاده‌سی بارکیم مولاناء مذکور اول سلالهٔ پاك سیر طینت نینك هیچ وادیدا شاکردی بولا آلماس • خوب آیتوپدورلار دیم :

بدگهر باکسی وفا نکند اصل بد درخطا خطا نکند.

۲۴۳-استاد حسن مذهب

از اهل بغداد و فرزند استاد قوام‌الدین بغدادی است. بااینکه پدرش محسنات زیادی داشت خودش برعکس پدر است. درفن خود نظیر ندارد. گویا حضرت رسول خدا حدیث « کل قصیر فتنة » را درباره وی ایراد فرموده‌اند. اگر ازدستش برمیآمد هیچگونه اذیت وآزاررا ازابنای جنس خود دریغ نمیداشت. بیمبالاتیهای عجیب وغریبی ازاو دیده شد ، حتی مهر مرحوم شاه اسمعیل دوم‌را تقلید کرد و رسوا شد و بااینحال صحیح و سالم ماند. حریف دراینگونه کارها صاحبقران است ، چون این مختصر برای شرح کارهائی‌که از او سرزده است گنجایش ندارد لذا بذکر بعضی‌از آنها اکتفا میگردد :
اولا اینکه سنك سماقی‌را ازپشت بام بلندی برسرپدرش چنان پرتاب کرده بود که اگر تقدیر باتدبیرش موافق میشد ویرا بامردگان هزار ساله برابر میساخت ومن این‌را اززبان پدرش شنیدم. پدرش بخط و مهر اکابر و اهالی بغداد نوشته‌ای تهیه کرده بعراق فرستاده بودکه هر کس حسن

مذهب‌را بکشد دردنیا وآخرت جوابش‌رامن خواهم داد .

و دیگر اینکه جوانی بنام « قاسم بیك صحاف » درتبریز مولانای مزبوررا بخانهٔ خود محرم میسازد؛مولانا پس ازآنکه اطمینان حاصل کرد بایك کنیز چرکس مباشرت می‌کند وبعد ازرسوا شدن ازترس کشته‌شدن آنرا بحیله‌ای ازجوان میخرد. اکنون ازآن کنیز فرزند حلالزاده‌ای دارد که خود مولانا درهیچ باب شاگرد او نمیتواند باشد.

راست گفته‌اند :

بدگهر با کسی وفا نکند اصل بد درخطا خطا نکند.

☆☆☆☆☆

بورباعی اول باباى عالم‌نینك‌دور کیم :

این رباعی ازاو است :

☆☆☆☆☆

قربان دو چشم نیم مست تو شوم در راه وفا چوخاك پست تو شوم
با ناوك غمزه قصد جانها کردی صید افکن من هلاك شست‌تو شوم.

غزالی تبریزی — رند و لاابالی حریف ایردی ، اوقاتی نحاس لیغدین کیچار ایردی. طبعی یمان ایرماس . بومطلع انینك دور کیم :

۲۴٤- غزالی تبریزی

حریفی رند و لاابالی بود واوقات خودرا بنحاسی میگذرانید. طبعش بد نیست واین مطلع از او است :

☆☆☆☆☆

سیل اشکم همچو طفلان میکند میل کنار
بر کنارم تا نمی‌آید نمی‌گیرد قرار .

حسنی اصفهانی

اسمی بامسما ایرور ، فی‌الواقع گلوسوز حسنی بار . معرکه گیر ایردی ، سرپنجهٔ مذاقی گریبان گیر بولوپ مکررا هنگامه‌سی حاشیه‌سیندا تماشا قیلور ایردوق . بو(ابیاتی ۱)اوز لعل شکربارهیدین استماع قیلدوم !

۲۴۵ - حسنی اصفهانی

اسمش با مسما مطابق است ، در واقع حسن گلوسوز دارد . معرکه گیر بود ، سر پنجهٔ مذاقش گریبانگیر ما شده بارها در کنار هنگامه‌اش تماشا میکردیم .

این ابیات را از لعل شکربار خودش شنیدم :

☆☆☆☆☆

نوید وصل شیرین بیستون را میکند ورنه — زفرهاد حزین جز ضعف و جان کندن نمی‌آید

مکن از عشق منعم ای نصیحتگو که من هرگز — نخواهم کرد ترک عشق و این از من نمی‌آید .

دل برد از من آن مه و غم داد در عوض — خوبان در این معامله آیا چه دیده‌اند .

حکیم ظهوری

تبریزلیغدور . یمان کیشی ایرماس ، فضیلت واستعدادی هم باردور . بو ایکی بیت انینك دور کیم :

۲۴۶ - حکیم ظهوری

از تبریز است . بد آدمی نیست ، فضیلت واستعداد هم دارد . این دو بیت از اوست :

☆☆☆☆☆

هنوز اول عشق است پر عتاب مکن — بنای عشق مرا از ستم خراب مکن

چه رشك میبری ای دل بکشتگان غمش — تو هم بمقصد خود میرسی شتاب مکن .

« ۱ » ابیاتنی — ظ

حکیم بدایعی

اول‌هم تبریزلیغ‌دور . فاضل‌و خوش طبع و عالم‌و خوش مشرب کیشی تور . استادمیز استاد مظفر علی نقاش شاهی بیله کیم اسمی بوتذکره‌دا مذکور دور مصاحب شبانروزی ایردی‌لار .

۲۴۷ـ حکیم بدایعی

اونیز از تبریز است . مردی است فاضل و خوش طبع و عالم‌و خوش مشرب . با استادمامظفرعلی نقاش‌شاهی که‌اسمش‌دراین تذکره‌مندرج است(۱) مصاحب شبانه روزی بود .

اشعار ترکی و فارسی دارد و این بیتها از اوست :

✡✡✡✡✡

دلا مقید اول عنبرین کمند اولا کور　　غریب‌سلسله‌دور زلف یاربند اولا کور
خم شراب بدیعـی لونـد میکده دور　　ایاغی تپراغنه‌باش‌قویوپ‌لونداولا کور.

بوقصیده‌نی کوپ یخشی آیتوبدور . مطلع و حسن مطلعی بودور کیم :

این قصیده‌را بسیار خوب گفته و مطلع وحسن مطلع آن این‌است :

✡✡✡✡✡

مرا از جوانان شیرین شمایل　　بجان‌منت است آنچه کردند بادل
کند منع ما شیخ شهر از جوانان　　چه گوئیم اوراکه‌پیری‌است‌جاهل.

بو ایکی بیت هم انکلار نینك دور کیم :

این دو بیت هم از ایشان است :

✡✡✡✡✡

مه من شد بمن گرم عتاب آهسته آهسته　　بلی گرمی فزاید آفتاب آهسته آهسته
بخونم تیغ آن گل‌رفته‌رفته‌سرخ خواهد شد　　قضاخواهد زدن نقشی بر آب آهسته آهسته.

مولانا ابوالهادی

مولانا مـالك خوش نویس نینك خواهرزاده‌سی ایـردی . اول هم خوش نویس و خوش طبع ییکیت ایردی ، موسیقی دین کوپ صاحب و قوف ایردی . بو بیت‌نی کیم :

« ۱ » شاعر شماره ۲۴۳ ، ص ۲۵۵

۲۴۸ - مولانا ابوالهادی

خواهرزادهٔ مولانا مالك خوشنویس بود ، او اىل جوانی خوشنویس و خوش طبع بود و از موسیقی خیلی اطلاع داشت ، این بیت را :

✿✿✿✿✿
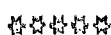
بمن گفتی چو من یاری نداری تو هم چون من گرفتاری نداری

حسینی مقامیدا بیر صورت رنگین قیلدی ، کوپ مشهور بولدی .

قزوینداعالمنی (پدرود ۱) قیلدی. مزاری شاهزاده حسین‌علیه‌السلام‌قبرستانیدادور.

در مقام حسینی آوازی ساخت که خیلی شایع شد .

در قزوین در گذشت و قبرش درقبرستان شاهزاده حسین است .

✿✿✿✿✿

میرزا باقر خواجه حسین ثنائی خواهرزاده سی دور . مشهد مقدس دا تحصیلغه مشغول ایردی ، بو اوچوردا هندغه باردی . طبعی یمان ایرماس . بو بیت انینك دور کیم :

---

۲۴۹ - میرزا باقر

خواهر زادهٔ خواجه حسین ثنائی است و حالا در هندوستان است .

طبعش بدنیست و این بیت از اوست :

چنان‌مستغرق کفرم که گرتسبیح‌زاهدرا بخاطر بگذرانم رشتهٔ زنار میگردد.

مولانا حزینی کونابادی یمان کیشی ایرماس ، اوقاتی تجارتدین کیچار .سلیقه‌سی هم یخشی دور . بو ابیات‌انینك دور کیم :

« ۱ » پدرود — ؟

٢٥٠ - مولانا حزینی گونابادی

بد آدمی نیست و اوقات خودرا بتجارت میگذراند . سابقه اش هم خوب است و این ابیات از اوست:

✲✲✲✲✲

صد حرف بیهودانه شوم برزبان گذشت — ازمن مرنج اگر گله‌ای در میان گذشت
عاشق همین حزینی جاوید عاشق است — این یکدوروزه عاشقی دیگران گذشته
او بگشت باغ مشغول و مرا در کوی او — دیدهٔ امید تاشب بردرودیوار بود
میروم گر بیوفاور بوالهوس معذوردار — عشق ما این بود و صبرما همین مقدار بود
گرچه ممکن نیست بی او زیستن غیرت خوش است
یار را باغیر دیدن پیش ما دشوار بود
ای حزینی غافلی برخیز و فکر خویش کن
این قرار و صبر مارا دورئی در کار بود.
چه عادت است گرفتار تابکی گوید — که طفل شوخی واینها باختیار تو نیست
مرنج از گلهٔ عاشقی که در همه عمر — بیك کرشمه دزدیده شرمسار تو نیست.
زود بستند مرازخم ونگفتم که هنوز — یکدو پیکان پراززهرم ازاو در جگر است.
باین کرشمهٔ خونریز وحسن عالمسوز — نظارگی چه کند گر هزار جان دارد.
کسی که پیش تو اظهار آشنائی کرد — ترا بدشمنی خویش رهنمائی کرد
تمام عمر ستم کرد ومن همان عاشق — بیك نگه که در ایام دلربائی کرد
ترا هزار جفا در دل و مراغم این — که زود میرم و گوئی که بیوفائی کرد
نه کفر گفت حزینی که لاف طاقت زد — که هجر اینهمه بااو ستیزه‌رایی کرد.

شیخ احمد خلخالی

متمین و فاضل کیشی دور ، کویا کیم وطنی دین سفر قیلمایدور .بوابیاتی مشهوردور کیم :

٢٥١ - شیخ احمد خلخالی

شخصی معروف و فاضل است و گویا از وطن خود بهیچ‌جا مسافرت نکرده است. این ابیاتش مشهور است :

✡✡✡✡✡
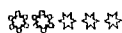
مرا نخل قدت ازجا در آورد خرام قامتت از پا درآورد
همین تأثیر تنها ماندگی بس که او را از درم تنهادر آورد.
کشم بر صفحهٔ دل صورت جانانه خودرا بدین‌صورت‌دهم‌تسکین‌دل دیوانه‌خودرا.

فصیحی یزدی — تجارت امریغه مشغول دور. بوبیت اینیك‌دور کیم :

۲۵۲ - فصیحی یزدی

بتجارت مشغول است و این بیت از اوست :

✡✡✡✡✡
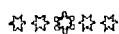
گذار آنقدرم‌در رکاب دولت خویش که خویش‌را برقیبان نمایم و بروم.

محمد امین غباری — هراتدین دور. یخشی طالب علم‌دور، انشاسی هم یمان ایرماس ، هیأتدین کوپ‌صاحب‌وقوف‌دور. بوابیات اینیك دور کیم:

۲۵۳ ـ محمدامین غباری

از هرات است. طالب علم خوبی است ، انشاش هم بدنیست و از هیئت نیز خیلی اطلاع دارد. این ابیات از اوست :

✡✡✡✡✡
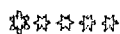
چنان مکن که دگرترك‌آه‌وناله کنم چنان مکن که ترا باخدا حواله کنم
رخی که گشته‌چوکاه‌ازخمار محنت‌ودرد زنشئهٔ می وارستگی چو لاله کنم
بنیم لحظه که دامان دیگری گیرم سزا بدامن رشك هزار ساله کنم.

دل خوش بسر کوی جنون آمده بود در صبرو ثبات ذوفنون آمده بود
این عقدهٔ رشك اگر نمیآمد پیش از عهدهٔ عاشقی برون آمده بود.

مولانا شاه محمود نقاش ایردی ، مشهد مقدسدا بولور ایردی. رهی تخلص قیلور. شعرنی قدماطرزیدا آیتور ایردی. بو رباعیلارا نینك دور کیم:

۲۵۴ - مولانا شاه محمود
((رهی))

نقاش بود ودر مشهد مقدس اقامت داشت .تخلصش «رهی » است وشعررا بسبك قدما میگوید . این رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆
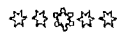
تا عشق دو دیده بر توسیمین بردوخت بس دل که خدنك آه بر اختر دوخت
بس رشتهٔ آه آتشین بافت دلم تا وصل مرقع حیاتم بر دوخت .
رفتارتو کش زهرقدم کوثر ریخت در قالب فتنه پیکر محشر ریخت
تا دید سواد شام زلفت خورشید چون شمع بفرق خویش خاکستر ریخت.
آن شوخ که درد او بدرمان ندهم مردن زغمش بصد جهان (۱) ندهم
چون غمزهٔ او خوش است باریش دلم صد کعبه بیك خار مغیلان ندهم.

ابراهیم بیك شیر از لیغدور . یخشی نویسندەدور ، شعردا رباعیغه ارتوق اشتغال کور کوزور. بورباعیلار انینك دور کیم :

۲۵۵ - ابراهیم بیك

از شیراز است. نویسنده خوبی است و در شعر بیشتر برباعی میپردازد. این رباعیها از اوست:

☆☆☆☆☆

«۱» جان ... [illegible]
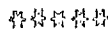
از فاقه و فقر مردرانگی نیست
آه است اگرچه کار درویش اما
خشم و غضب اینقدر متین میباشد
ای مردو جهان امید برهمزن من
در عشق بتی زدیده خون بارم من
مهر کس اگرچه دردلش جانکند
روزی که چراغ عمر خاموش شود
با (پیدردان ۱) مکن خدایا حشرم

گیشی است که کس را بکسی جنگی یوقدر
بر آینهٔ دلی از آن زنگی نیست.
کس با کسی این همه بکین میباشد
مردی و مروت اینچنین میباشد
روزی صد بار جان بلب آرم من
این تخم بسنك خاره میکارم من.
وز ساغر مرك عقل بیهوش شود
ترسم که محبتم فراموش شود.

مولانا عهدی ساوجی — متین کیشی ایردی . بو ابیات انینك دور کیم :

۲۵۶ - مولانا عهدی ساوجی

شخصی متین بود واین ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

چه میخوری غم مرگم همان تصور کن — که یك شکسته خونین جگر نبود ترا.
برو باهر که میخواهد دلت گشت چمن میکن — اگر خاری بگیرد دامنت را یاد من میکن.
بچه اندیشه‌ام از خاطر ناشاد روی — چه بخاطر گذرانم که تو از یاد روی.

شیخ رباعی — درویش‌وش و ریاضت کش کیشی ایردی. سلطان ابراهیم میرزا نینك مقبولی بلکه میرزا (انیك ۲)منظوری ایردی . شیخ نینك حالتی کوپ بار ،خالی از (درویشلیغی ۳)ایرماس ایردی ,ولهذا اقسام شعردین رباعی طوریغه رغبت کور کوزور ایردی. بو رباعیلار شیخ نینك دور کیم:

۲۵۷- شیخ رباعی

درویشی و ریاضت کشی داشت و مقبول سلطان ابراهیم میرزا و بلکه میرزا منظور وی بود .خیلی حالت دارد.از درویشی خالی نبود و بهمین جهت

(۱) بیدردان – ن
(۲) نداك – ن . آنینك ط
(۳) درویش لیغ – ه

از اقسام شعر برباعی تمایل داشت . این رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

ای گل دلم از توگوندیم غم باش — محروم زوصل غیر وگو محرم باش
مرهم نه داغ دل بیدردان شو — گوداغ دل من از(۱)بی مرهم باش.
گریان رفتم پیش رخ زیبایش — شد اشك روان بروی مه سیمایش
بر من نگریست اشك من روی نمود — در آینهٔ روی جهان آرایش.

بو ایکی (بیت ۲)نی کرم آیتو یدور کیم :

این دورباعی را گرم گفته‌است:

☆☆☆☆☆

حرف گرمی بغم اندوخته خودنزدی — آتشی در جگر سوختهٔخود نزدی
پیر گشتی بجهان شیخ رباعی وهنوز — بخیه برچشم هوس‌دوختهٔ خود نزدی .
در دل غم یار ویار در دل مارا — غم دردل وغمگسار دردل مارا
ما چهره ازاو بخون دل کرده نگار — وین طرفه که آن نگار دردل ما را.

مولانا خادمی دارالموحدین‌قزوین‌دین‌دور .خدمتکار وسرتراش نامراد ایردی.شعری هم‌بویانکلیغ ایردی . اوز اصطلاحلاریدا کیم‌مولانا کسبی‌نینك عشق‌لیغی وکور کن‌اوغلی معشوق لیغیدابور باعی‌نی آیتو یدور کیم :

۲۵۸ـ مولانا خادمی

از قزوین است. نامرادی‌بود خدمتکار وسرتراش وشعرش‌نیز چنین‌بود. در بیان عاشقی مولانا کسبی و معشوقی گورکن اوغلی این‌رباعی را بلهجهٔ خودشان گفته است:

☆☆☆☆☆

کسبی‌اره‌ایش(زمانه ۳) کهنی داری — باری بجوان گفت و شنفتی داری

« ۱ » تو ــ ن
(۲) زبانه ــ د
(۳) رباعی ــ ظ

چون (گوره ۱) کین ایشته (بیچه۲) (لطفی وار۳)
اونسان اچنه خس که گیور مغزسی داری.

مولانا صیقلی

همدان ولایتی بروجرد آتلیق قصبه‌نین‌دور. کارد کرلیق شغلی بیله اوقات کیچور وراپردی. شگفته و گرم اختلاط بیگیت‌دور. اوایلدا کوپ با ادب و بیطمع و کاسب ایردی، الحال بویانگلیغ استماع اولنور کیم زیاده شاعر پیشه و مسخره غالب و طامع واقع بولوبدور، انشاءالله کیم عاقبتی خیر بولغای.
لرستان اصطلاحی بیرله مشهور ابیاتی کوپ‌دار. بو اشعار هم انینك دورکیم:

۲۵۹ - مولانا صیقلی

از قصبهٔ «بروجرد» ولایت همدان است و اوقات خودرا بکاردگری میگذراند. جوانی شگفته و گرم آمیزش است. در اوایل خیلی باادب و بی‌طمع و کاسب بود ولی حالا از قراری که میگویند خیلی شاعر پیشه و مسخره و طمعکار شده‌است. انشاءالله عاقبت بخیر باشد.

بلهجهٔ لرستان ابیات مشهور زیاد دارد. این اشعار هم از اوست:

☆☆☆☆☆

خوش آن تواضع و گرمی میان ناز و محبت — که دود آتش رشك از دل نیاز برآید.
نگذرد بر خاطرش هرگز تلافی کردنی — خاطر آزاری که خوش کرده‌است آزار مرا.
ندارم خاطر آسوده از شغل بلا هرگز — بلا گویا معین از برای خاطر من شد.
میان اهل دعا دم نمیتوانم زد — که منفعل‌ز دعاهای بی اثر شده ام.
حسن یوسف اگر از غمزه چنین تیغ کشد — نوبت دست بریدن بزلیخا نرسد.
خواهم عذاب دوزخ جاوید در جهان — تا خویش را بداغ غمت امتحان کنم.
دل خون شد و میل گریه دارم — دیری است که چشم تر ندیدم.

اوجی (درجزینی ٤)

اول ولایت نینك آدمی زاده‌لاریدین‌دور. خوش طبع و بلند همت بیگیت ایردی، زیاده مصاحب و موافق ایردی. بو ایکی بیت انینك‌دور کیم:

(۱) کور — ن — د
(۲) بچه — ن. بیچه — د
(۳) لفتی داری — ن — د
(۴) در گزانی — ن

۲۶۰ - اوجی در جزینی

از آدمیزادگان ولایت در جزین است ، جوانی بود خوش طبع و بلند همت و خیلی مصاحب و موافق بود. این دوبیت از او است :

✿✿✿✿✿

ده بده شهر بشهرم‌پی گلرخساری   پی‌آنم همه جا تابکف آرم یاری.
دزدیده نگاهت ز من دلشده جان برد
آه این چه نگاه است گزو جان نتوان برد.

مولانا محمد امین
مشهد مقدس دین دور ، طبابت امریغه مشغول ایرور . مردم دیده‌و خوش اختلاط ییگیت دور ، بقدر فضیلتی هم‌بار، معما علمیدا هم یخشی دور . بو معما قاسم‌اسمیغه اینینک دور کیم :

۲۶۱ - مولانا محمد امین

ازمشهد مقدس است وبطبابت اشتغال دارد . جوانی مردم دیده وخوش معاشرت است وتاحدی فضیلت هم دارد ودر علم معما هم خوب است . این معما را باسم « قاسم » گفته است :

✿✿✿✿✿

بسکه درآتش دل سوختم‌از خودکامی   دل آتش خور مارا نبود جز نامی.
بورباعی هم اینیکدور کیم :

این رباعی هم از اوست

✿✿✿✿✿

آنم که جهان جهان غمم ما حضر است   وز آه پیاپیم فلك در حذر است
از آتش دوزخم مترسان که مرا   سوزی‌است که‌صددوزخ‌ازاودرخطراست.

مولانا شعوري

نیشابورلیغدور ، اکثر اوقات مشهد مقدس دا بولورایردی . صاحب سلیقه وخوش طبع کیشیدور . بوابیات انینك دور کیم :

۲۶۲-مولانا شعوری

از نیشابور است و اغلب در مشهد اقامت میکرد ، صاحب سلیقه وخوش طبع است واین ابیات از اوست :

☆☆☆ ☆☆

آرزوی ماجمال خوبرویی بیش نیست — قسمت ما ازجمالش آرزویی بیش نیست .
پیش ازهلاك خوی تو ترسم که سوزدم — در قتل خودچنین که تراگرم کرده ام
چون با بلای عشق شعوری مراسری است — سر منزلی بکوی بلاگرم کرده ام .
طفیل دیگران تایك نظرسوی من اندازد — بره انتظارش پهلوی اغیار بنشینم
زبیتابی بیزمت آمدم برهم مزن مجلس — چه خوی است این زمانی صبرکن بگذار بنشینم .
دلی که آه کشد درغم تو ازخامی است — که هرچه سوخت از آن دود بر نمیخیزد .
شعوری چون روم از بیخودی ناخوانده در بزمش
پی رفع خجالت همزبان من که خواهد شد .

مولاناصیرفی کور

تبریزلیغدور ، میداندا کشتی گاه مقابله سیداصرافلیغه مشغول ایردی . بیر کوزی معیوب ایردی . ارباب نظم هم اول یردا مجمع قیلوب شعر هنگامه سین گرم قیلور ایردیلار . مولانا باوجود عدم استعداد بو جهتدین اوزیکا ملك الشعرالیق قرار بیرور ایردی ، بیر غریب شاعر کیلسا مولانای مشارالیه پای تختیدا راه آوردین اصحابغه (کیچور ۱) ایردی .

قضارا بیر کون استادمیز میر صنعی کیم اسمی بوتذکره دا مسطور ایرور امثالی واقرانیغه شعراوقور زماندا مولانا بیر ناموجه دخل قیله آلدی . (مولانا ۲) اسانی نینك بو بیتین آیتدی کیم :

۲۶۳-مولاناصیرفی کور

«۱» کیچورور - ظ

«۲» میر - ظ

از تبریز است . در میدان درمقابل کشتی گاه بصرافی اشتغال داشت و
یك چشمش معیوب بود . شعرا نیزدرآنجا گرد آمده هنگامهٔ شعر را گرم میساختند
واز این جهت مشارالیه با اینکه استعداد نداشت صورت ملك الشعرائی بخود
میگرفت واگر شاعر غریبی میآمد رهآورد خودرا در پای تخت وی بیاران
تقدیم میکرد .

از قضاروزی استادهامیرصنعی که نامش در این تذکره مسطور است (۱)
برای امثال واقران خود شعر میخواند ، مولانا اعتراض نا موجهی کرد و هر
چند میر مرحوم جوابهای موجهی داد سودمند نیفتاد ، میر این بیت اسانی را
خواند:

☆☆☆☆☆

من می بیغش وار باب مروت بی ذوق زر من خالص وصراف سخن نابینا.

خواجه آصفی نینك بومطلعی (۲) کیم :

دردی که دل زدست تومیکرد میکند بر دل چگونه دست نهم درد میکند

بویانکلیغ جواب آیتمیش ایردی کیم :

باین مطلع خواجه آصفی :

دردی که دل زدست تومیکرد میکند بر دل چگونه دست نهم درد میکند

چنین جواب گفته بود :

☆☆☆☆☆

نامرد پیش تیغ تو رو زرد میکند تیغ تو فرق مرد زنامرد میکند.

مولانا بیانی

اول هم تبریزدین دور • کهنه شاعردور ، اوایلدا زرکش لیق
بیرله اوقات کیچور ور ایردی ، صاحب مذاقلیق سببی دین کاغد
بر لیقغه کیم فریبنده ایرور مشغول لیق کور کوزور ایردی
اول جهتدین اطفال بیرله آمیزش قیلور ایردی • بواوچوردا کاغد بر ایقدین نقاشلیق غه باردی ،
آندا هم (چیزی ۳) بولمادی • بو بیت انینك دور کیم :

(۱) شاعر شماره ۶۸، ص ۷۵

(۲) غه ـ ظ

(۳) چیزی ـ ب

۲٦٤ - مولانا بیانی

او نیز تبریزی است . شاعر قدیمی است ودر اوایل بزرکشی اشتغال داشت. ولی چون صاحب ذوق بود بکاغذ بری که شغل فریبنده‌ایست پرداخت و از اینرو با کودکان آمیزش میکرد . اکنون از کاغذ بری بنقاشی گذشته ولی در آن هم چیزی نشده است . این بیت از او است:

☆☆☆☆☆

مه من سوی مسکینان نکاهی میتوان کردن
اگر هر روز نتوان هر بماهی میتوان کردن.

امانی همدانی

فقیر و بی‌نوا کیشی دور ، اوقاتی کل کارلیغدین کیچاره
بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲٦٥ - امانی همدانی

مردی فقیر و بینوا است و اوقات خودرا بگل کاری میگذراند ، چنین شعر هم میگوید :

☆☆☆☆☆

ز هر چشمت نه‌چنان چاشنئی داد مرا که رود اندتش از خاطر ناشاد مرا.
آویخته از دار بلا باز سری چند ظاهری‌شده زان غمزهٔ‌خونی اثری‌چنده

ملك سلطان محمد

قم دین دور ، رئیس شهاب‌الدین اوغلی دور . سلطان تخلص قیلور ، یتیم وش و طبعی خوش ییکیت‌دور . بو ابیات انینك دور کیم :

۲۶۶ - ملك سلطان محمد

((سلطان))

از اهالی قم و فرزند رئیس شهاب الدین است و « سلطان » تخلص میکند. جوانی است یتیم وش و طبع خوشی دارد . این بیتها از او است :

✡✡✡✡✡

بسکه دل روی تظلم بردر او سوده است　　خون دل هرچند میآید غبار آلوده است.

بگذار تا ذوقی برم از دیدن دیوار و در

بیرون میا سویم مبین چون نقش دیوارم مکن.

فغان که مایهٔ بیداری هزار شب است　　حکایتی که از آن لب شنیده ام امروز.

خاك کویت دم مردن همه درچشم کشم　　تا بمرگم نفشاند دگری بر سر خویش

در دل گبر و مسلمان زده آهم آتش　　تو همای بت نظری کن بدل کافر خویش.

قاضی حسن

همدان ولایتی نینك توی اتلیغ قریه سیدین دور . خوش طبع و خوش محاوره بیکیت دور . کوپ فضیلتی هم بار ، باوجود بو حال عاشق پیشه و صلاحیت لیغی بار .

طبعی هم یمان ایرماس . بو رباعی اول حضرت نینك دور کیم :

---

۲۶۷ - قاضی حسن

از قریهٔ موسوم به «توی» ولایت همدان است . جوانی است خوش طبع و خوش صحبت . فضلیت زیادی هم دارد و با اینحال عاشق پیشه و صاحب صلاحیت است .

طبعش هم بد نیست و این رباعی از او است :

✡✡✡✡✡

امشب دگر ای دل اضطرابی داری　　از ساغر هجر خون نابی داری

از خون جگر پر است پیمانهٔ تو　　نوشت بادا عجب شرابی داری .

مولانا اسد همدانلیغ دور ، جانی تخلص قیلور ، زیاده هموار و خلیق کیشی دور ، عاشق لیق همزبانی بویانکلیغ بیر او بولماس . اقسام خطنی یخشی کتابت قیلور ، ئیل‌لار مولاناء مشارالیه بیرله مصاحب ایردوق . معمایی دور ، طبعی هم یخشی ایرور . بو ابیات اول یار عزیز نینك دور کیم :

۲۶۸ - مولانا اسد

((جانی))

ازهمدان است و « جانی » تخلص میکند. شخصی بسیار هموار وخلیق است ودرهمزبانی عاشقی نظیر ندارد. اقسام خط را خوب مینویسد. سالها باوی مصاحب بودیم. معمائی است وطبع خوبی‌هم‌داردواین‌ابیات‌ازاو است :

☆☆☆☆☆

بسوی میکده هرگز من خراب نرفتم که همچو شیشهٔ می درخم شراب نرفتم .

میان اهل محبت نشانت من گم باد که نسام مهر بعهد تو بیوفا بردم .

بمردم‌کش نگاه آن آفت جانها اشارت‌کرد

که از خیل بنی‌آدم کسی‌را زنده نگذارد .

شد ز رسوائی ما شهر پرو طرفه که ما

تهمت آلود صلاحیم بدین رسوائی .

کشیدم پا بدامان چون دوید آوازهٔ عشقم

نشستم برزمین روزی‌که‌رسوای جهان‌گشتم .

بو معماسی ادهم آتیغه یمان واقع بولماییدور کیم:

این معما هم‌که باسم « ادهم » گفته بدنشده است:

☆☆☆☆☆

صف کشید ازبهر قتل من سپاه درد وغم

دود آهم سرکش است ازسینه خواهدزدعلم.

سوزی ساوجی

شاعر وضع ولوندییکیت ایردی • اگرچه ظاهرو باطنیدا کورلیق بار ایردی والا طبعی یمان ایرماس • محبت اعجازی اولـو (تیر ایتماك ۱) بابیدا بو بیتی یمان واقع بولمایوپدور کیم :

۲۶۹-سوزی ساوجی

جوانی شاعر وضع ولوند بود . باوجود کوری ظاهری وباطنی طبعش بد نیست • این بیت را در بیان زنده کردن مرده باعجاز محبت بد نگفته است:

☆☆☆☆☆

اعجاز عاشقی اشت که روزی هزاربار — میمیرم از برای تو و زنده میشوم.

بیدلی همدانی

درویش ونامراد کیشی ایردی ، صباغخانه‌ویسندلیغی غه قانع بولوپ اوقات کیچوروور ایردی• کاهی هموار شعر هم آیتور ایردی• بو ابیات اول نامرادنینك دور کیم:

۲۷۰-بیدلی همدانی

درویش ونامراد بود وبنویسندگی صباغخانه قناعت ورزیده اوقات میگذرانید. گاهی شعر همواری هم میگفت . این بیتها ازاوست:

☆☆☆☆☆

چنانم برده ازجارقص سروعالم آرایی — که نتوانم نشست از بیقراری یکنفس جایی.
مجو کیفیت ازمی بیدلی گرقوت جان بخشد — که از کیفیت او هرچه یابی دردسر یابی.

مولانا کهتری

شیراز لیغدور . غالبا کیم کاسب و نامراد کیشی ایرور . کفش دوزلیق شغلیغه مشغولدور .
یخشی طبعی بار . بو مشهور مطلع انینك دور کیم :

(۱) تیریلتماك - ن

۲۷۱ - مولانا کمتری

از شیراز است و گویا شخصی کاسب و نامراد است ، بشغل کفشدوزی اشتغال دارد .طبع خوبی دارد و این مطلع مشهور ازاوست :

☆☆☆☆☆

پیکی که جستن گرو از باد صبا برد دامن بمیان بر زد وزنك از دل ما برد.

مولانا انیسی

بلدهٔ طیبهٔ همدانده خطابت امریغه مشغولدور . پاك طینت و یخشی اعتقاد کیشی دور . با وجود خطابت خوش طبع هم بار . کویا مولاناء مشار الیه دین بیر مرکب غایب بولور ، مولانا جامی نینك بو مشهور مطلعین بدیهه تضمین قیلور کیم :

۲۷۲ - مولانا انیسی

در شهر همدان مشغول خطیبی است . شخصی پاك طینت و خوش اعتقاد است و با وجود خطیبی خوش طبع هم هست . گویند وقتی خرش گم میشود،این مطلع مشهور مولانا جامی را بالبدیهه تضمین میکند :

☆☆☆☆☆

ای خر گم گشته از جان دوستتر دارم ترا بسکه درجان فگار وچشم خونبارم توئی

از خطیب و مقری و واعظ که همجنس تواند

هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی.

مولانا پناهی

اول هم همدانلیغ دور و اول ولایت نینك کوپ کیشی سی خواجه میرم بیك کلانتراوغلی دور . واقعا یخشی خانواده ایرورلار ، ارباب فهم واصحاب طبعنی رعایت قیلورلارایردی و اکثر اوقات شعرا آنکلارنینك سلسله لاریدا بولورایردیلار، مولانا لسانی علیه الرحمة آیتورایمیشلار کیم خواجه میرم بیك نینك شرابی اوزکا اکابرلارنینك سوئی دین حلال راق ایرور . و مولاناء مذکور بیله تیل لار مصاحب ایردوق طبعیدا هموارلیق بسار . بو ابیات اول یارنینك دور کیم ;

۲۷۳ - مولانا پناهی

او نیز از همدان و فرزند مردآن ولایت خواجه میرم بیك کلانتر است . الحق خانوادهٔ خوبی هستند و ارباب فهم و اصحاب طبع را رعایت میکردند و شعرا اغلب در مجالس ایشان میبودند . مولانا اسانی علیه الرحمة میگفته که شراب خواجه میرم ازآب دیگر اکابر و اشراف حلالتر است . با مولانا پناهی سالها مصاحب بودیم.

طبعش هموار ی دارد واین ابیات از او است :

☆☆☆☆☆

داغ جنون که برسر سودائی من است مجنون عشقم (و ۱) این گل رسوائی من است.

ای وای برآن کشته که فردای قیامت بسمل شدهٔ تیغ جفای تو نباشد .

دوشیوه هست خوبان را که جانسوز است وعاشق کش

در اول آن رمیدنها در آخر آرمیدنها .

محنت زده های کوچه رسوائی خونین جگران کوشه تنهائی

حاصل زغم عشق نکردند بجز بد نامی و رسوائی وبی پروائی .

روحی تبریزی اول ولایتدا حکاکلیق امریغه مشغول قیلور . طبعی یمان ایرماس . بو بیت انینك دور کیم :

۲۷٤ - روحی تبریزی

در آن ولایت مشغول حکاکی است . طبعش بدنیست و این بیت از او است :

☆☆☆☆☆

(۱) س ـ ن ـ م
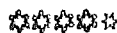
از نگاه غضب آلود تو شد معلومم
که زمن گفته حدیثی بتو صاحب غرضی.

مولانا داعی

مولانا ضمیری اصفهانی اوغلیدور . کوپ اوتلد ویبی تعین و (گذشته ۱) ییکیت ایردی . شاعر بهمت انی کوردوک . « الولدسرابیه » حدیثی انینك بابیداصحیح بولوبدور وشعری هم بوبانکلیغ ایرور کیم :

۲۷۵- مولانا داعی

فرزند مولانا ضمیری اصفهانی است . جوانی بسیار بیقید وگمنام و گذشته بود . شاعر با همت تنها ویرا دیدیم و حدیث « الولد سرابیه » در بارهٔ اوصدق کرده است . وشعر چنین گوید :

☆☆☆☆☆

آمدی رفت‌زدل صبرو قرارم بنشین بنشین تا بخودآید دل زارم بنشین .
او ستاد قدرتت ز انسان که بایست آفرید
بیش از این خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت .
زخم کاری است مرا وقت شهیدی خوش باد
که تواند دو سه گام از پی قاتل برود.

میرزا محمد (امنی ۲)

تبریزلیغدور . هموار وبی‌آزار کیشی‌دور، زیاده تقطیع‌غه مایل ایردی اولجه‌کیم تاجین کونده بیر (کرز۳) ساردوزور ایردی ، اکابرانه یورور ایردی . کهنه شاعردور ، دیوان ایتماغه ییتکوردی . بوابیات انینك‌دور کیم :

« ۱ » گذشته — ن

«۲» امینی — د. مرحوم محمدعلی تربیت هم ترجمهٔ حال این شاعررا ازاین تذکره بکتاب خود(دانشمندان آذربایجان)نقل کرده وبجای« امنی » « امین »نوشته‌است.ولی بدلیل تخلصی که دربیت سوم ذکر شده نسخهٔ متن صحیح‌تر است.

این بیت در« دانشمندان آذربایجان»نیز هست‌ولی‌باز بجای « امنی » « امین » نوشته شده‌ووزن شعر بهم خورده است. مرحوم تربیت درتفسیر کلمه « تقطیع»نیز باشتباه افتاده وآنرا بمعنای تقطیع عروضی پنداشته است و حال آنکه مقصود تکلف در آراستن خود بجامه و پوشیدن لباسهای مقطع است .

«۳» کر — ظ

۲۷۶ - میرزا محمد امنی

از اهل تبریز وشخصی ملایم وبی‌آزار است. بقطیع خیلی مایل بود بطوری که تاج خودرا روزی یک‌مرتبه می‌پیچانید واشرافانه راه میرفت. شاعر قدیمی است و دیوانی باتمام رسانیده است، این ابیات از او است:

✡✡✡✡✡

بیماری من چون سبب پرسش او بود
میمیرم ازاین غم که چرا بهترم امروز.

عشق مستولی و من بیتاب و آن مه مهربان
میدهد بیهوده ناصح هر زمان پندی دگر.

امنی حکایت شب غم عرضه کن بیار
کارت زدست رفت چه‌وقت نهفتن است.

صرفی ژولیده موی درویش‌لیق وبی‌سروپالیغ روشیدا یورورایردی؛ یمان درویش ایرماس ایردی.
قضادین اول درویش بیله رقیب بولدوق؛ عاقبت خواجه زاده‌نینك جوریغه تاب کیلتورمایوب بیرنحویله ترك قیلدی کیم اندین ممنون و منت‌دار بولدوق؛ (صرفینی ۱) اول نحویله آز کیشی بیلور، اسمی بامسما ایردی.
طبعی شعردا هم صحیح وسالم ایردی. بوبیت انینك دورکیم:

۲۷۷ - صرفی ژولیده موی

باوضع درویشی وبیسر وپائی راه میرفت؛ بدرویشی نبود.
قضارا باوی رقیب شدیم، عاقبت بجور خواجه‌زاده تاب نیاورده بنحوی ترکش کرد که ممنون ومنتدار شدیم، کمترکسی صرفش‌را بدین نحو میداند، اسمش بامسما مطابق بود.

---

(۱) صرفینی - ظ

طبع شعرش هم صحیح وسالم بود واین بیت ازاواست:

☆☆☆☆☆
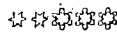
چه‌دمی بود که عاشق سرکوی یار گیرد

بهزار امیدواری سر رهگذار گیرد .

مولانا سلامی

دارالارشاد اردبیل‌دین‌دور. صدرالدین خان معصوم بیك اوغلی‌غه دستور ایردی ؛ روستایی لیغیدین زیاده تقطیع غه طالب و نزاکت‌غه راغب ایردی؛ کمال زینت‌بیله شعرا حاشیهٔ مجلس‌لاریدا باروپ شعر اوقور(ایدی۱) ....

قضارا بیرکون بیرجماعت شعرا بیرله خصوصا مولانا حزینی‌جیلانی‌کیم اسمی بومختصردا مذکورایرور شاعرانه صحبت توتار ایردوق؛ کلدر تافیه‌دا مولانا سلامی داخل بولوب ابواب دخل شعرنی مفتوح قیله باشلادی. حزینی‌تعجب‌یوزیدین آیتدی کیم : شاعرمی‌سیز ؟ سیزکا کیم دیرلار ؟ ایتدی کیم : بلی،مشهور ابیاتمیز بار. جوابیدا ایتدی کیم : کستاخلیغی بولماسا فلاکتینکیز قانی ؟ اصحاب شکفته بولدیلر ، مولاناء مشارالیه‌غه تفاوت قیلاالمادی ، اویاتی بولمادوغیدین شعر اوقوماق باشلادی . قضارا بیر بردیه آیتمیش ایردی؛ ابتداء ینه مولانا حزینی ایتدی‌کیم : بارد شعر هم سویلرسیز. حق سبحانه وتعالی جمیع نامرادلاری شعرا تیلیدین اوز پناهیدا مصون توتسون .

بو بیت اول بیگناه نینك دور کیم :

۲۷۸ - مولانا سلامی

ازاردبیل است. وزیر پسر صدرالدین خان معصوم بیك بود وبتقطیع ونزاکت بیشتر میل داشت تابروستائی . باکمال آرایش درحاشیه مجالس‌شعرا حضور می‌یافت وشعرمیخواند .

از قضا روزی باعده‌ای ازشعرابخصوص بامولانا حزینی گیلانی که نامش دراین تذکره مسطور است (۲) صحبت شاعرانه میکردیم، دراین اثنا مولانا سلامی داخل شد وشروع کرد بفتح باب کردن برای دخل شعر . حزینی ازروی تعجب پرسید : شما شاعرید ؟ اسمتان چیست ؟ گفت : آری ،

«۱» دی - ن - ه

«۲» شاعر شماره ۲۹۳ ، ص

بیتهای مشهوری داریم، حزینی گفت : جسارت میکنم ، پس فلاکتتان کو؟ یاران درشگفت شدند ولی بمولانای مذکور فرقی نکرد و چون خجالت نمیکشید شروع کرد بشعر خواندن . قضارا قصیده بردیه‌ای گفته بود ، باز مولانا حزینی گفت : شعر خنك هم می‌گوئید . خداوند جمیع نامرادان‌را اززبان شعرا نگاه دارد .

این بیت ازآن بیگناه است :

☆☆☆☆☆
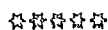
هجران بدان رسید که هرچند میدهم   دل‌را بوصل مژده تسلی نمیشود .

بیر اورفیقی بارایردی، باوجود عدم موزونیت کلامی تخلص قیلورایردی . حریفلار ایکالاسی ایچون بو بیت‌نی بخشی آیتمیش ایردیلار کیم:

رفیقی داشت که بانداشتن طبع شعر « کلامی » تخلص میکرد. حریفان این بیت را در باره هردوشان خوب گفته بودند :

☆☆☆☆☆
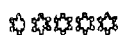
دو چیزند بدتر ز تیر حرامی   سلام کسلامی کلام سلامی .

مولانا کوثری اول هم اردبیل‌لیغدور . صوفی وش ودرویش نهاد کیشی ایردی، نقطهٔ مذهب هم بار ایردی ، محمود پیرولاری اول اونی خلیفه اوقورلار ایردی ؛ کوپ بی‌سر و پالاری وادی الحادداسرگردان قیلوپ ایردی. بو بیت آنینك دور کیم :

۲۷۹ ــ مولانا کوثری

او نیز از اردبیل است . صوفی‌وش و درویش نهاد بود. مذهب نقطوی هم داشت و پیروان محمود (۱) ویرا « خلیفه » میخواندند و بسیاری از بیسر و پایان‌را در وادی الحاد سرگردان ساخته بود . این بیت از

«۱» مرحوم محمدعلی تربیت گوید «محمود مؤسس طریقهٔ نقطویان بوده از اهل پسخان گیلان است. در تاریخ ۸۰۰ ظهور نموده ۱۷ جلدکتاب وهزار ویك رساله درنقطه واعداد تالیف کرده است» (دانشمندان آذربایجان ، ص ۳۱٦) .

او است :

☆☆☆☆☆

تو چنان جفا پسندی که اگر خدنك نازت
سوی دل گشاد یابد بگرشمه بازداری .

مولانا عهدی

دارالخلافهٔ بغداددین دور . یخشی طورلیق و نیکوخصال لیق کیشی دور . ییل لار مولاناء مشار الیه بیرله مخصوص ومربوط ایردوق .
اقسام شعرنی آیتور ؛ دیوان مکمل قیلور . بوابیات انکلار نینك دور کیم :

۲۸۰ - مولانا عهدی

از اهل بغداد وشخصی خوشرفتار و نیکو خصال است . سالها باوی ارتباط داشتیم .
هر گونه شعر میگوید ودیوان باتمام میرساند . این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

اگراز دشمنانم تیغ بر کش قتل دشمن کن	وگراز دوستانم چارهٔ درد دل من کن
میان دشمنان بامن حدیث دوستی کم گو	نهانی دوست باش اما بظاهر کار دشمن کن
زبزم وصل جانان عزم رفتن میکنی عهدی	مهیاشو برای جان سپردن فکر مردن کن .

صبحی ساوجی

درویش وش وریاضت کش نامرادایردی . اوقاتی شعر رهگذاریدین کیچار ایردی . صبح و شام بیر مثقال تریاك یومیه سی ایردی . بویانکلیغ شعر هم آیتور کیم :

۲۸۱ - صبحی ساوجی

نامرادی درویش وش وریاضت کش بود . اوقات خودرا بشعر میگذرانید وصبح وشام یك مثقال تریاك یومیه‌اش بود . اینگونه شعر هم میگوید :

☆☆☆☆☆
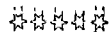
چون نی‌دلم از یاد تو خالی نفسی نیست   بی‌یاد تو می‌نالم و فریاد رسی نیست
از تیر غم و ناوك اندوه نترسم   من آتشم اندیشه‌ام از خار و خسی نیست.

فیدی شیرازی

طرفه خود پسند وغریب الفته چوقدور • اوردوی معلی نینك بعضی اعزه لاری سایه مرحمتی پناهیدا اوقات صرف قیلورایردی.

طبعی شعردا یمان بارماس • بوابیات انكا منسوب دورکیم :

۲۸۲ـ فیدی شیرازی

خود پسند و آلفته غریبی است ودر سایه مرحمت بعض اکابر اردوی معلا اوقات میگذرانید .

طبع شعرش بد نیست واین ابیات را بدو نسبت میدهند :

☆☆☆☆☆
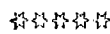
ای قدم ننهاده هرگز از دل تنگم برون   حیرتی دارم که چون در هر دلی جا کرده‌ای.
رسیده بود از او شکوه‌ها بلب که رسید   کرشمه‌ای که دگر طاقت ادا نگذاشت
گو بمانم من وغیری بوداعش نرسد   ساربان گرم حدی باش که محمل برود.

متاع شکوه بسیار است عاشق را همان بهتر
که جز در روز بازار قیامت بار نگشاید.

کدام مرهم لطف از تو بردل است مرا
که جانگداز تر از داغهای حسرت نیست.

سبب خنده آدن لب شده تا گریهٔ من
قطرهٔ اشك بصد خون جگر میطلبم.

مولانا طالب

جیلاندین دور • هموار و پخته شاعر دور • اول ولایتدا مولاناغه سبقت توتقان شاعر غالبا کیم یوقتور • یخشی ابیاتی بار ، دیوان مرتب قیلوپدور • بوابیات مولانانینك دورکیم :

۲۸۳ - مولاناطالب

از اهل گیلان است، شاعری است هموار وپخته وگویا در آن ولایت بالا تر ازوی شاعری نباشد . ابیات خوبی دارد و دیوانی ترتیب داده است . این بیتها از اوست:

✿✿✿✿✿

اجل زمحنت هستی دهد نجات مرا   که من حیات نمیخواهم و حیات مرا

چوره بسوی تو ام نیست گم شود یارب
هوس که در طلب وصل رهنمون من است.

آوارگی نصیب مـن دردمند شد
شادی کن ای رقیب که بختت مراد داد .

خاك بو یان گذرد تا شنود بوی وفا
سك لیلی چو سوی تربت مجنون گذرد .

دعوی عشق و جنون اهل وفا را میرسد
عاشقی میراث مجنون است مارا میرسد.

گرچه طفلی عشوه ازخوبان فزون دانسته‌ای
وقت نادانی است حیرانم که چون دانسته‌ای.

ای تورا سرو ازگرفتاران پا درگل یکی
غنچه‌رادر دعوی عشقت زبان بادل یکی.

مولانا فروغی

دارالموحدین قزوین دین دور . طرفه کبشی دور ، اجتماع نقیضین عقل و جهل (کلامدین ۱) ظاهردور . طرفه راق بو کیم هیچ کیم نی اوزیکا عقل و فهمدا برابر بلکه ده یك هم بیلماس. هندغه باروپ بیرار نیمه وجه معاش کیلتوردی والحال اول ولایتدا جواهر فروشلیق دکانی بار . اکثر اونات زرخریده لارین هر نیجه بولسا بیله آلوپ خواجه وار یورور . بو غزل انینك دور کیم :

---

(۱) کلامیدین — خط

۲۸٤ - مولانا فروغی

از قزوین است ، مرد عجیبی است واجتماع نقیضین عقل وجهل از سخنش پیداست ، وعجبتر آنکه در عقل وفهم کسی‌را با خود مساوی وحتی ده یك خود هم نمیداند ،

بهندوستان رفته مبلغی وجه معاش باخود بیاورد واکنون درولایت قزوین دکان جواهر فروشی دارد ، اغلب اوقات‌هرچه‌زر خرید داردهمراه‌خودبر داشته خواجه وار راه میرود ،

این غزل از اوست :

☆☆☆☆☆

بیرون خرام مست وبر افکن نقاب را
سرگرم لطف ساز شهید عتاب را

پیشم چو لب بحرف گشودی حیا مکن
دستور ده زبزم خود امشب حجاب را

خو با فراق کرده ندارد مذاق وصل
راحت الم بود دل پر اضطراب را

قاصد باضطراب تمام از برم برفت
نگذاشت تا تمام نویسم جواب را

سیلاب خون زدیده فروغی چنین مبار
طوفان گرفته گیر جهان خراب را.

بو ایکی بیت هم اینك دور ، یمان آیتمابوبدور کیم :

این دو بیت هم‌ازاواست‌وبد نگفته است :

☆☆☆☆☆

بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد.

گمردی بدامنی ننشیند که روزگار
در عهد او ز من نکشد انتقام‌را.

سدید گیلک

خوش طبع و نامرادکیشی دوره شعریدا همواراتیق بساره بو ابیات اونینک دورکیم ؛

۲۸۵ - سدید گیلک

شخصی نامراد و خوش طبع است وشعرش همواری دارد . این بیتها ازاوست :

☆☆☆☆☆

زمان زمان زتو دور افکند زمانه مرا
جدا کند ز وصالت بصد بهانه مرا
چه کینه بود ندانم زمانه را با من
که دور ساخت از آن خاك آستانه مرا.
تو وعیش با رقیبان من و جان زرشك دادن
تو بمان بعیش کز غم من دلفگار مردم.

میر عزیز کمانچهٔ

استاد زیتون کیم اوزرمانی نینك افلاطونی ایردی دیرلار کیم اینی سی دور . اکرچه (کاولی سرو ۱) شکل جه حریف ایردی والا کوپ استعدادی بار ایردی : اولا سازنی خوب چالوپ تصنیف لار بغلادی . ینه مقدمات کوروپ هیأت و نجوم دین بسا خبر ایردی.
مشار الیه بیرله نیچه زمان امیرخان ترکمان ملازمتیدا خواجه تاش ایردوق ؛ بیرملازم واسطه سی بیرله فقیر بیله نزاع قیلدی ، اراده کدورت ظاهر بولدی آنداق کیم نواب خانیغه بیتکوردی لار . سبب نزاع تفحصی دین صونکرا چون حق فقیر جانبیغه بولدوغیدین آنی منع قلدیلار . نیچه کوندین (صونکر ۲) بیرطرفه حادثه بیرله اصفهانغه بارورکان قطاع الطریق میرنی اولتوردیلار . مدعیلار بوفقیرنی متهم قیلوپ علاقیلمه باشلادیلر . عاقبت ظاهر بولدی کیم نه طریق مقتول بولمیش ایردی.
بو (بیتی نی ۳) رنکین قیلوپ کوپ (شهرتی ٤) تاپدی کیم :

«۱» کاو بی سر - ن . کاو سرفه - د
«۲» صکره - ن - د
«۳» بیتین - ظ
«۴» شهرت - ظ

۲۸۶ـ میر عزیز کمانچهٔ

گویند استاد زیتون که افلاطون عهدخود بود برادر کوچکتر اواست.
اگر چه حریف درشت اندامی بود ولی استعداد زیادی داشت : اولا خوب ساز میزد وتصنیفها ساخته بود ودیگر اینکه علوم مقدماتی را دیده بود واز هیئت ونجوم اطلاع داشت.

بامشار الیه مدتی در ملازمت امیر خان ترکمان خواجه تاش بودیم؛ بواسطه یکی از ملازمان بامن نزاع کرد و در میانه کدورتی پیداشد. خان پس از آنکه بسبب نزاع رسیدگی نمود ودید که حق بجانب فقیر است ویرا منع کرد.

چند روز بعد موقعی که عازم اصفهان بود بواسطهٔ حادثه عجیبی راهزنان اورا کشتند. مدعیان فقیر را متهم ساخته هیاهوئی راه انداختند ولی عاقبت معلوم شد که بچه طریقی کشته شده است.

این بیتش را رنگین ساخته و شهرت زیادی یافته است :

☆☆☆☆☆

غم عشق تو مهمان عزیز است　　بسی شیرینتر از جان عزیز است.

جنونی قالی‌پوش

قند هارلیغدور. تیز زبان وحراف جه‌حریفدور، موی‌سر قویوپ قالی پاره سین ایکنی کابوشش قیلوپ یورور ایردی. باوجود بوفنایی صفتلیق مجالسدا آبا واجدادی اسباب وتجملین بویانکلیغ تعریف قیلور ایردی کیم بیر کون بیرشاه‌کاسهٔ چینی ایلکیمدین توشوپ شکست تاپدی، صداسی قولاقومغه‌زیاده خوش کیلدی، اللسی آلنمیش شاه‌کاسه‌نی عمدا سالوپ سیندور دوم کیم شاید اویانکلیغ صدا ایشیتکای مین ایشیتمادوم. خرکس مآب حریفلار بویانکلیغ یالغانی کیم اگر بیر پادشاهزاده آیتسا قبول قیلماق بولماس اول کشیدین قبول قیلوپ انینك بیله مأدبانه سلوك قیلور ایردیلار.

باوجود عدم وقوف کیمیا اظهاری بیر له کوپ کیشی‌نی سرگردان قیلوپ اوزیکا مطیع قیلوپ ایردی. مولانا هلاکی همدانی علیه‌الرحمه‌دین استماع قیلدوم کیم اول

بیگیت لیك وخسئی زمانیدا هم قندهاردا بویانگلیغ بی‌سروپا و(پی ۱) مضایقه یاران
بیرله مخصوص ومربوط یورور ایردی. العهدة علی الراوی.
بهمه حال طبعی یمان ایرماس . آیتورکیم بواشعار مینیم دور. بویانکلیغ شعر
هم آنینك بولسا بولورکیم :

۲۸۷ - جنونی قالی پوش

از قندهار است . حریفی است تیززبان وحراف ، موی‌سر گذاشته و گلیم
پاره پوشیده راه میرفت.

بااین وضع درویشی در مجالس از اسباب وتجملات نیاگان خود سخن
میراند ومیگفت روزی یك شاهکاسه چینی از دستم افتاد وشکست وصدای آن
گوشم را چنان بنواخت که پنجاه شصت شاه کاسه دیگر عمدا برزمین انداخته
شکستم تاشاید بازهم چنان صدائی بشنوم ولی نشنیدم. حریفان احمق نیز چنین
دروغی را که از پادشاهزاده‌ای نمیتوان قبول کرد از او باور میکردند وباوی
مؤدبانه رفتار مینمودند .

با اینکه از کیمیا خبری نداشت ادعای کیمیاگری کرده عده زیادی را
سرگردان ومطیع خود ساخته بود. از مولانا هلاکی همدانی علیه‌الرحمة شنیدم
که میگفت مشارالیه در عنفوان جوانی وجمالش نیز در قندهار با اینگونه
یاران بی‌سر و پا ارتباط داشت وبا آنان راه میرفت . العهدة علی الراوی .

بهر حال طبعش بدنیست ، این اشعار را بخودش نسبت میدهد وچنین
شعری هم شاید که از او باشد:

✿✿✿✿✿
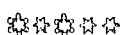
با غمزه ات از تیغ بلا یاد نیاید — کار مژه از خنجر فولاد نیاید
تا صدق محبت نکند جذب دلی را — بیواسطه کس را زکسی یاد نیاید
جذبه شوق زلیخا داشت یوسف را اسیر — ورنه معشوق از کجا و محنت زندان کجا .

«۱» ای — ن — ه

مولانا حقیری

تبریزلیدور ، موینه دوزدور ، درویش نهاد وبی آزار کیشی دور . کهنه شاعردور ، شعری هم هموارادور . بو اشعار اونینك دور کیم :

۲۸۸ - مولانا حقیری

از تبریز است و بموینه دوزی اشتغال دارد . شخصی درویش نهاد وبی آزار است .

خودش شاعر قدیمی وشعرش هموار است . این اشعار از اواست :

✿✿✿✿✿

مهربان بودی بمن هرروز از روزی دگر
باعث نامهر بانیها در این ایام چیست .

بسکه چو باد آمدم سوی تو کوه غم بدل
در نظرت شدم سبك بردلت آمدم گران .

تا گرفتارم بدرد عشق وقت من خوش است
وقت آنکس خوش که بنیاد گرفتاری نهاد .

حسن مخلصی

آذربایجاندا (پنیس ۱) آتلیغ قصبه دین دور . قبای فتح بیتیب و ترتیب بیرماك بیله اوقات کیچوروردی . غالبا کیم میرزا محمد وزیرا بچون بیرقبای فتح آراسته قیلوپ بر گذار قیلور ، اوپانکلیغ کیم کیراك رعایت کورماس ، بو قطعه نی آیتوپ بیبارور کیم :

۲۸۹ - حسن مخلصی

از قصبه موسوم به « پنیس » آذربایجان است . اوقات خودرا بنوشتن و ترتیب دادن قبای فتح میگذرانید .

گویا برای میرزا محمد وزیر قبای فتحی ترتیب میدهد ولی چنانکه

« ۱ » پنیس — ن . پتنیس . ٥

ميبايست مكافات نمى‌بيند و لذا اين قطعه را گفته بدو ميفرستند !

☆☆☆☆☆

جامهٔ فتح را چو قيمت نيست حسن مخلصى (پتيسى ١)
بعداز اين بهر(امردآن٢) بسايد بند تنبـان فتـح بنويسى :

وفائى اصفهانى هرزه گرد و بى سر و پا حريف دور . اوزين شاعر قرار بيروپ شاعرانه يورور • شعرى بويانكليغ تور كيم :

٢٩٠ - وفائى اصفهانى

حريفى هرزه گرد و بيسرو پا است . خودراشاعرساخته‌شاعرانه‌راه‌ميرود و شعرش چنين است :

☆☆☆☆☆

گاهى قدم بپرسش بيمار خويش نه هر گز ميان‌ماوتورسم اينچنين نبود.
مندر ز تير اجابت قرين خسته دلان كه بى اثر گذراز خانهٔ كمان نكند.
زين‌يكدمه‌هجران‌چه كنى ناله وفائى خاموش نشين اين همه فرياد ندارد.

خواجه نصير خواجه محمود بيك همدانى اوغلى دور كيم حسب و نسب بيراه اول ولايتدا‌ممتازايرديلار . خواجه‌محموديبك‌زياده فاضل و خوش‌سليقه كيشى‌ايردى ، اوغلى هم « الولدسرابيه» (مقامفه ٣) بيتميش ايردى . روزكار حوادثيدين ترك وطن قيلوپ هندا متوطن بولدى . شعرى هم بويانكليغ ايردى كيم :

٢٩١ - خواجه نصير

«١» اتليسى - د
«٢» امردان - ن - د
«٣» [illegible]

فرزند خواجه محمود بیك همدانی است که از حیث حسب و نسب در آن ولایت ممتاز بودند . خواجه، محمود بیك مردی بسیار فاضل و خوش سلیقه بود ؛ پسرش نیز مقام « الولدسرابیه » را داشت ، از حوادث روزگار ترك وطن گفته در هندوستان متوطن گردید . و شعر چنین میگفت :

☆☆☆☆☆

شدم مستغرق دریای عشقت آشنایی کو که گیرد دست من تا دست و پایی میتوانم زد.

گدای خاك نشینم نشسته بر سر کویت بدولت غم تو پادشاه روی زمینم .

مولانا حزینی — گیلاندین دور . پاك اعتقاد کیشی ایردی ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مدحیدا کوپ قصیده آیتوپدور. بو بت او جمله‌دین دور کیم :

۲۹۲ - مولانا حزینی

از اهالی گیلان است ، مردی خوش عقیده بود و در مدح حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام قصاید زیادی سروده ، و این بیت از آنهاست :

☆☆☆☆☆

خون حرام آمد ولی خون عدوی مرتضا

گرهمه خون پدر باشد چوشیر مادر است .

فسونی — نامراد وخلیق ییگیت دور . کوپ حالتی بار . کونکلی نینك عذرخواه‌لیقی بیانیدا بو بیتی زیاده دردمندانه‌واقع بولوپدور کیم:

۲۹۳ - فسونی

جوانی است نامراد وخلیق وخیلی حالت دارد . این بیت را در بیان عذر خواهی ازدل خویش بسیار دردمندانه گفته است :

☆☆☆☆☆

گردم نگرده باشمت ای دل ز گریه منع　　مسکین ز گریه این همه خود را چه میکشی .

شراری همدانی　آدمی زاده دور ، مولانا رشکی قرنداشیدر ، اول هم علاقه بندلیغ فنیدا یمان ایرماس ، موزون هم باره بوابیات اول آدمی زاده نینك دور کیم :

۲۹۴ ـ شراری همدانی

آدمیزاده وبرادر مولانا رشکی است . اونیز در فن علاقه بندی بدنیست وموزون هم هست . این ابیات از اوست :

☆☆☆☆☆

شوقم عنان گرفته بسوی تو آمدم　　خونم گرفته بر سر کوی تو آمدم
ای گل شکفته باش زمانی که باتوام　　در گلستان دهر ببوی تو آمدم .
ما شعله فروشیم ز داغ تو همیشه　　پیمانه پرستیم بیاد تو چو شیشه
هر نالهٔ من دشمن صد کوه گران است　　آنجا که فتد کار بهمراهی تیشه .

قاضی لنك　مراغه دین دور . طرفه بیقید ولاابالی حریف دور . اعرجی تخلص قیلور . کیشی نینك اياغی بولسا بولماس ایردی ، اوردو او باشلاری بیرله دایم الاوقات مست و پریشان یورور ایردی . بو یانکلیغ شعر بیرله هیچ کیشی نی قبول قیله الماس ایردی کیم :

۲۹۵ ـ قاضی لنك
((اعرجی))

از مراغه است . حریفی است بسیار بیقید ولاابالی و «اعرجی» تخلص میکند . اگر پا داشت نمیشد ، با اوباش اردو همیشه مست وپریشان راه میرفت . با چنین شعری کسی را هم قبول ندارد :

☆☆☆☆☆
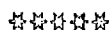
بیر سرو قد لالـه عذاریـم بار دور — بیر تازه نهـال جویباریـم بار دور
قربان اولایم باشینه بیر کـز دیمادی — بیر غمـزدهٔ سینه فکاریـم بـار دور .

(سبری۱) استرابادی

اوز ولایتیندا بسمه چی‌لیغ غه مشغول ایردی . دیوان اهلی اطلاقی دست اندازی دین ایلدا بیر کرت اوردوی معلی‌غه کیلوپ پروانچه حصولی ایچون متردد برلور ایردی ؛ شاه جنت مکان تشیع محبتی دین ارادسیغه موافق حکم‌لار شفقت قیلور ایردیلار ، استراباد اهلي هم بو جهتدین مولاناغه رعایت لار قیلور ایردیلار .
بو ایکی بیت انینك دور کیم:

۲۹۶-سبری استر ابادی

در ولایت خود بسمه‌چی بود . از دست اندازی اهل دیوان برای تحصیل پروانه سالی یکمرتبه باردوی معلامیآمد وشاه مرحوم بعلت‌تشیع دوستی‌حکمهائی که مشار الیه میخواست بدو اعطاء میکرد ؛ اهل استر آباد نیز بدین مناسبت‌ویرا مراعات میکردند . این دوبیت ازاوست :

☆☆☆☆☆
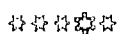
از سگان تو جدایی‌زوفاداری نیست — ترك ارباب وفـا قاعده یاری نیست
زخم کاری و من از لذت تیغت گویـم — کارم ازتیغ‌دگر ساز که‌این کاری‌نیست.

تابعی دماوندی

اول سرزمین نینك بـزرك زاده لاریدین دور ؛ خالـی از صفایی هم ایرماس • یخشی طبعلیق دور ؛ هنوز ابتداء نشو و نماسی ایرور ، ان‌شاءالله تعالی ارادسیغه موفق بولغای • بو بیت انینك دور کیم :

۲۹۷-تابعی دماوندی

از بزرك زادگان دماوند است و خالی از صفانیست . طبع خوبی دارد و

(۱) سبزي ـ ن

تازه نشو ونما کرده است ؛ خدا موفقش کند . این بیت از اوست :

✩✩✩✩✩

ماهوس‌را بامتاع درد سودا کرده‌ایم　　آرزو را راه خواهش نیست دربازارما.

صنعتی مشهد مقدس دا بولور ایردی ؛ قالب تراشلیق صنعتی بیله مشهور دور ، (کذشته ۱) و فدوی کیشی دور ؛ طبعی هم شعردا یمانیب ایرماس ، بوابیات آنینك‌دور کیم :

۲۹۸ - صنعتی

در مشهد مقدس اقامت میکرد و بصنعت قالب تراشی شهرت دارد ، شخصی گذشته وفداکار است وطبع شعرش هم بد نیست ، این بیتها از اوست :

✩✩✩✩✩

ربوده صبرم ازدل دلبری در آن رعنایی　　که لعل او نمکدانی بود برخوان رعنایی
سر آن فتنه‌جو گردم که با آن نازو استغنا　　خداداداست اورا آنچه هست امکان رعنایی
بلطفم گرم سودای محبت کن که خوبانرا　　متاع مهر باشد رونق دکان رعنایی
سراپا نازو رعنائی است شوخ دلفریب من　　چنین نازك نهالی نیست در بستان رعنایی
بغمزه کرده تاراج شکیب صنعتی آن شوخ　　که چون او شهسواری نیست در میدان رعنایی ،
نظر بسوی من آن چشم فتنه‌گر نکند　　اگر هلاك شوم از غمش نظر نکند
بحشر اگر نکشد جذب شوق بیرونش　　ز خاك کشتهٔ عشق تو سر بدر نکند
بغیر بگذری ونگری بجانب من　　کسی جفا باسیرخود این قدر نکند
(بجور ۲) یار خوشم صنعتی ولی ترسم　　که خوشدلم بستم بیند و دگر نکند .
من دانم و دلم که بجانم چه میکنند　　آن چشم پرفریب ونگاه کشند تو .

فرقی هروی شاعر پیشه واهل کیشی‌دور ؛ یخشی لیغی کوپ بار ، طبعی هم یخشیدور ، بوابیات آنکا منسوبدور کیم :

---

(۱) گذشته - ن

(۲) بجور - ن - ۶

۲۹۹ ـ فرقی هروی

شخصی شاعرپیشه و اهل است ومحسنات زیادی داری ، طبعش هم‌خوب است واین ابیاترا بدونسبت میدهند :

✿✿✿✿✿

بهار عیش و طرب خرم از مصیبت ما است
که زهر خوردهٔ عشقیم و مرگ راحت ماست
شب وصال تو پروانه سان بسوزد اگر
فرشته پر زند آنجا که شمع خلوت ماست
جنون نگر که چوطغیان نماید آتش رشك
هزار برق بلا یك شرار غیرت ما است .

مولانا نثری

کیلاندین‌دور . قصه‌نی کوپ کرم ومرصع اوقورایردی. فاما زیاده زیاده (سر ۱) وبداعتقاد کیشی ایردی؛ ملحدانه کلمات لارکوپ آندین باش اورارایردی. غالبا کیم‌اعتقادی شآمتیدین مختار سلطان شرف‌الدین اوغلی ایلکیدا نابود بولدی. بهر حال بوابیات انیناك دورکیم :

۳۰۰ ـ مولانا نثری

ازگیلان است. قصه‌را خیلی باحرارت وخوب میخواند ولی شخصی بسیار بسیار بدعقیده بود وسخنان ملحدانه‌از وی سرمیزد. گویا از شآمت بداعتقادیش بود که بدست پسر مختار سلطان شرف‌الدین نابود گردید . بهر حال این ابیات از او است :

✿✿✿✿✿

«۱» سر = [illegible]
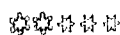
همه شب رهزن خواب دو جهانم که بخواب
نرود طفل خیال تو در آغوش کسی •
فتنه هر جا هست گاهی چشم برهم می‌نهد
فتنهٔ چشم ترا نازم که هیچش خواب نیست .

دوائی سبزوارلیغدور ، افتاده وخلیق کیشی‌دور. بو بیت آنینك دور کیم ؛

۳۰۱ - دوائی

از اهالی سبزوار و شخصی افتاده و خلیق است • این بیت از او است :

✿✿ ✿✿✿

مرغ دلم که از همه خوبان رمیده بود
صید تو گشته بود نگاهش نداشتی •

حافظ حاجی بیک باوجود قزوینی‌لیغ‌قبول عامه‌سی بار • یخشی‌خواننده‌دور، موزون هم بار . بومطلع انینك‌دور کیم :

۳۰۲ - حافظ حاجی بیك

بااینکه قزوینی است مقبول عامه است • خواننده خوبی است وموزون هم هست • این مطلع ازاواست :

✿✿✿✿✿

ما با تو خورده‌ایم می و بی‌تو کی خوریم
خون جگر خوریم اگر بی‌تو می‌خوریم •

مولانا شمسی

دارالخلافهٔ بغداددیندور ؛ شیعهٔ متعصبدور . گوپ شعری بار ؛ بوقطعه (۱) خوش طبعانه آیتویدور کیم :

۳۰۳ ـ مولانا شمسی

از اهل بغداد و شیعهٔ متعصب است. شعر زیاد دارد واین قطعه‌را خوش طبعانه گفته است :

✿✿✿✿✿
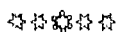
گرچنین صابون بیاپی آید ازشهر حلب ضامن صابون ازاینجاخیمه بیرون میزند
هرکه مستاجرشود امسال صابون خانه‌را ریش کونی میزند یاجامه صابون میزند.

گرمی

بروجرد آتلیق قصبه دیندور کیم همدان تابعی دور. مولانا واقعا کیم گرم اختلاط و مضحك کیشی دور . بو مطلع آنینك دور کیم :

۳۰۴ - گرمی

از قصبهٔ موسوم به «بروجرد» است که تابع همدان میباشد . درواقع مولانا شخصی شوخ وگرم آمیزش است . این مطلع از اوست:

✿✿✿✿✿
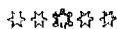
دل بیقرار دارد گله بی نهایت از تو شده وقت آنکه آید بزبان شکایت از تو .

زلالی کیلانی

یمان کیشی ایرماس . بو بیت آنینك دور کیم :

«۱» . ن - ل

۳۰۵-زلالی گیلانی

بد آدمی نیست. این بیت از اوست:

☆☆☆☆☆

میا بسوی مزار شهید خود با غیر　　اگرچه رفته روانش نرفته غیرت ازاو.

رفیقی(۱)؛ طرفه بیقید ولاابالی کیشی ایردی؛ اویانکلیغ دلیر قمارباز وصاحب مذاق کورمادوك؛ بیحیاوبی‌ادب هم بار ایردی. استادمیز میرصنعی علیه‌الرحمه دین استماع ایتدوم کیم: بیر کون رفیقی وثاقیم غه کیلوپ امیر خسرو دیوانی بی‌ادبانه آچوپ آیتدی کیم: هرنیمه کیلسا جواب آیتور مین. قضا دین بو غزل کیلدی کیم:

۳۰۶ - رفیقی

آدمی بسیار بیقید و لاابالی بود؛ چنان قمارباز دلیر و صاحب ذوق تاکنون ندیدیم؛ بیحیا و بی ادب هم بود. از استادم میر صنعی علیه‌الرحمة شنیدم که میگفت: روزی رفیقی بمنزلم آمده دیوان امیر خسرو را بی‌ادبانه باز کرد و گفت هرچه بیاید جواب خواهم داد. اتفاقا این غزل آمد:

☆☆☆☆☆

برو صبا و سلامی بآستانش رسان　　بکاخ ومنظر وایوان ونردبانش رسان.

مولاناء مذکور تمسخر بیله آیتدی کیم: «بارك الله میر، خوب فرمودید».

کیچه‌سی در دریای معنوی امیر خسرودهلوی علیه‌الرحمة کیشی نینك واقعه سیغه کیلوپ آیتور کیم: «ای نامرد، نیچون حسن مطلعنی اوقومادینك؟» مولانا مضطرب و هراسان هم اول کیچه اوزین یزکا یتکوروپ اول بزرگوار حربه‌سیدین اویانکلیغ متوهم بولمیش ایردی کیم اوتکان واقعه‌نی بیان قیله‌الماس ایردی. یوز مشقت بیله

(۱) یزدی‌من‌د (ازروی قرینه کلمه«یزدی» باید باشد زیرا مؤلف در ترجمه حال«مولانا غباری» که بلا فاصله بعد از «رفیقی» میآید میگوید: او نیز از یزد است)

مدعا مفهوم بولدوقدین صونکرا آچوپ اول حسن مطلعنی مطالعه (آیتدوك ۱) ، بو ایردی کیم :

باستهزا گفت : « بارك‌الله میر ، خوب فرموده ». شب امیر خسرو را در خواب دید که میگفت : « نا مرد ، چرا حسن مطلع‌را نخواندی ؟ » مولانا سراسیمه و هراسان همان شب خود را بما رسانید و چنان از حربه آن بزرگوار به هشت افتاده بود که رؤیای گذشته را نمیتوانست بیان کند . پس از آنکه بزحمت زیاد قضیه معلوم شد دیوان را باز کردیم و دیدیم که آن حسن مطلع این است:

☆☆☆☆☆

فسرده‌ای که زند طعنه بردم گرمم　　　ز آه و نالهٔ من آتشی بجانش رسان .

و مولانا رفیقی شعری بو یانکلیغ ایردی کیم :

و شعر مولانا رفیقی چنین بود :

☆☆☆☆☆

ز زخم تیغ بود بر جبین رفیقی را　　　نشان بندگی یار بر جبین دارد .

مولانا غباری — اول هم دارالعبادهٔ یزددین دور . خوش محاوره ییکیت دور ؛ غبار خطنی یخشی بیتار ایردی. بو مطلع انینك دور کیم:

۲۰۷ - مولانا غباری

او نیز از یزد است . جوانی است خوش صحبت و خط غبار را خوب مینوشت . این مطلع از او است

☆☆☆☆☆

غبار خط شکرستان لعل یار گرفت　　　فغان که چشمهٔ خورشید را غبار گرفت.

« ۱ » ایتدوك ــ ظ

مولانا (خلقی ۱)

دیرلار کیم مشهدلیغدور . رندو و نامراد کیشی دور ؛ طبعی یمان ایرماس ، بو ابیات انینک دور کیم :

۳۰۸ - مولانا خلقی

گویند از مشهد است . مردی رند و نامراد است و طبعش بد نیست . این بیتها از او است :

✡✡✡✡✡

ندارم از غم خود بیم چندانی ازآن ترسم
که زور آرد غمت خوشحالی ازعالم براندازد.

زنهار قتل اهل محبت روا مدار
هرچند ازتو کس طلب خون نمیکند.

چو بیقدری درآن کو یکدوروز آنجا مرو خلقی
که استغنای عاشق گاهگاهی خوب میباشد.

محمد (حسین ۲) زینتی

مشهد مقدس دین دور . آرمیده و هموار کیشی دور ؛ بنالیق و معمارلیق فنیدا نادرالزمان دور . چون کوپ درویش نهاددور اشعاری درویشانه کیلور ؛ تاریخنی زیاده یخشی آیتور. بو رباعیلار اول استادنینک دور کیم :

۳۰۹ - محمد حسین زینتی

ازاهل مشهد و شخصی آرمیده وهموار است ودرفن بنائی ومعماری نادر زمان خود میباشد. چون خیلی درویش نهاد است اشعارش نیزدرویشانه میباشد. تاریخرا بسیار خوب میگوید و این رباعیها ازاواست :

✡✡✡✡✡

« ۱ » در نسخهٔ « د » کلمه « خلقی » بضم خاء حرکه گذاری شده است.

«۲» حسینی ــ ن

ای دوست شکست توبه‌های من مست　　زانرواست که صورت قبول تو نبست
از راه کرم قبول کن توبهٔ من　　کان توبه که شد قبول دیگر نشکست.

دم پیش کسی ز غم نمی‌باید زد　　داد از ستم الم نمی‌باید زد
این درد بهیچکس نمی‌باید گفت　　میباید مرد و دم نمی‌باید زد.

بی‌راحت نیست گریه‌های دل شب　　زانرو که اثر کند دعای دل شب
بسیار اگرچه صبح صادق بصفا است　　اما نرسد بآن صفای دل شب.

میرزا محمد امین همدان ولایتی توی اتلیغ قصبه نینك کلانترزاده‌سیدور. یلاشی‌چه روستایی‌دور ، خیلی نزاکتی بار . غالبا کیم‌صاحب یخشی هم بار ایرمیش‌لار . طبعیدا روانلیق‌بار . بو ابیات اینك‌دور کیم :

۳۱۰ - میرزا محمد امین

کلانترزاده قصبه « توی » ازولایت همدان است . روستائی خوبی است، خیلی نزاکت دارد وگویا صاحبجمال هم بوده است .

طبعش روانی دارد و این ابیات ازاواست :

☆☆☆☆☆

امشب که یار بر سر لطف و عنایت است
ای ناله گرم باش که وقت سرایت است.
آنکه مرگم را بجان میخواست ازجورت کنون
رحم برمن میکند بی‌اعتباری را ببین .

امشب ز نوید وصل یاری که مپرس　　بودم مشغول انتظاری که مپرس
القصه که دوش تا سحر با جانم　　نومیدی وعده کرد کاری که مپرس .

مظفر بیك رنگرز دارالامان کرمان دین‌دور . کاسب ومهربان کیشی دور . یخشی یخنه شاعر دور . بو رباعی سی نینك کوپ شهرتی بار کیم :

۳۱۱ - مظفر بیك رنگرز

از اهل کرمان وشخصی کاسب ومهربان است، شاعر بسیار پخته ایست واین رباعیش خیلی شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

افسوس که همدمان مونس رفتند | یاران موافق مهندس رفتند
آنها که بهم نشسته بودیم مدام | هر یك ببهانه‌ای ز مجلس رفتند .

ابوالوفای قلندر — اول هم کرمان ایغدور ، قدوة‌العارفین شاه نعمة‌الله ولی قدس سره‌العزیز درویشلاری دیندور ، موزون دور ، بو مطلعی غه اوزی کوپ معتقد ایردیکم :

۲۱۲ - ابوالوفای قلندر

او نیز از اهل کرمان و از دراویش شاه نعمت الله ولی است . موزون است وباین مطلع خود خیلی عقیده داشت :

☆☆☆☆☆

منم که شهره شهرم زماه تاماهی | ابوالوفای وفا دار نعمة اللهی .

مردمی کاشی — مردمزاده دور ، یمان کیشی ایرماس ، واسوخته‌لیق اظهاری بیله خواجه‌زاده‌سین رام قیلدوغی بیانیدا بو (بیتی ۱) بخشی آیتو بدور کیم :

۲۱۳ - مردمی کاشی

مردمزاده است وبدآدمی نیست . بیت زیر را دربیان رام ساختن خواجه زاده خود بوسیله اظهار واسوختگی خوب گفته است :

☆☆☆☆☆

کردم از حیله وارستگیش رام بخود | ساعتی صبر کن ای دل که طپیدن زود است .

«۱» بیت لی - ظ

مولانا
(مجدی ۱)

همدانلیغ دور ، خراساندا نشو ونما تاپدی. شاعرانه وضعی بار ، مقدمات هم کوروپدور . بو ابیات اینغك دور کیم :

۲۱۴ - مولانا مجدی

همدانی است و در خراسان نشو ونما یافته است . وضع شاعرانه‌ای دارد ومقدمات هم دیده است . این ابیات از اوست :

✲✲✲✲✲
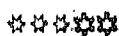
مشاطه بهار که گل را جمیله ساخت — بهر غزلسرائی بلبل وسیله ساخت .

مجنون وعشق تهمت محض است زانکه او — تاب ستم نداشت جنون را وسیله ساخت .

اگر از شکوه خموشم ز شکیبائی نیست — عشق عصمت طلبم راسر رسوائی نیست .

شوقم آورد دلیرانه ببزمی کـه بود — هوس از بیم حیا پای بدامان آنجا .

نازکی
نهاوندی

طرفه بدیهه‌سی تند شاعر ایردی . طرفه راق بو کیم آلتمیش بیر کتاب تصنیف قیلوپدور ، بیر بیتی مشهور بولمادی . بورباعی سین شهرت بیرورایردی ، آنینك‌هم مضمونیدا دغدغه‌بار . چون اسمیغه مناسبتی بار اوزیکا خوب کیلور . بهر حال رباعی بودور کیم :

۲۱۵ - نازکی نهاوندی

عجب شاعری تند بدیهه بود وعجبتر آنکه شصت و یك جلد کتاب تصنیف کرده ولی یك بیت از آنها مشهور نشده است . اگرچه این رباعی را شهرت میداد ولی مضمون آن هم خالی از اشکال نیست ؛ چون با نام خود مناسبتی دارد بدین جهت از آن خوشش میآید . بهر حال رباعی این است :

✲✲✲✲✲
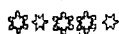
دردل چو خیالت ای سمنبر گردد — صد عیش نهان مرا میسر گردد

بر پای تو چشم تر نمالم ترسم — پای تو زعین نازکی تر گردد .

«۱» نادری - م

(اکر۱) مولانا بورباعی دین ایکی معنا قرار بیرماك تیلار والا بیرمعنی دین زیاده یوقتور .

اگر چه مشارالیه ازاین رباعی دومعنی قصد میکند ولی بیش ازیك معنی ندارد.

☆☆☆☆☆

مولانا وجهی اصفهانلیغ دور ، طالب علم وصوفی مشرب کیشی دور ، اقسام شعردین رباعی بیله سرراست ایرور . بورباعیلار آنینك دور کیم :

۲۱۶ ـ مولانا وجهی

از اهل اصفهان وطالب علم وصوفی مشرب است . از اقسام شعر بیشتر برباعی میپردازد واین رباعیها از اوست :

☆☆☆☆☆

میگفتم عشق و میندانستم چیست میگفتم یار و میندانستم کیست
گر یار این است کی توان بی او بود ور عشق اینست چون توان (با۲) او زیست.

دی پیر مغان آتش صحبت افروخت ایمان مرا دید و دلش بر من سوخت
از دامن کفر رقعه واری ببرید آورد و بسر آستین ایمانم دوخت.

بر صفحه خوبی تو افشانت نمك شوری زتبسم تو در (جان۳) نمك
این طرفه که درکام نمك ریزد آب لعل تو که آتش زده درجان نمك.

مولانا حامدی غالبا کیم دارالموحدین قزوین دین دور . اقسام شعرنی آیتور . اولجه بلند پرواز ومغرور ایرور کیم میر خسرونی تکلف بیله قبول قیلمور . خالق الکلام جمیع موزونلارنی بو (حالدن ٤) اوز پناهیدا اسراسون .

بو ابیات اول بابای عالم نینك دور کیم :

«۱» اکر چه ـ ط
«۲» بی ـ ن ـ د
«۳» کان ـ د
«٤» حالاتین ـ ط

۳۱۷ - مولانا حامدی

گویا قزوینی است. هرقسم شعر میگوید وچنان بلند پرواز وخـود پسند است که امیر خسرو را بزحمت قبول دارد؛ خدا همه شاعران را ازاین حال در امان خود نگاه دارد .

این بیتها از اوست : ☆☆☆☆☆

بجلوه ای زبرم آن پری روان گردید | که آب حسرتم اندردهان جان گردید
زمانه داشت زمن کینه نهان در دل | چو مبتلای توام دید مهربان گردید.

مولانا سحابی تفرید و تجرید لباسیدا عتبات عالیاندا خصوصا نجفدا متوطن بولورایردی. اون یدی ئیل اول آستانه‌دا اویانکلیغ ریاضت ریائی بیله سلوك قیلور ایردی کیم اکثر خدام و زوار معتقد و مریدی ایردیلار. چون اول حالتی زراقانه ایردی بنده عتبات‌غه بارغاندا بیر نیجه قباحت نفسانی بلکه شیطانی اول حریف دین (طاهر ۱) بولا باشلادی کیم معتقدلاری بالتمام منکر بولـدیلار. ینه اول طریق بیـله سلوك قیلور کیم غالبـا اول قباحتلارنی اول قیلمایوپدور.
بهمه حال ظاهری درویشانه ایرور؛ آیتور کیم بو رباعی مینیم‌دور کیم :

۳۱۸ - مولانا سحابی

درکسوه تفرید و تجرید در عتبات عالیات و بخصوص در نجف اقامت داشت. مدت هفده سال درآن آستانه چنان بریاضت ریاکارانه رفتارمیکرد که اکثر خدام وزوارا مریدخود ساخته‌بود. چون این حالت وی‌مزورانه بود موقعی که بنده بعتبات مشرف شدم چند عمل زشت نفسانی و بلکه شیطانی ازآن حریف سرزد که در نتیجه مریدانش همه منکر گشتند .

«۱» ظاهر ــ ظ

هنوز هم برهمان طریق رفتار میکنند مثل اینکه صاحب آن اعمال شنیع او نبوده است.

بهر حال ظاهر وی درویشانه است و میگوید این رباعی‌را من گفته‌ام:

☆☆☆☆☆

یك لحظه چراغ آرزوها پف کن قطع نظر از جمال هر یوسف کن
انگشتی از ازاین شهد بکامت برسان درلذت اگر محونگردی تف کن.

قاضی وافی

دارالسلطنه تبریزدین‌دور. کوپ رند و لاابالی بیکیت ایردی ، تمام عمر اوقاتی عاشق‌لیق بیله کیچار ایردی. دیرلار کیم بیر ظالم معشوق ایلکیدا مقتول بولدی. بو (ابیات۱)

اول مظلوم‌نینك دور کیم :

۲۱۹ - قاضی وافی

از اهل تبریز است. جوانی بود بسیاررند و لاابالی وتمام عمرخودرا بعاشقی می گذرانید . گویند بدست معشوق ستمکاری کشته شد . این بیت از او است :

☆☆☆☆☆☆

در انتظار تیغش بر ره نشسته وافی پایی کشیده برخود پایی دراز کرده.

جسمی همدانی

مولانا هلاکی همدانی شاکردی‌دور. اگرچه آدمی زاده دور و الا کوپ بیقید و لاابالی ومغلم‌پسند نامرادور. مولانا هلاکی بوتخلص‌نی مناسب حواله قیلوبدور.

همداندا ابریشم فروشلیق دکانی بارایردی ، سود و مایه‌سین ایلکیدین بیروپ بو اوچوردا غریب رسوایلیق‌لار باشیغه کیلاوپ میان دوریغه توشدی. حق سبحانه‌وتعالی جمیع آدمی‌زاده‌لارنی اوز پناه عصمتیدا توتسون.

باوجود لوندلیغ وآلوده‌لیغ بویانکلیغ شعرهم آیتور کیم :

۲۲۰ - جسمی همدانی

«۱» بیت - ظ

شاگرد مولاناهلاکی همدانی است. گرچه آدمی‌زاده است ولی نامرادیِ بسیار بیقید و لاابالی و مغلم پسند است ؛ مولانا هلاکی این تخلص را بجا بوی داده است .

درهمدان دکان ابریشم فروشی داشت، سود وسرمایه‌اش‌را ازدست‌داد؛ اکنون افتضاحات عجیبی بسرش آمده وبدیان دوری افتاده است ، خداوند همه‌را درپناه عصمت خود نگاه دارد.

باوجود لوندی وآلودگی چنین شعری هم میگوید :

☆☆☆☆☆
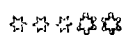
آن رند می کشم که براflلاک قدسیان سوگند میخورند بدامان پاک من.
آن تنك مشرب حریفم من که بهر مستیم
از زبان ساقی خود نام می بردن بس است.
وقت نماز فوت شد ای گربهٔ صبوح
خون دلی بیار که مستان وضو کنند .

(خوفی[۱]) همدانی

فقیر کیشی‌دور ، سپاف لیغدین اوقات کیچورور . باوجود ملازمت رقیب عاشق‌لیق زهرمار قیلور . بویانکلیغ شعرهم آیتورکیم :

۳۲۱ - خوفی همدانی

مرد فقیری است وبشمشیرگری‌ی‌اوقات می‌گذراند : باوجود ملازمت رقیب عاشقی زهرمار میکند وشعرش چنین است:

☆☆☆☆☆
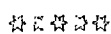
انتظار از بیم نومیدی دلم‌را پاك سوخت
همچنان امیدوار از وعده یارم هنوز .

«۱» چوفی ـ د

باذلی ساوجی

زیاده افتاده و کم‌آزار کیشی‌دور ، نستعلیقنی یمان بیلماس ، اول مقدار مشهور ودلیر ایرور کیم تون و کون تیشی آزاری‌دین بیقرار و ناشکیب ایردی ، مکرر بو کیمینه‌نی حجام لیق دستگاهیغه ایلتوب کیلتوردی تیشی اخراجیغه قرار قیله آلمادی . بیرکون ایل‌لارین رست طوتوب ایکی تیشین اخراج قیلدوم . حقیقتا بوبانگلیغ شعر آیتدوغی نینک مکافاتی ایردی کیم :

۳۲۲ - باذلی ساوجی

مردی بسیار افتاده و کم‌آزار است و نستعلیق‌را بد نمی‌نویسد . چنان بیباك و دلیر است که وقتی شب وروز ازدرد دندان بیقرار بود ، چندبار مرا بدستگاه حجامی آورد ونتوانست بکشیدن دندان قرار بدهد . بالاخره روزی دستهایش‌را محکم گرفتم و دودندانش‌را کشیدم . وآن مکافات چنین شعر گفتنش بود :

☆☆☆☆☆

دور از بزم وصـالت می‌کنند در بزم غـم
برق آهم خانه سوزی در اشکم گوهـری
کرد اگرتاراج دین و دل بافسون غمزه‌اش
باذلی آن غمزه‌را عادت بود غارتگری .

بیکسی شیرازی

کهنه شاعردور . مولانا غزالی مشهدی شیرازغه بارغاندا ارباب نظم امتحان قیله الماق ایچون بیرغزل طرح قیلورلار ؛ غزالی هجویدا بوقطعه‌سی کوپ مشهور بولدی :

۳۲۳ - بیکسی شیرازی

شاعر قدیمی است . وقتی که مولانا غزالی مشهدی بشیراز میآید شعرا برای امتحان غزلی طرح می‌کنند . درهجو غزالی این قطعه بیکسی خیلی

مشهور شد :

☆☆☆☆☆

غزالی آن سخن پرداز کاندر شاعری خودرا
چنان داند که شاگردند خاقانی و سلمانش

بشیراز آمد و ناگاه شعری در میان افتاد
برای امتحان تکلیف می کردند یارانش

بهانه درد دندان کرد و درمانش بود کندن
اگر خواهد که گوید شعر باید کند دندانش .

(حریفی[1])
ساوجی

یمان شاعر ایماس . تیلین قطع قیلمیشلار ایردی (نه ۲) تکلم قیلور ایردی چون اعتقادیدا فتور بار ایردی اول سوزنی کرامات غه قرار بیروب ایردی . بو اشعار نینگ کوپ شهرتی بار کیم :

۲۲٤ - حریفی ساوجی

بد شاعری نیست . زبانش را بریده بودند باز حرف میزد و چون اعتقادش سست بود آن سخن را بکرامت حمل می کرد . این اشعارش خیلی شهرت دارد :

☆☆☆☆☆

یار برافروخته قامت رسید
فتنهٔ ارباب سلامت رسید

میرسد آن شوخ شهیدان عشق
مژده شمارا که قیامت رسید .

مولانا
(ظریفی[3])

اول هم مذکور بولغان ولایتدین دور . بو یانکلیغ شعر آیتور کیم :

«۱» ظریفی - د
«۲» ینه - ن
«۳» حریفی - د

۳۲۵ ـ مولانا ظریفی

وی نیز ازهمان ولایت است وشعر چنین گوید :
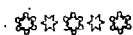
مگر درسینه خاکستر شد این سوزنده دل ورنه
چه واقع شد که امشب دود ازروزن نمی‌آید .

عارضی قمی

شاعر پیشه‌دور . اوردوی معلی‌دا متردد ایردی . شعردا طبعی یخشی‌دور. شعری بوطوردور کیم :

۳۲۶ - عارضی قمی

شاعر پیشه است و باردوی معلا رفت‌وآمد داشت . طبع خوبی دارد و شعرش چنین است :
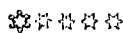
یك شب نشد که درغم عشقت زچشم ودل
خونابها نیامد و سیلابها نرفت .

خضری

قزوین لیغدور، دردمند کیشی دور . بو ایکی بیت آنینك دور کیم:

۳۲۷ - خضری

از اهل قزوین و شخصی دردمند است .این دوبیت از اوست:
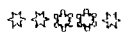
بمحبت که بگو دردل گرمت چه گذشت
کاتش دغدغه‌ای درمن بیتاب افتاد .

اجل نمیکندم قصد جان و میگوید   که روز گار زحسرت کشان همین دارد.

غباری جیلانی

کماندار و غبار نویسدور ، سازني هم یمان سویلاتور.
بو بیت آنینك دور کیم :

۲۲۸ــ غباری جیلانی

کماندار و غبار نویس است ، ساز را هم بدمیزند . این بیت از اوست :

✡✡✡✡✡
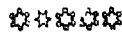
یارب که بود این که تغافل کنان گذشت   کاین طرز آشنائی بیگانهٔ من است .

رضائی کاشی

خوش سلیقـه کیشی دور . اربـاب نظم قاشیدا مقبول القول دور . بو ابیات انینك دور کیم :

۲۲۹ - رضائی کاشی

آدمـی خوش سلیقـه و پیش اربـاب نظم مقبول القول است . این ابیات از اوست :

✡✡✡✡✡
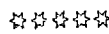
زنجیر درزندان غم از بسکه بامن کرده خو   هرگاه میجنبم زجا بنیاد شیون میکند.
هرچند بیمنت بتو میلم فزون شود   آب حیاتی ازتو کسی سیرچون شود.
حاضری لیك حجابم زتو دارد محروم   طرفه حالی است تو اینجائی وحرمان اینجا است.
تسکین دل بوعدهٔ وصل تو چون دهم   در پیش مـن نشستـه ای و نیست بـاورم.
رضائی گر بزور از پیش رفتـی کار عاشق را
بدین بی دست و پائی کار صد فرهاد میکردم .
قبـرم بشـکافیـد و زتاثیـر محبت .
اعضـای درست و جگـر پـاره ببینیـد.

مولانا شهودی

سبزوارایدور . یخشی طالب علمدور . لوند و صاحب مذاق کیشی دور. مصاحبتی هم یمان ایرماس. بو ابیات اثینك دور کیم:

۳۲۰ - مولانا شهودی

از اهل سبزوار وطالب علم خوبی است ؛ لوند و با ذوق است ، مصاحبتش هم بد نیست . این بیتها از او است:

☆☆☆☆☆

غمهای تو ترك ما نخواهد کردن ‌‌ ما را نفسی رها نخواهد کردن
هجر تو اگر چنین بود عمر ابد ‌‌ بایك شب او وفا نخواهد کردن.
دور از تو که آفت خرد باید بود ‌‌ که با خود و که بغیر بد باید بود
گر در خورمهر ما است محرومی ما ‌‌ محروم ز وصل تا ابد باید بود .

بو بیت هم آنینك دور کیم :

این بیت هم از او است:

☆☆☆☆☆

گر بمثل ریخته باشد نشاط ‌‌ دست ودلی کو که فراهم کنم .

مولانا فراقی

طالقان دین دور . حافظ قرآن ایردی ، حسن صوتی هم باردور ، موسیقی (علمنی ۱) یخشی بیلور . بو ابیات آنینك دور کیم :

۳۲۱ - مولانا فراقی

از طالقان است . حافظ قرآن بود ، آواز خوب هم دارد و علم موسیقی را هم خوب میداند . این ابیات از او است:

« ۱ » علمین ـ ظا

☆☆☆☆☆
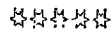
ای دل بگوی عشق زارباب درد باش   یعنی دراین سراچهٔ بازیچه فرد باش
یکرنك باش و گرد دو رنگی ز دل بشوی
فارغ ز گردش فلك دیر گرد باش
کار جهان بمرد جهاندار وا گذار   بگذر ز قید عالم و آزاد مرد باش
در هم نورد نامهٔ هستی خویش را   بگذر ز آب دیده و دریا نورد باش
با خشك وتر بساز فراقی در این جهان   قانع بهر چه میرسد از گرم وسرد باش.

خراسانلیغدور ، ابوالبرکه اوغلیدور کیم امیر کبیر علیشیر
ایوب   مجالس النفایس دا تعریف قیلوپدور کیم اولنچه بدذات و
بیملاحظه ایردی کیم خراسان اهلی ایلکیدین فرار قیلوپ
آواره بولدیلار . بو بیت نی آنینك ایچون آیتوبدورلار کیم :

۲۳۲ - ایوب

از اهل خراسان و پسر ابوالبرکه است که امیر کبیر علیشیر در کتاب « مجالس النفائس » درتعریف وی گوید (۱) چنان بد ذات وبیملاحظه بود که اهل خراسان از دست او فرار کردند و آواره شدند . این بیت را در حق وی گفته‌اند :

☆☆☆☆☆
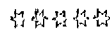
دیو شیطان صفت ابوالبرکه   باد جایت بهشتمین درکه .

والا اوغلی انینك خلافیغه مجلس آرا و مضحك کیشی ایردی . استادمیز میر صنعی علیه‌الرحمه بیله کوپ مصاحب ایرمیشلار . بو ابیات اول عزیز نینك دور کیم :

ولی پسرش بر خلاف خودش - مجلس آرا و شوخ بود و با استادما میرصنعی علیه‌الرحمة خیلی معاشرت داشته است. این ابیات از اواست :

☆☆☆☆☆

« ۱ » مجالس النفائس ، چاپ آقای حکمت ، ص ۱۱۵
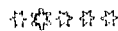
حدیث مذهب از رندان با مشرب چه میپرسی
زرندان حرف مشرب پرس از مذهب چه میپرسی.

از غمزه بکش تیغ چه ترسی ز قیامت مارا برهان از خود و خودرا زملامت.
سوز پنهان مرا داغ دل من داند حالت سوخته را سوخته خرمن داند.
از دولت خیال تودوشم وصال بود آنکو مرا رساند بوصلت خیال بود.

ـ خاتمه ـ

بو آراسته مجمع جماعتی نینك تیر نشینی و بو پیراسته خرمن بنداری نینك خوشه چینی و بو جلوه گر بولغان ابیات رعنالار نینك (مایلی ۱) و بو مذکور (اولولغان ۲) تذکره ارقامی نینك قایلی ، اصحاب نظم و ارباب شعر طلبه لاری نینك یار موافقی صادقی چون اوزین بو جماعت مجمعی دین خارج بولماغنی روا کورماپ و بو گروه ذکری اخنامی غه داخل بولماماغنی سزا توتماپ بیر نیجه ابیات بیرله کیم مطلع خورشید نینك ذره سی (اورنیغه ۳) بولماس و حسن مطلع زیب و زینتی دین عاری بری ای رور و شاه بیت درگاهی نینك خاك نشینی دیسا بولماس و مقطع صف نعالی نینك گوشه نشین لیغی غه هم دلیرلیغ قیله آلماس ، بهمه حال عجز و فروتن لیغ عذری بیله اختصار قیلوپ مرقوم اولوغان ابیات نی ارباب نظم صلاح اصلاحیغه ینکورسا امید دورکیم موجب مباهات (٤) خود نمایلیغ و سبب ستایش و خود آرایلیق بیلمایلار بنه وجوده و کرمه.

(خاتمه)

چون مؤلف این تذکره (صادقی) روا ندانست که خودوی از جرگهٔ این شعرا بیرون بماند از اینرو چند بیت از اشعار خود با عذر عجز و فروتنی بنظر ارباب نظم میرساند و امیدوار است که آنرا بر خودنمائی و خودستائی حمل ننمایند (خلاصه):

✡✡✡✡✡
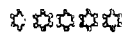
لمؤلفه :

زشیر بادل پرشکوه پیش یار شدم　　گرفت جانب اغیار و شرمسار شدم.

ستون سر کند اعجاز حسنت دست موسی را　　بستر افکند بیماری چشمت مسیحا را

«۱» مایلی ـ ن

«۲» اولان ـ د

«۳» اورنیغه ـ د

«۴» و ـ ظ

محبت بـا وجود آنـهمه آلودگی آخـر
در آورد از در دلداری یوسف زلیخا را
خوش آن مستی که باداز کرده‌های ناصواب آید
پی عذر گنه از گریـه ترسازی مصلارا •
گر کرده این و خواسته آن است روز حشر
از مـا سـلام روضـهٔ دار السـلام را •
روزی‌رسد که صوفی‌خلوت نشین‌کشد نان حـلال خویش بآب حـرام مـا.
بنازم سرکشیهای سمندناز یوسف‌را که میدانست کارمرد عشق اززن نمی‌آید •
قربان آن لبم که چوگشتم‌دواطلب فرصت نداد غمزهٔ حـاضر جواب‌را •
فدا شوم ادب عشق پـاک‌را کـه نکرد
چنانـ که در دل من بگذرد خیال تنش.
از جفا هر کس نصیحت میکند یار مرا
می‌برد برمنـ گمان شکوه دلدار مرا •
اگر دستی پراز خون جگر برسرزند عاشق
چه‌غم اوراکه گل‌برگوشه دستارمیخواهند•

من‌القصیدة:

ای سرو ناز پرور ای نخل بارور — ای بحـر پـرلآلی وی کان پرگـهر
ای فیض خدمت‌تـو دم روح را مدد — وی نـور طلعت تو شب قـرا سحر
ازسرعت عبور سحاب سخای تـو — چون در فضای باغ‌تراوش‌کند معطر
بعد از هزار سال اگر بگذرد شود — در خشکسال حادثه پای نسیم تسر
زینسان‌کـه محض مرحمتی‌بیلاک‌ترا — خاصیتی است روح فضا درگه ضـرر
چون نیشترا گربرك جان‌رسدخوش‌است — کازارکمتر است در او نفـع بیشتـر
گردرچمنـ سموم عتاب‌تو پا نهد — سربـر نیاورد زگـریبانـ (یاز بر۱)
گویند دیر پای نباشند تـو امان — این راست‌نیست زانکه بانواع‌نفع وضر
شد سالها که رسم جدایی نجسته‌اند — ازلطف‌وقهرت انده وشادی وخیروشر
گر بر حباب بنگری از عین مردمی — یابد بسان مردمك از مردمـی اثر
شاها پی (فلارك۲) کشورگشای تـو — سرزد زبحر خاطرمن مطلعی دگر
تیغت دمی که پوشش ماتم کند بدر — از خون خصم خلعت سور افکند ببر
آیی برون زرخت فراغت پی جدل — زینت دهی تن‌از زره وسر زخود زر

«۱» یار بر ـ ن ـ د
«۲» بلارك ـ د

در چشم خصم دام بلائی شود زره — میل کلاه خود ز کوری دهد خبر
گردد چو باد هاده تیغ تو دستیار — آمد شد خدنك فدائی تیز پر
هنگامه ساز چرخ مشعبد بیک نفس — روباه از زمین جدل (سفچهای سر ۱)
از جنبش نسیم ظفر گاه دادوده — چون وا کند (تنین ۲) درفش تو بال و پر
نصرت ز تندی حرکت شیر شقه را — سازد پی هلاك عدوی تو حمله گر
دریا کشان خصم تو قالب تهی کند — آثار ذیحیات نماند ببحر و بر
(تمجان۳)آهنین سم گردون مسیر تو — از بسکه کند روی زمین گاه کر وفر
چرخ از پی تلافی آن خواست خلعتی — سامان دهد ز خاور تا حد باختر
(از ٤) کشتگان تیغ غزای تو حشر ساخت — کرد ازغبار و خاک (جدل ٥) رویی‌وآستر.

من عباس نامه :

عزیمت کن راه این داوری — چنین راند رخش سخن پروری
که چون خسرو روز شد تیغ بند — بر آمد برخش سپهر بلند
گریزان شد از رزمگاه سپهر — شب دیو چهر ازدم تیغ مهر
دراین وقت خورشید انجم سپاه — جهاندار جمجاه یعنی که شاه
بفرمود تاصیت رویینه خم — رساند بگوش یلان حرف قم
جدل پیشه مردان پرخاش فن — برآرند رخت فراغت ز تن
سران را بفرمود کز خود زر — سرافراز گردند بار دگر
جوانان از داوری بهره مند — شوند از سپر همچو مه هاله بند
بود تا بشمشیر کین دسترس — بدارند از سبزه دست هوس
ز چاچی کمانهای طیار کوش — بر آرند ازچرخ چاچی خروش
سوی نیك چشمان آشوب دین — نبینند غیر اززره بعد ازاین
سر زلف خوبان بالا بلند — گذارند و گیرند (پیچان٦) کمند
بقد بتان میل کمتر کنند — سنانها بخون عدو تر کنند
نگیرند دست جوانان شنگ — کنند آستینها بخون لاله رنگ
بود تا نهال علم جلوه گر — نیارند سرو سهی در نظر

«۱» بفچه‌های شر — ن ، معجه‌های سرسد
«۲» تنین — ن
«۳» تیجاق — ن
«۴» از — ن — د
«۵» لجد — ن
«۶» پیچان — ن — د

کشند ازره بوستان‌پای خویش | نجویند جز رزمگه جای خویش
ز گرز و سپر تا نگردند شاد | نیارند از نرگس و گل بیاد
چو باشد خروشیدن کینه کوش | نگیرند حرف ترنم بگوش
بمژگان خوبان (آیین ۲) ستیز | نبینند دیگر بجز تیغ تیز
بود تاعلم جلوه‌گر در میان | چوخوبان گلچهره دامن‌کشان.

تاریخ ختنهٔ جهانبانی صفی میرزا :

در ختنهٔ شاهزادهٔ قدر بلند | شد غنچه بسرخ بیدشادی پیوند
هم‌لاله عمر پیرهن کرد قبا | هم غنچه تاریخ کله‌دور افکند.

اسقاط لفظ کله ازغنچه مقصود بالتمثیل است. تم بالخیر والسعادة.

قطعه برای تاریخ اختتام کتابت:

یازلدی تذکره صادقی مبارك باد
رئیس افندیه تنهاده اوله کاهی انیس
کورنجه هاشمی اتمامنی اتک تاریخ
دیدی « کتاب نو وبی بدل برای رئیس».

فی سنه ۱۰۱٦

«۱» آیین ـ ن ـ د

فهرست شعرا

(بترتیب الفبا)

غلطنامه

صفحه	سطر	خطا	صواب
٣	٢٢	تحمی	تحمی
٤	١٨	التفاتیدن	التفاتیدین
٥	١	—◆—	——— ... ———
٦	٦	———	——— ———
٧	١٠	———	——— ———
٣٠	٢٨	«٣»	«٢»
٣٥	٢٠	خان	سلطان
٣٧	١٢	٨٢	٢٨
٦٤	٢٠	ملایمی	بسیار ملایمی
٦٩	١	گاوسوز	گلوسوز
٧٢	١٩	(هموار ٢٥)	(همواره ١)
٧٢	١٨	بیگ	بیك
٧٣	٨	آرامیده	آرمیده
٧٣	٩	خظ	خط
٧٤	١٤	کوئیمنه	کوئیغه
٧٧	١٨	١	٣
٨٢	٢٠	جاکه	جائی که
٨٥	٢٠	غالبًا	غالبا
٨٦	٢٥	✿✿✿✿✿	——— ———
٨٩	١٥	الزام	التزام
٩٠	٧	بولماپیدورلارا	بولماپیدورلار
«	١٤	اردوباد	اوردوباد
٩٧	٢٧	بناك ـ د	بناك ـ د
٩٨	٧	باروب	باروپ
٩٩	١٤	من حق	من همه حق
١٠٣	٢٦	غفلتدور	غفلتدور
١٠٦	١٧	یولقلر (٩)	(یولقای ٩)
١٠٨	١٠	نوو	نور
١٢٢	١٣	میار	میان
١٢٣	٨	اگر	اکر
«	٢٧	آد	آد ـ ظ
«	٢٨	«	« «
١٣٠	١	بملازمت	بملازمت
١٣٤	١٣	یعقوبتی	یعقوبتی
١٣٥	٤	است	است .
«	١٣	نگذشت	نگذاشت
«	١٧	بوستان	بستان
١٣٧	٢٩	کیلتوردیلاز	کیلتوردیلار
١٤١	٣	و بخصوض	و بخصوص
١٤٢	٨	هست .	هست
١٤٥	١٤	یون	یوق
«	١٨	گیم	کیم
١٥١	١٩	چنین	چنین
«	٢٢	ئو	تو
١٥٤	١	یاجون	چون
١٦٠	٢٤	حایت	حمایت
١٦٢	٩	آروزده	آزرده
١٦٦	٢	ابن	این
«	٧	گیم	کیم
١٦٩	١٥	هاررت	هاروت
١٧١	١٦	گناه	گناه
١٧٧	١٢	بصلاخ	بصلاح

صفحه	سطر	خطا	صواب
«	١٥	یافتم	یافتم
١٨٠	٢٢	وفتح	وفتح
١٨٢	٥	غرلی	غزلی
١٨٥	١٨	تاپیپدور	تاپیپدور
»	٢٧	بی دل	دل بی
١٨٧	٢٣	ارابن	از این
١٨٩	٩	زبد	زبد
١٩٠	٩	درز	دراز
١٩١	٢	گشمه	گشته
١٩٣	١٣	دردیده	دزدیده
١٩٧	٥	افنضاح	افتضاح
١٩٨	٧	ننك	تنك
«	٢٨	- ر	- ن
١٩٩	١٧	بدشنی	بدشتی
٢٠٠	١٣	باشد	باشد .
٢٠٢	٢	فننه	فتنه
«	١٥	عشاق	غم عشاق
«	١٧	ابن	این
٢٠٣	١٦	گشت	گشته
٢٠٧	٢٦	دل‌است	دل است
٢١٠	٨	زندگانیم	زندگانی
٢١٣	١٤	حانه	خانه
٢٢٠	١٠	سوادی	سودای
٢٢٢	١٦	نگردی	نكردی
٢٢٤	١٨	گوبا	گویا
٢٢٥	٦	کشتم	گشتم
٢٢٦	١٠	بشیمانی	پشیمانی

صفحه	سطر	خطا	صواب
٢٣٢	١٧	توردی	آیتوردی
٢٣٣	٦	بیوا شد	امیباشد
٢٤١	٢٣	نشانی	فشانی
٢٤٢	٩	سهیدان	شهیدان
«	١٥	دفنر	دفتر
«	١٩	کری	کوی
«	٢٧	ملارمتیدا	ملازمتیدا
«	»	ویانکلیغ	بو یانکلیغ
«	٣٠	دده	داده
٢٤٣	٦	نزم	بزم
«	١٩	استغبانی	استغنانی
«	٢٢	امن	بامن
«	٢٣	نیشاورك	نیشابورك
«	٢٥	٢٣٦	٢٢٦
٢٤٤	٢٣	قیلوب	قیلوپ
٢٤٥	١٦	«» «» «»	✡✡✡✡✡
٢٤٦	٥	ابیاتی	ابیاتی
«	٢١	مار	بار
٢٤٧	٣	بو حقیر	معما تعلیمی دابو حقیر
«	٧	و نسبت	ودرفن معما نسبت
«	١٤	شیرین	شیرین
٢٤٨	٨	ابن	این
«	٢٤	ول	اول
٢٥٤	١٠	پول	یول
٢٦٦	٧	آبتوپدور	آیتوپدور
«	٢٢	بیان	بیان
٢٦٨	٧	گزو	کزو
٢٦٩	١	ابردی	ایردی
«	٢١	مبز	میز
٢٧٠	٢٥	چیزی	چیزی

صفحه	سطر	خطا	صواب
«	۳۰	چیزی	چیزی
۲۷۱	۱۷	ظاهری	ظاهر
۲۷۳	۵	عزبز	عزیز
۲۷٤	۹	اشت	است
«	۱۰	ویسندلیغی	نویسنده لیغی
۲۷۵	۲٤	ایردوق	ایردوق .
۲۷٦	۱٤	کوشه	گوشه
۲۷۹	۳۰	ص	ص۲۹۰
۲۸۲	۱	میسالم	مینالم
«	۲	اندبشه	اندیشه
۲۸۹	۱	میفرستند	میفرستد
۲۹۰	۱۱	بت	بیت
۲۹۲	٤	استرابادی	استرآبادی
۲۹۷	۲۰	بیزکا	بیزکا
۳۰۵	۱۹	نامرادور	نامراددور
۳۰٦	۱۰	حریفم	حریفم
«	۱۲	نمار	نماز
«	«	گربة	گریۀ
«	۱۵	ملامت	ملازمت
«	۲۲	باك	پاك
۳۰۷	۳	اشکیب	ناشکیب
«	۲۵	امحان	امتحان
۳۱۰	۲۱	ی	ای
۳۱۲	۱۵	(۱)	(۱):

صفحه	سطر	خطا	صواب
«	۲۰	اوعلی	اوغلی
۳۱٤	٦	اختمامی	اختتامی
۳۱۵	۱۸	قر	قدر
«	۲۰	نسم	نسیم
«	۲۱	بیلك	بیلك
۸۷	۱	بالای این سطرها پنج عدد ستاره گذارده خواهد شد	
۱۹٦	۸		
۱۹۷	۷		
۲٤۸	۱۰		
۸	۲	بالای این سطرها دو خط متوازی کشیده خواهد شد	
۲۱۸	۱۰		
۲۲۵	۱۸		
۲٤۵	۲۲		
۲۹۷	۱		
٦٦	پاورقی	در پاورقی نوشته خواهد شد: «۱» یوزینکدین — ن	
۷۷	«	در پاورقی نوشته خواهد شد: «۲» بلند — ن - ه	
٦۷	«	پاورقی زاید است	
٦۹	«	کلمات: «۱» شاعر شماره محو شده است	
۸۷	۱٦	بعد از کلمه «باآنکه» کلمه «بمن» محو شده است	
«	۲۵	بعد از «شعرنی» عبارت «هم اباذان آیتور» محو شده است	
۹٤	۲	زیر دو خط متوازی نوشته خواهد شد: ۱۹ - میرزا خلیل	